مقالهٔ هفتم در ذکر بعضی مسائل فروع که اهل السنة و جماعة با ایشان متمیز اند خاتمه در ذکر حب ائمه اهل بیت و عداوت
الثقلین و نعوت و شمائل محمد مهدی علیه السلام مقدمه در بیان آنکه اصل فرقهای روافض چهار اند
یکی غلاة دوم کیسانیه سیوم زیدیه چهارم امامیه پس غلاة بیست و چند فرقه شده اند یکی سبائیه منسوب
بعبد الله بن سبا یهودی صنعانی که موردی بود منافق در زی مسلمانان در آمده اول بنا رفض نهاده
و ملت اسلام را برهم زدن خواسته میگویند که علی خداست ابن ملجم شیطانی را بر صورت علی کشته و علی در ابر است
رعد آواز دست و برق درۀ او دوم مفضلیه اصحاب مفضل صیرفی میگویند که خدا در او حلول کرده است و منقطع
نمیشود سیوم سریغیه اصحاب سریغ میگویند که خدا در پنج کس حلول کرده یعنی در اصحاب عبا چهارم بزیعیه اصحاب
بزیع بن یونس که جعفر بن محمد را خدا گویند و میگویند که وحی بسوی ائمه می آید پنجم کاملیه اصحاب کامل که خدا را
بمکانی موصوف دارند و ارواح را به تناسخ قائل اند و میگویند که روح خدا در آدم پس در شیث و همچنین در انبیا و ائمه
و میگویند که صحابه کافر شدند به ترک بیعت علی و علی کافر شد به ترک حق خود ششم مغیریه اصحاب مغیرة بن سعید
عجلی که خدا را جسم بصورت مردی میگویند بسر او تاج هفتم جناحیه قائل به تناسخ ارواح اند و میگویند که خدا
روح است در آدم پس در شیث و همچنین در انبیا و ائمه و علی و بعد پسرانش حسن و حسین و محمد حنفیه و عبد الله بن
معاویة بن عبد الله بن جعفر ذی الجناحین حلول کرده و او را لعبد محمد بن حنفیه با تجسیم میدانند و انکار معاد و
و استحلال محارم میکنند هشتم بیانیه اصحاب بیان بن سمعان میگویند که خدا در علی حلول کرده و پسرش محمد بن علی پس
در پسرش ابی هاشم بن محمد پس در بیان نهم منصوریه اصحاب ابی منصور عجلی و آنها را عجلیه نیز گویند اقدم عالم
و ابدیت آن قائل اند و احکام را انکار و جنت و نار را تاویل میکنند و محمد باقر را امام میگویند پس ابی منصور را
دهم اموبیه اصحاب اموی می گویند که علی شریک محمد بود در نبوة یازدهم مفوضیه میگویند که خدا دنیا را پیدا کرده
به محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و هر چه در دنیاست بروی مباح کرده و بعضی میگویند که به علی تفویض نموده
و بعضی گویند بهر دو دوازدهم خطابیه اصحاب ابی الخطاب محمد بن زینب الاجدع الاسدی میگویند که علی خدای بزرگ
است و جعفر صادق خدای خورد و ائمه پیران خدای اند و ابو الخطاب نبی است و ابو الخطاب یاران خود را
بشهادت زور بر مخالفان خود امر کرده سیزدهم از جمله خطابیه یک فرقه معمریه است اصحاب معمر میگویند که جعفر صادق

نبی است

نبی است پسر ابو الخطاب و بعد قبل او تمام احکام شرع مفوض است بسوی نبی و تمام احکام را ساقط کرده چهاردهم
غرابیه میگویند که محمد و علی باهم مشابه بودند چون دو غراب جبرئیل وحی به علی آورده بود بغلط به محمد رسانید
پانزدهم ذبابیه میگویند که علی خدا است و محمد نبی است و این هر دو مشابه بودند چون دو مگس شانزدهم ذمیه
که نبی صلی الله علیه وسلم را مذمت میکنند و میگویند که علی خدا است محمد را فرستاده بود تا خلق را بسوی او خواند
محمد بسوی خود خواند و یک فرقه از ذمیه اثنینیه است که از مذمت رجوع کرده اند و محمد را شریک علی ساخته اند هر دو را
خدا میگویند هفدهم خمسیه میگویند که خدا پنج اند محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و اینهمه یکی اند و روح خدا در ایشان
حلول کرده هیچ یکی را بر دیگری فضیلت نیست و بعضی از اینها از فاطمه تا تانیث حذف میکنند نزدیک علی
از انوثیت تا آنکه او را دختر محمد و زن علی و مادر حسن و حسین میگویند هژدهم نصیریه اصحاب نصیر نوزدهم اسحاقیه
اصحاب اسحق این هر دو میگویند که خدا در علی و اولاد او حلول کرده است بیستم علبائیه اصحاب علباء بن زراع
ادوسی و قیل الاسدی میگویند که علی خدا است و افضل است از محمد و محمد با وی بیعت کرده بیست و یکم رزامیه اصحاب
رزام میگویند که امام بعد علی ابن ابی طالب محمد بن علی است پس ابو هاشم پسر علی ابن عبد الله بن عباس
بوصیت ابی هاشم او را پس اولاد او تا منصور پسر حلول کرده خدا در ابی مسلم صاحب دعوة و او کشته نشده و محارم
را حلال میدانند و فرائض را ترک کرده اند بیست و دوم مقنعیه اصحاب مقنع میگویند که خدا چهار اند علی و حسن و حسین
و مقنع بیست و سوم غمامیه میگویند که خدا در فصل بهار در زمین فرود می آید و دور میزند و در دنیا میگردد و پس باز بسوی
آسمان میرود و این فرقه را ربیعیه نیز گویند اما کیسانیه که منسوب اند به کیسان مولی حسن مجتبی یا مولی علی مرتضی
خود را بوی منسوب کنند و کیسان شاگردی محمد بن حنفیه کرده و کیسانیه شش فرقه اند یکی کربیه اصحاب ابی
کریب ضریر میگویند که امام بعد علی پسرش محمد بن حنفیه است او صاحب الزمان است نمرده و در کوهی با چهل کس
از یاران خود درآمده و نزد او دو چشمه است از شهد و آب روان شده دوم اسحاقیه اصحاب اسحاق بن عمر میگویند
که امام بعد محمد بن حنفیه ابو الهاشم است پسر او لا داد و وصیة الاما بللا باد و میگویند که خدا در علی و اولاد او
حلول کرده سیوم حربیه اصحاب عبد الله بن حرب کندی که او را بعد ابی الهاشم علی ابن عبد الله بن عباس است
پسر وی محمد پس پسرش ابراهیم صاحب ابی مسلم المروزی پس پسرش چهارم طیاریه میگویند که امام بعد

ابی هاشم عبدالله بن معاویه بن عبدالله بن جعفر طیار است ششم عماریه اصحاب عمار بن ابی عبیده
اثنی میگویند که امام بعد علی حسن است پس حسین پس محمد بن حنفیه زیدیه که خود را نسبت میکنند بزید بن علی
ابن حسین سه فرقه اند یکی فرقه اولی که عقاید شان را اصول و فروع موافق اهل سنت و جماعت است تا آنکه
آنها علی رضی الله عنه را افضل صحابه میگویند و میگویند که خلافت حق علی بود او به طوع و رغبت خود بخلفا
ثلثه داده و جمیع صحابه را به نیکی یاد میکنند دوم جارودیه اصحاب ابی الجارود زیاد ابن زیاد میگویند که امام
بعد پیغمبر صلی الله علیه و سلم علی است رضی الله عنه بالنص علیه وصفا لا التسمیة و تکفیر صحابه میکنند
بجهت ترک اقتدا علی و امام بعد علی حسن است پس حسین پس امامت شوری است درمیان اولاد حسنین
هر که خروج بسیف کند و عالم و شجاع بود امام است زید را امام میگویند و پسرش یحیی را امام میگویند و در امام منتظر
اختلافات دارند بعضی میگویند که منتظر محمد بن عبدالله بن حسن بن حسن است که دعوی امامت کرده بود
و در عهد منصور کشته شده و زیدیه میگویند که او زنده است کشته نشده و بعضی گویند که محمد بن قاسم بن حسین حسنی
کوفه که در ایام خلافت معتصم کشته شده و آنها انکار قتل او میکنند سوم جریریه و آنها را سلیمانیه نیز گویند اصحاب
سلیمان بن جریر امامت را شوری درمیان خلق میگویند و منعقد میشود امامت نزد شان بدو مرد از خیار مسلمین میگویند
که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما امام اند اگرچه امت خطا کرده که با وجود علی با آنها بیعت نموده و تکفیر عثمان و طلحه و زبیر و عایشه میکنند
چهارم بتریه که آنها را ابتریه نیز گویند اصحاب بتر ثومی و هو المغیرة بن سعید الملقب بالابتر میگویند که بیعت با ابی بکر
و عمر خطا نیست چرا که علی ترک کرد امامت را برای شان و توقف میکنند در عثمان و علی را امام میگویند در وقت
بیعت او پنجم نعیمیه اصحاب نعیم بن یمان مثل بتریه اند مگر آنها تکفیر عثمان میکنند نه غیر او از صحابه ششم دکینیه
اصحاب فضیل بن دکین مثل جارودیه میگویند مگر آنکه تکفیر طلحه و زبیر و عایشه نمیکنند نه غیر شان از صحابه
هفتم خشبیه اصحاب خلف بن عبدالصمد میگویند امامت شوری است در اولاد فاطمه و هر که سوای اولاد فاطمه
خلیفه شود بروی خروج واجب است آنها بر بادشاهی خروج کرده بودند و سلاح شان نبود مگر خشب
لهذا آنها را خشبیه گفته شده هشتم یعقوبیه اصحاب یعقوب قائل اند برجعت و انکار امامت ابی بکر و عمر و تبرا از آنها
میکنند نهم صالحیه اصحاب حسین بن صالح میگویند که امامت شوری است در اولاد فاطمه هر که خروج بسیف کند و عالم

و بیجا نخواهد بود که امام است اما امامیه که نصب امام بر خدا واجب میگویند و میگویند زمانه خالی نمی ماند از امامی
از اولاد فاطمه بیست و پنج فرقه اند از آنجمله یک فرقه اسمعیلیه سیزده فرقه شده پس مجموع سی و هفت فرقه شده اند
یکی حسینیه میگویند که امام بعد علی مرتضی حسن مجتبی است پس پسر حسن مثنی المسمی بالرضا پس پسرش عبدالله
هر دو برادر در ایام خلافت منصور دوانقی خروج کردند و خلقی کثیر با آنها جمع گشته بیشتر کشته شدند دوم
نفسیه میگویند که نفس زکیه کشته نشده ظاهر خواهد شد سیوم حکمیه اصحاب هشام بن حکم میگویند که امام علی مرتضی است
پس حسن پس حسین پس علی بن الحسین پس محمد باقر پس جعفر صادق و میگویند که خدا جسمی است که طول و
عرض و عمق او مساویست چهارم سالمیه اصحاب هشام بن سالم جوالیقی در امامت مانند حکمیه اند و خدا را بر صورت انسان
میگویند همچنین است عقیده فرقه پنجم شیطانیه که انها را نعمانیه نیز گویند اصحاب محمد بن نعمان الصیرفی ملقب بشیطان
الطاق ششم میثمیه اصحاب میثمی در امامت همچنان میگویند و خدا را جسم صاحب اعضا می گویند هفتم زراریه
اصحاب زرارة بن اعین در امامت مثل حکمیه اند لیکن مجسمه نیستند و صفات خدا را حادث میگویند هشتم یونسیه
اصحاب یونس بن عبدالرحمن القمی میگویند که خدا بر عرش است و فرشتگان حامل عرش اند نهم بدائیه
که قائل اند به بدا یعنی میگویند که خدا چیزی میکند پس بخاطرش چیزی دیگر میاید و آن می کند دهم مفوضه
میگویند که حق تعالی پیدا کردن دنیا به محمد صلی الله علیه و سلم سپرده و بعضی میگویند که به علی رضی الله عنه
سپرده و بعضی میگویند که بهردو سپرده و این فرقه ها از غلاة امامیه اند و متفق اند بر شش امام مذکورین یازدهم
باقریه میگویند که امام بعد علی بن الحسین باقر است و او نمرده منتظر الخروج است دوازدهم حاضریه میگویند
که امام بعد باقر پسرش زکریا است زنده است در کوه حاضر سیزدهم ناووسیه اصحاب عبدالله بن ناووس
بصری میگویند که امام بعد باقر جعفر صادق است زنده است منتظر چهاردهم عماریه اصحاب عمار میگویند که امام
بعد جعفر پسرش محمد است پانزدهم اسمعیلیه میگویند که امام بعد جعفر پسرش اسمعیل است پس اسمعیلیه سیزده
فرقه شدند یکی مبارکیه اصحاب مبارک میگویند که اسمعیل زنده و مهدی موعود است دوم باطنیه میگویند
که اسمعیل مرد امام بعد او اولاد او ست میگویند که عمل بباطن کتاب واجب است نه بر ظاهر او سیوم قرمطیه
اصحاب حمدان بن قرمط و بعضی میگویند که قرمط دهی است از دهات واسط میگویند که امام بعد جعفر محمد

بن اسمعیل بن جعفر الصادق است بسبب نص جعفر بر محمد زنده است نزد وی و بابا خیر عرفات میگویند چهارم
تمیمیه اصحاب یحیی بن ابی الشمیط میگویند که امامت بعد جعفر صادق در پسران اوست اسمعیل محمد موسی عبد الله
و اخر ثم فی اولادهم پنجم میمونیه اصحاب عبد الله بن میمون اند میگویند کل ظاهر را باطنی است حرام است و منکر
معاد اند ششم خطابیه اصحاب ابی الخطاب میگویند که آنچه در کتاب و سنت از صلوة و زکوة و صوم و حج و غیره وارد شده
محمول است بر معنی لغوی و انکار قیامت و جنت و نار میکنند هفتم مفضلیه اصحاب محمد بن علی البرقعی انکار معاد و
شرایع و ظاهر نصوص و انکار نبوت بعضی پیغمبران میکنند و بر وجوب لعن بعضی انبیا قایل اند لعنهم الله علی
معاداة الانبیا هشتم جنابیه اصحاب ابو طاهر جنابی انکار معاد و احکام میکنند و میگویند که هر که احکام شرعی کند قتل او
واجب است و این هر چهار فرقه قایل بامامت اسمعیل بن جعفر اند نهم سبعیه میگویند که رسل هفت اند آدم و نوح
و ابراهیم و موسی و عیسی و محمد و مهدی و در میان هر دو کس از رسل هفت کس اند که شریعت آنها قایم کنند
و ضرور است که در هر عصر یکی از آنان باشد و اسمعیل بن جعفر یکی از آنهاست دهم مهدویه میگویند که امام بعد جعفر
اسمعیل است ثم ابنه محمد المکتوم ثم ابنه جعفر المصدق ثم ابنه محمد التقی ثم ابنه عبد الله الرضی ثم ابنه ابو القاسم عبد الله ثم ابنه محمد الذی
سمی نفسه بالمهدی ثم ابنه احمد القائم بامر الله ثم ابنه اسمعیل المنصور بقوة الله ثم ابنه معد المعز لدین الله ثم ابنه
ابو منصور نزار العزیز بالله ثم ابنه ابو علی منصور الحاکم بامر الله ثم ابنه ابو الحسن علی الظاهر لدین الله
ثم ابنه معد المستنصر بالله و چون نوبت امامت بمهدی رسید در بلاد مغرب غالب آمد و سلطنت کرد و جماعت
لا تحصی متابعت او کردند بیشتر در بلاد افریقیه غالب آمد و سلطنت در اولاد او مدتی ماند و بعضی از اولاد او
بر مصر هم و بعضی بر شام هم مسلط شدند و بعضی اهل یمن مذهب ایشان را اختیار کردند یازدهم نزاریه که آنرا حمیریه
و صباحیه نیز گویند عالم را قدیم و ارواح را متناسخ میگویند و انکار معاد و جنت و نار می کنند و میگویند که امام
بعد مستنصر پسرش نزار است که مستنصر اول نص بر امامت او کرده بود و ثانیا او را هجر کرده پسر دویم
خود مستعلی را امام کرده میگویند که معتبر نص اول است و نص ثانی بعد نص اول جایز نیست و امام بعد نزار
پسرش هادی است پسر پسرش حسن دوازدهم مستعلیه میگویند که امام بعد مستنصر پسرش مستعلی است بعد پسر پسرش
آمر است و میگویند که امام تکالیف شرعیه را لازم نیست در دور امام را که تکالیف شرعی ساقط کند و از خرافات

و از خرافات ایشان است که میگویند حسن بن صباح حمیری چون بمصر درآمد بعضی زنان نزار را دریافت
هادی پسری صغیر از اولاد نزار بود یعنی هادی پس دیر ایر و پرورش کرد و درین قصه طویل می آرند و اهل
تاریخ میگویند که هادی پسر نزار نبود هیچ و ششم مستعلیه میگویند که امام بعد مستنصر پسرش مستعلی بالله ابو القاسم احمد
که مستنصر بعد حجر نزار ثانیا او را خلیفه ساخت و نص ثانی ناسخ نص اولست و چون مستعلی را بعد موت پدر
مردم بیعت کردند نزار براه خود را جمعیه نمود پسر صغیر و کبیر سخت در قید شد بید کرد تا که همه در قید مردند و نزار هیچ
اولاد و عقب نگذاشته و امام نزد مستعلیه بعد مستعلی بالله پسرش منصور الآمر باحکام الله است ثم ابن عمه ابو میمون
عبد الحمید الحافظ لدین الله ثم ابنه ابو منصور محمد الظافر بامر الله ثم ابنه ابو القاسم علی الفائز بنصر الله ثم ابنه
ابو عبد الله محمد العاضد لله بن الله چون نوبت بوی رسید بعضی امرای بادشاهان شام بروی غالب آمده او را
حبس کردند تا که در حبس مرد و از اولاد و عهد وی کسی نماند که دعوی امامت کند اینهمه فرقه های اسمعیلیه اند که میگویند
که بعد جعفر صادق امام اسمعیل بن جعفر است شانزدهم از فرقه های امامیه فطحیه است که آنرا افطحیه و عمائیه نیز گویند صحابه
عبد الله بن عمی میگویند که امام بعد جعفر صادق عبد الله بن جعفر است وی ادم مرد و اولاد نگذاشت لیکن
رجوع خواهد کرد هفدهم اسحاقیه میگویند که امام بعد جعفر صادق پسرش اسحق است که مثل پدر بود در علم و تقوی
و سفیان بن عیینه وغیره ثقات محدثین اهل سنت از وی روایت حدیث کرده اند هژدهم اصحاب ابی یعفور میگویند
چهار در گناه از انبیا و رسل جایز است نوزدهم قطعیه بیستم موسویه بیست یکم ممطوریه بیست و دوم رجعیه این چهار فرقه متفق اند
که امام بعد جعفر صادق موسی کاظم است لیکن قطعیه میگویند که موسی قطعا مرده و موسویه در موت وی توقف دارند و ممطوریه
میگویند که نمرده است و نخواهد مرد تا که مالک تمام زمین شود و هو المهدی و رجعیه میگویند که مرده است لیکن باز رجوع خواهد کرد
بیست و سوم احمدیه که امام بعد موسی احمد بن موسی بن جعفر را میگویند که امام بعد موسی پسرش علی بن موسی رضا است
ثم ابنه محمد التقی ثم ابنه علی النقی ثم ابنه الحسن العسکری ثم اخیه جعفر بن علی النقی و او اولاد نگذاشته بیست و چهارم
اثنا عشریه میگویند که امام بعد حسن عسکری پسرش محمد بن الحسن است و او زنده است منتظر مهدی موعود است
و از خوف دشمنان مختفی شده بعد زمانی ظاهر خواهد شد مقاله اولی در ابطال مذهب روافض و اثبات مذهب
اهل سنت و جماعت بر وجه اجمال برهان اول بآیات قرانی مثل قوله تعالی ان الذین امنوا و هاجروا

وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله باموالهم وانفسهم اعظم درجة عند الله واولئك
هم الفائزون يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان وجنات لهم فيها نعيم مقيم خالدين فيها ابدا
ان الله عنده اجر عظيم ، وقوله تعالى لكن الرسول والذين امنوا معه جاهدوا باموالهم
وانفسهم واولئك لهم الخيرات واولئك هم المفلحون اعد الله لهم جنات ، وقوله تعالى
حبب اليكم الايمان وزينه في قلوبكم وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان اولئك هم الراشدون
وقوله تعالى والذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين اووا ونصروا
اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم وقوله تعالى فانزل الله سكينته على رسوله وعلى
المؤمنين والزمهم كلمة التقوى وكانوا احق بها واهلها وقوله تعالى للفقراء المهاجرين الذين
اخرجوا من ديارهم واموالهم يبتغون فضلا من الله ورضوانا وينصرون الله ورسوله اولئك
هم الصادقون والذين تبوؤا الدار والايمان من قبلهم يحبون من هاجر اليهم ولا يجدون
في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان بهم خصاصة وقوله تعالى هو الذي
يصلي عليكم وملائكته ليخرجكم من الظلمات الى النور وقوله تعالى الذين هاجروا واخرجوا
من ديارهم واوذوا في سبيلي وقاتلوا وقتلوا لاكفرن عنهم سيئاتهم وقوله تعالى فيه رجال يحبون
ان يتطهروا والله يحب المطهرين وقوله تعالى ان الله اشترى من المؤمنين انفسهم واموالهم
بان لهم الجنة يقاتلون في سبيل الله فيقتلون ويقتلون وعدا عليه حقا في التوراة والانجيل
والقرآن ومن اوفى بعهده من الله فاستبشروا ببيعكم الذي بايعتم به وذلك هو الفوز العظيم التائبون
العابدون الحامدون السائحون الراكعون الساجدون الآمرون بالمعروف والناهون
عن المنكر والحافظون لحدود الله وبشر المؤمنين وقوله تعالى اذن للذين يقاتلون بانهم ظلموا
وان الله على نصرهم لقدير الذين اخرجوا من ديارهم بغير حق الا ان يقولوا ربنا الله وقوله تعالى محمد
رسول الله والذين معه اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا يبتغون فضلا من الله
ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في التوراة ومثلهم في الانجيل كزرع

اخرج شطأه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار
وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظيما وقوله تعالى وجاهدوا في الله
حق جهاده هو اجتباكم وما جعل عليكم في الدين من حرج ملة ابيكم ابراهيم هو سماكم
المسلمين من قبل وفي هذا ليكون الرسول شهيدا عليكم وتكونوا شهداء على الناس فاقيموا الصلوة
وآتوا الزكوة واعتصموا بالله هو مولاكم فنعم المولى ونعم النصير وقوله تعالى كنتم خير امة اخرجت
للناس تأمرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله وقوله تعالى لكن الرسول والذين
آمنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم اینهمه آیات و دیگر آیات دلالت دارند برآنکه صحابه از مهاجرین
و انصار بهترین امتها اند و تحقیق عند الله مؤمنان اند نه منافق چنانچه روافض ملعونان خیال میکنند آنها
بجان و مال خود در راه خدا جهاد کردند حتی جهاد و ایمان و اعمال صالحه محبوب دلهای شان است و کفر و عصیان
مکروه است نزد آنها کلمه تقوی از لوازم وجود آنها حق تعالی ساخته و آنها احق اند بتقوی و اهل تقوی اند
آنها صادقان اند در ایمان و اقوال گناهان شان را حق تعالی آمرزیده و جان و مال ایشان را حق سبحانه
عوض بهشت خرید فرموده آنها بصفات حمیده از توبه و عبادة و حمد و نماز و امر معروف و نهی منکر و نگاه داشت
حدود حق تعالی موصوف اند حق تعالی همه آنها را وعده بهشت کرده پس روافض ملعون که تهمت ارتداد
بآنها می کنند محال و باطل است و الا جهل حقتعالی از عواقب امور لازم آید باز حق تعالی میفرماید
قوله تعالی والذین اتبعوهم باحسان رضی الله عنهم و رضوا عنه واعد لهم جنات الآیة
و قوله تعالی والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان
ولا تجعل في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا انك رؤف رحيم وقوله تعالى ومن يتبع غير سبيل
المؤمنين نوله ما تولى ونصله جهنم وساءت مصيرا این آیات و مانند این دلالت دارند برانکه
هرکه سبقت صحابه کند به نیکوئی و دعای مغفرة کند برای آنها و در دل خود کینه و عداوت از طرف آنها ندارد حق تعالی
از آنها راضی هست و آنها از خدا راضی اند و بهشت برای آنها مهیا و هرکه پیروی کند سوای راه آنها او را اندر دوزخ
رساند و شک نیست که اهل سنت و جماعت براه صحابه میروند و آنها را به نیکوئی یاد می کنند و دعای مغفرة

برای انها میخواهند در روافض بلکه بر صحابه میکنند و مطاعن بر انها میشمارند و از ذکر خیر انها متغیظ و غضبه میخورند
و بدروغ و افترا از امیر المومنین علی و از جعفر صادق روایت میکنند که صحابه بعد وفات نبی صلی الله
علیه وسلم همه کس مرتد شدند مگر چهار کس چنانچه روایت کرد سلیم ابن قیس در کتاب وفات نبی صلی الله علیه وسلم
که صحابه همه بعد پیغمبر صلعم مرتد شدند مگر چهار کس و در روایتی از صادق روایت کردند مگر شش کس و بنا بر همین عقاید
فاسده سب و لعن صحابه میکنند و رای سوای راه انها برآورده اند پس ما بین ایات اهل حق اهل سنت باشند در رد روافض
بر باطل و قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار بر روافض وارد برهان ثانی آنکه حق تعالی میفرماید وعد الله
الذین امنوا منکم وعملوا الصلحات لیستخلفنهم فی الارض کما استخلف الذین
من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی
لا یشرکون بی شیئا یعنی حق تعالی وعده کرده است مسلمانان صالحان را از شما یعنی از صحابه که آنها را یعنی بعضی را
از انها خلیفه سازد و قوة دهد دین انها را که حق تعالی آن دین را برای انها قبول کرده است و خوف انها را از کفار
دور کرده امن دهد تا عبادة خدا کنند بتوحید این آیة دلیل است بر آنکه مذهب اهل سنت و جماعة حق است و مذهب
رفضیت مرضی و مقبول الهی که حق تعالی خلفاء راشدین را از صحابه در زمین خلیفه کرده و آنقدر قوة و شوکت داد
[illegible] برای مسلمانان قسمت نمود
[illegible] کردند و از اهل سنت خدمت
صالحه خلفاء راشدین الان در هفت اقلیم غالب و متصرف اند و بر کتاب و سنت مروی صحابه کرام عمل میکنند و اگر مذهب
روافض حق باشد خلف وعده الهی لازم آید چه بر اعتقاد فاسد شان علی و اشیاع او قوة بر اظهار دین حق نیافتند
و همیشه از اهل باطل بر جان و مال و اهل و عیال خود خائف شدند و قران تحریف کرده خلفاء را تمام عمر بخوف اعداء
در نماز و غیره میخواندند تا آنکه در ایام خلافت خود هم امیر المومنین بر اظهار دین خود و خواندن قران خود قدرة نیافتند
چنانچه مرتضی که از اکابر علماء شیعه است در کتاب تنزیه الانبیاء و الائمه بدان تصریح کرده و دیگر ائمه نوبت خلافت
نرسیدند و دین حق را پوشیده بیاران خود میگفتند و در ظاهر هر روز چیزی میگفتند که در اعتقاد فاسد آنها
گذشت و اگر روافض دعوی بی دلیل کنند که انجاز این وعده موقوف بر ظهور مهدی است گفته شود که کلام منکم

در قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم ازان الی است نیز اگر بعد دوازده صد سال
یا هشتصد سال یا بیست سال یا چهل سال دین حق قوت یابد کدام جای امتنان است و این مدت قلیل نسبت با مدتهای
طویل حکم عدم دارد کما لا یخفی علی اولی الالباب و مناسب این احتجاج است **برهان ثالث** که حق تعالی
وعده کرده است بغالب داشتن دین حق را بر دیگر ادیان قوله تعالی لیظهره علی الدین کله ولو کره الکافرون
وقوله تعالی حقا علینا نصر المؤمنین وقوله تعالی انا لننصر رسلنا والذین آمنوا فی الحیوة الدنیا
ویوم یقوم الاشهاد وقوله تعالی ولقد کتبنا فی الزبور من بعد الذکر ان الارض یرثها عبادی
الصالحون وقوله تعالی ولینصرن الله من ینصره الا ان حزب الله هم المفلحون ۞ بجز این آیات دیگر در قرآن
بسیار اند و شک نیست که غالب بر جمیع ادیان در اکثر اوقات و اکثر آفاق ظاهر و باهر بر جمیع فرق مدعی اسلام
اهل سنت و جماعت است اگر این مذهب حق نبودی و مذهبی دیگر حق بودی خلف در وعده الهی لازم آمدی خصوص
که صاحب زبان باعتقاد ایشان هنوز از خوف اعدا مختفی است قدرت ظهور ندارد تا بقدرت اظهار دین چه رسد **برهان**
رابع باحادیث نبوی صلی الله علیه وسلم که امامیه هم بدان اعتراف دارند حدیث ابی هریرة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ستفترق امتی علی ثلث وسبعین فرقة کلهم فی النار الا واحدة قالوا من هم یا رسول
الله قال هم الذین هم علی ما انا علیه واصحابی رواه احمد وابو داود والترمذی وغیرهم باسانیدهم الصحیحة
فقیر باحادیث مرویه کتب اهل سنت استدلال نمیکند واگرنه از احادیث مرویه اهل سنت صدها و هزارها است که اثبات
حقیت مذهب اهل سنت و جماعت میکنند و ابطال مذهب روافض مینماید اما باین حدیث و امثال این حدیث از آنجهت استدلال می
کند که روافض هم باین حدیث قائلند لیکن از خاتمه این حدیث انکار دارند و میگویند که آنحضرت صلعم در جواب سائل ما انا
علیه واصحابی نفرموده بلکه ما انا علیه واهل بیتی فرموده و موید این روایت اهل بیتی است **حدیث**
ابی ذر قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم مثل اهل بیتی مثل سفینة نوح من رکبها نجی ومن
تخلف عنها هلک رواه الحاکم ورواه احمد والبزار فی صحیحه عن ابن عباس وابن الزبیر **وحدیث**
زید بن ارقم عن النبی صلی الله علیه وسلم قال انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله وعترتی وفی روایة
انی تارک فیکم ما ان تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی رواه الترمذی اهل سنت میگویند

کہ در ہر دو روایت تعارض نیست بلکہ یا انا علیہ واصحابی و یا انا علیہ اہل بیتی ہر دو یکی است چہ اہلبیت
ہم داخل صحابہ اند فاطمہ و پسرانش و رقیہ وام کلثوم و زینب اولاد پیغمبر صلعم و عائشہ و زینب و حفصہ و سایر
ازواج پیغمبر صلعم و عباس و علی و جعفر و عقیل و پسران عباس بنہمہ ہم از اہلبیت اند و ہم از اصحاب اند و طعان
سبیل ایشان اہل سنت و جماعت اند نہ روافض کہ منکر و لاعن و طاعن تمام دختران اند سوای فاطمہ و تمام
ازواج پیغمبر اند صلعم و اخراج از اہل بیت بر علی و فاطمہ قصر میکنند عرفا و لغۃ و شرعا باطلست نیز انچہ ظاہر
میکنند کہ علی و فاطمہ را دینی سوای دین دیگر صحابہ بود باطل است و خلاف خبر اہل تواتر وانچہ میگویند کہ علی
[illegible] را از پوشیدہ چیزی دیگر گفتہ اند ہمچنین خلاف
[illegible] آوردہ قال الرسول السواد الاعظم
[illegible] لشیطان کما ان الشاذۃ من الغنم للذئب
و شیعہ اجماع دارند برانکہ انچہ در نہج البلاغۃ ہست ہمہ صحیح و متواتر است و سید رضی در نہج البلاغۃ وغیرہ از
امیر المومنین روایت کردہ کہ امیر المومنین کتابی بمعاویہ بن ابی سفیان نوشتہ الذان للناس جماعۃ رحم اللہ
علیہا و غضب اللہ علی من خالفہا فاقتبس نفسک قبل حلول کدا و ہمچنین در شرح نہج البلاغۃ امامیہ روایت
کردند و نیز در نہج البلاغۃ و شروح آن آوردہ کہ امیر المومنین بمعاویہ نوشتہ ما کنت الا رجلا من المہاجرین اوردت
کما اوردوا و اصدرت کما اصدروا و ما کان اللہ لیجمعہم علی الضلال و موید ہست روایۃ ما انا
علیہ واصحابی را حدیث عمر بن الخطاب قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اصحابی کالنجوم بایہم
اقتدیتم اہتدیتم رواہ البیہقی و روی ابن عدی فی الکامل بایہم اخذتم قال البیہقی و متنہ
مشہور و قد رواہ باسانید متنوعۃ یرتقی بہا الی درجۃ الحسن و این حدیث را اکثر علمای امامیہ ہم روایت
کردہ اند مفید تلمیذ محمد بن بابویہ قمی کہ از کبار علمای روافض است اعتراف کردہ کہ این حدیث صحیح است و کتابی علیحدہ
تصنیف کردہ در معنی قولہ صلی اللہ علیہ وسلم اصحابی کالنجوم بایہم اقتدیتم اہتدیتم و در تاویل این حدیث
لغویات بسیار گفتہ غرضکہ این حدیث باتفاق فریقین صحیح است و نیز موید این حدیث است انچہ بیہقی در مدخل
از ابن عباس و دار قطنی در فضائل صحابہ و ابن عبد البر از جابر و عبد بن حمید در مسند خود و دارمی و ابن حبہ

دعبدری در جمع بین الصحیحین وابن عساکر وحاکم از عمر بن الخطاب روایت کردند وحاکم تصحیح آن کرده قال
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم سألت ربی عن اختلاف اصحابی من بعدی فاوحی الیه یا محمد
ان اصحابک عندی کالنجوم بعضها اقوی من بعض وفی روایة اضوء من بعض ولکل نور فمن اخذ
بشیء مما هم علیه من اختلافهم فهو عندی علی هدی ونیز بیهقی در مدخل از ابن عباس روایة کرده انه
قال اختلاف اصحابی رحمة بر این حدیث اسحق موصلی وعمر بن الحسن الحافظ اعتراض کرده اند که اگر اختلاف
رحمة باشد هر آئینه اتفاق عذاب شود شیخ نصر الله رحمة الله علیه در جواب این اعتراض گفته که این اعتراض
از سوء فهم معترض است چرا که چون اختلاف رحمة باشد اتفاق بطریق اولی رحمة است لیکن چون در
اختلاف مظنه خطا بود ولهذا آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای رفع توهم حال اختلاف بیان فرموده وحال اتفاق
خود بیان فرموده که لا یجمع امتی علی الضلالة وفقیر در جواب این اعتراض میگوید که معنی اختلاف اصحابی
رحمة آنست که در اختلاف اصحاب را توسعت ورخصت است بهر که از صحابه تقلید واقتدا نماید جایز باشد چنانچه
اصحابی کالنجوم بر آن دلالة دارد پس رحمة کنایه است از توسعة ورخصة واین توسعة در اجماع واتفاق نیست بلکه
در آن صورة واجب ومتحتم است بر لاحقان که بر اتفاق سابقان بروند والا مستحق عذاب شده ومورد نوله ما تولی
ونصله جهنم وساءت مصیرا گردند حاصل همه احادیث آنست که اتباع صحابه باید کرد اگر همه بر قولی
اتفاق دارند از آن انحراف نتوان کرد واگر با هم اختلاف دارند بیکی از آن اقوال عمل باید نمود وچون بحدیث
لا یجتمع امتی علی الضلالة ویدالله علی الجماعة وبحدیث اصحابی کالنجوم امامیه اعتراف کردند پس اتباع را از اعتراف بروایة
الذین هم علیها الیوم واصحابی چاره نیست واهل سنت روایة ما انا علیه واهل بیتی وحدیث مثل اهل بیتی کمثل
سفینة نوح وحدیث انی تارک فیکم کتاب الله وعترتی را حجة خود ساختند و بوجوب محبت اهلبیت وعترة وصحابه
قائل اند ودر اتباع آنها دین را منحصر میدانند وروافض که دعوی محبت اهلبیت وعترة پیغمبر علیه السلام واتباع
آنها می کنند محض غلط وباطل میگویند چرا که اهلبیت عبارة است از زنان وفرزندان ودیگر اقربا وهمچنین عترة
عبارتست از نسل مردی وقوم وعشیره او وروافض دعوی محبت هم ندارند مگر با کسی از آنها می بینی
که از نسب زینب ورقیه وام کلثوم بنات پیغمبر صلعم انکار دارند واز اکثر اولاد فاطمه عداوت دارند

و تکذیب میکنند چنانچه زیدیه از محمد باقر و اولاد او انکار دارند و اثنا عشریه زید بن علی بن حسین
و پسرش یحیی را و ابراهیم بن موسی و جعفر بن موسی را که علما و اتقیا و صاحب ظاهر و باطن بودند تکفیر و تفسیق
میکنند و جعفر بن موسی را جعفر کذاب نام نهاده اند و هم چنین جعفر بن علی برادر حسن عسکری را تکذیب
می کنند و حسن بن حسن مثنی و پسرش عبدالله و پسرش محمد ملقب بنفس زکیه و ابراهیم بن عبدالله و زکریا
بن محمد الباقر و محمد بن عبدالله بن الحسین بن الحسن و محمد بن قاسم بن حسین و یحیی بن عمر از احفاد زید بن علی
بن الحسین بن الحسن و شیخ عبدالقادر جیلانی و جماعه کثیر از علما و اولیا و فخر سادات کافر میدانند
و مخلد فی النار میگویند و جماعه از امامیه اینها را در اعراف میگویند و پر قلیل اند اینها که آن جماعه اهلبیت
را گمراه در عقیده دانسته قایل اند با آنکه بعد مکث طویل از دوزخ به بهشت خواهند رفت اینست حال شان با اولاد فاطمه
و با دیگر اهل بیت از ازواج و اولاد و عصبات پیغمبر صلعم حال محبت آنها ظاهر است پس دعوی محبت اینها با عترت
باطل است و هم چنین آنچه دعوی اتباع آنها می کنند و میگویند که ما اخذ دین از ائمه اهلبیت کرده ایم دروغ
و باطل است و بطلان این ظاهر سازیم ان شاء الله تعالی و اهل سنت که دعوی محبت و اتباع صحابه میکنند
ظاهر است لا نزاع فیه و هم چنین محبت و اتباع ایشان را با تمام اهلبیت است امامیه خود معترف اند که جمهور
اهل سنت اخذ علم کرده اند از ائمه اهل بیت امام ابوحنیفه اخذ کرده علم از امام جعفر صادق و امام مالک هم از امام جعفر
اخذ کرده و هم از ربیعه و او از عکرمه و او از ابن عباس و او از علی ابن ابی طالب و شافعی از مالک اخذ کرده
که سلسله روایت او با اهل بیت میرسد و محمد بن حسن از ابوحنیفه و احمد بن حنبل از شافعی تلمذ کرده پس اسناد اینهم
با اهلبیت میرسد کذا ذکر ابن المطهر الحلی فی النهج و در منهج و نیز ابوحنیفه از امام باقر روایت کرده و از
زید بن علی و باقر و صادق هر دو ابوحنیفه را اجازه اجتهاد داده اند و مرویست از ابی اویس که گفت شنیدم ربیع
ابن یونس را که گفت داخل شد ابوحنیفه بر خلیفه ابوجعفر منصور پرسید منصور که نعمان از که علم آموختی گفت
از اصحاب علی ابن ابی طالب رض و از اصحاب ابن عباس رض منصور گفت محکم گرفتی کار خود را و مرویست که ابو
حنیفه در مسجد حرام نشسته بود و گرد وی انبوه عام بود و جواب مسایل میفرمود جعفر صادق آمد و بر سر وی ایستاد چون ابو حنیفه
خبردار شد که صادق ایستاده است برخاست و گفت یا ابن رسول الله اگر از پیشتر خبردار میشدم نشستن

می یابم صادق گفت بنشین ای ابو حنیفه و مردم را جواب ده بمبرین کار باقیه امیران چو د داد ابو المحاسن
حسین بن علی بسند خود از ابی البختری روایت کرده که جعفر صادق چون ابو حنیفه را دید گفت گویا
که می بینم من بسوی تو زنده شده سنت جدم را بعد که کهنه شدن و باشی تو یاری قرار بر پیروی و زیاده بر درس
هر عمرو د بتو راه یابند متحیران چون در مانند و راه نمایی آنها را راهی واضح چون حیران شوند پس ملی شد
ترا از خدا مدد و توفیق تا که راه روند ربانیان بتو راه و دعوی آنکه ابو حنیفه با وجود اخذ علم از ائمه اهلبیت
از ایشان مخالفه کرده دعوی است بی دلیل اگر ابو حنیفه مخالفه صادق میکرد صادق چنین دعا برای او نمیفرمود
و ابو یوسف و محمد بن حسن برای زیارة موسی کاظم میرفتند چنانچه صاحب فصول از امامیه گفته که وقتیکه هارون
رشید کاظم را قید کرد اینها نزد او همانجا میرفتند برهان خامس آثار مرویه از ائمه اهلبیت که در کتب شیعه
وارد شده است دلالت دارند بر حقیقت مذهب اهل سنت و بطلان مذهب روافض پس منها ما روی
عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویة فی جواب کتابه بعد ذکر ابی بکر و عمر و لعمری ان مکانهما فی
الاسلام عظیم وان المصاب بهما لجرح فی الاسلام شدید یرحمهما الله و جزاهما باحسن ما عملا اورده
شارح نهج البلاغة الثانی انه قال امیر المؤمنین الزموا السواد الاعظم فان ید الله علی الجماعة الحدیث
وقد مر من نهج البلاغة الثالث ما روی عن امیر المؤمنین انه کتب الی معاویة انما الشوری
للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان لله رضا فان خرج منهم
خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین
و ولاه الله ما تولی و اصلاه جهنم و ساءت مصیرا کذا فی نهج البلاغة الرابع ما صح عن امیر المؤمنین
انه کتب الی معاویة الا وان للناس جماعة ید الله علیها وغضبه علی من خالفها الحدیث وقد مر
الخامس ما کتب ایضا الی معاویة ما کنت الا رجلا من المهاجرین اوردت کما اوردوا واصدرت
کما اصدروا وما کان الله لیجمعهم علی الضلال کذا فی شرح نهج البلاغة وقد اورد الرضی
بعضه السادس ما روی عن علی بن الحسین فی الصحیفة الکاملة انه کان یقول فی دعائه لاتباع الرسل
بعد دعائه لاصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصة اللهم وصل علی التابعین لهم باحسان

الذين يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان خرج بذلك الذين نقصد
سميتهم وخرجتهم ومضوا في اثارهم الاتمام بهداية منارهم سكانفات موارد دينهم بينوا
الذينهم على شاكلتهم السابعين بما روى صاحب الفصول من الثمامية الاثنا عشرية عن ابي جعفر محمد
بن علي الباقر انه قال لجماعة خاضوا في ابي بكر وعمر وعثمان اما اشهد انكم لستم من الذين قال
الله فيهم والذين جاؤا من بعدهم يقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذين سبقونا بالايمان
الاية الثاني ما في التفسير المنسوب الى الامام ابي محمد الحسن العسكري رضي الله عنه رواه الامامية
ان الله تعالى قال لموسى يا موسى اما علمت ان فضل اصحاب محمد على جميع صحابة المرسلين كفضل
ال محمد على ال جميع المرسلين الثالث ما في التفسير المذكور ايضا ان ادم لما راى محمدا وآله الطيبين وخيار
اصحابه المنتجبين ان نعم لها قال الله تعالى قد بلغت توبتك ثم ادركني ايه كانت في فضل سيد المرسلين
وآله الطيبين واصحابه المنتجبين واخبره ان الله تعالى يفيض على كل واحد من محبي محمد وال محمد واصحاب
محمد ما لو قسمت على كل عدد خلق الله من طول الدهر الى اخره وكانوا كفارا لكفاهم ولاداهم الى عاقبة محمودة
ولو ان رجلا من الكفار احبهم رجلا من الشيعة واصحاب الخيرة لكفاه الله عز وجل عن ذلك
بان يختم له بالتوبة والايمان ثم يدخله الجنة ولو ان رجلا يبغض ال محمد واصحابه الخيرين او واحدا
منهم يعذبه الله عذابا لو قسم على مثل خلق الله لاهلكهم جميعا الخامس ما رواه صاحب كتاب السواد والبياض
من الامامية عن الامام ابي عبد الله جعفر بن محمد الصادق انه قال في تفسير قوله تعالى رضي الله
عنهم ورضوا عنه رضي الله عنهم بما سبق لهم من العناية والتوفيق ورضوا عنه بما من عليهم بمتابعتهم
رسوله وقبولهم ما جاء به بالجهاد حتى ما رواه علي بن عيسى الاربلي من عظماء الشيعة الامامية
الاثنا عشرية عن الصادق عن ابيه عن جده علي بن ابي طالب انه قال قد سمى ابا بكر رسول الله والمهاجرون
والانصار صديقا فمن لم يصدقه فلا صدق الله قوله في الدنيا والاخرة وقد التزم الاربلي في كتابه
كشف الغمة في معرفة الائمة ايراد ما اتفق عليه الفريقان من الاخبار والاثار الثامن ما روي عن علي بن الحسين
في الصحيفة الكاملة انه دعا لهم وصلى عليهم ومدحهم بانهم احسنوا الصحبة وانهم فارقوا الازواج

والاولاد في اظهار كلمته وانهم منتظرين في صحبته الثالث عشر ما روي عن امير المؤمنين انه
مدح المهاجرين والانصار بان احب اللقاء اليهم لقاء ربهم فانهم كانوا على ثقة بالوعد الالهي الصادق
وكمال اليقين بما هم عليه الرابع عشر ما ذكره الرضي في نهج البلاغة قول امير المؤمنين لقد رأيت اصحاب
محمد صلى الله عليه وسلم فما ارى احدا يشبههم لقد كانوا يصبحون شعثا غبرا قد باتوا سجدا وقياما يراوحون
بين جباههم وخدودهم ويقفون على مثل الجمر من ذكر معادهم كان بين اعينهم ركب المعزى من طول
سجودهم اذا ذكر الله هملت اعينهم حتى تبل جيوبهم ومادوا كما يميد الشجر يوم الريح العاصف خوفا من
العقاب ورجاء للثواب الخامس عشر ما روي عن امير المؤمنين انه كتب كتابا الى اهل مصر وذكر فيه انه
نهض في الاحداث التي وقعت من العرب في خلافة ابي بكر من رجوعهم عن الاسلام وطمعهم في
دين محمد الى غاية زهوق الباطل واستقرار الدين واتساعه وانتشاره ذكره الرضي في نهج البلاغة وغيره
السادس عشر انه لما مات ابو بكر قام علي على باب البيت وهو مسجى فيه وقال كنت والله يعسوب المؤمنين
وكنت كالجبل لا تحركه العواصف ولا تزيله كذا في نهج البلاغة وروى الحافظ ابو سعيد بن سمان وعن
محمد بن عقيل بن ابي طالب انه لما قبض ابو بكر الصديق وسجي عليه ارتجت المدينة بالبكاء كيوم قبض رسول
الله صلى الله عليه وسلم فجاء علي باكيا مسترجعا وهو يقول اليوم انقطعت خلافة النبوة فوقف على باب البيت الذي
فيه ابو بكر مسجى فقال رحمك الله يا ابا بكر كنت الف رسول الله صلى الله عليه وسلم وانيسه وذكر الحديث بطوله في
فضائل ابي بكر ومناقبه السابع عشر ما نقل علي بن عيسى اردبيلي في كشف الغمة في معرفة الائمة من الاخبار
التي اتفق عليها اهل السنة والجماعة والشيعة انه سئل الامام ابو جعفر محمد بن علي الباقر عن حلية السيف هل
يجوز قال نعم يجوز قد حلى ابو بكر الصديق سيفه بالفضة قال الراوي اتقول هكذا فوثب الامام عن مكانه
فقال نعم الصديق نعم الصديق فمن لم يقل له الصديق فلا صدق الله تعالى في الدنيا والاخرة
الثامن عشر آنكه در كتب روافض مرويست از ابي جعفر محمد الباقر كه گفت امير المؤمنين والله اخذ من الناس
احب الي ان القى الله بصحيفة من هذا المسجى ونيز در نهج البلاغة روايت كرده از امير المؤمنين كه گفته است
كه فلان جهاد كرد با كفار وقتال كرد با مرتدان تا كه ايشان را قتل كرد تا مسلمان شدند واسلام سبب آن

شایع شد و فتح کرد جزیره را و بنا کرد مسجد را و واقع نشد در خلافت او فتنه و مراد ابوبکر است یا عمر و این هم
تمام نزد ما از امیر المؤمنین و از ائمه اهلبیت که روافض بصحت آن اعتراف میکنند و تأمل نمایند با آنکه ابوبکر در عرب
در اسلام مرتبه عظیم است و مصیبه با اینها مصیبه شدیدیست در اسلام و ابوبکر صدیق است هر که او را صدیق نگوید
خدا او را تصدیق نکند و امیر المؤمنین قسم خورد بخدا و گفت که اینها جهاد کردند با کفار و قتال کردند با مرتدان جزیه
نهادند و مساجد بنا کردند و اسلام بسبب اینها شایع شد و دعا کرد برای اینها که حق تعالی اینها را اجزای خیر دهد و در حق
ابی بکر و عمر بگریست و مناقبشان بیان نمود و قسم خورده گفت که والله کسی نیست در مردم که دوست تر باشد نزد من
از آنکه مانند وی عمل در صحیفه من باشد و با خدا ملاقات کنم از عمر و بر جنازه ابوبکر بگریست و گفت امروز خلافت پیغمبر منقطع
شد و مناقب او بمبالغه بیان نمود و در حق جمیع صحابه گفت که هر که امام گوید عند الله بهتان امامت و هر که
از راه ایشان جدا شود بروی غضب خداست و او را جهنم است این آثار مذهب روافض را از بیخ کنی امده تمام
اهل سنت و جماعت ثابت شده مگر آنکه روافض این آثار را حمل میکنند بر تقیه و جوابش بوجوه است یکی آنکه تقیه
باطل است چنانچه بیان کنیم ان شاء الله تعالی دویم آنکه بر تقدیر تسلیم تقیه مذهب روافض آنست که محمد باقر
و جعفر صادق مامور بتقیه بودند چنانچه بیاید ان شاء الله تعالی و اینجا آثار محمد باقر هم مذکور شده سیوم آنکه قراین
حالی و مقالی دلالت دارند بر آنکه این آثار مبنی بر تقیه نیستند چرا که تقیه عبارتست از اظهار باطل و اخفای حق
برای خوف اعدا و شک نیست که بنا بر ضرورت تقیه جایز باشد و بغیر ضرورت جایز نباشد که کذب در جمیع
ادیان حرام است و قبیح است لذاته و آنچه ضروریست مقدر است بقدر ضرورت پس صورتیکه مثلا مسلمانی در دست
کفار گرفتار باشد و کفار او را اکراه کنند بر اجرای کلمه کفر بر زبان پس اگر اکراه بقتل یا قطع عضو باشد و مکره
قادر بود بر آنچه از آن می ترساند از قتل یا قطع در آن صورت اگر مکره صبر کند و کلمه کفر نگوید و کشته شود ماجور
و شهید شود و عمل بعزیمه کرده باشد چنانچه خبیب رضی الله عنه در دست کفار گرفتار شده بود و کشته شد پیغمبر صلی الله
علیه و سلم او را سید شهدا فرمودند و اگر در این حالت کلمه کفر بر زبان راند معذور است و مرخص چنانچه عمار بن یاسر
در دست کفار مبتلا شد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم او را معذور داشت و اگر اکراه بقتل و مانند آن نباشد بلکه باذیت
سهل ترسانیده باشد یا آنکه اکراه کننده قادر بر قتل و مانند آن نباشد در آن صورت اکراه موجود نشده

و اجرای کلمهٔ کفر روا باشد و اذیت سهل تر چیزیست و در صورتیکه کسی اکراه نکرده باشد و کسی طلب نکرده باشد
و مسلمانی از خود کلمهٔ کفر بر زبان راند چگونه روا باشد و انشرح صدر باشد بکفر حق تعالی میفرماید الا من اکره و قلبه
مطمئن بالایمان و لکن من شرح بالکفر صدرا فعلیهم غضب من الله دریافتن فیه مثلاً اگر
کسی مدح خلفاء راشدین بحضور ائمهٔ اهلبیت کرده باشد و آنها سکوت کنند یا بیا گویند تصدیق تام نباید بحمل که مبنی
بر تقیه باشند و گر چنین باشد بلکه بی استدعای کسی چون امیر المؤمنین اینهمه مدح و ثنای خلفای راشدین کنند و خبر و
آنها چشم گریان حاضر شود و قسم بالله تعالی خورده آرزو کنند که مثل اعمال او در صحیفه من باشد و من بجزای
ملاقات کنم در چنین وقت کدام احتمال تقیه هست چه ضرورت داعی بر تقیه بایشان در آنوقت بزرگان مرحوم بودند
که چنین الفاظ گفتند و چه ضرر بایشان میرسید که مخصوص در مدح یاد کردن اینقدر ضرورت است و محمد باقر در جواب سایلی که در صدیق
شک کرد از جا برجسته و کلمهٔ نعم الصدیق نعم الصدیق گفت چه احتمال تقیه است و این قرینهٔ حالی دلالت دارد
بر نفی تقیه و دیگر در آثار مذکوره قرائن حالی و مقالی بسیار دلالت دارند که این قول بنا بر تقیه نبود کما لا یخفی علی
من له ادنی شعور [illegible] سادس آنکه ابن مطهر حلی در منهج گفته هر فرقه از هفتاد و سه ملت که عقاید او از
عقاید دیگر ملتها بائن و جدا باشد و موافق نبود [illegible] که آن فرقه بر حقست و هر فرقه که با اهل باطل تشبیه موافقت
داشته باشد مذهب او باطلست و گمان برده که مذهب امامیه حق است چرا که سوای امامیه از هفتاد و دو ملتها باز
کسی [illegible] امامت قایل نشده و کسی بتکفیر صحابه و طعن و لعن شان زبان نگشوده اینهمه مقدمات صحیح اند لیکن
استدلال ابن مطهر [illegible] بر حقیقت مذهب امامیه باطل است اینهم صحیح که هر فرقه که در اکثر مسایل عقاید با دیگر
فرقهای باطل [illegible] بعید و [illegible] باشد حق است چه بدیهی که حق ضد باطلست فماذا بعد الحق الا الضلال و اینهم
صحیح که از هفتاد و دو ملت مسلمانان مثل امامیه کسی قایل نشده و بطعن و لعن صحابه کسی زبان درازی
نکرده فی الواقع اینهمه حمق و جهل مرکب است انکار بدیهیات که با پیغمبر دوستی کردن و کسانیکه تمام عمر رفاقت پیغمبر
کردند و جان و مال خود در ایثار نمودند و دین پیغمبر را در حیات و بعد وفات پیغمبر در عالم شایع کردند و بتواتر معنوی
ثابت شده که پیغمبر را با ایشان صحبتهای محبت و یگانگت بود که به یک حدیث بدرجه تواتر رسیده باشد و قرآن
مجید از مدح و ثنای آن جماعه مملو است با تمکسان دشمنی داشتن و سلوکهای پیغمبر را بر تقیه و نفاق محمول داشتن

ذ در حق پیغمبر حق تعالی او را رحمة للعالمین گفته و با تمام دین والکمال نعمت بر وی بشارت داده کمال
مردن که بجز چهار کس هیچکس از وی هدایت نیافته اینهمه حق را انکار در بدیهیات از هیچ عاقلی نیاید مگر از و بعض
یا از خوارج که آنها هم بحماقتی دیگر مثل ایشان فرقه گمنام اند که با اهل بیت پیغمبر دشمنی دارند و دعوی محبت پیغمبر میکنند
و با علی که او را پیغمبر طفلی مثل فرزندان پرورش کرده و در جوانی دختر خود در نکاح وی داده و اولاد پیغمبر
از صلب او مانده و تمام عمر در مصاحبت او دریغ نکرده دشمنی میدارند و تکفیر میکنند و سب و لعن تجویز مینمایند بحکم
از هفتاد و دو ملت سوای خوارج باین حماقت مبتلا نیست نعوذ بالله منها اگر این اشیا خود را امتیاز با ملتها
باطل نماید همچنین امتیاز در خوارج هم موجود است و نیز آنها که اکثر صحابه را اتفاق بر مسئله امامت دارند
آنها هم چند فرقه اند که یکی تکفیر دیگری می کنند اسحاقیه و اسمعیلیه تکفیر اثنا عشریه میکنند و بالعکس که هر کدام یکی
از فریقین امام میدانند دیگری تکفیر او میکند پس قول به ترجیح یکی بر دیگری ترجیح است بلا مرجح و تحقیق
مقام آنست که امتیاز امامیه از دیگر ملتها فقط در مسئله امامت نزد اهل سنت از مسایل فروع است چه نصب امام
بر عباد واجب است چنانچه جهاد واجب است و امامیه اکثر اصول عقاید با معتزله و خوارج در هر حیثیه موافقت دارند
چنانچه در مبحث الهیات مذکور شود ان‌شاء الله تعالی و مذهب اهل سنت و جماعت از همه بون بعید دارد و کنه این
سخن آنست که عقل و ادراک مسایل ذات و صفات باری تعالی و احوال قیامت کافی نیست و الا احتیاج
بعثت پیغمبران نمی شد و در آراء عقلا اختلافات نمی‌شد چنانچه در شرایع انبیا اختلاف نیست پس چون
پیغمبران آمدند و احکام الهی آوردند بعضی چیزها را عقل ما قصد مساعدت نکرد و اهل سنت و جماعت عقل را
برکنار داشته بآنچه شرع ناطق شده بود بتمام آن ایمان آوردند و از عجبی و تکبر بعض گفتند پس اگر
موافق عقل آمده نور علی نور و اگر موافق عقل نیافت حمل بر قصور عقل خود کردند و کل من عند الله گفته تسلیم
نمودند و کیفیت و چگونگی آن مفوض بعلم الهی داشتند این راه است که اهل سنت را در تمام مسایل اعتقادیه
جاریست و این راه است که حق تعالی برین مدح میکند و میفرماید بعینه آیات محکمات هن ام الکتاب
واخر متشابهات فاما الذین فی قلوبهم زیغ فیتبعون ما تشابه منه ابتغاء الفتنة وابتغاء
تاویله وما یعلم تاویله الا الله والراسخون فی العلم یقولون امنا به کل من عند ربنا وابن …

[illegible]

که اهل سنت و جماعت بدان امتیاز دارند از دیگر ملتهای زایغه که اینها هر یک به پیروی عقل ناقص خود کتاب
و سنت را پس پشت انداختند پس کتاب و سنت اگر موافق عقول شان آمد بر آن راه رفتند و الا انکار کردند و تحیر
ماندند و راه گم کردند قال الله تعالی کلما اضاء لهم مشوا فیه واذا اظلم علیهم قاموا از حال
شان خبر میدهد بعضی گفتند که موجودی که جسم نباشد و مکان و جهت نداشته باشد معقول ما نمی شود آنها خدا را
جسم گفتند و مجسمه شدند و بعضی روافض هم برین راه رفتند و بعضی گفتند که حق تعالی تکلیف کرده است عباد
را باتیان عبادات و اجتناب از معاصی و وعده و وعید کرده است بر افعال پس اگر افعال مخلوق عباد نباشند
ظلم بر عباد لازم آید و عقل قبول نمیکند که افعال عباد را خدا خالق باشد آنها قدریه و مجوس این امت شدند
و بعض روافض باین راه هم رفتند و بعضی گفتند که رعایت صلاحیت خالق بنده ندارد انقدر فهمیدند باز غلط کردند
گفتند لیکن عذاب بر معاصی عباد ظلم است نیز آمیشت خاک بیچاره را عذاب کردن عقل قبول نمیکند اینها
جبریه شدند و بعض روافض باین راه هم رفتند میگویند شیعه علی بر گناهی که کند او را عذاب نخواهد شد و بین الجبر
والقدر که از شرع ثابت شده کسی را از جبریه و قدریه معقول نشد و بعضی انکار صفات زایده بر ذات کردند
بمتابعت حکما و بعضی را بلکه اکثر ملتهای باطله را بودن قران غیر مخلوق و صفتی از صفات حق معقول نشد
که حرف و صوت است چگونه بذات حق تعالی قایم باشد و بعضی منکر عذاب قبر شدند میگویند که مرده جماد است
عقل قبول نمیکند که معذب باشد و اکثر اینها صراط و میزان و وزن اعمال و اکثر تفاصیل معاد را معقول
نمیدانند و رویت حق تعالی را معقول نمیدانند از نتیجه این سفها و در ملت باطله هم رسیدند پس بنا
این همه مذاهب باطله بر یک اصل است که عقل را مقدم میدانند و شرع را تابع عقل میکنند و هر کس پیروی عقل ناقص
خود کرده براه دیگر رفته و بر سر راه شیطانی بود و بادیه ضلالت رسیده جهنم شده و اهل سنت و جماعت عقل را بیکسو گذاشته
خود را اقرار دادند که حق تعالی میفرماید وما اوتیتم من العلم الا قلیلا و میفرماید والله یعلم وانتم
لا تعلمون و دست بدست نبی معصوم که او را حق تعالی برای راهنمونی کوران فرستاده بود داده
و عنان اختیار خود بوی سپردند هر سو که برد همان راه رفتند و بی تشویش بمنزل مقصود رسیده اند
بیت چه غم دیوار امت را که باشد چون تو پشتیبان ٭ چه باک از موج بحر آنرا که باشد نوح کشتیبان

ای برادران سنت بدانکه حق تعالی منزه است به مثال میدانند و از جسم ایشمه کامی میکنند و چون ایشان
حق تعالی میفرماید الرحمن علی العرش استوی و بیان استوی قابل ابهم ایمان بدان می آرند
آن می کنند و میگویند الاستواء معلوم والکیف مجهول والایمان به واجب والبحث عن کیفیه
لا یجوز و همچنین با وجود تنزیه حق تعالی از جارحه ید الله قائل اند و میگویند که کیفیت این مسئله معلوم
نیست مفوض است بعالم الهی برهان سلیم آنکه ترتیب بر صحت مذهب ما نقلی نه نبوت ثابت میشود
و نه ماجاء به النبی صلی الله علیه وسلم بلکه از تمامی متواترات وثوق بر معجزه و انکار متواترات
و سفسطه ایشمه است چراکه ما پیغمبر صلی الله علیه وسلم نه دیده ایم و نه ابوبکر را و نه علی را و نه معجزه پیغمبر را و نه جبرئیل
را و نه قرآن بحضور ما نازل شده بلکه قرآن را یافتیم و بخبر متواتر دریافتیم که این قرآن بر محمد نامی نازل
شده بود و فصحای عرب قاطبة معارضه آن کردند و همه آیتها با این کثرت اشخاص و طول زمان و تحشد
از جانب محمد بقول فاتوا بسورة من مثله از معارضه آن عاجز آمدند و آن محمد نامی مردی بود از قریش
امی دعوی نبوت کرد و این قرآن خواند و مردم را بسوی خدا دعوت نمود و در آن وقت کسی رفیق محمد
نبود و هیچ و حشم نداشت از احاد الناس و این سخن محمد بر وضیع و شریف اهل مکه که با دین آبائی
الفت گرفته بودند گران آمد و بر عداوت محمد بر خاستند چون معجزات بر دست محمد ظاهر شدند و کلام او
در قلوب مردم تاثیر کرد بقدر استعداد مردم بر قبول دین محمد آوردند اول کسیکه ایمان آورد ابوبکر بود
یا علی یا دیگر جماعتی مسلمان شدند مثل عمر و عثمان هم از آن جماعت بودند پس روز بروز آفتاب هدایت
الهی قوت میگرفت و ظلمت کفر رفع میشد و کفار در عداوت محمد و اصحاب محمد در برهم زدن دین او قصور
نکردند و مسلمانان که تابع محمد شده بودند در محبت و تائید دین او از جان و مال تقصیر نمودند تا آنکه
از هر طرف هر جانب بلاد دوری متباعده مردم هر سو که هر یکی دیگر الفت نشده بدین محمد
در آمدند و از هر جانب یدخلون فی دین الله افواجا آنگاه بخطاب الیوم اکملت لکم دینکم
مشرف شدند و ایشان بحکم اذا فرغت فانصب و الی ربک فارغب ندا الرفیق الاعلی بر داشت
بعد وفات آنسرور یاران او همچنانکه در حیات او در ترویج دین او مساعی شدند بعد وفات او

همچنان سعیها کردند ابوبکر با بنی حنیفه و غیره قبایل عرب که مرتد شده بودند جهاد کرد و عمر الله زبلاد کفر را بنور اسلام
منور کرد که کسری و قیصر را برهم زد و اینهمه خبر متواتر است اگر موجب علم نیست پس نبوة محمد صلی الله علیه وسلم
و قران هم ثابت نشود حق محمد صلی الله علیه وسلم بر گردن ما مسلمین که آنهمه رنجها کشیده و سعیها نموده تا مردم را از
ظلمت کفر برآورده بنور اسلام مشرف کرده و راه جنت نموده همچنین حق ابوبکر و عمر و عثمان و علی و غیره اصحاب
محمد صلی الله علیه وسلم که درین رنجها و سعیها شریک و رفیق محمد صلی الله علیه وسلم بوده اند بر گردن ما ثابت
و متحقق شد لیکن برابر بلکه متفاوت درجات که حق تعالی گفته لا یستوی القاعدون من المؤمنین
غیر اولی الضرر والمجاهدون فی سبیل الله باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدین
باموالهم وانفسهم علی القاعدین درجة وکلا وعد الله الحسنی وقال الله تعالی لا یستوی منکم
من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا
وکلا وعد الله الحسنی و مذهب روافض باطل شد و مذهب اهل سنت ثابت شد و اگر این خبر متواتر هیچ مفید علم
نیست و اینهمه مردم لکها زن و مرد و حر و عبید از عرب و عجم از قبایل شتی و امکنه متباعده و امزجه مختلفه که دینهای
ابای خود را گذاشته دین محمد را اختیار کرده بودند و آنهمه از جان و مال رنجها کشیده دین محمد را محکم نموده بودند
و آنهمه صحبتهای پیغمبر یافته بودند صحبت پیغمبر آنها را هیچ فائده نکرد و آنها همه بخاطر داشت ابوبکر و عمر دین
محمد را برباد دادند و قران منزل را انداخته قران عثمان را النسبت به محمد و خدا کرده متواتر روایت کردند
و دینی دیگر سوای دین محمد از خود تراشیده بما رسانیدند پس از کجا ثابت شود که محمد نامی در دنیا
موجود شده و معجزات ظاهر کرده و در این صورت که اعتماد برین خبر متواتر نماند بوجود محمد و معجزات او علم از
کجا حاصل شود بلکه از همه متواترات وثوق برخیزد چه جایز است که بصره و بغداد و مصر در جهان هیچ وجود
نباشد مردم بدروغ متفق شده خبر بوجود آن بلاد بما رسانیده باشند و این خود سفسطه است و دعوی کردن
بانکه ازین خبر متواتر علم بوجود و نبوة محمد صلی الله علیه وسلم حاصل میشود و علم باحسان و اسلام ابی بکر حاصل
نمیشود این دعوی بیدلیل است کما لا یخفی **برهان تاسع** آنکه مذهب روافض هیچ دلیلی از ادله شرع
ثابت نمیشود پس آن مذهب باطل است چرا که بر قران اعتماد ندارند میگویند که قران را اصحاب تحریف

کرده اند وآنچه متواتر است از عثمان متواتر است نه از پیغمبر صلعم واحادیث پیغمبر صلعم که بروایة صحابه مروی
شده والبته نزد آنها معتبر نیست که میگویند همه آنها بعد پیغمبر مرتد شدند مگر چهار کس واجماع صحابه باطل است و
نزد شان حجت نیست پس اینمذهب که آورده اند وبه پیغمبر نسبت می کنند از کجا گرفته اند که آنها دعوی می کنند که
که ما دین خود را از ائمه اخذ کرده ایم این دعوی شان باطلست بوجوه یکی آنکه اول اثبات امامت باید
کرد پس این دعوی باید نمود وامامت فرع نبوة است وچون نبوت بجز متواتر صحابه ثابت نشده چنانچه
ذکر کرده ایم پس امامت چگونه ثابت شود در قول جماعه لا تحصی که صحابه وتابعین باشند چون منبع
علم نباشند دخل کرده میشود باتفاق شان بر کذب ودعوی عصمت که مصحح قول او باشد ثبوت آن
محالست ودون خرط القتاد ونیز عصمت فرع امامت است چون امامت ثابت نشد عصمت کی ثابت شود
دویم آنکه اگر امامت حق بودی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه پسر خود محمد بن حنفیه را از آن مطلع ساختی
وچیزیکه از اصول دین وبنا اسلام است جاهل ومحمد را از آن غافل نگذاشتی ومحمد بن علی را با علی ابن الحسین
نزاع نشدی چنانچه امامیه زعم میکنند که در امامت محمد بن حنفیه با علی ابن الحسین نزاع کرد وحجر اسود را حکم ز
الی آخر ما افتروه ودیگر چنین علی ابن الحسین پسر خود زید را مطلع ساختی وزید از امامت محمد باقر انکار نکردی
حالانکه کلینی در کافی از ابان روایت کرد که هشام احول گفت که مرا زید بن علی گفت که تو با من بیا
تا جهاد کنم احول گفت فی زید گفت جان خود را از من عزیز میداری احول گفت یکجان
را در زمین حجت است یعنی امام بر حق یعنی محمد باقر پس بودن من با تو ونبودن یکسانست زید گفت پدر
با من آنقدر محبت داشت که لقمه سرد کرده در دهن من میداد کی گوارا داشتی که مرا در آتش دوزخ اندازد یعنی
اگر محمد باقر امام بر حق بودی مرا مطلع ساختی سیوم آنکه در امامت نزد امامیه نص جلی شرطست در دین
که اگر امامت از اصول دین باشد شارع آنرا کی مهمل گذارد پس اگر در امامت نص بطریق احاد کافی گو
روا نباشد که روایت احاد موجب علم نیست وبنا عقاید بران نمیتوان شد پس واجبست که نص متواتر
باید ولهذا امامیه دعوی تواتر میکنند ودعوی تواتر باطلست چرا که اگر متواتر بودی اینقدر
ائمه واقع است تا آنکه اصحاب یک امام که هر یک دعوی اخذ علم از زبان امام میکند باهم اختلاف دارند چنانچه

از اصحاب جعفر صادق عمر بن سعید مدائنی وغیره میگویند که امام بعد جعفر پسرش عبد الله است و علی بن ابی حمزه سالم و علی بن رباح وغیره میگویند که امام بعد جعفر موسی است و امامت بر موسی ختم شد و جماعتی گفته که امام بعد موسی پسرش علی است همچنین در اصحاب موسی اختلاف شد احمد بن ابی بشر سراج ابی جعفر حسین بن مهران و محمد بن ابی نصر سکونی و عثمان بن عیسی ابو عمرو عامری و صفوان بن یحیی ابو محمد بجلی میگویند که امامت بر موسی ختم شد و دیگر اصحاب موسی میگویند که امام بعد موسی علی است همچنین اختلاف بسیار در اصحاب ائمه واقع شده و این اختلاف دلیل کذب است و موجب اضطراب در ستی است و احادیث احاد چه جای متواتر کما لا یخفی چهارم آنکه دعوی امامت از ائمه متعارض آمده مثلا محمد باقر و زید هر دو پسران علی ابن الحسین و هر دو عالم و متقی و متصف باوصاف کمال و امامیه از هر یک دعوی امامت نقل میکنند زیدیه از زید و اثنا عشریه و باقریه از محمد پس یکی را تصدیق کردن و دوم را تکذیب نمودن ترجیح است بلا مرجح فتعارضا و تساقطا و نیز بعضی از اصحاب ائمه مثل حسن بن علی بن وصال از اصحاب رضا و جواد منکر امامت آن هر دو بود و تکذیب میکرد کسی را که هر دو را امام و واجب الطاعة داند و سماعة بن مهران حضرمی از اصحاب صادق و کاظم و عثمان بن عیسی از اصحاب کاظم و رضا منکر بودند امامت رضا را پس ما اینهمه کاذب و تعارض در اقوال ائمه و اقوال اصحاب ائمه امامت چگونه ثابت شود پنجم آنکه امامیه میگویند که ائمه از خوف اعدا مذهب حق خود ظاهر نمیکردند و در ظاهر مثل اهل باطل بتقیه سخن میگفتند و قول حق پوشیده بیاران خود میگفتند بلکه در خلوة هم نمی شنیدند و میگفتند للحیطان اذان یعنی دیوار هم گوش دارد رواه الکلینی عن الصادق پس قول اینچنین کسان قابل اعتماد نباشد محتمل که آنچه پوشیده بانها گفتند همان باطل باشد و مقصود اضلال آنها باشد و آنچه در ظاهر میگفتند حق میگفتند چرا اضلال نفر قلیل بهتر است از اضلال جم غفیر مثل کی تعارض در قول و فعل از هر دو قول می برد و لهذا اگر شاهد بعد ادای شهادت از شهادت رجوع کند و گوید که شهادت بدروغ داده بودم هر دو قول او قابل اعتماد نیست چرا که احتمال کذب در هر دو قول یکسان است و لهذا اگر پیش از حکم رجوع کرد قاضی حکم نکند و بعد از حکم از رجوع شاهد قاضی فسخ حکم نکند بلکه ضمان بر ذمه شاهد لازم گرداند ششم آنکه امامیه از ائمه مختلف روایت می کنند

از کتاب و سنت و احادیث متواتره است بلکه جنس از آن کفریات است و بطلان آن ظاهر است
پس و فوق از دیگر روایت امامیه نیز رفته تا حتی از حد یقین آنقدر فضلا از امیر المؤمنین روایت می کند
انه قال فی خطبته انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا المنادی الست بربکم انا
منشی الانام این کفرست بلکه اشد انواع کفرست که دعوی الوهیت است و نیز ابن نصیر از صادق کلام
روایت کرده که مشعر دعوی الوهیت است و از همین قبیل است آنچه مفسران آن فرق رب را بمعنی علی تفسیر میکنند
در قوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک و در قوله تعالی انهم ملاقوا ربهم و انهم
الیه راجعون و نیز امامیه از ائمه روایت می کنند ان الله بعث الرسل والنبیین علی ولایة علی
و در تفسیر قوله تعالی لئن اشرکت لیحبطن عملک میگویند لئن ترکت یا محمد فی الخلافة فیه علی
غیره لیحبطن عملک و نیز از امیر المؤمنین روایت کنند انا المتقدم علی غیره این نیز کفرست که مقتضی
تفضیل علیست بر انبیا الا بر محمد صلی الله علیه وسلم و نیز ابن بابویه در علل الشرائع از صادق روایت
کرده و دعوی تواتر آن نموده که صادق گفته محب علی لا یدخل النار این مخالف نصوص قطعیه از
کتاب و سنت متواتره است که هر که محب علی نیست کافر و مخلد فی النار است نزد روافض و چون
محب علی هیچ گناه و داخل نار نشود پس فایده تحریم معاصی باقی نمی ماند و چنین خرافات مبطل شرایع است
هفتم آنکه سلسله روایت حدیث امامیه از ائمه بحد تواتر البته نمی رسد چرا که امامیه خود معترف اند که ائمه از خوف
اعدا تقیه می نمودند و مذهب حق ظاهر نمیکردند بلکه حق پوشیده بیاران خود میگفتند و در عوام خلاف
آن میگفتند و بدیهیست که روایاتی که در آن تقیه و اخفا انقدر منظور باشد که در خلوة هم با بعضی گفته شود
بحد تواتر هرگز نرسد چرا که اخفای خبر متواتر محال است و تواتر مستلزم شیوع و شهرة پس در تواتر و تقیه
منافات است ای برادر اهل سنت که از رجال لا یحصی روایت می کنند و روایات شان علی رؤس
الاشهاد و الاعلان است با اینهمه کثرت شان بجز چند حدیث از روایات اهل سنت بدرجه تواتر نمیرسند
بیشتر نزد اهل سنت متواتر المعنی است که قدر مشترک را از چند حدیث متواتر میگویند و خبر نیست متواتر
اهل سنت کتاب و سنت است که بنای عقاید اهل سنت بر آنست و روایات امامیه که سلسله اسناد شان

بہ ہم بالذات ودعوی میکنند لائمہ بسر کسی بیاران خود خفیہ میگفتند وقرآن نزد شان محرف شدہ وقابل اعتماد نیست پس روایات امامیہ چگونہ احتمال تواتر دارد پس ادعای تواتر از امامیہ نیست مگر مثل ادعای یہود تواتر را در تابید دین موسی وقتل عیسی باانکہ خود یہود معترف اند کہ بخت نصر تمام یہود را کشتہ بود و بجز دہ دوازدہ کس نماندہ اشتہ وچون واضح شد کہ سلسلہ اسناد امامیہ الی الائمہ امکان تواتر ندارد وپس اساس عقاید ایشان فرضا الی النبی برکندہ شد کہ اخبار احاد موجب علم ومفید قطع نیست

ہشتم آنکہ سلسلہ اسناد امامیہ قابل وثوق واعتماد نیست چراکہ عقیدہ روافض آنست کہ محب علی ہر گناہی کہ کند ازان سوال نخواہد شد گو ہر خود را بکشد و با مادر خود زنا کند وبرای اثبات این قول آثار از ائمہ روایت میکنند چنانچہ مذکور خواہد شد ان شاء اللہ تعالی وقولہ تعالی فیومئذ لا یسئل عن ذنبہ انس ولا جان برین قول خود حمل میکنند پس وضع حدیث برای تائید دین خود کہ در زعم فاسد آنہا بنا بر نیتہ صالحہ کہ ہدایت مردم است بسوی دین حق ومحبت علی البتہ نزد شان جایز بلکہ مستحسن باشد پس وثوق برآن سلسلہ نماند ہم آنکہ سلسلہ اسناد روافض تا ائمہ کہ مذکور میکنند موافق قواعد مقررہ روافض ہم اکثر آن بدرجہ صحہ نیرسند صحاح در کتب شان بر قلیل اند نص علیہ صاحب الہدایہ من الامامیہ ومعہذا آنرا صحیح میدانند چون بر مقتضای قواعد انہا سنجیدہ میشود وضعاف ظاہر میشود یا موضوع باز آنہم احادیث را معارضات اند ومرجحات آنہا از نسج عنکبوت سست تر وراوان خرافات اند وعلمای ایشان دیگر امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ وغیرہ ائمہ ثقات روات وقدمای مجتہدان امامیہ را تکذیب کردہ اند چنانچہ ہشام بن حکم وہشام بن سالم وطاقی صیرفی وزرارہ بن اعین وبکیر بن اعین ومحمد بن مسلم ومالک جہنی ودارم بن حکم وریان بن الصلت را تکذیب کردہ ورد کرد وصادق بعض آنہا را منع کرد از دخول بر خود وابن مسکان را تکذیب کرد وزید بن علی بن الحسین ہشام احول را رافیارواہ عن ابیہ فی الامامۃ وبعضی ثقات آنہا بعضی را تکذیب میکنند چنانچہ ہشام بن سالم جوالیقی وہشام بن حکم وصاحب الطاق ہر یک دعوی روایت میکنند از علی بن الحسین ومحمد باقر وجعفر صادق وہمہ میگویند کہ ما اخذ کردہ ایم مذہب از باقر وصادق وباز ہر یکی دیگر را انکار وتکذیب وتذلیل میکنند چنانکہ ہشام بن حکم کتابی تصنیف نمودہ

ودر رد جوابی مذ صاحب الشاف لما ذکره النجاشی پس روایت کسی از انها معتبر باشند و نیز امیر المومنین
از اصحاب خود شکایت بسیار کرده که سخن من نمیشنوند و اطاعت من نمیکنند چنانچه بیاید انشاء الله تعالی
پس روایت چنین مردم معتبر نیست و نیز اکثر راویان اخبار ایشان که نیشتر روایة از انها در کتب معتبرة
خود می ارند و تمسک باحادیث انها می کنند کذاب و وضاع اند منهم جعفر بن محمد بن عیسی بن شاپور قراری
ابی عبد الله کذاب است وضاع قال النجاشی کان الرعبد الله ضعیفا فی الحدیث وقال احمد بن الحسین
یضع الحدیث وضعا ویروی عن المجاہیل وسمعت من قال کان فاسد المذہب وحالانکہ ابو جعفر طوسی
شیخ طائفه ضاله وغیره از وی روایت می کنند و بر روایت اعتماد دارند ومنهم حسن بن عباس
بن الحریش الرازی ابن علی نیز ضعیف بلکه وضاع است قال النجاشی الحسن بن عباس بن الحریش
الرازی ابن علی ضعیف جدا وضاع له کتاب فی انا انزلناه فی لیلة القدر وهو کتاب ردی الحدیث
مضطرب الالفاظ حالانکه از وی کلینی در کافی چند حدیث روایت کرده و کافی نزد انها از صحاح است
ومنهم علی بن حسان وهو وضاع قال النجاشی ضعیف جدا ذکره بعض اصحابنا فی الغلاة فاسد الاعتقاد
وله کتاب تفسیر الباطن تخلیط کله روایت کرد کلینی از وی در صحیح خود ومنهم محمد بن عیسی قال نصیر بن
صباح هو کذاب وی عنه ابو عمرو الکشی وغیره ومنهم عبد الرحمن بن کثیر الهاشمی قال النجاشی زعم
اصحابنا انه یضع الحدیث حالانکه از وی ثقات انها مانند علی بن الحسین وابن فضال وغیره روایت
کرده واز انها کلینی روایت کرده ونیز از انها محمد بن حسن طوسی وابن بابویه اکثر احادیث روایة
کردند که بنا مذهب شان بر انست وبیان نهدی که از مجتهدان امامیه است زندیق بود وضاع ومغیره
بن سعید بجلی بود در کوفه از روافض که ساحر وکذاب بود وابن هر دو صادق تکذیب کرده وگفته لعنه الله ان
علمنا اهل البیت ویروان عنا الا کاذیب بعضی از راویان احادیث انها آن کسانند
که منزه خدا را ندانند و توحید نمیکنند و در مسئله توحید برائمه افترا کنند چنانچه هشام بن سالم و هشام بن حکم
وصاحب طاق خدا را جسم ثابت میکنند و به ائمه نسبت مینمایند امام ابی الحسین علی الرضا از انها
تبری کرده وگفته ولیس القول ما قال الهشامان رباهم جمیع محدثین روافض از انها روایت

احادیث فی الحقیقه و اعتبار انها مثل جمیلا یه خانه التعدیل و دیگر در اسناد احادیث بنا بر اعتبار احادیث انها
مروی است ضعفا ما نه منهم ابراهیم بن صالح الانماطی ابو اسحق و الحسن بن سهل النوفلی و الحسن بن زیاد
الطفاوی و اسمعیل بن عمر بن ابان الکلبی و اسمعیل بن یسار الهاشمی و الحسین بن احمد المنقری و جماعه
بن سعید الخثعمی و موضعیف فاسد و شیخی از وی روایت کرده و عثمان بن عیسی شیخ الطائفه یعنی ابو جعفر
طوسی و غیره از وی روایت کرده و عمر بن سمر طوسی و غیره جماعتی از وی روایت کرده اند بر خبر او اعتماد
دارند باانکه ضعیف است و سهل بن زیاد از وی ابو جعفر طوسی روایت کرده و محمد بن سنان از وی نیز
طوسی و غیره روایت کرده اند بر خبر او اعتماد دارند حالانکه ضعیف است و ابراهیم بن عمر الیمانی و داود
بن کثیر الرقی که با وجود ضعف فاسد العقیده هم هست و طوسی از وی در تهذیب و استبصار و غیره
روایت کرده اند و بر خبر او اعتماد دارند و صالح بن حماد و امیه ابی خدیجه و معاذ بن میسره و عامر
الاحنسی و خالد بن النجیح و محمد بن قیس ابی احمد و محمد بن عیسی و داود بن حصین و علی بن حمزه
و وقیه بن مصقله و حسین بن یزید نوفلی و اسمعیل بن ابی زیاد سکونی و وهب بن وهب و حسین
بن عبید و جماعتی کثیر دیگر همه انها ضعفا اند نجاشی و عشایری و حلی و ابن ابی داود و غیره علماء
جرح و تعدیل شیعه فی تضعیف ایشان تنصیص کرده و با اینهمه محدثین ایشان در صحاح خود احادیث
از ایشان روایت میکنند و فقهای ایشان باحادیث انها حجت می آرند و دیگر در سلسله اسناد احادیث
انها جماعتی است لا تحصی مجهول الحال مانند حسن بن ابان که حال او باتفاق علماء شان مجهول است
حالانکه خبر او در صحاح شمرده اند نص علیه ابن المطهر فی المنتهی و منهم المقتول فی الدرس و القاسم
بن سلیمان و عمر بن حنظله هر دو مجهول العداله اند و عمر بن ابان مجهول الحالست و عباس بن عمرو الفضل
ابن السکن و علی بن عتبه و قیس بن سمعان و هاشم بن ابی عمار الجنبی و بشر بن یسار الیساری و موسی
بن جعفر و فضل بن سکره و زید الیامی و ثبیه بن زید الیامی و عبد الرحمن بن ابی هاشم و بکار بن ابی
بکر و فلیح بن زید و محمد بن سهل و عبد الله بن یزید و غالب بن عثمان و ابی حبیب الاسدی و ابی
سعید المکاری و رکاز بن فرقد و الحسین التغلبی و قاسم بن الحراز و صالح السندی و علی بن ودیل

وحسن بن علی بن ابراهیم وابراهیم بن محمد وحسن بن علی وابن اسحق النحوی وعثمان بن عبدالملک
وعثمان بن عبدالله وعیسی بن عمر مولی الانصاری وربیع بن محمد المسلمی وعلی بن سعد السعدی ومحمد بن
یوسف بن ابراهیم ومحمود بن میمون وجعفر بن سدید بن جعفر بن کلاب ایشهم مجهولان اند با جماعتی کثیر
ودیگر حالانکه ازین جماعة شیوخ اخبار روایت کرده اند مثل علی بن ابراهیم ودیگر مثل ابراهیم ومحمد بن
یعقوب کلینی وابن بابویه وابو جعفر طوسی وشیخ او ابو عبدالله کاو را مفید گویند ایشهم مشائخ
روافض باز جماعة در کتابهای خود روایت کرده اند ومثل ایشان کتابها مجتهدان واجب گفته اند
نص علیه المرتضی وابو جعفر الطوسی وجمال الدین یوسف بن المطهر الحلی ونیز از بعضی از راویان عدول
آنها آن کسانند که ائمه از آنها بیزار شده ودر حق آنها بد دعا کرده اند وگفته اخزاه الله چون زرارة
بن اعین وبعضی از رواة آن کسانند که روایت میکنند از امام با خبر ودر ثقات از علماء رجال آنها فاسد
المذهب میکنند چنانچه عبدالله بن سکان که از ابو عبدالله جعفر صادق چند حدیث روایت کرده ومحمد بن
یعقوب در کافی وابن بابویه قمی در فقیه وابو جعفر طوسی در تهذیب غیر ایشان در کتب خود روایت
او از صادق آورده حالانکه نجاشی میگوید که ثابت نشده که او از امام ابی عبدالله چیزی روایت کرده
باشد وابن عمن در امامیه مشهور است وبا ایشهم او در ثقات میشمارند ومحمد بن عیسی از محمد بن محبوب وغیره
روایت کرده وابو عمر کشی گفته که نصیر بن صباح میگوید که محمد بن عیسی خورد سال است آنقدر عمر ندارد
که از محمد بن محبوب روایت کند وبعضی از رواة آنها آن کسانند که ثقات قوم در آنها طعن میکنند چون
محمد بن عیسی بن عبید ابن یقطین محمد بن بابویه قمی از ابن الولید روایت کرده که بر حدیث محمد بن
عیسی اعتماد نیست ومحمد بن احمد بن یحیی بن عمران اشعری قمی ونجاشی وغیره در آن طعن می کنند
ومیگویند یروی عن الضعفاء ولا یبالی عمن اخذ وبعضی از رواة مرسل اند که نسبت میکنند
حدیث را از غیر الشیخ ونام شیخ خود حذف میکنند چون ابی عمر وعبدالله بن مغیرة وفطری حالانکه کلینی
از صادق منع از مرسل روایت کرده وبعضی از رواة ایشان آن کسانند که تکذیب بعضی ائمه میکنند
در دعوی امامت چون حسن بن ساعه وابی محمد کندی صیرفی وآنچه دیگر راویان بزرگ ومعتبر ایشان

اینها باشند که امامیه اینها را فاسد المذهب میدانند چنانچه جارودیه مانند احمد بن محمد السعید الهمدانی و فطحیه
چون حسن بن علی بن فضال و عبدالله بن بکیر بن اعین شیبانی و عمرو بن سعید المدائنی
و واقفیه چون حسن بن ابی سعید هاشم بن حیان المکاری ابی عبدالله و حسین بن مهران بن محمد بن ابی
نصر السکونی و احمد بن محمد بن علی بن حمزه سالم البطائنی ابی الحسن و ابی الحسن علی بن الحسین بن محمد
البطائنی الجرمی المعروف بالطاطری و صفوان بن یحیی ابی محمد البجلی و عثمان بن عیسی ابی حمزة العامری
الرواسی مولی بنی رواس و غیر ایشان و این مشهور است در میان اینها و با آنکه حکم اینها در مذهب ایشان می کنند
ازین مذهبهای شیوخ امامیه صحاح خود روایت حدیث میکنند اثنا عشریه و اجب اند ایمان با ائمه
اثنی عشر و این جماعه با ائمه اثنی عشر ایمان ندارند و نیز روافض قبول میکنند روایت کسی را که فاسق عمل باشد بجوارح
چنانچه ابو جعفر طوسی در عدة گفته که فسق بافعال جوارح مانع قبول روایت نیست و نیز اینها قبول می کنند
روایت کسی که امامیه او را رد کرده اند و منع کرده اند از دخول بر خود و نیز از جمله رواة اینجا جمعی است که مومن بودن
او معلوم نمیشود چنانچه ذکریا بن ابراهیم نصرانی که در ظاهر زی نصاری نگذاشته خود را نصرانی می گفت
طوسی و غیره از وی روایت حدیث می کنند و میگویند که پوشیده اسلام داشت و بعضی از رواة شان آنها
هستند که روایت می کنند از اینها که خود راویان مردود عنه را توثیق نمیکنند چون عبد الاعلی و نظایر وی و اکثر از
رواة شان آنها هستند که در اینها نه مدح مذکور شده و نه قدح چون منذر بن خیر و همچنین بسیار اند در تصانیف شان
و اکثر تنصیص می کنند بر ضعف بعضی راویان و در حدیث اینها حکم بصحت می کنند و نیز امامیه روایت میکنند
از کتابها که نسبت می کنند آن کتب را بمشایخ خود و گمان میبرند که آن مشایخ آنچه درین کتب است از امام باقر
و امام صادق روایت کرده اند لیکن چون تقیه سخت داشتند مدت الوجود آنرا روایت نکردند بعد مردن
شان آن کتب بدست ما آمده است چنانچه کلینی از چندی از اصحاب خود از محمد بن خالد و غیره روایت
میکنند و اکثر اخبار آنها که بلفظ عن مرویست از همین قبیل است و نیز بعضی از راویان شان آن باشند
که بکذب خود اقرار کرده و اقرار کرده اند با آنکه مرا از افشای این امر امام منع کرده بود و باز افشا نموده یا چیزی
دیگر منع کرده بود و باز نمانده و آن راویان نزد شان از معتبران و ثقات اند چنانچه ابی بصیر

کاز ثقات انهاست کلینی الثقة که ابو بصیر گفت بابی عبد الله که من حدیث از صادق می شنوم و از پدرش روایت
میکنم و گاهی از پدرش می شنوم و در روایت از پسر میکنم و ابن بابویه از ابی بصیر روایت کرده که گفت از ابی
عبد الله پرسیدم که مسلمانان روز قیامت خدا را خواهند دید گفت آری و پیش از روز قیامت هم دیده اند
گفتم کجا دیده اند گفت روزی که گفت الست بربکم پس ساعتی خاموش ماند پس گفت که مومنان خدا را در دنیا
هم می بینند پیش از روز قیامت مگر تو نمی بینی در آن وقت ابو بصیر گفت گفتم گردم فدای تو از تو این
سخن ببرم و حدیث کنم گفت نه حدیث مکن و ابو بصیر بر منع او نرفت و حدیث کرد بدان تا آنکه مشهور شد
در میان شیعه و کلینی از محمد بن ابی نصیر روایت کرده که مرا ابو الحسن مصحفی داد و گفت که در آن منگری پس
آن را گشادم و خواندم در آن سوره لم یکن پس یافتم در آن نام هفتاد مرد از قریش نام پدران شان و نیز بعضی
از رواة اینها آن کسانند که از یک امام روایت می کنند و خود منکر امامت آن امام اند و آن رواة از رجال صحیح
میشمارند و نیز از مجتهدان و ثقات راویان شان شخصی است که او را علم الهدی نام نهاده اند و او از کثرت کذب
باک ندارد و آن را اصل صالح میداند و چند کتاب به دروغ پر کرده است و همینی باعتراف راویان او ثابت شده
و نیز اینجا جم عمل میکنند بر مرسل چنانچه مراسیل ابی عمیر را صحیح میدانند حالانکه کلینی از ابی عبد الله روایت کرده
که هر که ارسال کند کاذب است و ابو جعفر طوسی عمل میکند بخبر فاسق هم بجهت مصلحت و عجب از جهت حماقت
احمقان و افترا مفتریان اینست که چهار کس متعاقب دعوی کردند که ما سفیر مهدی صاحب الزمان ایم از نزد امام
مهدی صاحب الزمان پیام می آریم اول ابو عمرو عثمان بن سعید الثانی دوم پسرش ابو جعفر محمد بن عثمان که در
سال سه صد و بیست و هشت فوت شده سیوم ابو القاسم بن ابو الحسن بن روح چهارم علی بن محمد که او را خاتم
السفرا میگویند و هفتاد و چهار سال مدت این دعویان کذابان را حماقت غیبت صغری مینامند و بعضی دیگر
کسان بی دعوی سفارة دعوی میکنند که من مهدی را دیده ام و از او روایت میکنم چنانچه ابی هاشم
داود ابن ابی القاسم جعفری و محمد بن علی بن بلال و احمد بن اسحق و ابراهیم بن مهزیار و محمد بن ابراهیم
وغیره و این احمقان دعوی بی دلیل خاسر البطلان آن مفتریان را باور کرده روایت حدیث مهدی از ایشان
می کنند و نیز روایت می کنند از رقعه ها و گمان میبرند که رقعه ها بواسطه سفیران یا غیر شان از صاحب الزمان

نوشته بودیم صاحب الزمان بما چنین جواب نوشته و ازانجمله رقعه علی ابن الحسن بن موسی بن بابویه
القمی است و رقعه بخط صاحب الزمان ظاهر کرده در جواب سوال خود و گفته ابوالقاسم بن ابی الحسین
بن روح یعنی بهمیر سیوم رقعه بدست علی بن جعفر بن اسود بصاحب الزمان فرستاده بود و صاحب الزمان
ایجواب نوشته و ازانجمله رقعه محمد بن عبد الله بن جعفر بن حسین بن جامع بن مالک حمیری ابو جعفر قمی نجاشی
گفته که ابو جعفر قمی بصاحب الزمان نوشته بود و چند مسئله از ابواب شریعه پرسیده بود و گفت که احمد بن
حسین گفته و دیدم این مسایل را نوشته در اصل و جواب آن نوشته بین السطور ان اجوبة ابا محمد حسن بن
طوسی در کتاب الغیبة و کتاب الاحتجاج نوشته و نیز کتب صحاح که مدار آن برین خرافات است و ازانجمله است رقاع
ابی العباس جعفر بن عبد الله بن جعفر حمیری قمی شیخ قمیان و رئیس روافض ابو العباس مذکور کتابی
در رقاع جمع کرده و آنرا قرب الاسناد الی صاحب الامر نام نهاده و ازانجمله رقاع برادر شمس احمد برادر شمس
حسین اینها همه گمان میبرند که با صاحب الامر مفتوسیم و صاحب الامر جواب مسایل ما می نویسد چنانچه نجاشی
و غیره ذکر کرده اند و ازانجمله رقاع علی بن سلیمان بن حسین بن الجهیم بن بکیر بن اعین ابو الحسن الرازی هم
دعوی مکاتبه میکرد و در رقاع ظاهر میشود نجاشی گفته او را با صاحب الامر اتصالی بود و ازان جمله دیگر رقاع اند
از قدما این فرقه ضاله و از همین قبیل است خرافات که محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی بخط حجه
صاحب الزمان ظاهر کرده و این احمقان گمان میبرند که محمد بن علی یک مسئله یا چند مسئله از مشکلات
مینوشت و در سوراخ درختی که بیرون شهر قم بود می نهاد و یک شبانه روز آنجا میگذاشت روز دیگر برمی آورد
و جواب مسائل بدست آن نوشته می یافت ازین معنی یقین دارند که آن خط صاحب الزمان است که شگوفت
خیال شان است و برین بنا دین شان است و از همین قبیل مخترعات احمق فریب آنست که اکابر مجتهدین خطوط
ائمه معصومین ظاهر کردند در جواب مسائل که شیعه ازانها پرسیده بودند و آن خطوط را این حمقا عند التعارض
بر حدیث مروی باسناد صحیح ترجیح میدهند چنانچه ابن بابویه در یک مسئله توقیعی بخط ابی محمد حسن بن علی
برآورده و در کتاب کلینی روایتی خلاف آن توقیع بود از امام جعفر صادق ابن بابویه گفت که برین
حدیث فتوی نمیدهیم بلکه فتوی میدهیم بر آنچه نزد من است از خط حسن بن علی و آن احمق ندانست

که حسن بن علی وکی سنا سد و بر القدیر ساخت الخرافات المحمدیه عوض حال راویان این گمراهان
نیست و بنای مذهب ایشان برین خرافات است و کتب حدیث و فقه امامیه با این لغویات مشحون صحیح
ترین کتب نزد امامیه چهار اند یکی کافی تصنیف محمد بن یعقوب الکلینی دوم تهذیب سوم استبصار
این هر دو تصنیف محمد بن حسن ابی جعفر طوسی چهارم فقه من لا یحضره الفقیه تصنیف محمد بن علی بن
بابویه قمی و گمان میبرند که عمل برین چهار کتاب واجب است و هم چنین برانچه روایة کرد آنرا امامی و رجوع
کردند آنرا یاران او باز امامیه ازین چهار کتاب کافی را ترجیح میدهند و جماعتی فقه من لا یحضره را اصح میگویند
و حال این کتب آنست که بر تو ظاهر کردیم که از هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحب طاق قائلان
تجسیم و زراره بن اعین و بکر بن اعین و سلیمان بن جعفر و محمد بن مسلم و بنی فضال و ابن مهران
و جماعتی دیگر فاسد المذهب باعتقاد امامیه و بعضی وضاع و کذاب باعتراف ایشان چون جعفر فزاری
و ابن عیاش و محمد بن عیسی وغیره و بعضی ضعفای بسیار اند و مجاهیل بسیار چون ابن عماره و ابن
مسکون و زید یامی وغیره و بعضی مستور الحال چون ثعلبی و قاسم خزاز و ابن فرقد وغیره و از مشاق
در عمل جوارح روایت میکنند پس اینچنین کتب را صحیح گفتن و واجب العمل دانستن حمق است
و چون حال صحت کتب شان اینست رای بر حال دیگر کتابها عجب کلامهای متناقض از جماعه صادر
میشود که عمل برین کتب واجب میگویند با آنکه طوسی خود گفته که بر حدیث آحاد گو صحیح باشد عمل واجب نیست
و ابو جعفر طوسی با این علو مرتبه خود در ان گمراهان که شیخ الطائفه است روایة می کند از ابن مسکان
از صادق و جماعتی تکذیب میکنند که ابن مسکان را از صادق روایت نیست و نیز روایت میکند طوسی
از ابن بابویه صاحب فقه مزدوره و نیز از مرتضی و اینها از محمد بن نعمان و او کاذب تر بود و جایز میدانست
کذب برای نصرة مذهب فایده ابن بابویه بعضی مرویات کلینی را که بزعم خود باسناد صحیح روایت کرد
چون احادیث تحریف قرآن و اسقاط آیات حکم بوضع کرده و هم چنین حلی حکم بوضع کرده فایده آنکه
فرقهای روافض کلهم عمل میکردند بر انچه یاران آنها بدان روایت می کردند بی تحقیق حال رجال
اسناد و هیچ کتابی ننوشتند که دران احوال رجال باشد از جرح و تعدیل تا وقتیکه کشی

اثنا عشریہ در صد چہارم کتابی تصنیف کردہ رعایۃ اختصار در بیان رجال کہ ازآن ضرورۃ رفع نشود
باز گروہ متاخرین ابن غضائری در ضعفا کتابی تصنیف کردہ و نجاشی و ابو جعفر طوسی و جمال الدین احمد بن
طاؤس و ابن مطہر و تقی الدین بن داؤد در جرح و تعدیل کتابہا تصنیف کردند و مہمل گذاشتند
بسیاری را و غافل ماندند از توجیہ مدح و قدح و اختلاف بسیار کردند در ترجیح احد الخبرین الواردین فی المدح
والقدح بر وجہی کہ از حق تا باطل ہیچ فرق ظاہر نشد و در ترجیحات سخنہای واہی گفتند و لہذا صاحب
الدرایۃ من الامامیۃ از تقلید آنہا منع کردہ و نیز علماء رجال در اسمار رجال تصحیفہا کردند چنانچہ ابی بصیر
کہ نون بود آنرا بباء موحدہ گفتند و مراجم کہ براء مہملہ و جیم بود آنرا بزای منقوطہ و حاء مہملہ خواندند و ہر گاہ
دو راوی در اسم و اسم پدر متفق بودند چنانچہ محمد بن قیس مشترک گشت در چہار کس و رواۃ نمیدانند کہ بیان
خود محمد بن قیس اسدی ابی بصیر و محمد بن قیس بجلی و یکی را مدح میگویند بی توثیق و آن محمد بن قیس
اسدی مولا بنی نصیر و یکی را ضعیف و آن محمد بن قیس ابی احمد ابن بابویہ اکثر از محمد بن قیس روایت
میکند بی ذکر ما بہ الامتیاز سیما در حدیثی منفرد من حیث الرجال موافق مذہب ایشان ہم اعتماد ثقات
پس عدالت در راوی شرط است و چون متقدمان شان از احوال رجال بحث نمیکردند بر ہر رطب و یابس
عمل میکردند متاخران کہ اندکی چند بتقلید اہل سنت بحث از رجال کردند لیکن ہیچ حق را از باطل
امتیاز ندادند و اگر امتیاز میدادند و باطل را ترک می کردند مذہب امامیہ بکلی ترک میدادند ناچار عمل
کردند بر ہمان روایات متقدمان و حجۃ گفتند کہ از اصحاب متقدمین باران عمل کردہ اند و سببا
اینہمہ خرافات شان براتباع ہوا است و تحقیق آنست کہ بناء مذہب روافض را منافقان بقصد ہدم
دین اسلام نہادہ اند اول عبد اللہ بن سبا یہودی بود منافق در زی مسلمانان در آمدہ مردم را بسوی
حب اہلبیت کہ موجب اہل سلام است کشیدہ و ازانجا بورطہ ضلال انداخت کہ افراط در شان علی است
با ثبات الوہیت چنانچہ غلاۃ می کنند یا باثبات معنی رسالت کہ بلفظ امامت یا ولایۃ تعبیر کنند و تفریط
در شان دیگر صحابہ و اہلبیت بتہمت عداوت بعد ازان دیگر منافقان در وقت زین العابدین
و محمد باقر و جعفر صادق بر وی کار آمدند چون ہشام بن سالم و ہشام بن حکم احول و احول دویم

ملقب بشیطان الطاق و زید بن جهم الهلالی و زرارة بن اعین و حکم بن عیینه و غیره و تیمی با اینها دعوی
روایت کرده اند از ائمه ثلثه مذکورین یا بعض آنها اینها مع منافقان فرط محبت اهل بیت ظاهر کرده و مکاتبه
آمد و رفت در خدمت ائمه مذکورین و دیگر ائمه تا انقضای زمان ابی محمد حسن العسکری کردند و ازان
اکابر اکاذیب با اصول و فروع دین و مطاعن صحابه و ازواج پیغمبر صلی الله علیه و سلم و مطیبین در دم شیعه قوم الکی
باقرار روایت کردند پس چون عقاید فاسده از اینها ظاهر شد ائمه از اینها تبری کردند چنانچه کلینی و غیره
امامیه هم از ائمه تبری ازان منافقان روایت میکنند روی الکلینی عن ابراهیم بن محمد الخزاز
و محمد بن الحسین انهما قالا دخلنا علی ابی الحسن الرضا وقلنا ان هشام بن سالم و صاحب الطاق
والمیثمی یقولون انه تعالی اجوف الی السرة والباقی صمد فخر لله ساجدا و قال سبحانك كيف
طاوعتهم انفسهم ان شبهوك بغيرك اللهم لا اصفك الا بما وصفت به نفسك ولا اشبهك بخلقك
انت اهل لكل خير فلا تجعلني مع القوم الظالمين وفيه وروى ايضا عن الحسن بن عبد الرحمن
الحمانی قال قلت لابی الحسن موسی بن جعفر الکاظم ان هشام بن الحکم یزعم ان الله جسم
قال قاتله الله اما علم ان الجسم محدود معدود وابرأ الی الله من هذا القول وروی ایضا
عن محمد الفرخ الرخجی قال كتبت الى ابی الحسن اساله عما قال هشام بن الحكم فی الجسم وهشام
بن سالم فی الصورة فكتب دع عنك حيرة الحيران واستعذ بالله من الشيطان ليس القول ما قال
الهشامان و زید بن علی بن الحسین هشام احول را گفت ای احول حیا نمیکنی از خدا روایت میکنی از
پدر من چیزی که پدر من ازان بیزار است چون این سخن زید گفت احول گفت که زید امام نیست برادر زید
محمد است زید گفت ای احول پدر من ترا مسایل دین آموخت و مرا نیاموخت و با من آنقدر محبت داشت
که لقمه سرد کرده در دهن من می داد و مرا بر فتن دوزخ راضی شد رواه الکلینی وغیره من الامامیه بتحقیق
اقوال که ازان براءة ائمه ازان منافقان ظاهر شده در کتب امامیه مرویست و باز احوال منافقان امامیه
این خود سند میکنند و نیز در کتب شان مرویست که چون زید بن علی بن الحسین طلب خلافت کرد و جماعه کثیر با وی
جمع شد و امیر عراقین یوسف بن عمر ثقفی با وی محاربات کرده پانزده هزار کس از اهل کوفه آمدند

و با ضلال منافقان عقاید شان در میان همچنین فاسد بود آن کوفیان بنا بر فساد عقاید خود با زید گفتند
که اگر از ابی بکر و عمر تبرا کنی ما ترا مددکاری میکنیم و اگر نه ترا میگذاریم زید گفت هرگز تبرا از ابی بکر و عمر نخواهم
کرد بلکه دوستی آنها خواهم داشت چراکه پدر من با آنها دوستی داشتی و ذکر شان بجز خیر نکردی هرگز و علانیه
آن کوفیان گفتند اذاً نرفضك یعنی این هنگام ما ترا میگذاریم زید گفت اذهبوا فانتم الرافضة
یعنی بروید شما روافض اند پس آنهمه کوفیان از رفاقت زید برگشتند و زید با آن شدت احتیاج از آنها
تبری کرد و از آن روز آنها را روافض نام مقرر گشت و نیز از زنادقه در زمان موسی بن جعفر اسحق بن ابراهیم
ملقب به دیک الجن شاعر ظاهر شده که نه اقرار داشت بصانع و نه به نبوة و اسلام ظاهر میکرد و مذهب روافض را
تائید میکرد و روافض ورا از فقهای خود میشمارند کما ذکره محمد بن محمد بن النعمان الملقب بمفید شیخ ابی جعفر
طوسی و مرتضی بعد از ان در ایامی که آن ایام را ایام غیبة محمد مهدی میگویند جماعتی کذاب ملعون فریب پیدا
شده که دعوی سفارت کردند از طرف محمد مهدی و رقعات ظاهر نمودند و بعضی زنادقه کتب در ان مذهب
تالیف نموده نسبت کردند مرویات آن کتب را بسوی باقر و صادق و نسبت کردند تالیف آن کتب را با صحاب
مخلصین آنها افتراءً علیهم و اضلالاً لمن بعدهم پس تر ان کتب را ظاهر کردند برای شیعه
و گفتند که مصنف از جهة تقیه این کتاب را ظاهر نکرده بود و از آن زنادقه بعضی خود را در زمره مخلصان
صادق شمرده کتابی در اصول و فروع برای شیعه ظاهر کردند و گفتند که این کتاب از کتب جعفر
صادق است پس شیعه آن کتاب را گرفته آنچه در وی بود از صادق بی تحقیق روایت کردند و از جمله
اسلاف روافض که روافض مذهب خود از وی گرفته ذکریا بن ابراهیم نصرانی بود که در ظاهر دین نصاری
را نگذاشته با نصرانیان خود را نصرانی می گفت و با شیعه خود را محب اهلبیت قرار داده مطاعن صحابه
و امهات مؤمنین ذکر نموده باز در آن گمراهان مرتضی نامی شخصی پیدا شد که او را علم الهدی لقب می
کنند پر از دروغ و باطل کتب تصنیف کرده بسوی نصرانی وغیره نسبت نموده و شیخ او صاحب قصه مزوره از دو
اکذب و انجس بود نسبت نسب نامه مذهب روافض و چون تمام روایات این گمراهان مخالف اخبار متواتره
بود که مردم متواتر از امیر المؤمنین علی و از فرزندان او که ائمه هدی بودند موافق جمهور صحابه روایت

مسلم نه داشتکاران روایات محال بود و ابنداء آن اخبار را خود امامیه هم از ائمه روایت می‌کنند
ناچار برای حفظ مذهب خود بوجوب تقیه قایل شدند چرا که به تقیه قایل نشوند روافض را بطلان
مذهب خود اعتراف لازم آید اکنون برای ابطال مذهب روافض ابطال تقیه باید کرد تا آن گراهان
را معزی بان نماند **فصل در ابطال تقیه** بدانکه روافض دعوی می‌کنند که تقیه بر پیغمبر
وائمه واجب بود و براسته نیز واجب و برین دعوی خود با ثار مستند شده اند کلینی از ابی نصیر روایت
کرده قال قال ابو عبد الله ان التقیة من دین الله قلت من دین الله قال والله من
دین الله ولقد قال یوسف علیه السلام ایتها العیر انکم لسارقون والله ما کانوا
سرقوا شیئا ولقد قال ابراهیم علیه السلام انی سقیم والله ما کان سقیما وروی ابن بابویه
فی الامالی انه سال عن ابی عبد الله هل کان رسول الله صلی الله علیه وسلم یتقی قال اما بعد
نزول والله یعصمک من الناس فلا وصاحب محاسن از ابی عمر روایة کرده قال قال ابو عبد الله
جعفر بن محمد الصادق یا ابا عمر تسعة اعشار الدین فی التقیة ولا دین لمن لا تقیة له وهمچنین آثار
در فضیلت تقیه و ایجاب آن بسیار روایت می‌کنند و در تفسیر قوله تعالی ان اکرمکم عند الله اتقاکم
میگویند که اتقی مشتق است از تقیه یعنی اکرم نزد خدا آنست که بسیار تقیه کند و همچنین کلینی و غیره
از هشام بن سالم از ابی عبد الله در تفسیر قوله تعالی ویدرؤن بالحسنة السیئة می‌گویند که مراد
از حسنه تقیه است جواب این آثار موضوع و مفتری اند و تفضیح رجال الشان از ابی نصیر و هشام بن
سالم وغیره بالا مذکور شده و نیز این آثار مخالف متواترات است و ما ثبت بالبداهة چرا که اگر پیغمبر
تقیه میکرد اینهمه مجادلات و مجاهدات با کفار نمیکرد و علی رضی الله عنه با معاویه جنگ نمیکرد و بر تقدیر
تسلیم این آثار دلالت دارد بر آنکه تقیه بعد نزول والله یعصمک من الناس منسوخ گشته
فهو حجة لنا لا علینا و ادله بر بطلان تقیه بسیار اند یکی آنکه کذب در جمیع ادیان حرام است
خصوصا بی ضرورة پس آنرا واجب داشتن گفتن و کذب را تسعة اعشار الدین و کذب را بدین
والکذب را اکرم عند الله دانستن کفر است دوم آنکه تقیه مخل است در وثوق بر اخبار ائمه

در وثوق بر اخبار در انبیا و در کسی که خود حق ابنیا فرض کرده شده محال و اگر نه حجة الله بر خلق قایم نشود
می بینی که شاعر بودن یا ساحر بودن که از ان وهم در بودن نظم قرآن از غیر خدا و بودن معجزات از قبیل
سحر پیدا می شود حالانکه کسی از شاعران مثل قصر سوری از سور قرآن نتوانست آورد و کسی از ساحران مثل ید بیضا
یا عصای موسی نتوانست کرد تا هم این هر دو صفت را حق تعالی از پیغمبر علیه السلام بابلغ وجوه نفی کرد
و گفته وما علمناه الشعر وما ینبغی له پس کذب بتقیه بر پیغمبران چگونه روا باشد سیوم آنکه حق تعالی
در مدح انبیا میفرماید الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون احدا الا الله و در مدح
مومنان میفرماید یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم ومیفرماید کنتم خیر امة اخرجت
للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنکر وتؤمنون بالله سرور پیغمبران و قاید مومنان
بجنة چگونه از غیر خدا بترسد و فریضه تبلیغ شرایع ترک کند سبحانک هذا بهتان عظیم چهارم آنکه در بدو
اسلام قوله تعالی یا ایها المدثر قم فانذر و قوله تعالی و انذر عشیرتک الاقربین نازل شد
و پیغمبر صلی الله علیه و سلم در آن تنهائی که در ابتدای اسلام بود چه قدر رنجها و محنتها کشید که از حیطه بیان
خارج است اگر حفظ الهی شامل الحال وی نمی بود کفار در قتل وی دریغ نکرده بودند قوله تعالی واذ یمکر بک
الذین کفروا لیثبتوک او یقتلوک او یخرجوک ویمکرون ویمکر الله والله خیر الماکرین شاهد است
در آن وقت آنسرور علیه السلام در تبلیغ احکام و انذار قصور نکرده باز چون اسلام قوة گرفت و حکم جهاد نازل
شد و آنچه معارک و مغازی بعمل آورده اظهر من الشمس است اگر تقیه میکرد چرا در ابتدای اسلام رنجها می کشید
و چرا جهاد فرض میشد و بعمل می آورد پس اثبات تقیه از آنحضرت صلی الله علیه وسلم از حمقا هم نتوان بود
ان هذا الا شطط مبین و تفصیل قول را بتوجه که از ابوجهل و امثال او و از احزاب کفار و از هرقل عظیم الروم
و پرویز خسرو فارس تقیه نکرده و از ابی بکر و عمر تقیه میکرد قابل آن نیست که کسی عاقل بجواب آن پردازد
حاصل که پیغمبر ما صلی الله علیه وسلم و همچنین انبیاء سابق نوح و ابراهیم و هود و صالح و شعیب و لوط
و موسی که قصص آنها بتفصیل و تکرار در قرآن مذکور است هیچ کس از انها با وجود صعوبت امر و قوت
کفار از غیر خدا نترسیده و در تبلیغ احکام الهی قصور نکرده و صدها سال نوح از دست کفار رنجها کشید

و سالها موسی را با فرعون و ابراهیم را با نمرود با دست هفت اقلیم و هود را با عاد و صالح را با ثمود و شعیب
را با اهل مدین و اصحاب ایکه و لوط را با قوم او معارضات شدیده ماند و بعضی انبیا مثل یحیی و غیره از دست
کفار شهید شدند چنانچه حق تعالی در توبیخ بنی اسرائیل میفرماید فلم تقتلون انبیاء الله من قبل
ان کنتم مؤمنین و عیسی با سمان تشریف برد و هیچکس از اینها تقیه نکرد و علی با معاویه جنگید و او را از والی
شام تغیر فرمود حالانکه پسرش حسن مجتبی میگفت که معاویه را تغیر مکن فانا نخاف من کیده و ان کیده
لعظیم و ابن عباس میگفت که با قتل یکسال باید داشت و بعد یکماه تغیر باید کرد و علی قبول نکرد و گفت و ما کنت
متخذ المضلین عضدا اینچنین روافض خود روایت میکنند و حسین بن علی با یزید جنگید و شهید شد و
اگر اینهمه بزرگان تقیه میکردند نوبت تا باینجا نمیرسید اکنون آثار را ذکر که بروایات امامیه آمده است و بر نفی
تقیه دلالت دارند یاد کرده می شود اول آنکه از امیر المؤمنین روایت است انه قال انی والله لو لقیت واحدا
وهم طلاع الارض کلها ما بالیت ولا استوحشت و انی من ضلالهم الذی هم فیه والهدی
الذی انا علیه لعلی بصیرة من نفسی و یقین من ربی و انی الی لقاء الله لمحتاج و حسن ثوابه لمنتظر
راج ذکره الرضی فی نهج البلاغة پس وقتیکه علی تنها از جمیع من فی الارض باک نکند و خوف خطره
بخاطر نیارد و امیدوار ثواب حق تعالی باشد تقیه چرا کند دوم آنکه تقیه نیست مگر برای خوف بر جان یا برای
اذیت یا دون قتل و خوف جان نبود چرا که کلینی روایت میکند که ائمه نمی میرند مگر باختیار خود و آنکه امیر المؤمنین
قاتل خود را و زمان موت خود را میدانست و اذیت یا دون قتل برای تبلیغ احکام الهی و اجر از اجر عظیم
چندان کار نیست و امریست محمود قال الله تعالی لا یصیبهم ظمأ ولا نصب ولا مخمصة فی سبیل
الله ولا یطؤن موطئا یغیظ الکفار ولا ینالون من عدو نیلا الا کتب لهم به عمل صالح
ان الله لا یضیع اجر المحسنین ولا ینفقون نفقة صغیرة ولا کبیرة ولا یقطعون وادیا الا کتب
لهم لیجزیهم الله احسن ما کانوا یعملون سیوم آنکه روی العیاشی عن زرارة بن اعین عن ابی بکر بن حزم قال
توضأ رجل فمسح علی خفیه فدخل المسجد فصلی فجاء علی فوطأ رقبته فقال ویلک تصلی علی غیر
وضوء فقال امرنی عمر بن الخطاب فاخذ بیده فانتهی به الیه فقال انظر ماذا یقول هذا عنک

در رفع صحت علی عمر فقال انا امتی تبر اگر تقیه فرض میشود و علی کردن آن مصلحت را پامال میکرد و تکلیف
تفضیلی علی غیر موضوع و برامیر المومنین عمر آواز بلند میکرد چهارم آنکه راوندی از سلمان فارسی
روایت کرده که علی را خبر رسید که عمر شیعه او را به بدی یاد می کند پس در بعضی راههای باغهای
مدینه با عمر مقابل شد و در دست علی قوس بود پس گفت علی مر عمر را که مرا خبر رسیده که تو شیعه مرا به بدی
یاد می کنی عمر جواب بخشونت داد علی کمان خود را بر زمین زد و آن کمان اژدها شد و دهن کشاده بسوی
عمر رو آورد عمر گفت الله الله ای ابا الحسن چه میکنی باز اینچنین نخواهم کرد و عاجزی پیش گرفت علی
دست بسوی اژدها برد باز کمان شد عمر دهشت خورده بخانه خود رفت سلمان گفت چون شب شد
علی مرا طلبید و فرمود که پیش عمر برو مالی از طرف مشرق نزد او داده است میخواهد که بند کند او را بگو که
بند مکن و در اهل حق تقسیم کن و اگر نه ترا فضیحت خواهم کرد سلمان این پیام رسانید عمر گفت علی از کجا
دانست سلمان گفت از علی چه چیز پوشیده میماند پس عمر سلمان را گفت که علی ساحر است و من بر تو
شفقت میدارم تو از علی جدا شو و با ما باش سلمان گفت نه چنین است علی وارث اسرار نبوة است
و تو دیدی از وی آنچه دیدی و نزد او زیاده از نیست عمر گفت برو پیش علی و بگو که سمعا و طاعة حکم تو قبول
کردم پس باز آمدم پیش علی علی پیش از گفتن من تمام قصه که در من و عمر شده بود ظاهر کرد و گفت علی
که خوف آن اژدها در دل عمر تا وقت مرگ باقی خواهد ماند لعنة الله علی الکاذبین اگر این اثر صحیح
است پس ثابت شد که علی تقیه نمیکرد و اگر نه برای یاد کردن عمر شیعه علی را به بدی اینقدر با عمر مجادله
نکردی و باز عمر را گفته نفرستادی که مال را تقسیم کن و اگر نه فضیحت خواهم کرد و چرا تقیه کند کسی که این
قدر قوت بر دفع دشمن داشته باشد و خوف تا وقت مرگ در دل دشمن متمکن باشد و با اینهمه روایات
قوة علی و مغلوبی عمر روافض اکثر اقوال و افعال علی را در خلافة عمر بر تقیه حمل میکنند تا آنکه میگویند
که عمر دختر علی را بغصب گرفت و علی بنابر تقیه دم نزد فلعنة الله علی الکاذبین برای بد گفتن در حق شیعه
در این شور و شر آمده و کمان را اژدها کرده و برای غصب کردن دختر که از ارذل الناس آنرا گوارا نتوانند کرد
ناخوش نشد و دم نزد مثل مشهور است که دروغگو را حافظه نباشد هفتم آنکه کلینی از معاذ بن کثیر از ابی عبد الله

روایت کرده از حق تعالی نازل کرد بر پیغمبر خود کتابی و فرمود ای پیغمبر این وصیت تست بسوی نجبای پیغمبر گفت
وما النجبا یا جبرئیل یعنی نجبا کیستند ای جبرئیل جبرئیل گفته علی و اولاد او و بر آن کتاب مهرها بود
از زر پس داد پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن کتاب را بسوی علی و امر کرد او را که یکمهر بشاید و بر چیزی دران نوشته
باشد بر آن عمل کند پس ترحم کرد علی آن کتاب را بسوی حسن او یکمهر کشاد پس ترجیع کرد بسوی حسین او یکمهر
کشاده و دران یافت که برآ با قومی برای شهادت پس نیست شهادة آنها را مگر با تو و نفس را برای خدا
بفروش پس همچنان کرد پس داد آن کتاب را به علی بن الحسین پس کشاد یکمهر پس یافت در آن که سر نگون
باش و خاموشی اختیار کن و لازم گیر خانه خود را و عبادة کن پروردگار خود را تا آید ترا الیقین یعنی موت
پس داد آن کتاب را به پسرش محمد بن علی او مهر بکشاد پس یافت در آن که روایت کن حدیث با مردم
و فتوی بده و علوم اهلبیت خود را پراگنده کن و تصدیق کن آبا و صالحین خود را و بترس از کسی مگر از خدا
پس نیست کسی برتو غلبه نخواهد شد پس داد به پسر خود جعفر پس او یکمهر بکشاد پس یافت در آن که کتاب
حدث الناس وافتهم وانشر علوم اهلبیتک وصدق اباءک
الصالحین ولا تخافن الا الله فانک فی حرز وامان پس داد به پسرش موسی و همچنین خواهد داد موسی
بکسی که بعد او خواهد آمد و همچنین تا قیام مهدی و از طریقی از معاذ بن کثیر نیز از ابی عبد الله روایت کرد
و دران در خاتم پنجم برای محمد باقر نوشته بود قل الحق فی الامن والخوف ولا تخش الا الله یعنی
کلام حق بگو در حالة امن و هم در حالة خوف و مترس از هیچکس مگر از خدا ازین اثر ثابت میشود که تقیه
باقر و جعفر صادق را جائز نبود پس بگیرد و افضل اقوال و افعال این هر دو امام را بر تقیه حمل میکنند الملزم
است و از اقوال و افعال این هر دو امام بطریق اهل السنة تواتر ثابت شده و از طرق روافض هم
بصحت رسیده آنچه که مطلق سب روافض باشند مثل قول محمد باقر در حق ابی بکر نعم الصدیق نعم الصدیق
من لم یقل له الصدیق فلا صدق الله و جعفر صادق تفخر کرده و گفته ولدنی ابو بکر مرتین
المسلم بن قیس هلالی در کتاب خود در حدیث طویل آورده که چون رسول صلی الله علیه وسلم وفات
یافت مردم با ابی بکر بیعت کردند علی فاطمه و حسن و حسین را با خود گرفته نزد یک از مهاجرین

دانشمند داخل بوده و نیز در رفت و از آنها طلب مدد کرد پس از آنها کسی یاری علی قبول نکرد مگر چهار کس زبیر و سلمان و ابوذر و مقداد و نیز ابان بن عیاش از کتاب سلیم بن قیس روایت کرده که چون مردم با ابی بکر بیعت کردند ابوبکر قنفذ را نزد علی فرستاد و گفت که پیش خلیفه رسول الله صلی الله علیه وسلم حاضر شو چون قنفذ پیش علی رفت و این سخن گفت علی در جواب او گفت چه جلد دروغ بر رسول خدا صلعم بستند مردم تو سوگند قسم بخدا که خلیفه نکرده است رسول خدا صلعم غیر من دیگر را پس قنفذ را گفت که برو ابوبکر را بگو که رسول خدا صلعم غیر من دیگر را خلیفه نکرده است چون علی پیش ابی بکر حاضر نشد عمر در غضب شد و در وازه علی را بسوخت پس فاطمه آمد و آواز کرد یا ابتاه یا رسول الله عمر شمشیر برداشت و بر پهلوش زد و پس علی عمر را گرفت و او را بجنبانید و بینی و گردنش را بسود عمر علی را گفت با ابی بکر بیعت کن علی گفت اگر بیعت ابی بکر نکنم عمر گفت آنزمان گردنت خواهند زد علی گفت دروغ گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم هستم در یاران و مددکاران این قصه صریح است در بطلان تقیه چه میدید که اگر تقیه می کرد خانه بخانه مهاجرین و انصار نمیرفت و طلب یاری بر ابی بکر حاضر نمیشد و بلا توقف بیعت می نمود و قسم خدا یاد کرده اظهار استخلاف خود نمیکرد و با عمر کشتی نمیکرد و آخر این قصه اول دلیل است بر بطلان تقیه و تکذیب امامیه در آنکه میگویند که علی ترک حق خود کرده بود و بجهت عدم قدرت چنانچه اول قصه بر آن دلالت دارد که از مهاجرین و انصار داخل مدد اختیار بجز چهار کس کسی با علی یاری نکرده و از آخر قصه که علی عمر را گفت که گردن زدن دروغ گفتی قسم بخدا کسی این قدرت ندارد مگر من کم هستم در یاران و مددکاران ظاهر میشود که علی قدرت داد آنها و قدرت گرفتن خلافت داشت چنانچه از اثری دیگر از علی رض که امامیه روایت می کنند که علی عمر را گفت لولا عهد الی حبیبی لا اخوته لعلمت من اضعف ناصرا واقل عددا نیز ظاهر میشود که علی قدرت مقاومت داشت و نیز معلوم شده که علی با ابی بکر بیعت بعد ظهور حق ابی بکر کرده نه از راه تقیه فثبت المدعا و خرافات این جمعا بعضی بعضی را تکذیب می کنند هشتم آنکه محمد بن سنان روایت کرده که امیر المؤمنین به عمر گفت ای مغرور من ترا می بینم مقتول بزخم غلام ابن ام عبد که تو بروی حکم بظلم کنی و او بتوفیق ترا بکشد و بدین سبب داخل بهشت شود و نیز محمد بن سنان و غیره روایت کرده اند که امیر المؤمنین به عمر گفت که تو دیار تو

یعنی ابوبکر برادر دینی شوید از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وسلم پس بر دار کشیده شوید شما خیانت
درخت خشک پس سبز شود آن درخت پس نفتند انتند دوستان تو پیشتر آورده شود آتش سوزنده که حرام
شده بود بر ابراهیم پس شما در آن انداخته شوید و شما خاکستر شوید پس تیز آید بادی پس بر دارد شما را خاکستر را
بریا العنة الله علی الکذبین این اخبار دلالت دارد بر بطلان تقیه چه اگر تقیه واجب می بود این آنها
تلخ بر ملی بمر نمیگفت هشتم آنکه متواتر نزد اهل سنت و جماعت و هم بروایت شیعه صحیح شده که امیر المؤمنین در اکثر
احکام اجتهادیه مخالفت خلفاء راشدین میکرد و با آنها مناظره میفرمود پس اگر تقیه واجب می بود مناظره منکر د
نهم آنکه شیعه دعوی تواتر میکنند و نزد اهل سنت هم ثابت شده که علی میفرمود علامت ایمان اختیار کردن
راستی است بر دروغ مفید قال فی نهج البلاغة علامة الایمان ان تؤثر الصدق حیث یضرک
علی الکذب حیث ینفعک دهم در نفی تقیه هم آنکه رضی در نهج البلاغة روایت کرده ان الامر بالمعروف والنهی
عن المنکر لا یقربان من اجل ولا ینقصان من رزق وافضل ذلک کلمة عدل عند امام جائر
این صریح است در نفی فضیلت تقیه اینها ادله بطلان تقیه از کتاب و سنت پیغمبران علیهم السلام و آثار
مروی معتبران ملعونان آورده شده سوای این از ادله عقل آنست که عقل مردم دانا حکم می کند به بطلان
تقیه چرا که علی و اولاد و امجاد او دوستان خدا و محبوبان بارگاه بودند و بصفات کمال متصف بودند حق
تعالی میفرماید ولله العزة ولرسوله وللمؤمنین ولکن المنافقین لا یعلمون و شک نیست
که تقیه مقتضی کمال نامردی است و خوف و دروغگوئی و اقرار بر خدا و رسول خدا صلعم و ذلت معدود درجه
است بحدیکه عار غصب حق آن نهارا نگیرند و آنها بخوف جان بلکه بخوف جان بخوف اذیتی کمتر
از آن مزاحمت ننمایند و نتوانند کرد و تمام عمر بلکه چند پشت درین ذلت و خواری بگذرانند عقل اهل اسلام
بالانصاف قبول این معنی نمیکنند و نیز نظر بوجوب لطف در حق بندگان بر خدا نصب امام بر خدا واجب
میگویند و نصب امام با قول بوجوب تقیه و عدم اظهار حق لغو است و منافی لطف نیست و محال است که حق
تعالی امام قائم کند و بر وی واجب سازد که کلمه حق ظاهر ننماید و انکه صدها سال خود مختفی باشد که منافی حکمت است
و می بینی که اگر کسی گوید که بادشاه شخصی را از طرف خود امیر این شهر کرده فرستاده است لیکن بروی

واجب کرده است که حکم پادشاه را مخفی نزد خود دارد و تا مدت العمر خود کسی را بران اطلاع ندهد و اگر
اطلاع دهد اشخاص معدود را مخفیه اطلاع دهد و هیچ عاقلی این سخن را قبول نکند بلکه حکم کند بکذب گوینده
یا بانکه پادشاه و چون معلوم شد که پادشاه حکیم است سفیه نیست بیقین دانسته شود که گوینده کاذب است
و نیز در امامت نص جلی از طرف رسول و امام اول و دعوی امامت و اظهار معجزه شرط میکنند و تقیه منافی
این چیزهاست و نیز تقیه بعد دعوی امامت رجوع است از دعوی امامت و دیگر محمد بن علی الباقر خود دلیل بطلان
تقیه آورده و دارقطنی از محمد باقر روایت کرده که کسی از وی از شیخین سوال کرد باقر گفت که من دوست
میدارم آنها را سایل گفت مردم گمان میبرند که این تقیه است باقر گفت که ترس میباشد مگر از زندگان
از مردگان کسی نمی ترسد حق تعالی هشام بن عبد الملک را چنین و چنین کند بد دعا کرد در حق هشام بن
عبد الملک که خلیفه وقت بود یعنی اگر می ترسیدم از هشام بن عبد الملک می ترسیدم که زنده و سلطان
بود از ابی بکر و عمر که مرده اند مقالهٔ ثانی در اثبات عقاید اهل سنت و جماعت و بیان ایمان مجمل و مفصل
و ابطال مذاهب مخالفین خصوصا روافض ضالین فصل در ایمان مجمل اهل حق میگویند که بداهت عقل
حکم میکند که حقایق اشیای ثابت است و علم بان متحقق و سوفسطائیه که نفی حقایق میکنند یا شک
در ان میگویند مستوجب احراق بنیران اند نه اقامت برهان و اسباب علم یعنی اسباب ظاهری
بنظر جریان عادة الهی بخلق علم بعد وجود آن اسباب یعنی علل موجبه چنانچه حکما میگویند و نه بمعنی تو
چنانچه معتزله بدان قایل اند چرا که تحقیق کرده میشود انشاء الله تعالی که ممکن علت ممکن نمیتواند شد و خالق جمیع
ممکنات از جواهر و اعراض و اعیان و صفات واحد حقیقی واجب الوجود است فاعل بالاختیار نه بالایجاب
پس علم که یکی از ممکنات است که عرض و صفت باشد غیر از فعال لما یرید چیزی سبب حقیقی آن نتواند
شد اما بنظر ظاهر سه چیز اند بحکم استقرا اول حس است از حواس ظاهره که سمع و بصر و شم و ذوق و لمس باشند
و گاه باشد که بسبب بعضی موانع حس غلط کند و مفید علم نباشد چنانچه احول یکی را دو بیند و صفراوی
شیرین را تلخ انگارد لیکن چون نادر است و غالبا عدم موانع قطعا دانسته میشود و لهذا حس را معتبر
قطعی و علم یقینی دارند دوم عقل است ملاحده و بعضی روافض گویند که عقل از اسباب علم نیست

دلیلش آن است از مشاهده او توهم است که عقل گاهی بسبب مزاحمت وهم وخیال یا عدم رعایت شرائط برهان
خطائی کند لیکن چون غالبا قطع بعدم موانع دست میدهد لهذا عقل مفید قطع وعلم یقینی گفته می شود وانکار
افاده عقل مر علم را قریب بسفسطه است سیوم خبر است که حقتعالی آنرا وضع کرده است برای حصول
علم سامع بمافی الضمیر متکلم لیکن چون احتمال کذب متکلم عمدا یا خطا بجهة قصور فهم یا ضبط یا مانند آن مانع حصول
علم است لهذا خبر را مطلقا از اسباب علم نمی گویند مگر بعد علم بزوال مانع یعنی احتمال کذب چه این علم بزوال
مانع گاهی قطعا بالبداهة حاصل میشود چنانچه در خبر متواتر که عبارتست از خبر جماعتی که عقل بالبداهة موافقت
آنها بر کذب محال داند از جماعتی مثل اول و دیگر تا آنکه منتهی شود باحدی از حواس خمس و گاهی باستدلال چنانچه
در خبر رسول الله صلعم چون نبوة و عصمت بدلیل ثابت شده احتمال کذب عمدا و خطا بکلی قطعا بر طرف گشت
پس این هر دو خبر مفید علم قطعی است و گاهی بانضمام قراین احتمال کذب دور میشود و چون در منصورهٔ
انفراد احتمال کذب قطع حاصل نتوان شد لهذا خبر مشهور و خبر مقرون بقراین را مفید علم طمانینه و مفید
ظن که قریب بیقین است گفته می شود و گاهی بنظر باوصاف راوی از اسلام و عقل و حفظ و عدالت
احتمال کذب ضعیف میشود لیکن قطع حاصل نمی شود پس خبر احاد بشرط اسلام و عقل و حفظ و عدالت
رواة مفید ظن است که قسمی از اقسام علم آنرا می دانند و بناء عمل بران باشد و بناء اعتقادات بران نباشد
و قسم چهارم از اسباب علم الهام است اکثر متکلمین آنرا از اسباب علم نشمرده اند بدو وجه یکی آنکه الهام مختص
است بخواص و آنها از اسباب علم عوام بحث میکنند دویم آنکه مزاحمت وهم و خیال و کدورات نفسانی
و شیطانی مانع حصول علم است و در الهام پس الهام انبیاء عدم این موانع بدلیل عصمت آنها بالقطع
معلوم است لهذا الهام انبیاء مفید قطع است و در غیر انبیاء چون قطع بعدم موانع دست نمی دهد لهذا آنرا
دلیل ظنی میگویند نظر بر غالب احوال لیکن فی الجمله بودن الهام اولیا از اسباب علم دران شکی نیست
و ثابت است بکتاب و سنت و اجماع اما کتاب فقوله تعالی واوحینا الی ام موسی ان ارضعیه
فاذا خفت علیه فالقیه فی الیم ولا تخافی ولا تحزنی انا رادوه الیک وجاعلوه من المرسلین
مراد از وحی درین آیه الهام است چرا که نبوت خاصه رجال است قال الله تعالی وما ارسلنا من

قبلک الا رجالا نوحی الیهم و اما سنة و آثار پس باید اند مثل ندا کردن عمر رضی الله عنه در مدینه در خطبه
یا ساریة الجبل و شنیدن ساریه آواز او را از مراحل بسیار از قبیل کشف و الهام است و بسط و در مقال طول می‌خواهد
اما اجماع پس قول ایشان کرامات الاولیاء حق و از عمده کرامات ایشان علوم الهامی است از مغیبات امکانی
و وجوبی و دیگر باید دانست که از تحقیق سابق ظاهر شد که اقوی و اجلی از اسباب علم خبر رسول الله صلعم است که هیچ جهه
احتمال خطا ندارد به جهت عصمت از واجب تا ممکن و از ازل تا ابد آگاهی می‌بخشد بعد از حس است که احتمال خطا در آن
کم و غالبا نیست اما مقصور است بر اشیاء محسوسه بلکه ظاهر شان بعد از خبر متواتر است که بنا آن هم بر حس است و لیس الخبر
کالمعاینة بعد از عقل چرا که اختلاف در آراء عقلاء بسیار است بعد از الهام است که قطع بعدم موانع در آن کم
دست میدهد و غرض فقیر از این کلام آنست که حس و عقل و الهام از معلومات بدست آید آنرا بر میزان شرع باید سنجید
پس اگر شرع آنرا قبول بکند آنرا حق باید دانست قبول باید کرد و آنچه شرع از آن ساکت باشد از آنهم قبول باید کرد
اما در حس و عقل چون عدم موانع دانسته شود حکم بقطع باید کرد و در الهام بظن دیگر باید دانست که در حدیث
احاد ظنیه من حیث الرواة آمده نه من حیث انه خبر الرسول صلعم و در عام مخصوص البعض و مانند آن ظنیت
من حیث العبارة آمده است و عام غیر مخصوص و خاص و ظاهر و نص و مفسر را که آنجا احتمالی ناشی از دلیل نیست
کو احتمال تخصیص یا احتمال نسخ یا احتمال مجاز باقیست قطعی باید دانست که ما را متواتر از نبی معصوم رسیده است
که عمل بر ظاهر کتاب سفیر موده و بر احتمالات غیر ناشی از دلیل ترک عمل بظاهر نصوص نمیگردد و هم چنین
سلف صالح کرده آمده اند دیگر باید دانست که در تفسیر قران و حمل آن بر ظاهر یا تاویل یصرف آن از
ظاهر اتباع سواد اعظم باید کرد چرا که حقتعالی میفرماید و من یتبع غیر سبیل المؤمنین نوله ما تولی
و نصله جهنم و ساءت مصیرا و پیغمبر فرمود علیکم بالسواد الاعظم و فرمود ید الله علی الجماعة
و فرمود لا یجتمع امتی علی الضلالة چنانچه سابق این احادیث مذکور شده و امامیه نیز از ائمه
هم باین معنی آثار روایت کرده اند چنانچه بالا گذشت پس قوله تعالی و امسحوا برؤسکم و ارجلکم
من حیث العبارة هر چند غسل یا مسح هر دو احتمال برابر است لیکن موافق سواد اعظم تفسیر کرده باید دانست
که مراد الله تعالی غسل است و قوله تعالی ید الله فوق ایدیهم و قوله تعالی و جوه یومئذ

ناصره الی برهان ناطق البته بر ظاهر حمل بر کرده از ظاهر حرف نباید گردید والله اعلم و از جمله اشیاء موجوده
همه بعضی ممکن است چنانچه بداهت حس و عقل بدان شاهد است و بعضی واجب چرا که اگر تمامها ممکن باشند
و ممکن محتاج است بسوی علت مغایره ذات خود و مفروض آنست که اشیاء موجوده تمامها ممکن است و خارج
ازین مجموع چیزی نیست و نیز ممکن عبارت از چیزی که ذات او نه وجود خود تقاضا کند و نه عدم
خود را و آنچه وجود خود را تقاضا نخواهد کرد متعین است که توابع وجود را هم تقاضا نخواهد کرد و آن توابع اعم
ماهیات باشند یا لوازم وجودات یا اعراض و احوال مفارقات یا افعال اختیاری یا اضطراری
هیچ چیز را تقاضا نخواهد کرد پس وجود غیر خود را هم البته تقاضا نخواهد کرد خواه آن غیر اعیان باشند
یا اعراض یا افعال قائم بالغیر چرا که اقتضای توابع وجود خود و همچنین اقتضای وجود غیر خود فرع
اقتضای وجود خود است بالبداهة و نفیس پس ثابت شد که ممکنات از جمله اشیاء ثابته هم در وجود
خود و هم در بقاء خود و هم در اتصاف خود بصفات و اعراض خود و هم در صدور افعال خود محتاج اند
بواجب لذاته که ذات او تقاضا کند وجود خود را هم تقاضا کند هر صفت کمال را و تقاضا کند تنزه را
از هر نقص و زوال چرا که وجود منشاء هر خیر و کمال است و عدم منشاء هر شر و زوال پس هر چه تقاضا
وجود خواهد کرد تقاضاء هر خیر و کمال خواهد کرد لاجرم از ازل تا ابد متصف خواهد بود بهر خیر و کمال و منزه
خواهد بود از هر نقص و زوال و هر چه تقاضاء وجود نخواهد کرد هر خیر و کمالی که در وی خواهد بود اصلی نخواهد بود
کسی گمان نبرد که ممکن چون ذات خود را تقاضا نکرد نقص و زوال را چرا تقاضا کرد که فرع تقاضای
ذات است چرا که نقص و زوال که نقایض خیر و کمال اند امور عدمیه اند از قبیل اعدام اصلی که از تقاضا
نمی باید لهذا حقتعالی میفرماید ما اصابک من حسنة فمن الله و ما اصابک من سیئة فمن
نفسک و چون ثابت شد که حقتعالی از هر نقص و زوال منزه است پس اقتضای و ممکن که عبارت از
فعل است البته باختیار او خواهد بود یعنی با انشاء فعل و انشاء ترک نه بایجاب چنانچه حکما گفته اند چرا که ایجاب
مستلزم اضطرار است و آن نقص است و چون وجود ممکن باختیار واجب تعالی شانه ثابت شد که عالم حادث است
چرا که آنچه از فاعل مختار صادر شود البته حادث است بالبداهة و صانع عالم قدیم است و لمن لا شریک له

چرا که جایز است تمانع در صورت شرکت و تمانع مقتضی است عجز هر دو را یا یکی را از هر دو و آن نقص است
و منافی وجوب است بنابراین معارف که مذکور شد عقل در اثبات آن کافی است و شرع آن را مؤید و ناطق
قال الله تعالی خلق السموات والارض فی ستة ایام دلالت دارد بر حدوث عالم با زمان و قال الله تعالی
خالق کل شیء لا اله الا هو و قال الله تعالی خلقکم و ما تعملون دلالت دارند بر قول
خلق او تعالی اعیان و اعراض و افعال عباد را قال الله تعالی لو کان فیهما آلهة الا الله لفسدتا
دلالت دارد بر توحید و نیز عقل حکم میکند بتوسط خبر متواتر در حق ما پس ماندگان و بتوسط حس در حق صحابه
پیغمبران که محمد بن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمناف صلعم رسول خدا است آنچه از
طرف خدا آورده است از امر و نهی و وعده و وعید و اخبار همه حق است چرا که بخبر متواتر معلوم شده که وقت بعثت
جهل و کفر در مکه مستولی بود که کفار قریش بفرط غفلت سنگ را بخدائی می پرستیدند و در تحلیل و تحریم
اشیاء کلمات لغو بی دلیل میگفتند و کسی در آنجا از کتاب نبوت خبر نداشت در آن وقت محمد صلعم از همان قوم
قریش مردی امی که هیچ نخوانده بود ظاهر شد و خویش و بیگانه و دوست و دشمن همه میدانستند و اقرار میکردند
که از بدو فطرت پیش از دعوی نبوت سخن دروغ بر زبان او نرفته است و بهدایت ازلی گاهی بت را سجده
نکرده و سخنی لغو مثل دیگر قریش گاهی نگفته چون بچهل سال عمر رسیده دعوی نبوت کرده و برای تصدیق
این دعوی معجزات بسیار که قدر مشترک از آن بتواتر رسیده و بعضی بعینه متواتر شده بر دست او ظاهر گشته
و مردم را از خدا ترسانیده و بتوحید امر فرموده و از عبادت غیر خدا و تحلیل و تحریم بی اذن خدا منع کرده
و کلامی متضمن اخبار غیب و قصص مبدا و معاد و انبیاء سلف خوانده و گفته که اینکلام رب العالمین است
اگر باور ندارید تمام جن و انس جمع شده مثل اقصر سورتی از آن بیارید پس از آن وقت تا اینوقت با وجود
تحدی و کثرت اعدا و رسیدن هیچ قرنی از قرون هیچ کس از فصحا و بلغا قدرت نیافته که مثل اقصر سورتی
از آن بیارد و انبیاء سابق را و کتب الهی را که بر آنها نازل شده بود تصدیق نموده و چون قصص و اخبار قرآن
را علماء یهود و نصاری شنیده بمطابقت کتب منزله سماوی اقرار کردند مگر کسی که تعصب حق پوشی
نموده پس از این اخبار قطعا علم حاصل شده که محمد رسول خدا است کسی که تمام عمر دروغ نگفته بود بر خدا

چنانچه اثر آن پیدا و رای ظهور اینهمه علوم اولین و آخرین مطابق علوم توریت و انجیل بی وحی الهی عقل
محال میداند این است ایمان که عقل در اثبات آن کافی است و موقوف بر شرع نیست لیکن شرع آن را مؤید
است و مصدق و همه ملت از اهل قبله در این قدر از ایمان شریک اند مگر آنکه کاملیه و عجلیه و زراریه و قرامطه و نزاریه
و معمریه و جناحیه از روافض میگویند که عالم حادث نیست و نه قابلیت عدم دارد و خطابیه و سبیه و ثنیه
و تفویضیه میگویند که صانع عالم واحد نیست چنانچه بالا گذشت و اسماعیلیه از امامیه میگویند که حقتعالی فاعل بالایجاب
و از وی صادر نشده مگر عقل اول قالوا الواحد لا یصدر عنه الا الواحد حالانکه امامیه از صادق
روایت کرده انه تعالی یرید و لا یجب علیه و این دلیل است بر آنکه حقتعالی فاعل بالاراده و اختیار است و ابو
بکر بن اعین و سلیمان جعفری و محمد بن مسلم از عیون امامیه و غیر شان میگویند که علم و سمع و بصر او تعالی حادث اند
زرارة بن اعین و غیره گفته اند که خدا در ازل عالم نبود و نه سمیع و نه بصیر تا که پیدا کرد برای خود علم و سمع و بصر
حالانکه کلینی از ابی جعفر روایت میکند انه قال کان الله و لا شیء غیره و لم یزل عالما و
جماعتی دیگر از امامیه از ائمه روایت کرده اند بطرق متنوعه ان الله لم یزل عالما سمیعا بصیرا و غرابیه منکر
نبوة و رسالة محمد صلعم میگویند که خدا جبرئیل را برسالة نزد علی فرستاده بود جبرئیل غلط نزد محمد صلعم رفت لعنت
میکنند آن ملعونان جبرئیل را باز تمامی امامیه باتفاق در ایمان مجمل یاد میکنند ایمان علی و ائمه را این
دعوی است بی دلیل و امامیه باین معنی که روافض دعوی می کنند که متضمن معنی رسالة است بلکه مو
افضلیت بر انبیا و رسل باطلست چنانچه ذکر کرده شود در محل آن انشاء الله تعالی و احتجاج ما بر آنکه ایمان
بعلی و ائمه داخل ایمان نیست بقوله تعالی آمن الرسول بما انزل الیه من ربه و المؤمنون کل
آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله اگر داخل ایمان بودی
البته در قرآن و خبر متواتر مذکور گشتی و دعوی آنکه قرآن را تحریف کرده اند و آیات را انداخته اند باطل است
چنانچه مذکور کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و آنچه روافض آیات قرآنی یا مصحف فاطمه یا دیگر آثار روایت می
کنند بدرجه صحت نمی رسند تا بتواتر چه رسد چنانچه بالا گذشته قل هاتوا برهانکم ان کنتم صادقین
عندهم فصل ایمان مفصل بعد از تصحیح ایمان اجمالی دیگر علوم و معارف را که اعتقاد آن

آن کافی نیست و عقلاء دران حیطهای میکنند و اختلافها دارند از کلام الهی که بتوسط رسول الله صلی الله
علیه و سلم بروایه متواتره و از کلام و افعال نبوی که بتواتر بما رسیده استدلال کرده اعتقاد داریم
که صانع عالم حی است و سمیع و بصیر قادر بر هرچه که ممکن است مرتضی و ابو جعفر طوسی شیخ طایفه امامیه و
طایفه دیگر از امامیه میگویند که حق تعالی قادر نیست بر عین مقدور عبد و ابو جعفر طوسی در تبیان در تفسیر قرآن
گفته که ان الله علی کل شیء قدیر خارج است مخرج مبالغه و علیم است بهر جزئی و کلی و در ازل شیطانیه
میگویند که حقتعالی اشیا را پیش از وجود آن نمیداند و زراریه و طایفه دیگر از امامیه میگویند که حقتعالی
اشیا را ندانسته است مگر بعد از آنکه علم برای خود پیدا کرده و حکمیه و طایفه از اثنا عشریه چنانچه مقداد صاحب
کنز العرفان وغیره گفته اند که حقتعالی جزئیات را نمیداند مگر بعد وقوع آن حالانکه از طرق اهل سنت
و شیعه بتواتر از اهل بیت مروی گشته علمه تعالی بالشیء قبل کونه کعلمه تعالی بعد کونه و قرآن مجید
باخبار آینده مشحون است بلکه امامیه که مصحف فاطمه ظاهر میکنند دران هم اخبار است باشیاء قبل از وقوع
آن علی بن ابراهیم قمی از اثنا عشریه روایت میکند از منصور بن حازم که پرسیدم از ابی عبد الله یعنی
جعفر صادق رضه که آیا باشد امروز چیزی که نبود در علم خدا دیروز صادق گفت نی هر که اینچنین گوید او را خدا
خوار کند گفتم خبر ده مرا که آنچه شد و آنچه شدنی است تا روز قیامت مگر نبود در علم خدا دیروز گفت آری
بود در علم خدا پیش از پیدا کردن خلق و او تعالی متکلم است قال الله تعالی و کلم الله موسی
تکلیما و قرآن کلام خداست غیر مخلوق و هم چنین توریة و انجیل و زبور و صحف ابراهیم و آنچه بر پیغمبران از
کتب و صحف نازل شده ایمان بهر یک ازان واجب است و کیسانیه و زیدیه و امامیه مانند معتزله گویند
که کلام او تعالی مخلوق است پیدا کرده آنرا حقتعالی در لوح محفوظ یا در جبرئیل یا در نبی و کرامیه میگویند
که کلام خدا حادث است در ذات خدا قبل از حدوث آن متکلم نبود و چون حمل متکلم که مشتق است بر حق
تعالی بی ثبوت ما خذ اشتقاق و هم اتصاف بصفتی که مخلوق باشد و قایم باشد بمخلوق دیگر محال است
و بودن حقتعالی محل حوادث نیز محال است چرا که اگر صفت کمال است از ازل ثابت است و اگر صفت
نقصان است ثبوت آن محال است لاجرم حق همان است که اهل سنت گفته اند که کلام خدا

غیر مخلوق است مثل دیگر صفات از سمع و بصر و از اینجاست که در کلمات تقدم و تاخر که مستلزم حدوث است مشهود
میشود و بنابراین اکثر متکلمین بکلام نفسی قائل شده و کلام لفظی را از این جهت کلام گویند که دلالت دارد بر کلام نفسی و میگویند
که کلام الهی مسموع نیست و آنچه موسی شنیده بود کلامی مخلوق و دال شنیده بود چون بتوسط ملک بود
تخصیص کلیم بدلالت و همین است قول ابی منصور ماتریدی و حق نزد فقیر آنست که کلام لفظی هم قدیم
است و تقدم و تاخر که مشهود میشود بجهت تنگی حوصله ممکنات است و لله المثل الاعلی لا یغیبه شان
عن شان و کلام الهی مسموع است هر کرا سامعه او را حوصله سماع دهند چنانچه ذات او مرئی است هر کرا باصره او را قوت
ابصار دهند و این قول ابی الحسن اشعری است و در قرآن تحریف و زیادة و نقصان ممکن نیست و آنچه در دو دفه
مصحف بتواتر رسیده همه قرآن است و آنچه در آن داخل نیست قرآن نیست اثنا عشریه و غیره امامیه میگویند
انچه در دفه مصحف موجود است نزد مسلمانان همه کلام خدا نیست نه تمام قرآن منزل که مامور بالتلاوة است در آن
موجود است بلکه در قرآن تحریفات بسیار شده و بسیاری از آیات و سور از آن ساقط گشته کلینی از هشام بن سالم
از ابی عبدالله صادق روایت کرده که قرآنی که جبرئیل بمحمد صلعم آورده بود هفده هزار آیه بود و کلینی از
محمد بن نصر از صادق روایت کرده که گفت در سوره لم یکن نام هفتاد کس از قریش بود با نام پدران شان
و نیز کلینی و غیره از حکم بن عتیبه روایت کرده اند که علی بن الحسین گفته قوله تعالی و ما ارسلنا من قبلک
من رسول و لا نبی و لا محدث و گفته که علی بن ابی طالب محدث بود و در روایت کلینی از مرید از ابی
عبدالله که رسول آنکس است که فرشته بروی ظاهر شود و باوی سخن گوید و نبی کسی است که در خواب بیند
و محدث کسی است که آواز بشنود و صورت نبیند و کلینی از محمد بن جهیم هلالی و غیره از ابی عبدالله روایت کرده
امة هی اربی من امة کلام خدا نیست بلکه محرف است ائمة هی ازکی من ائمتکم بود و این گمراهان میگویند
که سوره ولایت را از قرآن ساقط کرده اند و میگویند سوره احزاب مثل سوره انعام بود آیات فضائل
اهل بیت و احکام از آن ساقط کرده اند و لفظ ویلک از قوله تعالی لا تحزن ان الله معنا ساقط کرده اند و
میگویند که قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون عن ولایة علی بود لفظ عن ولایة علی ساقط کرده اند و از
لیلة القدر خیر من الف شهر لفظ ملک بنی امیة ساقط کرده اند و از الم نشرح لک صدرک

وعلیا صهرک عثمان بجسد شتر کل صهریه لفظ وعلیا صهرک ساقط کرده اند وسیعلم الذین ظلموا آل محمد
ای منقلب ینقلبون لفظ آل محمد ساقط کرده و لکل قوم هاد علی بود لفظ علی ساقط کرده اند واین
قول روافض باطلست بوجوه یکی آنکه حقتعالی میفرماید انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون
وچیزیرا که حق تعالی حافظ باشد تحریف دران محال است که مستلزم عجز او تعالی است دوم آنکه تبلیغ قرآن
بی کم وزیاده حقتعالی بر پیغمبر صلعم فرض کرده بود قال تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک
وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس پس پیغمبر صلعم آنچه باید در تبلیغ قرآن
کوشش بلیغ فرموده جاییکه خود نتوانست رسید مردم را برای تبلیغ فرستاد و امر بتعلیم و تعلم کرد و از ترس
دشمنان احوال پیغمبران چنانچه حقتعالی مدح ایشان میفرماید الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه
ولا یخشون احدا الا الله وهمچنین حال اتباع پیغمبر بود از صحابه و اهل بیت و ائمه هدی که حقتعالی در مدح شان میفرماید
اذلة علی المؤمنین اعزة علی الکافرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم وآنچه
آن گمراهان میگویند که ائمه معصومین قرآن را در ظاهر بنوعی میخواندند و در خفیه بنوع دیگر چنانچه کلینی از سالم بن سلمه
روایت می کند که گفت مردی بر ابی عبد الله قرآن خواند و من می شنیدم حروف از قرآن که نیست آنچه
مردم می خوانند پس فرمود ابا عبد الله باز باش تا که برود استاده شوند و قتیکه برخود استاده شوند از زمان
بخوانی کتاب خدا را بر حد او حقتعالی آن گمراهان را لعنت کند چه قبایح و رذایل از نامردی و حق پوشی و
مانند آن بائمه نسبت می کنند و چون پیغمبر علیه السلام و مددگاران او در حیات او صلعم در تبلیغ
قرآن کوشش نموده اند قرآن مجید در حیات آنحضرت صلعم در اقطاع ارض جائیکه اسلام رسیده بود شیوع پیدا کرده
ومردمان بار بس می نمودند و در مساجد وغیره و در نمازها و خارج نماز همیشه میخواندند چنانچه در مسجد نبوی صلعم
بسبب کثرت قاریان قرآن شور میشد تا که آنحضرت صلعم امر فرمود به پست کردن آواز تا آواز بعضی بعضی را
در غلط نیندازد و چیزیکه اینچنین پراگنده شده باشد تغیر و تبدیل دران ممکن نیست و قائل بدان شدن
انکار متواترات کردنست چنانچه کسی گوید که مکه در جهان موجود نیست حاجیان برای حب جاه خود در روغ
بسته اند سیوم آنکه اگر قول روافض صحیح باشد وثوق و اعتماد از قرآن برخیزد و حالانکه رد روافض هم

و وارد شده که [illegible] علی بن ابی طالب [illegible] ساقط کرده اند

بقرآن احتجاج میکنند و حال اسانید روافض سابقا مذکور شده که سراسر موضوع و مفتری است و بالفرض اگر رجه
متواتر ست باحادیث آحاد مفید یقین نیست پس دین بر باد رفت چهارم آنکه اگر در قرآن تحریف بودی سوای
روافض از هفتاد و دو فرقه اسلام کسی دیگر هم روایت میکرد حالانکه اهل جمیع فرق اسلام برین تحت انکار
دارند و کلینی که در باب تحریف قرآن و اسقاط آیات و سورها آثار از ائمه روایت کرده موضوع اند و مفتریات
چنانچه ابن بابویه قمی که از پیشوایان آن گمراهان است هم باین حکم کرده اند و اعتراف نموده اند و اراده الهی
مرید است و اراده او تعالی حادث نیست قدیم است امامیه هشت فرقه زیدیه میگویند که اراده خدا حادث است
قائم بذات خدا چنانچه کرامیه میگویند و مرتضی و تابعان او از اثنا عشریه میگویند که اراده خدا قائم است
بذات خود بمحل هم چنین است قول بعضی معتزله مثل ابو هذیل و جبائی و ابی هاشم و بودن صفت قائم
بذات خود ظاهر البطلان است و در صورت خدا را بآن موصوف گفتن نیز تحکمی دیگر از حوادث غیر قائم
بذات او تعالی دعوی ست بی دلیل و در صورت اول خدا را محل حوادث گفتن لازم می آید و آن محال است
و اراده الهی متعلق میشود بهر موجود معین باشد یا غرض خیر باشد یا شر کفر باشد یا اسلام طاعت باشد یا معصیت
و امر او تعالی مستلزم اراده نیست و نهی مستلزم عدم اراده که امر کرده است کافران را باسلام و
طاعت و نهی کرده است از کفر و معصیت و اراده کند باسلام مؤمن و کفر کافر و بی اراده الهی هیچ چیز موجود
نمی شود زیرا که نسبت قدرت بجانبین ممکن برابر است و باختلاف اوقات مختلف نمیشود و اراده است
که تخصیص میکند موجودات را بوقت دون وقت و کیفیت دون کیفیت و کمیت دون کمیت و مانند آن و آنچه
حق تعالی اراده آنچه میکند البته واقع میشود و تخلف از مراد الهی محال است که مستلزم عجز است و آنچه خدا نمیخواهد
بعدم وقوع آن تعلق اراده بدان محالست الا عجز یا جهل لازم آید و جائز است که بدان امر کند برای
اظهار عصیان عاصی یا حکمتی دیگر پس اگر خدا خواهد که شخصی را هدایت کند هیچ کس قدرت ندارد بر اضلال
آن و الا دیگری بر خدا غالب آید و اگر خدا خواهد که کسی را گمراه کند دیگری نتواند که هدایتش کرد و امامیه و
هشت فرقه زیدیه مانند معتزله میگویند که خدا اراده شر و کفر و معصیت نکند بلکه از مخلوق اراده
اسلام و طاعت میکند چنانچه امر می کند به اسلام و طاعت و چیزها که نهی میکند از کفر و معصیت آنرا اراده

نمی کند نیز میگویند که لازم نیست که هر چه خدا خواهد واقع شود بلکه حق تعالی از کفار اراده ایمان میکند و ایشان
ایمان نمی آرند و خدا اراده می کند چیزی را که میداند که واقع نخواهد شد چنانچه اسلام کافر و غیر آن از ایشان و آنها قائل
است که گمراه کند کسی را که خدا اراده هدایت او کرده و همه مزخرفات ظاهر البطلان که مستلزم عجز و منافی
الوهیت اند و قرآن مجید مبطل آن ناطق است ولو شئنا لآتینا کل نفس هدیها ولکن حق القول
و نیز آیه و من یرد الله ان یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل
صدره ضیقا حرجا و لا ینفعکم نصحی ان اردت ان انصح لکم ان کان الله یرید ان
یغویکم و اولئک الذین لم یرد الله ان یطهر قلوبهم و پیغمبر صلعم فرموده من یهدی الله
فلا مضل له و من یضلله فلا هادی له و نیز فرموده ما شاء الله کان و ما لم یشأ لا یکون و آثار
از ائمه در کتب امامیه هم در آن وارد اند بعین عبارت ما شاء الله کان و ما لم یشأ لا یکون امامیه از طرق بسیار
روایت کرده اند کلینی از محمد بن نصیر روایت کرده که گفت گفتم از ابی الحسن رضا که بعضی یاران ما جبر
میگویند و بعضی استطاعت فرمود که بنویس بسم الله الرحمن الرحیم قال علی بن الحسین قال الله تعالی
یا ابن آدم بمشیتی کنت انت الذی تشاء و نیز کلینی و صاحب محاسن از علی بن ابراهیم هاشمی روایت کرده
که گفت شنیدم از ابی الحسن موسی که می گفت لا یکون شیء الا ما شاء الله و اراد و روایت کردند
جماعتی از ابراهیم از دیگر ائمه بعین این حدیث و کلینی از سلیمان از خلد از ابی عبد الله جعفر روایت کرده
که گفت الله تعالی چون بخواهد که با بنده نیکوئی کند می نهد در دل و نکته از نور و می کشاید شنوائی
دل او و میگمارد فرشته را که محکم کند او را و اگر اراده می کند با بنده بدی را نکته سیاه در دل او می نهد
و شنوائی دل او را بند می کند و میگمارد شیطانی را که او را گمراه کند پس این آیه خواند فمن یرد الله ان
یهدیه یشرح صدره للاسلام و من یرد ان یضله یجعل صدره ضیقا حرجا کانما
یصعد فی السماء و کلینی از ثابت بن عبد الله از صادق روایت میکند و نیز کلینی از فتح از یزید جرجانی
از ابی الحسن روایت میکند که صریح است بر آنکه اراده بندگان اراده خدا را نمی گرداند اراده حتم باشد
یا اراده حتم و نیز کلینی از حسن از عبد الرحمن حمانی از ابی الحسن موسی بن جعفر روایت کرده که می گفت که هیچ چیز

بعضی از کتب کلام ... [illegible]

بی اراده وی حیثیت ابی میشود و در کلینی وغیره از عبد الله بن سنان از ابی عبد الله روایت کرده
که گفت امر کرد حق تعالی بچیزی و نخواست آن چیز را و خواست و امر نکرد و امر کرد ابلیس را که سجده کند
آدم را و خواست که سجده نکند اگر خدا می‌خواست البته سجده میکرد و منع کرد آدم را از اکل شجره
که بخورد اگر نمی‌خواست نمیخورد و در کلینی در کافی از ثابت بن سعید از ابی عبد الله روایت کرده که گفت ای ثابت
بیست شما را با مردم باز مانند از مردم کسی را بخود دعوت میکنید قسم بخدا اگر اهل آسمانها و زمین جمع شوند
بر آنکه هدایت کنند بنده را که خدا اراده گمراهی آن کرده است هرگز نتوانند هدایت کردن او و اگر جمع شوند
بر گمراه کردن بنده که خدا هدایت او خواسته است نتوانند گمراه کردن او و همچنین آثار بسیار از ائمه ما آمده و آنچه بنی
آرند بقوله تعالی و ما الله یرید ظلما للعباد جواب آنست معنی این کلام آنست که خدا نمی‌خواهد که ظلم
کند بر بندگان چنین اهل لغت و عربیه گفته اند و بقوله تعالی و لا یرضی لعباده الکفر جواب آنست
که رضا غیر اراده است و بآنکه اگر حق تعالی اراده کفر کند کافر در کفر مطیع باشد جواب آنست که اطاعت اتباع
امر است نه اتباع اراده و بآنکه اراده قبیح و ترک اراده حسن قبیح است و محال است که از حق تعالی صادر شود و از
باطل است و قبح آن ممنوع است فانه لا یقبح منه تعالی و چون ثابت شد که حق تعالی اراده کفر و معصیت
و اضلال بنجاتان می‌کند ثابت شد که اصلح بر خدا واجب نیست و نه لطف بر خدا واجب چرا که بعد از اراده
کفر و معصیت و اراده کردن کفر و معصیت و ضلال او باتفاق مسلمانان اصلح و لطف نیست چرا که لطف
عبارتست از نزدیک کردن بنده بطاعت و دور کردن او از معصیت من غیر الجاء بفعل الله تعالی بما
و کیسانیه و امامیه کلهم و بهشت فرقه زیدیه قائل اند بآنکه اصلح و لطف بر حق تعالی واجب است و الا بخل لازم آید و آن
باطل است که الوهیت منافی وجوب است لا یسأل عما یفعل و هم یسألون پس هیچ چیز بر حق تعالی واجب نیست
امامیه و کیسانیه و بهشت فرقه زیدیه اکثر چیزها بر خدا واجب میگویند از آنجمله تکلیف عباد با وامر و نواهی و ثواب
مطیع و عذاب عاصی و ارسال رسل و نصب امام و اختلاف کرده اند در معنی وجوب بعضی گویند
عبارتست از آنکه تارک آن مستحق ذم باشد عقلا پس محال باشد صدور آن عقلا از حق تعالی نه آنکه
لازم آید و بعضی میگویند واجب عبارتست از آنکه لازم گرفته است فعل آن را بر خود بنابر حکمی که نه

بروفق واہی تاطلبست وکیفیت باوامر ونواہی نسبت بعباد اصلح نیست ولطف کہ عبارتست از نزدیک
کردن بعبد اطاعتہ من غیر الجبار درحق عباد اصلح نیست بلکہ اصلح الجبار ست عباد را بر طاعۃ چنانچہ با قوم
موسی بعمل مدہ حیث قال واذ نتقنا الجبل فوقہم کانہ ظلۃ وظنوا انہ واقع بہم خذوا ما اتینٰکم بقوۃ پس
وجوب تکلیف وصلح ولطف واجب بروی ابلیس را پیدا کردی وادر اقوۃ دوصفت اضلال ندادی وعباد
را قدرت برعصیان ندادی ومشیۃ وارادہ الٰہی متعلق بہدایۃ عامہ شدی حالانکہ نشد قال اللّٰہ تعالیٰ
ولو شئنا لاٰتینا کل نفس ہدٰیہا ولو شاء لہدٰکم اجمعین ولو شاء ربک ما فعلوہ ودر
ہر بلدہ ودر ہر وقت نبی معصوم را والی کردہ وقوۃ بر امر معروف ونہی منکر دادی وآنہا استدلال میکنند
بر وجوب شیأ مذکورہ مثل قولہ تعالیٰ کان حقا علینا نصر المؤمنین وقولہ تعالیٰ کتب علیٰ نفسہ
الرحمۃ وقولہ تعالیٰ کان علیٰ ربک حتما مقضیا وقولہ تعالیٰ ثم ان علینا حسابہم وقولہ تعالیٰ ثم
ان علینا بیانہ ومیگویند کہ ترک جزا یعنی ثواب دادن بر طاعۃ ظلم ہست جواب آنست کہ معنی حقا علینا
یا کتب علیٰ نفسہ آنست کہ حق تعالیٰ وعدہ نصر ورحمۃ کردہ است مؤکد کہ خلف در ان محال است وتحقق است
نظر بمقتضای وعدہ ومعنی حتما مقضیا قضاء مبرما وہمچنین ان علینا حسابہم برای تاکید مجازاۃ وتاکید محاسبہ
پس وجوب بمعنی آنکہ اگر ترک کند مستحق ذم باشد یا آنکہ بنا برحقی است کہ بندگان را ست بروے محال است
اما بآنمعنی کہ لازم گرفتہ بر خود تفضلا اگر گرفتہ شود مضایقہ ندارد لیکن اطلاق لفظ وجوب بے ادب است
وآنکہ میگویند کہ ترک ثواب طاعۃ ظلم است باطل است چراکہ ظلم عبارتست از تصرف در غیر ملک خود وتصرف
تصرف میکند در ملک خود پس اگر حقتعالیٰ ہمیعنیہ عذاب کند بر طاعت ثواب نہ ظلم نباشد وہمچنین
امامیہ از امیر روایت کردہ کہ او در دعا جناب الٰہی دعا میکرد الٰہی وعزتک وجلالک وعظمتک لو انی
منذ بدعت فطرتی من اول الدہر عبدتک دوام خلود ربوبیتک بکل شعرۃ فی طرفۃ عین الی
الابد بحمد الخلائق وشکرہم اجمعین لکنت مقصرا فی بلوغ اداء شکر اخفی نعمۃ من نعمک ولو انی
کربت معادن حدید الدنیا بانیابی وحرثت ارضہا باشفار عینی وبکیت من خشیتک مثل
بحر السمٰوت والارضین دما وصدیدا لکان ذالک قلیلا فی کثیر ما یجب من ادے

باعث عدم قرب الہی و نجات از عذاب و عظمت النار

احمل علی ورایك الی من بلی بعد ذلك بعد ان احل وبق احجاب وعظمت للنار

خلق جسمی وملاوٴ ن جهنم واطباقها متی لا یکون فی النار معذب غیری ولا یکون

لجهنم حطب سوای کان بعد الله علی قلیل او فی کثیر لما استوجبت من عقوبة

وودر نہج البلاغة از امیر المومنین روایت کرده گفت لا یا من خیر هذه الامة من عذاب الله

وخالق است ومکون حق تعالی جمیع موجودات را از جواهر و اعراض خیر وشر وممکن نیست که دیگری

خلق چیزی از اشیا تواند کرد یا در خلق چیزی از اشیا دیگری با وی تعالی شریک باشد یا تفویض

کند خلق چیز را بمخلوقی از مخلوقات مفوضه میگویند که محمد یا محمد وعلی هر دو در خالقیة دنیا با حق تعالی

شریک اند حقتعالی پیدا کردن دنیا را بآنها سپرده وکیسانیه وهشت فرقه زیدیه و امامیه ومعتزله میگویند که خالق

شر ابلیس وگناهگاران جن وانس اند وقول شان مثل قول مجوس است که میگویند که خالق خیر یزدان است

وخالق شر اهرمن ولهذا در حدیث صحیح وارد شده القدریه مجوس هذه الامة وآثار ائمه از طرق امیه

نیز بر بطلان این مذهب دلالت دارند محمد بن یعقوب کلینی از معاویه بن وهب روایت کرده از ابی عبد الله

که حقتعالی بر موسی علیه السلام در توریة نازل کرده انی انا الله لا اله الا انا خلقت الخلق وخلقت

الخیر واجریته علی ید من احب فطوبی لمن اجریته علیه من ربه فویل لمن اجریته

علی یدیه ونیز از محمد بن مسلم روایت کرده که گفت شنیدم ابو جعفر محمد بن علی باقر گفت در بعض کتب

نازل شده انی انا الله لا اله الا انا خلقت الخیر والشر فطوبی لمن اجریت علی یدیه الخیر

وویل علی من اجریت علی یدیه الشر وعلی بن ابی ابراهیم هاشم ابو الحسن قمی صاحب تفسیر از عبد

المومن بن القاسم انصاری از ابی عبد الله روایت کرده که گفت قال ربنا عز وجل انا الله لا اله

الا انا خالق الخیر والشر سوای این دیگر اخبار صحیحه بسیار دلالت دارند که حقتعالی خالق اشیاء هر جوهر

هر عرض پس خالق است افعال اختیاریه عباد را نیز وعباد کاسب آن افعال اند نه خالق ونه شریک در خلق

وکیسانیه وهشت فرقه زیدیه وامامیه کلهم میگویند که بنده خالق است افعال اختیاریه خود را واین باطل

است قال الله تعالی والله خلقکم وما تعملون وامامیه از ائمه روایت کرده اند که افعال العباد

مخلوقه لله تعالی تمام کرد شارح العده واحجه کفته حلق مبنی تقدیرست لاحجه لهم علیه
و مرویست از ابی حنیفه که گفت پرسیدم از امام ابی عبدالله جعفر صادق که ای ابن رسول الله صلعم ایا حق
تعالی سپرده است کار بندگان را بسوی بندگان امام گفت الله تعالی بزرگترست از انکه سپارد
ربوبیته بسوی بندگان پس گفتم ایا جبر میکند بندگان را بران گفت که خدا عادلترست از انکه جبر کند
بندگان را بران پس گفتم پس چگونه باشد فرمود بین بین لاجبر ولا تفویض ولا کره ولا تسلیط و کلینی
از صادق روایت کرده که گفت لاجبر ولا تفویض ولکن امر بین امرین و روایت کرد ابراهیم بن عباس
مانند آن و نیز کلینی از ابی الحسن محمد بن صنا مانند آن روایت کرده و روایت کرد ابراهیم بن عباس آنکه
گفت پرسیده رضا را مروی ایا تکلیف میکند الله بندگان را انچه طاقت ندارند فرمود هو اعدل عن
ذلک پس گفت پس قادرند بندگان بر کار انچه اراده کنند فرمود هو اعز عن ذلک کذا فی
فصول و در نثر الدر فضل بن سهل علی بن موسی رضا در مجلس مامون سوال کرد که ای ابا الحسن خلق
جبر کرده میشوند امام گفت الله اعدل ان یجبر ثم یعذب پس گفت که قدرة واده شده اند کامل
گفت حق تعالی حکیم ترست از انکه مهمل گذارد بنده را و بسپارد او را باو و انچه موجود میشود بقضای
الهی است و تقدیر او و در ازل همچنین حق تعالی مقدر کرده بود و کیسانیه و دوهشت فرقه زیدیه و امامیه میگویند
که سابقه قضا و قدر نیست محمد بن بابویه قمی در کتاب التوحید باسناد که نزد شان صحیح است از ابی
عبدالله روایت کرده که گفت القدریه مجوس هذه الامة ارادوا ان یصفوا الله بعدله
فاخرجوه من سلطانه و فیهم نزلت هذه الایة یسحبون فی النار علی وجوههم ذوقوا مس
سقر انا کل شیء خلقناه بقدر + و نیز محمد بن بابویه در حدیث معراج از ابن عباس روایت کرده که پیغمبر خدا صلعم از
حق تعالی دعا خواست و گفت الهی بسیع کن امت مرا بر دوستی علی بن ابیطالب تا همه وارد شوند و جمع آیند
بر حوض من روز قیامت پس وحی کرد حق تعالی بسوی او انکه من قضا کرده ام در بندگان خود پیش از انکه
پیدا کنم آنها را و قضای من جاریست در آنها تا انکه هلاک کنم هر کرا خواهم و هدایت کنم هر کرا خواهم و کلینی از ابی بصیر
روایت کرده که گفت گفتم مر ابی عبدالله را که حق تعالی خواسته و اراده کرده و تقدیر کرده و قضا نموده

حعلت علی و دوابلك الى جهنة گفت لی و نیز کلینی و ابن بابویه و غیره از ائمه روایت کرده‌اند که حق تعالی
خلقی بهشتی و ملادان خورد انیک بخت و بعضی بندگان را بدبخت بجهت دانستن او به آنچه عمل خواهند
الجهنم خلقتی از منصور بن حازم از ابی عبدالله روایت کرده که گفت که حق تعالی پیدا کرد نیک‌بختی و بدبختی
پیش از آنکه بیافریند خلق پس هر که را پیدا کرد نیک‌بخت هیچگاه او را دشمن ندارد اگر عمل بد کند عمل او را ناخوش
دارد و او را ناخوش ندارد و اگر پیدا کرد بدبخت دوست ندارد او را هرگز گاهی و اگر عمل صالح کند عمل او را دوست دار
و او را ناخوش دارد برای آنچه بازگشت و باخبر باشند پس چیزیکه دوست دارد خدا چیزی را ناخوش ندارد
گاهی و اگر ناخوش دارد کسی او را دوست ندارد او را گاهی و نیز کلینی و غیره از امامیه از ابی بصیر روایت کرد
که گفت بودم پیش ابی عبدالله نشسته سائلی از او پرسید گفت فدایت گردم از کجا بدبختی لاحق شد
اهل معصیت را تا حکم کرد برای شان خدا تعالی در علم خود بعذاب بعمل شان فرمود ابو عبدالله ای
سائل خدا عزوجل حکم کرده که قایم نخواهد شد کسی از خلق بحقوق خداوندی و چون حکم کرد به نیکبختی اهل
اهل محبت خود را قوت بر طاعت داد و ثقل عمل از ایشان دور کرد و اهل معصیت را قوت معصیت داد بجهت علم که سابق
در علم الهی رفته بود و قدرت نیافتند آنکه بیارند حالی که نجات دهد ایشان را از عذاب الهی چرا که علم او
اولی است بحقیقه تصدیق رویت معنی شما ما شاء و سر آن که حق تعالی راضی نمی‌شود بگمراهی بندگان
خود و اشاعره میگویند که حق تعالی راضی است از گمراهی بعض شیعه پس اگر رضا نزد ایشان مرادف اراده
است پس این قول منافی قول سابق است که خدا اراده شر نمیکند اگر مراد برضا الفت که لازم
باین چه معلوم کرده مستلزم امرست پس ثبوت گمراهان مطیع باشند و ثواب بوند و بدبر حق تعالی لازم
نیست لهذا لست که ظاهر شود حق تعالی را چیزی که پیش از این بر وی ظاهر نبود چنانچه در لسان تبدیل
رای میشود که این معنی مستلزم جهل و نقص است تعالی الله عن النقائص و در آخر به و به ائمه مالیه
و گروهی از امامیه مثل مالک جهنی و داریم بن حکم و ریان بن الصلت و غیر شان گفته‌اند که جایز است
بلکه متحقق بدلیل قوله تعالی یمحو الله ما یشاء و یثبت و در روایه کرد کلینی از زراره بن اعین از
احدهما قال ما عبد الله بشیء مثل البداء و نیز دلیل می‌آرند به آنکه نسخ جایز است باتفاق و بنا بر نسخ ظهور

مصلحتی است که پیش ازین ظاهر نشود والا عبث لازم آید و این نقص است جواب آنست که مراد از محو و
اثبات دور کردن چیزی است و آوردن چیزی دیگر بجای آن مثل آوردن روز بعد شب و شب
بعد روز و مراد از ان فسخ است یعنی بر حدوث مصلحتی است معلوم قدیم یا بنا بر اقتضای زمان چنانچه
در ابتدای اسلام ترک قتال مصلحت بود لکم دینکم ولی دین نازل شد و بعد قوت اسلام مصلحت در
قتال پیدا شد حکم شد فاقتلوهم حیث ثقفتموهم و آثار که روایت می کنند مفتری و موضوع اند اثر وضع بر آن
ظاهر است نسبت جهل بسوی خدا کدام عبادت است و مراد رب سبحانه اسمای حسنی هو الله الذی لا اله
الا هو الرحمن الرحیم الملك القدوس الی آخر ما ورد فی القرآن والحدیث و جایز است که او
تعالی را دیگر اسما و صفات باشند که ما بدان علم نباشد مگر اجمالا همین قدر که بجمیع صفات کمال موصوف است
و در حدیث صحیح از رسول صلعم وارد شده اللهم انی اسئلك بکل اسم هو لك سمیت به نفسك وانزلته
فی کتابك او علمته احدا من خلقك او استاثرت به فی علم الغیب عندك لیکن بار اطلاق
اسمی یا صفتی بر وی تعالی سوای آنچه شرع بدان وارد شده جایز نیست لاحتمال الخطاء و بحث در آنکه
صفات الهی زاید اند بر ذات چنانچه متکلمین میگویند و منشا دراز کلام الهی و کلام سیالت هم همین است
چراکه حمل مشتق بدون قیام مبدا اشتقاق علما عربیت روا ندارند و قول اشعری که میگوید لا عین و لا غیر
چون مراد از لا عین همین زاید است بر ذات و از لا غیر عدم انفکاک پس راجع است بقول سایر متکلمین یا
صفات عین ذات اند چنانچه حکما و معتزله میگویند ضرور نیست و شرع بدان تکلیف نکرده و حق سبحانه
تعالی نه جسم است و نه جوهر یعنی جزء لا یتجزی و نه عرض یعنی قایم بالغیر و نه در مکان است و نه در جهت و نه مرکب
است و متصف نمیشود با عراض محسوسه مثل رنگ یا بو یا مزه یا حرکت یا سکون مانند آن و نه بکیفیات
نفسانی مثل جوع و عطش و لذت و الم و مانند آن لیس کمثله شیء و هو السمیع البصیر و قرب
بنده بحق و معیت که از نصوص ثابت میشود قربیت و معیت بیچون من حیث الرتبة یا محبت یا مانند آن قرب
و معیت مکانی نیست و آن قرب و معیت موجود است یکی عام است که با جمیع مخلوقات است و مدلول قوله تعالی است
نحن اقرب الیه من حبل الورید و هو معکم اینما کنتم و یکی خاص است با خواص مخلوقات که مدلول

زوال قائل است وان اسمع لحسنين در عبد في الرحمن ملين دلي قد بعث العدى لا يزال
عبدي يتقرب الي بالنوافل حتى لجبته الحديث واين تقرب الى درجات غير متناهى وارد
كه اول كثرلا يزال است بخلاف قرب بمعنى اول پس در هر دو قرب مشترك لفظى است اما معنوى
والله اعلم وحكميه وسالميه وشيطانيه ومشبهه وغير ايشان از اماميه ميگويند خدا جسم است و قرب عباد بباري تعالى قرب
مكانى است و ايمنى را كلينى در كافى از ابراهيم بن محمد همدانى روايت كرده كه گفت كتبت الى الرجل ان
قبلنا من مواليك قد اختلفوا في التوحيد فمنهم من يقول جسم ومنهم من يقول صورة
واز سهل بن زياد روايت كرده كه گفت كتبت الى محمد سنة خمس وخمسين ومائتين قد اختلف
يا سيدي اصحابنا في التوحيد منهم من يقول جسم ومنهم من يقول صورة ورروى ابن بابويه
في كتاب عن حمران بن اعين عن ابي جعفر انه قال في تفسير قوله تعالى ثم دنى فتدلى ادنى
الله عز وجل نبيه فلم يكن بينه وبين نبيه الا قفص من لؤلؤ فيه فراش يتلالا من ذهب فاراه
صورة فقيل يا محمد اتعرف هذه الصورة قال نعم هذه صورة علي بن ابيطالب واين
باطل است واز وضع بر آن ظاهر است دلالت دارد بر تربيت على از نبى و غير اماميه فرقه روافض سالميه
وشمريه وامتنسينه وخميسيه وذميه وبابيه ومقنعيه وبيانيه ومغيريه وخطابيه وغلابيه نيز قائل اند بجسميت نيز ميگويند
كه حقتعالى بجميع اعراض محسوسه متصف ميشود وهم بجميع كيفيات نفسانيه از حزن وفرح وخوف والم
بلكه متصف ميگويند خدا را بصفات حيوانيه از اكل و شرب و جماع ونوم و بقاء و عطش ولبس و تثاوب
پس اينهمه گمراهان مختلف شده اند هرچند قول حكميه ميگويند كه حقتعالى جسم است كه طول وعرض وعمق هم
متساوى دارد واو را دست است و درخشنده از هر جانب مراد را است رنگ و بو و مزه و تماس است
بعرض روايت كرده كلينى از على بن حمزه كه هشام بن حكم ميگفت كه خدا را جسم صمدى گفتن يعنى آنكه اجوف
نباشد معرفتى ضرورست ورروايت كرده كلينى از محمد بن حكم واز يونس بن ظبيان واز حسن بن عبد الرحمن
حمانى بخوان كه آثار هاى مختلفه وساليه ميگويند كه حقتعالى جسم است بر صورت انسان دارا دو چشم و گوش
و دو بينى و دو دست و پا و حواس پنجگانه است كلينى از محمد بن فرج الرخجى روايت كرده كه هشام بن سالم

میالفت کوخدا الجوف است تا ناف وباقی صمداست و سیطانیه و هشامیه گفته که خدا جسم است و او را صورت است و اعضا و باف و او اجوف است تا ناف و باقی صمد است چنانچه کلینی از ابن حزار و ابن حسین روایت کرده که میثمی میگفت که او تعالی اجوف است تا ناف و باقی صمد است چنانچه جوالیقی و صاحب الطاق گفته و سبائیه و معمریه و اثنینیه و ذمیه و زبابیه و مقنعیه میگویند که خدا جسم است و صورت و شکم و فرج و ریش و چشم و دهان دارد و زبابیه و مقنعیه میگویند که خدا جسم است بر صورت انسان تمام و هلاک خواهد شد مگر روی او و خطابیه می گویند که حقتعالی جسم است بر صورت مرد و او را چشم است و اعضا و فرج و ریش و حکمیه و یونسیه میگویند که مکان او عرش است حامل عرش او است و ایستاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و در همانجا و یونسیه میگویند که خدا بر عرش است و ملائکه حامل عرش اند و او از ملائکه قوی تر است چنانچه کرکی را پاها اش می برد از ندو او را پاها قویتر است و فرقه‌های دیگر میگویند که خدا را مکانها مختلف اند و در تعیین جهت اختلاف دارند پس شیطانیه و میثمیه و سالمیه میگویند که مکان او در آسمان است بی تعیین و انتقال میکند از مکانی بمکانی و ایستاده میشود و می نشیند و حرکت میکند و سکون در امکنه مختلفه و طایفه دیگر میگویند که جهت او معین نیست گاهی در جهت علوی باشد و گاهی در سفل چنانچه مفضلیه و سریعیه و رزامیه و جناحیه و بیانیه و نصیریه و اسحاقیه میگویند که سابق در آسمان بود پس بر زمین فرود آمد و در بعضی مخلوقات خود حلول کرده چنانچه گذشت و خطابیه و معمریه و بزیغیه و غلیائیه و سبائیه و ذمیه و خمسیه و اثنینیه و زبابیه و مقنعیه میگویند که آسمان بود پس در زمین فرود آمد پس باز بآسمان رفت و حالا در آسمان است و سبائیه میگویند که حالا در ابر است رعد آواز او است و برق تازیانه او و فرود خواهد آمد باز بر زمین پس پر خواهد کرد زمین را بفراخی معاش و عدالت و بزیعیه میگویند که در آسمان میباشد و در هنگام ربیع بر زمین فرود می آید و باز میرود لعنة الله علی الکاذبین این همه مزخرفات بدیهی البطلان قابل آن نیست که کسی متصدی ابطال آن شود بلکه قابل آن نیست که کسی ذکر آن در کتب نماید لیکن غرض فقیر از ذکر عقاید ظاهر البطلان آن ملاعنه درین کتاب آن است که امامیه اثنا عشریه این همه فرقه‌های روافض را که این عقاید باطله دارند نسبت باهل سنت و جماعت قریبتر بحق میدانند چه اهل سنت و جماعت را مخلد فی النار میدانند نه اینها را بلکه میدانند

که معتقد بوده باشند که بعد دخول در دوزخ نجات خواهند یافت همین اعتقاد و در فرقه روافض اند و اهل سنت
و غیرهم که آنها را مخلد فی النار میدانند بلکه چون اعتقاد دارند که محب علی از هیچ چیز سوال نکرده خواهد شد
و هرگز بر هیچ فعل عذاب کرده خواهد شد و البته این فرقه ها که عقاید شان مذکور شده محب علی اند بلکه
مفرط در محبت علی پس اثنا عشریه گویا ایشان را ناجی میدانند و مستحق عذاب نمیدانند و نیز اثنا عشریه در کتب
صحاح خود از این مردم که این اعتقاد دارند یعنی هشام بن حکم و هشام بن سالم و صاحب الطاق و میثمی و غیرهم
روایات حدیث می کنند و آنها را اصحاب ائمه معصومین و رجال صحیح میدانند پس اثنا عشریه که این اعتقاد
بتصریح نمیگویند لیکن گویا از این عقاید چندان انکار هم ندارند چنانچه در اهل سنت حنفی مذهبان در مسایل
فقه احکام شافعی را یا در مسائل کلام ماتریدیان احکام ابو الحسن اشعری را گو نسبت بخطا می کنند لیکن
چندان انکار ندارند پس حال اثنا عشریه مثل حال آنها باشد یا قریب آن فان الرضا بالکفر کفر
اکنون چند اثر از ائمه که بطریق امامیه صحیح شده و بر صحت مذهب اهل حق و بطلان قول ان گروه ان حجیه
دلالت دارند ایراد نمائیم در نهج البلاغه از امیر المؤمنین روایت کرده که در بعضی خطبه های گفته انه تعالی
لا یوصف بشیء من الاجزاء و لا بالجوارح و الاعضاء و لا بعرض من الاعراض و لا
بالغیریة و لا یقال له حد و نهایة و لا انقطاع و غایة و لا ان الاشیاء تحویه فتقلبه او
تهویه او ان شیئا یحمله فیمیله او یعدله و کلینی از ابراهیم بن محمد خزاز و محمد بن حسین روایت کرده
هر دو گفتند که بر علی ابی الحسن الرضا داخل شدیم و گفتیم که هشام بن سالم و صاحب طاق و میثمی میگویند
که حق تعالی اجوف است تا ناف و باقی صمد است امام رضا در سجده و بر زمین افتاد و برای خدا سجده کرد و پس گفت
پاکی ترا است چگونه نسبت کردند ترا نشناختند ترا که ترا تشبیه کنند بغیر تو الهی من وصف نمیکنم ترا مگر بآنچه وصف
کردی از نفس خود را و تشبیه نمیدهم ترا بخلق تو اهل هر خیر هستی پس مگردان مرا با قوم ظالمان و نیز روایت
کرد کلینی از حسن بن عبد الرحمن حمانی که گفت ابی الحسن موسی بن جعفر کاظم را گفتم که هشام بن حکم میگوید
که حق تعالی جسم است امام گفت قاتله الله آیا نمیداند که جسم محدود می باشد معاذ الله و بیزاری میکنم بسوی خدا
ازین قول و نیز کلینی از محمد بن فرج رخجی روایت کرده که گفت نوشتم بسوی ابی الحسن می پرسیدم از

از آنچه هشام بن حکم و هشام بن سالم در صورت گفته پس جواب نوشت ابو الحسن که بگذار از حیرت کسی که سر گشته است

حیران و طلب پناه کن بخدا از شیطان نیست سخن حق آنچه میگویند هر دو هشام و از امیر المؤمنین مرویست که گفت

نیست حق تعالی در مکان که جا از وی خالی شود و برو حال نباشد و نیز گفت تقدیر نمیکند او را در نامهای حدود و حرکات و نیز

گفت مشغول نمیکند او را حالی از حالی یعنی از حالی دیگر و تغییر نمی دهد او را زمان و محیط نمیشود او را مکان کذا فی نهج

البلاغه و نیز مرویست که حق تعالی حد کرده نمیشود و یکجا و کلینی از محمد بن حکیم روایت کرده که گفتم نزد ابی ابراهیم

قول هشام جوالیقی را حکایت کردم که خدا را صورت میگوید و قول هشام بن حکم را روایت کردم که خدا را جسم

می گوید پس گفت حق تعالی بهیچ چیز مشابه نیست کدام فحش و زبونی بدتر باشد از قول کسی که وصف کند خالق

اشیا را بجسم یا صورت یا به تحدید یا اعضا یا بتشابهه و به تخلیق و تعالی عن ذلک علوا کبیرا فایده استوا

او تعالی بر عرش همچنین ید و وجه و ساق و قدم که قرآن یا احادیث بدان ناطق است قال الله تعالی الرحمن

علی العرش استوی و ید الله فوق ایدیهم و یبقی وجه ربک و یوم یکشف عن ساق بخبر

متواتر و اجماع سلف ما رسیده که این الفاظ بر معانی ظاهری خود محمول نیست پس متأخرین براه تاویل میروند که مراد

از استوا استیلا است و از ید قدرت و از وجه ذات و هم چنین لیکن مختار نزد فقیر قول متقدمین است که میگویند

لا یعلم تاویله الا الله در همین مقام گفته اند الاستواء معلوم و الکیف مجهول و الایمان به واجب و السوال

عنه بدعة بمراد الهی ایمان آورده سکوت از تاویل آن اولی است و اگر موافق کشف و الهام اولیاء امت

عالم مثالی ثابت کرده شود اکثر آیات و احادیث نبوی را که از قبیل متشابهات اند محمل بهم میرسد و جایز نیست

که حق تعالی متصف شود بلذت عقلی و گروهی از اثنا عشریه مانند نصیر طوسی و صاحب یاقوت گفته که حق تعالی

متصف میشود بلذت عقلی که از تصور کمالات خود فرح میشود و این باطل است اگر این چنین باشد پس از عدم

امتثال کفار اوامر او را باید که متالم شود و جایز نیست که حق تعالی حلول کند در غیر خود و متحد شود با غیر مانند

نصاری و خطابیه و مفضلیه و نصیریه و زرامیه و نصیریه و اسحاقیه میگویند که حق تعالی در غیر خود و اتحاد او بغیر خود مذهب

صوفیه است از اهل سنت و جماعت این محض افترا و حمق است و عدم اطلاع بر مذهب ایشان فانا لله

الی توفیقون بلکه توحید و اتحاد که صوفیه و جودیه بدان قائل اند معنیش آنست که حق تعالی در خارج

موجود است نه غیر او واز ممکنات هیچ موجود نیست مگر در مرتبهٔ علم قال الشیخ الاکبر الاعیان ما شمت
رائحة الوجود وجود ممکن که بعد عدم در مرتبهٔ علم صورت بسته آن در وحدت وجود حقیقی او تعالی نیز
نماند وهو الآن کما کان این توحید که عبارت از نفی وجود ممکنات است خواه شهودی باشد که بسبب غلبهٔ
محبت محبوب حقیقی غیر محبوب از نظر عاشق مختفی گشته بجز واحد حقیقی در نظرش هیچ نمانده که در حقیقت وجود غیر
منتفی نگشته یا وجودی که در حقیقت غیر او تعالی موجود نباشد هیچگاه از حلول واتحاد او تعالی با غیر خود خبری
نه بود وفنا وبقا واضمحلال ذات وصفات صوفی در ذات وصفات او تعالی که میگویند اینهمه در مراتب علم
میگویند نه در خارج وتحقیق امر آنست که چون بسبب ریاضات ومجاهدات وصحبت شیخ کامل مکمل بلکه بمحض
فضل الهی صوفی بحالتی میرسد که او را آگاهی دائمی بحق ونسیان از وجود وتوابع وجود خود دست میدهد
از آن زمان چندین علوم ومعارف در غلبهٔ عشق ومحبت منکشف می شود وآن زمان او را حق تعالی قدرتی غیر قدرت
سابق وعلومی غیر علوم سابق وامثال آن که موجب خرق عادت باشد کرامت بنظر میآید چنانچه از صحابه واولیای
امت بمرتبهٔ تواتر رسیده که انکار آن نتوان کرد پس از آن زمان مصداق حدیث صحیح قدسی می شود که لایزال
عبدی یتقرب الی بالنوافل حتی احببته فاذا احببته کنت سمعه الذی یسمع به وبصره الذی
یبصر به ویده التی یبطش بها ورجله التی یمشی بها الحدیث محمول گشته بر مثل قوله تعالی خلقت
بیدی ونفخت فیه من روحی وامثال آن وچندین الفاظ که صوفیهٔ اهل سنت گفته اند
متصوفان شیعه نیز گفته اند قال المقداد شیخ الشیعة فی شرح الوصول الی علم الاصول
فی ذکر الاحوال السانحة للسالک المراد من الاتحاد هو ان لا ینظر الا الیه من غیر
ان یتکلف ویقول ما عداه قائم به فیکون الکل واحدا بل من حیث انه اذا
صار بصیرا بنوره تخیله لا یبصر الا ذاته لا الرائی ولا المرئی ودیدن حق تعالی ممکن است لیکن شرعاً
از دخول جنت واقع نیست وبعد دخول جنت مسلمانان حق تعالی را به بینند نه در مکان ونه در جهتی بی اتصال شعاع
رائی وبثبوت مسافه میان رائی ومرئی بادلهٔ قطعیه سمعیه قال الله تعالی وجوه یومئذ ناضرة الی ربها
ناظرة ودر حدیث متواتر آمده ستنرون ربکم یوم القیمة کما ترون القمر لیلة البدر ودلیل اجماع دارد

برآنکه این آیه و امثال آن محمول اند بر ظاهر خود و در تفسیر قوله تعالی للذین احسنوا الحسنی و زیادة
پیغمبر صلعم فرموده الزیادة الرؤیة و این حدیث از علی و حسن و محمد باقر مرفوعا و موقوفا مرویست و اخبار
صحیح و صریح که مثبت رویة بسیار اند بدرجه تواتر رسیده و بعضی آنرا صاحب تجرید اعتراف کرده و با اینهمه
آثار از ائمه زیدیه امامیه که قائل تجسیم نیستند و معتزله انکار رویة الهی میکنند و میگویند که رویة را شرائط است
از سلامت حاسه و بودن مرئی جسمی کثیف و نبودن مسافه متوسطه میان رائی و مرئی و ثبوت مقابله و عدم
حجاب و میگویند که رویة بدون مکان و بدون جهت و بی این شرائط مذکوره محال است و حجت می آرند
از سمعیات قوله تعالی لا تدرکه الابصار و قوله تعالی لن ترانی را جواب آنست که این قیاس غائب
بر شاهد و این شرائط که ذکر کرده شده شرائط عادی اند عادة الله بخلق رویة بعد این شرائط جاری شده است
و در حقیقت بجز وجود رائی و مرئی شرطی دیگر نیست و اگر این همه شرائط برای رویت شرط باشند باید که از رویت
الهی ممکنات را نیز انکار نمایند که حقتعالی از حاسه منزه است و اتصال شعاع و مسافه متوسطه بین الرائی
والمرئی متصور نه و حقتعالی چنانچه اجسام کثیفه را بصیر است اجسام لطیفه و ارواح را نیز بصیر است و چون
رویت الهی ممکن را بدون بعضی شرائط مذکوره ثابت باشد پس رویة بنده خالق را با انتفاء دیگر شرائط نیز
جائز باشد کما لا یخفی و ادراک عبارتست از وقوف بر جوانب شی و حدود او پس نفی ادراک مستلزم نفی
رویة نیست و نیز در لا تدرکه الابصار سلب عموم است نه عموم سلب و شک نیست که بعض ابصار حق را ادراک
نمی کنند و کلینی از ابی عبد الله و علی بن موسی روایة کرده معناه لا تدرکه الاوهام و هو یدرک
الاوهام و قوله تعالی لن ترانی بمقتضی جری عادة خطاب بموسی آمده برای نفی رویة مسئوله موسی نه برای
نفی امکان رویة بلکه قصه سوال موسی رویة را حجة ماست بر جواز رویة الهی چرا که انبیاء را عرفت اند بخلق قدر
اگر رویة الهی محال بودی محال است که موسی از مسئله که از اصول دین است غافل بودی و اگر موسی رویة
الهی محال میدانستی سوال رویة کردن سفه بودی و انبیاء از آن منزه اند چنانچه موسی در جواب اتتخذنا هزوا گفت
اعوذ بالله ان اکون من الجاهلین و نوح گفت اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم
والله اعلم و اعتقاد داریم بر آنکه حق تعالی برای اصلاح معاد و معاش بنی نوع انسان تفضلا

از جنس شبیه به پیغمبری آنحضرت انبیا و رسل را تا آوردند بیان را بمعرفت الهی که عقل از ادراک آن قاصر است
آگاه سازد و به احکام شرع از واجب و مندوب و حرام و مکروه و مباح مطلع گرداند و در عدد انبیا و رسل دلیل قطعی
ثابت نشده حقتعالی میفرماید منهم من قصصنا علیك ومنهم من لم نقصص علیك اگرچه در بعضی
احادیث عدد رسل سه صد و سیزده و عدد انبیا یکصد و بیست و چهار هزار آمده لیکن در ایمان با انبیا و رسل
عدد ملحوظ نباید کرد تا اگر بعضی پیغمبران را اقرار به نبوة کسی که پیغمبر نیست لازم نیاید و لهذا الا از گذشته انبیا
کسانیکه ذکر ایشان در قرآن یا متواتر از حدیث آمده باشد تصریح اقرار به نبوة او باید کرد و کسانیکه ذکر ایشان
در متواتر نیامده از نبوة آنها نه انکار باید کرد و نه اقرار بلکه باجمال امنت بالله و رسله باید گفت مثلا
کسی که گوید زردشت نبی بود نه انکار باید کرد و نه اقرار و اول انبیا آدم است علیه السلام و آخر ایشان محمد است صلعم و علیهم
اجمعین که مبعوث است محمد بکافه انام قال الله تعالی وما ارسلناك الا كافة للناس بشيرا ونذيرا
و شریعت او مؤبد است و او خاتم پیغمبران است بقول الله تعالی ولکن رسول الله وخاتم النبیین و عیسی که از
خواهد شد تابع دین محمدی خواهد آمد و بعنوان رسالت نخواهد آمد غرابیه میگویند که محمد نبی نیست بلکه خدا جبرئیل را برسالت
نزد علی فرستاده بود غلط نزد محمد آمد و لعنت می کنند آن ملعونان جبرئیل را و مغیریه و اسحاقیه و منصوریه و نجاحیه
میگویند که رسل منقطع نخواهند شد ابدا و ابو منصور نبی هست خطابیه میگویند که ائمه انبیا اند و ابوالخطاب نبی است
و معمریه میگویند که جعفر بن محمد نبی است و بعد او ابوالخطاب و بعد او معمر ابوالخطاب و حتی بود از نبی اسد و ابو
منصور از نبی عجل نسبت شاگردی خود به جعفر صادق میکردند چون جعفر صادق سوء عقیده ایشان دید از ایشان تبری نمود و ایشان
از صحبت صادق یکسو شدند پس ابوالخطاب دعوی نبوة کرد و ابو المنصور اول دعوی امامت نمود و پس تر دعوی نبوة
کرد و گفت که من برآمدم بر آسمان و خدا را دیدم خدا دست خود بسر من مالید و گفت ای پسر برو پس تبلیغ کن
از من پس بزمین فرستاد و میگفت که مراد از کسف در قوله تعالی وان یروا کسفا من السماء ساقطا
یقولوا سحاب مرکوم منم و اسحاقیه میگویند که جایز نیست خالی بودن زمین از پیغمبر و مختاریه میگویند
که مختار بن ابو عبید ثقفی را وحی می آمد و سبعیه میگویند که خاتم الرسل مهدی است [illegible] شمار اند و میگویند
که هر چند انکار ختم رسالت بر آن سرور علیه السلام ازین فرقهای مذکوره صریح است لیکن اثنا عشریه ملک سایر فرقهای

امامیه منکر ختم نبوة اند بر آنسرور علیه السلام چراکه غرض از نبی معنی است نه از لفظ نبی شخصی را گویند که موحی
الیه باشد از خدا فرستاده شده باشد او را حقتعالی بسوی خلق برای تبلیغ احکام و واجب شده باشد بر خلق ایمان
بوی و تصدیق وی و کفر باشد تکذیب وی و هرکه با یکی از پیغمبران هم تصدیق نکرده او کافر است قال الله
تعالی لا نفرق بین احد من رسله وقال الله تعالی ان الذین یکفرون بالله ورسله ویریدون
ان یفرقوا بین الله ورسله ویقولون نؤمن ببعض ونکفر ببعض ویریدون ان یتخذوا
بین ذلک سبیلا اولئک هم الکافرون حقا واعتدنا للکفرین عذابا مهینا والذین
امنوا بالله ورسله ولم یفرقوا بین احد منهم اولئک سوف یؤتیهم اجورهم و در نبی
شریعت جدید و کتاب جدید شرط نیست و نسخ جمیع احکام پیغمبر اول یا بعض آن هم شرط نیست و عصمة شرط نبوة
است و مطاع بودن از لوازم نبوة و شک نیست که از بشر هرکه باین صفات خواهد بود از آنکه باین صفات نخواهد
بود البته افضل خواهد بود و لهذا اهل سنت و جماعة میگویند بلکه جمیع فرق اسلام قائل اند که انبیا
و رسل افضل خلایق اند و محبوب ترین خلایق اند بسوی خدا و غیر نبی هیچگاه بدرجه ادنی از پیغمبران نرسد و تقدم
و تفوق را چه احتمال امامیه میگویند که حقتعالی جبرئیل را بعد پیغمبر صلعم بسوی علی فرستاد و لکنه یسمع
صوته ولا یراه چنانچه کلینی همین از ائمه روایت کرده و نیز امامیه میگویند که وحی بسوی علی و فاطمه
زهرا هم می آمد بعد پیغمبر صلعم و آنچه فرشته بسوی فاطمه وحی میکرد علی آنرا جمع کرده در کتابی نام آن مصحف
فاطمه نهاده اند و چنانچه امامیه علی را میگویند که محدث بود یعنی او از فرشته می شنید و صورتش نمیدید
و همچنین حال ائمه میگویند لهذا آثار موقوفه ائمه را مثل احادیث مرفوعه میدانند پس وحی بسوی ائمه ثابت
کردند و در وحی رویة ملک شرط نیست قال الله تعالی وما کان لبشر ان یکلمه الله الا وحیا او من
وراء حجاب ویرسل رسولا فیوحی باذنه ما یشاء بلکه ان ملاعنه از وحی ترقی کرده می گویند
که حق تعالی دین را تفویض کرده است بائمه بعد پیغمبر چنانچه تفویض کرده بود به پیغمبر صلعم پس ایشان هرچه
خواهند حلال کنند و هرچه خواهند حرام گردانند بی آنکه حکم الهی صادر شود و احتجوا علی ذلک
بما رواه محمد بن جمهور القمی فی النوادر عن محمد بن سنان قال کنت عند ابی جعفر

واجریت اختلاف الشیعة فقال یا محمد ان الله لم یزل منفردا بوحدانیته ثم خلق
محمدا و علیا و فاطمة والحسن والحسین فمکثوا الف دهر ثم خلق الاشیاء و اشهدهم
خلقها و اجری طاعتهم علیها و فوض امورها الیهم یحلون ما یشاؤن و یحرمون ما یشاؤن
و ما رواه الکلینی عن اسحاق بن عمار عن ابی عبد الله قال ان الله ادب نبیه صلعم
فاذا انتهی الی ما اراد قال له انك لعلی خلق عظیم و فوض الیه دینه و ما رواه
عن محمد بن الحسن المیثمی عن ابی عبد الله قال سمعته یقول ان الله ادب رسوله
حتی قومه علی ما اراد ثم فوض الیه دینه فقال ما اتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه
فانتهوا فما فوض الله تعالی الی رسوله صلعم فقد فوضه الینا و اینها باطل و موضوعات است حق تعا
لی اعراض از انکه دین خود بخلق سپارد بلکه مصطفی را در قرآن می فرماید و ان کادوا لیفتنونك عن الذی
اوحینا الیك لتفتری علینا غیره و اذا لاتخذوك خلیلا و میفرماید و لو لا ان ثبتناك لقد
کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا اذا لاذقناك ضعف الحیوة و ضعف الممات ثم لا تجد لك علینا
نصیرا یعنی ترا عصمت داده بودیم و ثابت محکم کرده بودیم بر دین حق تا بسوی کفار که از تو می خواستند که برا
کنی تا ترا دوست گیرند اصلا میل نکردی اگر عصمت ما نمی بود و اندکی بسوی آنها میل میکردی آنزمان می چشانیدیم
ترا عذاب دنیا و در زندگی و عذاب بعد موت و نیز حق تعالی فرموده یا ایها النبی لم تحرم ما احل الله
لك اگر تفویض میبود چرا از تحریم منع میکرد پس حقتعالی تحریم آنحضرت را یمین تعبیر اراده و گفت قد فرض الله
لکم تحلة ایمانکم و اگر آنحضرت صلعم در تحلیل و تحریم مختار بودی باذن بر تخلف از غزوه تبوك کسی را که اکثر
منافقین ظاهر میکرد و بر گرفتن فدیه از اساری بدر عتاب نیامدی پس ثابت شد که در شرایع آنحضرت صلعم هیچ از خود
نو نمیگفت انچه میگفت بوحی الهی میگفت و در امتثال اوامر و نواهی مثل سایر بشر بنده بود و مکلف قال الله تعالی
قل انما انا بشر مثلکم یوحی الی انما الهکم اله واحد و نیز اثنا عشریه قایل اند بعصمت ائمه و با آنکه
تصدیق آنها واجبست و تکذیب با ماهی یك از آنها کفر است چنانچه تکذیب بر نبوة پیغمبران کفر است پس
اطلاق لفظ نبی یا رسول که برائمه نکرده لیکن صفات و معنی نبوة در آنها ثابت کرده اند پس قول

نبوت لازم آمد که خوض بمعانی است نه بالفاظ بلکه آن ملعونان از نبوة و رسالة هم ترقی کرده اند و گفته اند
جماهیر امامیه حنانکه علی افضل و مقدم است از همه رسولان مگر از محمد صلعم و برابر محمد است در فضل و حسنین
ائمه از اولاد او در درجه علی روز قیامت فوق درجات انبیا و رسل باشند و بعضی گفته اند که علی افضل است از جمیع
رسل مگر از اولی العزم و برابر اولی العزم است و حسنین و دیگر ائمه و ابن مطهر حلی در افضلیت بر اولی العزم
توقف کرده و نیز امامیه میگویند که حقتعالی علی را مخصوص کرده بفضیلتی که هدا و دیگر یاران از رسل و
ملائکه و کسی با وی در آن شریک نکرده مگر محمد صلعم و میگویند که محبوب ترین خلایق بسوی خدا محمد است
و علی و ائمه از اولاد او پس رسل و انبیا قال محمد بن بابویه فی اعتقادیاته و غیره ان الله لم یخلق
خلقا افضل من محمد و الائمة و هؤلاء احب خلق الله وان الله یحبهم اکثر من جمیع +
خلقه و سایر بریته و میگویند که اگر علی نبودی جنت و نار و ملائکه و انبیا مخلوق نشدی و میگویند که
حقتعالی میثاق گرفته از جمیع بنی آدم از انبیا و رسل و غیر ایشان بولایة علی و طاعة او و بولایة و طاعة ائمه
از ذریة او و از ملائکه نیز عهد گرفته و میگویند که انبیا از انوار ائمه اقتباس میکردند و بر روی آثار
ایشان میرفتند و میگویند که هر نبی مرسل و ملک مقرب روز قیامت بعلی ابن ابی طالب محتاج خواهد بود و برین
کفریات و خرافات خود بمفتریات و موضوعات خود استدلال میکنند منها ما رواه ابن الراوندی عن ابی
عبد الله قال عز و جل فضل اولی العزم من الرسل علی الانبیاء بالعلم وورثنا علمهم و فضلنا
علیهم و علم رسول الله صلعم ما لا یعلمون و علمنا علم رسول الله صلعم و تلی
قوله تعالی قل هل یستوی الذین یعلمون والذین لا یعلمون و ما رواه حسن بن
کلیس عن ابی ذر قال نظر النبی صلعم الی علی بن ابی طالب و قال هذا خیر الاولین
و خیر الآخرین من اهل السموات والارضین و ما رواه عن ابی وائل عن عبد الله
بن عباس قال حدثنی رسول الله صلعم قال لی جبرئیل علی خیر البشر من ابی فقد کفر
ابن راوندی از زنادقه بود و در زمانی و بلادی که روافض در آن وقت آنجا بسیار بودند و بادشاه و امرای آنجا
همه روافض بودند برای تقرب بایشان راه خود را در زی تشیع پوشید و کتب در مذهب ایشان تصنیف نمود و در حدیث

تالی وثالث مجهولات و ضعفا اند چنانچه علما ان گروهان هم بدان تنصیص نموده اند و منها ما رواه سعید
بن عبد الله بن ابی خلف القمی فی البصائر عن ابی جعفر و محمد بن یعقوب الرازی فی الکافی عن ابی عبد الله
انهما قالا فی تفسیر قوله تعالی و یسألونک عن الروح قل الروح من امر ربی و هو خلق عظیم
من جبرئیل و میکائیل لم یکن مع احد ممن مضی غیر محمد صلعم و هو مع الائمة
یوفقهم و یسددهم و فی سنده هشام بن سالم من الجهمیة و ابو بصیر الکذاب چنانچه مذکور شد اگر این حدیث فرض
کرده شود لازم آید تفضیلت دیگر انبیا بر خاتم الرسل صلعم با انکار عصمت دیگر انبیا چرا که انبیا اگر در عصمت
محتاج بروح نبودند پس از خاتم الرسل افضل شدند که بی تائید روح معصوم ماندند و اگر در عصمت محتاج روح بودند
در روح نامشیان نگردید پس عصمت شان مفقود گشت و العیاذ بالله من کلا النقیضین و منها ما رواه ابن
بابویه و غیره من الامامیة عن ابی عبد الله ان النبی صلعم قال لعلی یا علی ما عرف الله
الا انا و انت و لا عرفنی الا الله و انت و لا عرفک الا الله و انا و معارض بحدیث که ابن بابویه
در خبر طویل حدیث معراج از ابی ذر از پیغمبر صلعم روایت کرده انه قال لما عرج بی الی السموات حیّتنی
ملئکة کل سماء و سلموا علی و قالوا اذا رجعت الی الارض فاقرأ علیا منا السلام و علمه
ان شوقنا الیه قد طال فقلت لهم یا ملئکة ربی هل تعرفونا حق معرفتنا قالوا لم لا نعرفک
و منها ما رواه ابو عبد الله محمد بن محمد بن النعمان شیخ المرتضی و ابو جعفر الطوسی الملقب
عندهم بالمفید و غیره عن محمد بن الحنفیة قال قال امیر المؤمنین سمعت رسول الله
صلعم یقول انا سید الانبیاء و انت سید الاصفیاء لولا انا و انت لم یخلق الله الجنة و لا النار یا علی و لا الانبیاء
و لا الملئکة و منها ما رواه محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن مسلم قال سمعت ابا جعفر یقول
ان الله تعالی اخذ میثاق النبیین بولایة علی و منها ما رواه محمد بن بابویه فی کتاب
التوحید عن داود الرقی عن ابی عبد الله فی اثر طویل قال لما اراد الله ان یخلق الخلق
نثرهم بین یدیه و قال من ربکم فکان اول من نطق به رسول الله و امیر المؤمنین
- الائمة انت ربنا فحملهم العلم و الدین ثم قال للملئکة هؤلاء حملة علمی و دینی و امنائی

من خلقی ثم قال السبی دم اقروا الله تعالی بالربوبیته ولمحمد بالنبوة ولعلی بالطاعة فقالوا نعم
ربنا اقررنا ومارواه ایضا فی خبر طویل عن ابن عباس عن النبی صلعم انه لما اسری به
ذکر ربه قال بعد کلام فی علی انک رسولی الی خلقی وان علیا ولیی وامیر المؤمنین اخذت
میثاق النبیین وملئکتی وجمیع خلقی بولایته وبیان احوال صفار وابن بابویه بالا
گذشت واسانید این آثار از اصول امامیه قابل حجیت ومنها ماذکر ابن بابویه فی غیر واحد
من کتبه انه وجد بخط ابی محمد الحسن بن علی العسکری بما صورته اعوذ بالله من قوم
حذفوا محکمات الکتاب ونسوا الله رب الارباب والنبی وساقی الکوثر فی یوم الحساب ولظی الطامة
الکبری ونعیم دار المتقین فنحن السنام الاعظم وفینا النبوة والولایة والکرم نحن منار الهدی
والعروة الوثقی والانبیاء کانوا یقتبسون من انوارنا ویقتفون اثارنا وسیظهر حجة الله علی الخلق
والسیف المسلول لاظهار الحق واین از اکاذیب ابن بابویه ملعون است ومنها مارواه ابن بابویه
عن سماعة قال قال ابو الحسن اذا کان یوم القیامة لم یبق ملک مقرب ولا نبی مرسل ولا مؤمن
امتحن الله قلبه بالایمان الا وهو محتاج الی محمد وعلی فی ذلک الیوم بما هو فاسد المذهب است
باتفاق وابن بابویه کذاب وجال است ومنها مارواه محمد بن یعقوب الکلینی عن ابی الصامت الحلوانی
عن ابی جعفر انه قال قال امیر المؤمنین لا یتقدمنی الا احمد صلعم ومارواه الفضل بن سادان
فی کتاب القایم عن صالح بن حمزة عن الحسن بن عبد الله عن ابی عبد الله قال قال امیر المؤمنین
علی منبر الکوفة وما یتقدمنی الا احمد صلعم وان جمیع الملئکة والرسل والروح خلفنا ومنها
مارواه ابن بابویه فی معانی الاخبار وغیره عن خالد بن یزید عن امیر المؤمنین انه قال انا یوم
القیامة علی الدرجة الرفیعة دون درجة النبی واما الرسل والانبیاء فدوننا علی المراقی وروی
فی الامالی عن ابی عبد الله عن جده امیر المؤمنین قال قال لی رسول الله صلعم یا علی انت
اخی فی الدنیا والاخرة وانت اقرب الخلایق الی یوم القیامة فی الموقف بین یدی الجبار
وروی سعد فی الاربعین عن ابی صالح عن سلمان الفارسی عن النبی صلی الله علیه وسلم

ان جبرئیل قال له اذا کان یوم القیامة نصب لک منبر علی یمین العرش والنبیین عن یسار
العرش وبین یدیه ونصب لعلی کرسی الی جانبک اکراما له پس بسیار اخبار موضوعه روایة می کنند
و آن غالیان کورالات دارند بر فضیلت علی بر انبیا معارض مذهب که روایاته مرویه آن گمراهان
روی الکلینی وغیره عن هشام الاحول انه قال قد سئلت زید بن علی بن الحسین بن علی
ابن ابی طالب عن افضل قال الانبیاء افضل اگر امام افضل بودی زید را پیش خبر دادی
واو مخالفت چرا نکرد که عالم و متقی و صاحب خوارق بود و زید بر اهر سه امام روایة کرده اند هرکه گوید که کسی از
ائمه افضل است از کسی پیغمبر او هالک است و ابن بابویه از صادق روایت کرده آنچه که صحیح است بر آنکه
انبیا محبوبتر اند نزد خدا از علی و محمد بن بابویه در امالی در حدیث طویل در قصه تزویج فاطمه با علی از صادق
از اباء او از علی روایة کرده که حق تعالی گفت ساکنان بهشت را از ملائکه و ارواح پیغمبران و هرکه دران بود
آگاه باشید که من تزویج کردم دوست ترین زنان را بسوی من با دوست ترین مردان بسوی من بعد از انبیا
این صریح است در بطلان عموم دعوی شان در هر جگه را حافظه باشد و چون این گمراهان علی و سایر ائمه را
معنی نبوة ثابت کردند چنانچه تقریر کردیم بلکه از انبیا افضل گفتند اگرچه اطلاق لفظ نبوة نکردند و لا نزاع
فی الالفاظ پس منکر ختم نبوة شدند نعوذ بالله من الکفر پس همه دراز انها حق آنست که محمد صلعم خاتم الانبیا است
کسی با وی در نبوة شریک نبود و نه کسی بعد وی نبی شده و نخواهد شد و اگر علی یا ائمه نبی مردم و موحی
الیه و مطاع باذن الله الا بالت بلی نیابت محمد صلعم بودندی حق تعالی در کلام منزل خود تصریح
کردی و آنچه دعوی میکنند که آیات در قرآن بودند صحابه آنرا حذف کرده اند ابطال بر قول سابقا
مذکور شد و اگر علی یا ائمه نبی یعنی موحی الیه بودند در تبلیغ احکام الهی با بیم خوف ضرر اعدا آنحضرت تقیه
و تقصیر نمی نمودند قال الله یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس وقال الله تعالی الذین یبلغون رسالات الله ویخشونه ولا یخشون
احدا الا الله نوح علیه السلام نهصد و پنجاه سال در قوم خود ماند و از تنهای شدید کشید و با وجود تنهائی
که حق تعالی منبر داد وما آمن معه الا قلیلا در دعوة تقصیر نکردند و از کسی نترسید چنانچه حق تعالی

حکایت او ستیغ بایدر ربانی دعوت قومی لیلاً و نهاراً فلم یزدهم دعائی الا فرارا ثم انی جهارا ثم
انی اعلنت لهم واسررت لهم اسرارا موسی و هارون و کس فرعون را با آن شوکت
سلطنت دعوت کردند و از و خوف نکردند و گفت انی لاظنک یا فرعون مثبورا و چون بمقتضای
بشری اندکی خوف بر آن بر آنها طاری شد حقتعالی فرمود لا تخافا اننی معکما اسمع
وادی و پیغمبر ما صلعم در ابتدای اسلام با آن غربت و تنهائی که سوای ابی بکر و چند کس دیگر از مردان
رفیق او نبودند حقتعالی امر کرد به قم فانذر و آنحضرت آنقدر تکلیف کشید که گفت ما اوذی نبی مثل
ما اوذیت و در آخر هجرت کرد لیکن به تقیه نبوة خود را مخفی نکرد و علی رض در ابتدای اسلام با آن صغر سن از
پدر خود ابو طالب و دیگر کفار قریش ترسید و اسلام آورد پس علی اگر در نبوة شریک بودی یا موحی الیه بودی
چرا دعوی نمیکرد حالانکه در حیات پیغمبر هم رفیق او بود و دین پیغمبر روز بروز ترقی میکرد و در دین خدا
افواج داخل میشد و بعد وفات پیغمبر صلعم هم با علی افواج مساعدت کردند و در واقعات جمل و صفین در
مناصرت او جان باختند پس در تقیه چه ضرور بود و اگر اخفا کرده حجة الهی بر وی قایم شد فان لم تفعل
فما بلغت رسالته و بر خلق هیچ حجة قایم نشد چرا ایمان بر پیغمبر کسی که مومن او باشد بدون یقین
بهر که موجب علم باشد واجبست و لهذا بر شاهق جبل که او را خبر بعثت رسل نرسیده ایمان پیغمبران واجب
نیست و الا تکلیف بما لا یطاق لازم آید و اگر دعوة میکرد البته متواتر می شد چنانچه متواتر شده که محمد بن عبد الله
بن عبد المطلب دعوی نبوة کرده معجزات بر دست وی ظاهر شده و کلام خدا خوانده و همه فصحا از معارضه
آن عاجز آمدند و همچنانچه متواتر شده که ابو بکر از ابتدای اسلام ایمان آورده و خدمتهای پیغمبر کرده و رضای پیغمبر
تا وقت مرگ از و ظاهر شده و علی پسر عم پیغمبر در صغر سن اسلام آورده و دختر پیغمبر در نکاح او آمده و خدمتهای
پیغمبر کرده و رضای پیغمبر وقت مرگ از وی ظاهر شده و عدم تواتر در آنچه عقلا و شرعا تواتر آن ضرورست
دلیل قطعی است بر کذب آن چنانچه در اخبار عموم بلوی مثلا اگر کسی گوید که امروز آفتاب کسوف کرده و این خبر
متواتر نشود و بجز دو کس یا ده کس روایة نکنند بلکه دیگران تکذیب آنها کنند یقین کرده شود بکذب آنها
پس بطلان مصحف فاطمه و آنچه مدار آن ظاهر شد و ختم نبوة بر سرور پیغمبران ثابت گشت انبیا و رسل

معصوم اند از کفر پیش از وحی و بعد از آن و عارف بودند پیش از نبوة باعتقادات صحیحه و امامیه میگویند
که بعضی رسل عارف نبودند بآنچه واجب است بر مکلف از اعتقادات پیش از بعثت بلکه بعد از آن هم محمد
ابن بابویه قمی در عیون اخبار الرضا و کتاب توحید از علی بن موسی الرضا از آبا کرام او از علی بن ابیطالب و محمد
بن یعقوب کلینی در کافی از ابی جعفر روایت کرده که گفت موسی بن عمران سوال کرد پروردگار خود را
و گفت که ای پروردگار تو بعیدی از من پس آواز بلند کنم ترا یا تو نزدیکی پس سخن آهسته گویم و کلینی از ابی
عبدالله روایت کرده که یونس در سجود خود میگفت که آیا تو مرا عذاب خواهی کرد و من خاک آلوده کردم
برای تو روی خود را یعنی در سجود آیا عذاب خواهی کرد مرا و من تشنه کردم برای تو خود را آیا تو عذاب خواهی
کرد مرا و من بیدار نشستم برای تو خود را آیا تو عذاب خواهی کرد مرا و من باز ماندم برای تو از گناهان پس وحی
کرد حق تعالی بسوی وی که سر بردار پس بدرستی که من ترا عذاب نخواهم کرد پس گفت یونس اگر تو گفتی
که عذاب نخواهم کرد پس اگر عذاب کنی مرا چه باشد تو عهد کردی و تو پروردگار منی پس وحی کرد حق تعالی که سر بردار
پس من ترا عذاب نخواهم کرد آنچه وعده میکنم وفا میکنم این آثار بوضوح دلالت دارند و نیز معصوم اند انبیا از معاصی کبائر
و صغائر عمدا و خطا نزد اعظم مشایخ حنفیه و ابی اسحق اسفراینی و ابی الفتح و سبکی و قاضی عیاض و جماعتی
از مالکیه و بعضی گفته اند که صدور صغائر نادرا پیش از وحی جایز است و بعضی از امامیه میگویند که صدور
معصیة از انبیا مطلق جایز است و نیز امامیه میگویند که بعضی رسل بعد بعثت گناهی کرده اند که میرسد تا بحد
موجب هلاک باشد کلینی در کافی از ابی یعفور روایت کرده که گفت شنیدم ابی عبدالله را که دست برداشته
بسوی آسمان می گفت رب لا تکلنی الی نفسی طرفة عین ابدا و لا اقل من ذلک پس تمام بود
آن دعا در من گفت ای ابی یعفور یونس بن متی را حق تعالی کمتر از طرفة عین بنفس وا گذاشته بود او در آن
حالت گناه کرد گفتم که آیا آن گناه بکفر رسید گفت نه لیکن موت در آن حالت هلاک بود و نیز امامیه میگویند که آدم
در وقت اخذ میثاق اقرار بمخاطبه الست نکرد لعنة خدا باد بر آنها که تکفیر پیغمبر میکنند و خود کافر میشوند و محمد بن
حسن صفار از ابی جعفر در خبر میثاق روایت کرده که الله تعالی ذریة آدم از پشت او برآورد و با آدم و ذریة
او گفت الست بربکم آیا من پروردگار شما نیستم و این محمد است رسول الله صلی الله علیه و سلم و علی امیر المؤمنین

وصیان او بعد او و والیان امر من اند و تحقیق من ازیشان بمهدی انتقام خواهم گرفت از دشمنان خود
و عبادت کرده خواهم شد طوعا و کرها ذریه آدم گفتند اقرار کردیم باین چیزها و شاهد شدیم بآن و آدم
اقرار نکرد و او را عزم بر اقرار نبود و نیز امامیه میگویند که آدم بر میثاق الهی قایم نماند و ترک کرد، انچه خدا را
ذو عهد گرفته بود و اعرج صاحب در تفسیر قوله تعالی وعهدنا الی آدم من قبل فنسی ولم نجد له عزما
گفت عهد کرد الله تعالی بسوی آدم در حق محمد و ائمه بعد او پس آدم ترک کرد آن عهد را و او را عزم و یقین
نبود بانکه محمد و ائمه اینچنین باشند و این اثر نزد امامیه از اخبار مرفوعه است و فی الحقیقة موضوع است آن
ملعونان آدم را برابر ابلیس گفتند که اقرار بما خاطبه الله نکرد و ترک عهد نمود و صغار زید بسبب حسد خود
فروخ مولی موسی بن عیسی اشعری کافر بود بظاهر در پرده تشیع آمده و افتراها بر ائمه بسته که موجب قدح باشند
بر ائمه و دامان ائمه از آن قدح پاک است و نیز امامیه میگویند که خدا علی بود فرستاد محمد را برای دعوت خلق
بسوی وی پس دعوت کرد محمد بسوی خود پس محمد مخالفت امر خدا کرد و امامیه میگویند که محمد مخالفت امر خدا
کرد دو بار در غدیر خم دو بار وحی می آمد که علی را خلیفه کند او وحی را بخوف اصحاب خود رد کرد و استعفا
نمود بار سیوم چون سخت عتاب آمد آن زمان قبول کرد و شیخ آن ملعونان محمد بن النعمان در روضه خود
روایت کرده که حقتعالی جبرئیل را بسوی پیغمبر صلی الله فرستاد و بعد فراغ از حجة الوداع و متوجه شدن
بسوی مدینه در راه پس جبرئیل گفت ای رسول خدا پروردگار تو بر تو سلام میخواند و میگوید قایم کن علی را
برای امت پس فرمود نبی صلعم ای برادر من جبرئیل حقتعالی میداند بغض اصحاب من با علی دشمن از
اصحاب خود می ترسم که اتفاق کنند بر آزار من پس استعفا کن برای من از پروردگار من پس
جبرئیل نزد پروردگار رفت و عرض کرد جواب پیغمبر را پس باز فرستاد حقتعالی جبرئیل را و گفت چنانچه اول
گفته بود و استعفا نمود پیغمبر چنانچه اول کرده بود و باز جبرئیل بسوی خدا رفت و مکرر جواب عرض کرد پس
حقتعالی جبرئیل را با عتاب شدید بار سیوم فرستاد و این آیه نازل شد یا ایها الرسول بلغ ما
انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت رسالته والله یعصمک من الناس پس
چون جبرئیل بار سیوم باین آیه نازل شد پیغمبر فرمود که چون حقتعالی ضامن شد نگاه داشتن

من از خانه بیرون پس تبلیغ خواهم کرد پس جمع کرد پالانهای شتران و منبری را بلند نهاده منبر ساخته
در موضعی که غدیر خم نام دارد میان مکه و مدینه بر آن بر آمد و گفت ای مردمان علی امیر المؤمنین و خلیفه
رب العالمین است بنی رسد کسی را که باشد خلیفه بعد من سوای علی من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم
وال من والاه و عاد من عاداه و علی بن جعفر از محمد باقر مانند آن روایت کرده و کلینی در کافی معتبر
از ان روایت کرده حقتعالی لعنت کند آن ملعونان را که چنین تبلیغ و قبایح به پیغمبران نسبت می کنند حقتعالی
مدح پیغمبران میکند یبلغون رسالات الله و یخشونه ولا یخشون احدا الا الله میگویند
در حق محمد سرور پیغمبران میگویند که بخوف اصحاب تبلیغ نکرد و دو بار رد وحی نمود در ابتدای اسلام با وجود
تنهایی و غلبه کفار ترک تبلیغ نکرد و بعد از آن که دین کامل شد و نعمت الهی تمام شد بخوف اصحاب تبلیغ
نکرد حقتعالی تالیف قلوب صحاب منت می نهد و میفرماید کنتم اعداء فالف بین قلوبکم
فاصبحتم بنعمته اخوانا و میفرماید لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله
الف بینهم این گروه بعض صحابه با علی که نبی را کالجز و بوده ثابت میکنند ما اصابهم ما الجمهم
و ما احمقهم ابن طهر علی میگوید الجبان لا یحی الدماته این ملعونان نسبت خوف در تبلیغ رسالت
حقتعالی بجبت ایشان بسرور پیغمبران میکنند و چون خائن مستحق امامت نباشد مستحق نبوة چگونه باشد پس گویا انکار نبوت
مینمایند و حق آنست که آنحضرت در زعم گمان از غیر خدا نترسیده اگر کسی گوید که پیغمبر صلی الله علیه و سلم
بخوف اعدا در جبل غار شده بود گفته شود که آن نه از خوف بود بلکه بامر الهی بنا بر حکمت بود و بنابر آن
قوله علیه السلام لابی بکر لا تحزن ان الله معنا دلیل بر عدم بیم است ان الله بالغ امره و پیغمبر
خوف اعدا چرا میکرد و اینهمه که روافض معاصی بانبیا نسبت می کنند کفر است و حق آنست که انبیا از کفر و
معاصی مطلق معصوم اند لقوله تعالی لا ینال عهدی الظالمین و المذنب ظالم است برای آنکه حقتعالی در حق
ملائکه میفرماید لا یعصون الله ما امرهم و یفعلون ما یؤمرون از این عصمت ملائکه ثابت میشود
و انبیا باتفاق از ملائکه افضل اند پس البته معصوم باشند و برای آنکه ارسال رسل برای آنست که پیام خدا
به بندگان رسانند و بندگان اتباع و تقلید شان کنند چنانچه حقتعالی میفرماید ما اتاکم الرسول فخذوه

و ما قیل از عیته ذا سهو پس اگر از انبیا سهو و معصیت جایز باشد انها قابل اتباع نباشند و اخبار ایشان
قابل وثوق و اعتماد نباشد قال الله تعالی ان جاءکم فاسق بنبأ فتبینوا و فی قراءة فتثبتوا
یعنی بر خبر فاسق عمل نباید کرد تا که تحقیق کنید صدق او و نیز خبر احاد مفید علم نیست که احتمال کذب و خطا
در فهم و ضبط دارد پس اگر عصمت دایم انبیا نباشد خبر ایشان هم مثل دیگر اخبار احاد مفید علم نباشد
بسبب عصمت احتمال کذب و غلط از اخبار پیغمبران دور شده و اخبار انبیا موجب علم یقین گشته پس اگر در انبیا
عصمت نباشد اخبار شان موجب علم نبود و حجت خدا بر خلق قایم نگردد و روافض که اثار داله بر معاصی انبیا
می آرند موضوع اند و یونس گاهی گناهی نکرده و آنچه در قران وارد شده و ذا النون اذ ذهب مغاضبا
یعنی غضب یونس لله علی قوم کفروا وابا الله حتی ضاق صدره فخرج من بینهم بغیر وحی
ولا ذنب فظن ان لن نقدر علیه کما فی قوله تعالی الله یبسط الرزق لمن یشاء و یقدر
فنادی فی الظلمات ان لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین هضما لنفسه
واستعظاما لما صدر عنه من ترک الاولی و هو الخروج من بین القوم بغیر وحی مبالغة
فی التضرع والابتهال و انبیا از کذب بطریق اولی مطلقا معصوم اند چه کذب در مخبر اشد و اغلظ است
از دیگر معاصی برای عدم وثوق بر اخبار او و امامیه میگویند که کذب بر انبیا بنا بر تقیه جایز است بلکه واجب
و قول ابراهیم ع انی سقیم دروغ بنا بر تقیه بود و این باطل است و آنچه در حدیث صحیح وارد شده انه لم
یکذب ابراهیم الا ثلث کذبات پس نسبت بفهم سامعان است و در حقیقت کذب نبود بلکه از قبیل تعریضات
بود و تقیه و غیر تقیه برای دور شدن وثوق از اخبار یکسان است و نیز انبیا منزه اند در اصل خلقة از رذایل
اخلاق مثل عجب و حسد و حقد و جبن و مانند آن چرا که رذایل اخلاق معاصی قلب اند از معاصی جوارح
اشد اند و شیطان را بر انبیا سبیل نیست قال الله تعالی ان عبادی لیس لک علیهم سلطان
و امامیه ملعونان اثبات عجب و حسد و تسلط شیطان میکنند در بعضی پیغمبران محمد بن بابویه قمی در عیون
اخبار رضا و معانی اخبار از علی بن موسی الرضا روایت کرده که گفت چون آدم را حقتعالی گرامی کرد بسجود
گردانیدن فرشتگان و داخل کردن ببهشت آدم در نفس خود گفت که من بزرگترین خلایق ام الله تعالی

داد او که سر بردار ای آدم بسوی ساق عرش آدم سر برداشت و بسوی ساق عرش دید در آنجا نوشته
یافت لا اله الا الله محمد رسول الله علی ولی الله امیر المؤمنین و زوجته
فاطمة سیدة نساء العالمین والحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة
پس آدم گفت ای پروردگار اینها کیستند خدا عز و جل فرمود اینها از ذریه تواند و بهتر اند از تو و از جمیع
خلق من و اگر اینها نمی بودند ترا پیدا نمیکردم و نه بهشت را و نه دوزخ را و نه آسمان و نه زمین را
پس زنهار بایشان بنظر حسد مبین پس ترا از جوار خود بدر کنم پس آدم و حوا بسوی اینها
بچشم حسد دیدند پس حقتعالی شیطان را بر وی مسلط کرد تا از شجره منهی عنها خوردند و نیز ابن بابویه
در معانی اخبار از مفضل بن عمر از ابی عبد الله روایت کرده که گفت چون الله عز و جل آدم و زوجه
او را ساکن بهشت کرد و فرمود آنها را بخورید از آن فراخ از هر جا که خواهید و نزدیک این درخت مشوید که
نزدیک خواهید شد از ظالمان خواهید بود پس آدم بسوی منزلت محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه که
بعد از اینها بودند دید پس آنها را اشرف منازل اهل بهشت یافت پس آدم و زنش گفتند ای پروردگار
این منزلت برای کیست الله جل جلاله گفت سر بردارید بسوی ساق عرش پس سر برداشتند آنجا نوشته
یافتند نام محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه بر ساق عرش بنوری از نور جبار جل جلاله گفتند
ای پروردگار چه بسیار گرامی است اهل این منزلت بر تو و چه محبوب اند اینها بسوی تو و چه شریف اند نزد تو حقتعالی فرمود
اگر اینها نبودی شما را پیدا نمیکردم اینها خزینه داران علم من و امین سر من اند حذر کنید شما از آنکه دیدن
بسوی اینها بچشم حسد و آرزو کنید مرتبه ایشان را که نزد من است و جای ایشان را از کرامت من
پس شما در نهی و نافرمانی من در آیید پس از ظالمان شوید پس وسوسه کرد شیطان ورا اینها
و فریب داد و بر زمین انداخت و بر داشت اینها را بر تمنی کردن منزلت ایشان پس دید بسوی اینها بچشم
حسد پس خوار کرد شان را لعنة خدا بر وضع کنندگان این آثار که موجب کفر و نیز انبیا معصوم اند از سهو
و غلط در فهم و مانند آن آنچه در تبلیغ رسالت تعلق دارد و دیگر آنچه حقتعالی نسخ آن خواهد آن را فراموش
گرداند قال الله تعالی ما ننسخ من آیة او ننسها نأت بخیر منها او مثلها و قال الله تعالی

سنقرئك فلا تنسى الا ما شاء الله يعني ما شاء الله قال الله تعالى ثم ان علينا بيانه
يا گر احتمال فراموشی یا غلط در او در تبلیغ باشد وثوق از اخبار ایشان خیزد و در احوال دنیا و احوال نفس
و از کار ثواب مثل سائر بشر اند نزد اهل تحقیق مفوضیه علیه میگویند که معصوم اند از نسیان ذکر الهی
و خطابیه معمریه میگویند که از سهو معصوم نیستند و معراج پیغمبر صلی الله علیه وسلم بجسد از مسجد حرام
بمسجد اقصی و از آنجا بهفت آسمان و ما فوق آن در بیداری حق است و معمریه و اسمعیلیه و ذمیه منکر معراج
اند سبحان الذی اسری بعبده و خبر متواتر تکذیب شان است و معراج بسوی آسمانها مخصوص است
بخاتم الرسل صلعم و بردن عیسی بر آسمانها در حکم توفی او است چنانچه حق تعالی میفرماید و اذ قال الله
یا عیسی انی متوفیک و رافعک الی و مطهرک من الذین کفروا و جاعل الذین
اتبعوک فوق الذین کفروا الی یوم القیمة و متابعان عیسی پیش از نسخ دین عیسوی نصاری
بودند اما منکر دین حق بودند و حالا اهل سنت و جماعت اند تا خلف در وعده الهی لازم نیاید و قال الله تعالی
ما قلت لهم الا ما امرتنی به ان اعبدوا الله ربی و ربکم و کنت علیهم شهیدا
ما دمت فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم و منصوریه میگویند که ابو منصور عجلی بسوی
آسمان معراج شده و با خدا سخن گفته چنانچه بالا گذشت و کسی ندیده آنچه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
دیده من آیات ربه الکبری و امامیه میگویند علی هم دیده آنچه محمد دیده و ابن بابویه در کتاب المعراج
در حدیثی طویل روایت کرده که علی در شب معراج در زمین بود لیکن دید از ملکوت آسمان آنچه نبی صلعم دید
ازین تیز تر چشم بصیرة علی بر نبی زیاده تر معلوم میشود و گاهی روایت می کنند که محمد صلعم علی را بر آسمانها
دید روایت کرده که علی را بر یاده شتری از شترهای جنة دیده در دست او لوا حمد کرد او شیعه و نحو ذلک
آثار متعارضه روایت میکنند الکذوب ینسی ما افتراه و آنچه از نصوص وارد شده آن همه بر
ظاهرش حمل باید کرد مگر جائیکه تواتر ثابت شود صرف آن از ظاهر و سبعیه و اسمعیلیه و منصوریه و خطابیه
و معمریه باطنیه و قرامطه و زرامیه میگویند که آنچه در کتاب و سنة است از وضوء و تیمم و نماز و روزه و زکوة
و حج و بهشت و دوزخ و قیامت و غیره محمول بر ظاهر نیستند همه را تاویل میکنند و نسخ احکام

بعد وفات محمد صلعم شرعا جایز نیست معمریه میگویند که احکام منسوخ بود و بنی حرف کنی الی الخطاب
معمر نبی شد احکام و فرایض و تکالیف همه ساقط کرد و محرمات را حلال کرد و منصوریه می گویند هر که ملاقات
کرد با مردی که حکم کرده یم به دوستی او تکالیف شرعی از و ساقط شد که بهشت نزد شان عبارت از همین لذات
و حمیریه میگویند که امر شریعت مفوض است بحجت و امام و خاتمه حسن بن علی بود و او تکالیف شرعیه ساقط
کرده و امامیه میگویند که بعض احکام منسوخه قرآن را امام نسخ میتواند کرد محمد بن بابویه قمی از ابی عبد الله
روایت کرده که گفت الله تبارک و تعالی برادری داد میان ارواح در ازل پیش از پیدا کردن اجساد بدو هزار
سال پس اگر استاده شود قائم استاده شوند و اهل بیت وارث گرداند برادری را از آنها که برادر گردانیده
بود شان در اخت تعالی در ازل و برادر را از ولادت وارث نکنند و تکلیف ما لا یطاق جایز نیست قال الله تعالی
لا یکلف الله نفسا الا وسعها و ایمان بالله تعالی فرض است و عقل در ادراک فرضیت آن
کافیست و ایمان عبارتست از تصدیق قلب با انبیا و اقرار فقط تصدیق بی انقیاد و استقرار
منفعت نیست قال الله تعالی و جحدوا بها واستیقنتها انفسهم ظلما و علوا و قال الله تعالی
یعرفونه کما یعرفون ابنائهم و اقرار بعذر ساقط می شود چنانچه از اکراه کسی بکره تصدیق و اعمال از
ایمان نیست لقوله تعالی الذین امنوا و عملوا الصلحات عطف دلیل مغایرت است و منیه میگویند
که ایمان زیاده و نقصان نمی پذیرد چرا که اگر تصدیق نیست مومن نیست و تصدیق عبارتست از علم الیقین
و آن زیاده گنجایش ندارد و هر جا در نصوص زیادت ایمان وارد است مجاز است از زیادت اوصاف بکثرت
اعمال و حق آنست که نفس تصدیق زیادت را قبول میکند و نقصان را چرا که بعد علم بخبر متواتر از بدیهه حسی
تصدیق زیاده میشود و لهذا ابراهیم علیه السلام رویت بصری طلب کرد و آن زیادت اطمینان قلب تعبیر فرمود
قال الله تعالی اولم تومن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی و این ازدیاد ایمان از کتاب
و سنت و اقوال صحابه ثابت میشود و قال الله تعالی لیزدادوا ایمانا مع ایمانهم و زادتهم
ایمانا و اقوال صحابه اکثر مستند است و مانند این بسیار است و صرف از ظاهر ضرورت نیست و هر که خدمت
بزرگان دین کرده است مرد بالبداهت واضح میشود که هر چند شک از ین در ایمان نباشد یقین بوشکرا

النجاتین نبود امید فیض صحبت این بزرگان ایشان را نمی دیگر گرفته و مرتکب کبیره از ایمان بر نمی آید چنانچه
معتزله گویند چرا که تصدیق همه باقیست و گنه کار اگر بی توبه بمیرد پس در مشیت الهی است اگر خواهد
بیامرزد و اگر خواهد عذاب کند و اگر خواهد کبیره را بخشد و بر صغیره عذاب کند لکن حقتعالی غفران نمی بخشد
قال الله تعالی ان الله لا یغفر ان یشرک به و یغفر ما دون ذلک لمن یشاء و قال الله تعالی
یعذب من یشاء و یغفر لمن یشاء و قال الله تعالی ان الله یغفر الذنوب جمیعا و مومنان را
و مطیعان را بر ایمان و طاعت البته ثواب دهد بنا بر وعده خود ان الله لا یخلف المیعاد و قطع نظر از وعده
الهی ثواب دادن مطیع یا عذاب کردن عاصی بر خدا واجب نیست کما مر و روافض میگویند که ثواب دادن
مطیع و عذاب کردن عاصی بر خدا واجب است کما مر و مغفرة بی توبه نزد ایشان محال است و این باطلست
بنصوص و هر که از یک کبیره توبه کرد و بر کبیره دیگر اصرار دارد توبه او مقبولست و هر که بر جمیع کبایر توبه کرد او را
توبه از صغایر هم ضرورت است و اگر نه احتمال عذاب باقیست و نزد خوارج مرتکب صغیره یا کبیره کافر است و نزد
معتزله بارتکاب کبیره از ایمان خارج شود و کافر نشود و نزد مرجیه هیچ گناهی با ایمان ضرر ندارد و چنانچه
هیچ طاعت با کفر فائده ندارد و امامیه بقا و زورات مرجیه و قدریه هر دو ملوث اند با وجودیکه میگویند که ثواب
دادن مطیع و عذاب کردن عاصی واجبست میگویند که محبت علی هر گناهی که کند او را از ان سوال نخواهد
شد و بر آن عذاب نخواهند شد و در زیاده آثار از ائمه روایت می کنند و سوال منکر و نکیر در قبر و از هر مرده
صغیر و کبیر حق است باحادیث مستفیضه ثابت شده و قوله تعالی یثبت الله الذین آمنوا بالقول
الثابت فی الحیوة الدنیا و فی الآخرة درین وارد است و عذاب قبر کفار را و بعضی عصات مومنان را حق
است و انعام در قبر اهل طاعت را حق است قال الله تعالی اغرقوا فادخلوا نارا و قال علیه السلام
القبر روضة من ریاض الجنة او حفرة من حفرات النیران و این حدیث هر چند از احاد است لیکن معنی
مستفیض است بلکه متواتر شده پس بعضی گویند که عذاب بر روح است و بعضی میگویند که بر بدن است و حق آنست
که بر هر دو است و اشتغال بر کیفیت آن ضرور نیست و روافض عذاب قبر را مخصوص میدانند بغیر شیعه حالانکه
ابن بابویه قمی از عمران بن زید روایت کرده که گفت گفتم ابی عبد الله را که من شنیدم ترا که میگوئی

امام شیعه را بهشت یا مرجئی کل دو تا باشد ابو حنیفه گفت راست گفتم قسم بخدا که همه اینها بهشت روند گفتم که آنان
صغایر و کبایر بسیار اند گفت در روز قیامت همه به بهشت بشفاعت نبی یا وصی نبی لیکن میترسم برشما در برزخ
گفتم برزخ چیست گفت قبر از وقت مرگ تا روز قیامت و بعث بعد الموت بجسد و جسد حق است و نواصبیه
و کاملیه و منصوریه و حمیریه و باطنیه و قرمطیه و جناحیه و خطابیه و میمونیه و مقنعیه و خلفیه و جابریه و معمریه میگویند
که حشر نیست نه اجساد را و نه ارواح را و در غیر این عالم بلکه قایل به تناسخ را در همین عالم همیشه عقلا را
و مجانین و صبیان و جن و شیاطین و بهایم و طیور و حشرات همه برانگیخته خواهند شد لعموم قوله تعالی
قل یحییها الذی انشأها اول مرة و هو بکل خلق علیم پس از سباع و بهایم و غیره قصاص
بگیرند و ناچیز کرده خواهند شد و جن و انس و شیاطین تا ابد در دوزخ یا در بهشت باقی خواهند ماند
حساب حق است و دادن نامه‌های اعمال مسلمانان به دست راست و کافران به دست چپ از پس پشت حق است
و میزان حق است و وزن اعمال نیک و بد در میزان حق است و کیفیت آن معلوم نیست بعضی گویند
که نامه‌های وزن اعمال کرده خواهند شد و بعضی گویند اعمال را که اعراض اند صورت جوهری داده خواهد شد
والعلم عند الله و پلی بر پشت دوزخ باریکتر از مو و تیزتر از شمشیر که آنرا صراط گویند حق است
بگذرند از آن خلایق بعضی چون برق و بعضی چون باد و بعضی چون اسب جواد و بعضی پویان و بعضی
روان و بعضی چون مور پس نجات یابند سالم و بعضی مجروح و بعضی در دوزخ افتند و شهادت جوارح
برگناهان حق است و حوض کوثر حق است و شفاعت انبیا و اولیا و صلحا و اطفال صغار حق است
بعد اذن الهی بشفاعت قال الله تعالی من ذا الذی یشفع عنده الا باذنه و بهشت و دوزخ
حق است امروز موجود اند و فنا برایشان نخواهد شد تا ابد مگر آنکه جهمیه میگویند که بعد مدت مدید بهشت
و دوزخ و اهل آنها فانی شوند و جن کافر معذب باشد به دوزخ اتفاقا و در جن مسلم اختلاف است ابو حنیفه
در کیفیت ثواب جنی توقف کرده لیکن حق آنست که مانند انسان مسلم در بهشت ثواب داده شود
و قال ابو یوسف و محمد حق تعالی منت می نهد بر جن و انسان به نعمتهای بهشت و می فرماید لم یطمثهن
انس قبلهم ولا جان فبای آلاء ربکما تکذبان و آنچه خبر داده حقتعالی بحور و قصور

وانہار واشجار وحمیہ واشربہ اہل بہشت وزقوم وحمیم وسلاسل واغلال وانواع عذاب اہل دوزخ
ہمہ حق ومنصوص بنزاریہ وفرامطہ وجناحیہ وکاملیہ وباطنیہ وخطابیہ وزرامیہ ودمیہ ومیمونیہ وخلفیہ ونقلیہ
از دوزخ وبہشت وغیرہ آنچہ مذکور شدہ انکار دارند ومشرکان مخلد فی النار باشند باجماع امت وسوای
اہل شرک مسلمانان بقدر گناہ وملت کہ بسبب سوء اعتقاد بدوزخ روند ومکث طویل نسبت بکبار معاصی
بسیار طویل بنمایان دوزخ باشند لیکن آخر کار از دوزخ برآوردہ داخل بہشت کردہ شوند وآنہا را
مخلود در نار نیست قال اللہ تعالیٰ من یعمل مثقال ذرۃ خیرا یرہ وشک نیست کہ توحید خدا واقرار بہ پیغمبر
از بہترین خیرات است پس باید کہ ببیند ثواب آن در بہشت وپیغمبر علیہ السلام فرمود یخرج من النار من قال لا الٰہ
الا اللہ وفی قلبہ وزن حبۃ من خردل من ایمان واثنا عشریہ میگویند کہ تمام فرق اسلام مخلد فی النار خواہند بود
بلکہ اثنا عشریہ وصاحب تقویم از اثنا عشریہ گفتہ کہ شیعہ ہفتاد ودو ملہ است ناجی از آن اثنا عشریہ است و
بلکہ آن در آتش عذاب کردہ شوند پس بہ بہشت روند وسوای شیعہ دیگر فرق اسلام ہمہ مخلد فی النار باشند
وابن مطہر حلی در شرح تجرید گفتہ کہ در فرق اسلامیہ سوای امامیہ را سہ قول است یکی آنکہ مخلد فی النار
باشند دوم آنکہ داخل بہشت شوند سوم آنکہ از نار برآیند برای عدم کفر وبہ بہشت نروند برای عدم ایمان
بلکہ در اعراف باشند وآنچہ ابن بابویہ از ابن عباس از پیغمبر صلعم روایت کردہ کہ فرمود والذی بعثنی لا یعذب
بالنار موحدا ابدا وکلینی باسناد صحیح روایت کردہ عن زرارۃ عن ابی عبد اللہ قلت اصلحک
اللہ أرأیت من صام وصلی واجتنب المحارم وحسن ورعہ ممن لا یعرف ولا ینصب قال ان اللہ
یدخلہ الجنۃ برحمتہ ودلالت دارند بر رد قول اثنا عشریہ وبصحت ایمان حالی خود حکم بقطع باید کرد وباید
گفت انا مومن حقا بفضل اللہ ونباید گفت انا مومن ان شاء اللہ کہ دلالت دارد بر شک لیکن از اندیشہ
خاتمہ در خطر باید بود وامین نباید بود ولا یامن مکر اللہ الا القوم الخاسرون ودر حدیث صحیح آمدہ
منہم من یولد مومنا ویحیی مومنا ویموت کافرا ومنہم من یولد کافرا ویحیی کافرا ویموت
مومنا وباین معنی اگر انا مومن ان شاء اللہ تعالیٰ گوید مضائقہ ندارد وناامید از رحمت خدا وقطع بانکہ حق تعالیٰ
گناہان مرا نخواہد بخشید کفر است قال اللہ تعالیٰ انہ لا ییأس من روح اللہ الا القوم الکافرون

وقال عزّ وجلّ ومن یقنط من رحمة الله الا القوم الکافرون و هم یقین بودن از عذاب خدا
و قطع به بخشایش گناهان من مؤاخذه نخواهد کرد و البته خواهد بخشید نیز کفر است که انکار آیات
وعید و استحقاق عاصی لازم می آید و این کفر است چنانچه در نهج البلاغه از امیر المؤمنین روایت کرده
لا تامنن علی خیر هذه الامة عذاب الله لقول الله سبحانه لا یامن مکر الله الا القوم الخاسرون
ولا تیاسن لشر هذه الامة من روح الله لقوله سبحانه انه لا ییاس من روح الله الا القوم
الکافرون و با وجود این اثر در اصح کتب نا امامیه گویند که هر که دوستی علی کند اگرچه معصیت خدا کند صغیره
یا کبیره معذب نخواهد شد و هر که دوستی علی نکند اگرچه مطیع خدا باشد معذب و مخلد فی النار است و در این
قول انکار من یعمل مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره لازم می آید و این قول معارض قول
سابق است که ثواب مطیع و عذاب عاصی بر خدا واجب است و از این قول انکار حجیت شرایع فرایض و واجبات
و سنن و مستحبات و محرمات و مکروهات لازم می آید چرا که هر که محبت علی ندارد کافر و مخلد فی النار است
اتیان اوامر و انتهای مناهی او را فایده ندارد و هر که مؤمن اثنا عشریه است او اگرچه ترک فرایض و واجبات
کند و ارتکاب محرمات نماید بلکه اگرچه خود را بکشد و با مادر خود همیشه جماع کرده باشد و با پسر خود لواطه او را هیچ
باک نیست و معذب نخواهد شد و امامیه برین قول خود حجت می آرند باثار منها ما رواه ابن بابویه القمی عن
مفضل بن عمر قال قلت لابی عبد الله بما صار علی قسیم الجنة والنار قال حبه ایمان و بغضه
کفر و انما خلقت الجنة لاهل الایمان والنار لاهل الکفر فهو قسیم النار لا یدخلها
الا مبغضیه و روی ایضا عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم جاءنی جبرئیل
وهو فرح مستبشر فقال یا محمد ان الله یقرئک السلام و قال محمد نبی و رحمتی و علی حجتی
لا اعذب من والاه و ان عصانی و لا ارحم من عاداه و ان اطاعنی الی غیر ذلک من الاثار
و روی ابن المعلم الملقب عندهم بالمفید فی کتاب المعراج ان الله تعالی قال یا محمد لو ان عبدا
عبدنی حتی یصیر کالشن البالی ثم اتانی جاحدا بولایة محمد و علی و فاطمة والحسن والحسین ما
اسکنته جنتی و معارض این آثار مثل آنست که اکثر روایت کرده اند علمای و سید هم حسن بن کبش

عن ابی ذر قال نظر النبی صلی الله علیه وسلم الی علی بن ابی طالب فقال هذا خیر الاولین وخیر الآخرین
من اهل السموات والارضین هذا سید الصدیقین وسید الوصیین وامام المتقین وقائد
الغر المحجلین اذا کان یوم القیامة جاء علی ناقة من نوق الجنة قد اضاءت القیامة من ضوئها
علی راسه تاج مرصع من الزبرجد والیاقوت فیقول الملائکة هذا ملک مقرب ویقول النبیون
هذا نبی مرسل فینادی مناد من تحت العرش هذا الصدیق الاکبر وهذا وصی حبیب الله علی بن ابی طالب
فیقف علی متن جهنم فیخرج منها من یحب ویدخل فیها من یبغض ویاتی ابواب الجنة فیدخل
فیها من یشاء بغیر حساب چه این حدیث دلالت دارد بر آنکه بعضی گناهگاران مومن داخل دوزخ شوند
آنها را از دوزخ برآورده به بهشت آرد پس اگر آنها محب علی بودند چرا در دوزخ رفتند واگر محب علی نبودند
چرا داخل بهشت شدند وهمچنین اخرج ابن بابویه وغیره از جابر بن عبد الله روایت کرده عن النبی صلی الله علیه
قال ان عبدا مکث فی النار سبعین خریفا والخریف سبعون سنة قال ثم انه سال الله بحق
محمد وآله ان یرحمه فاخرجه من النار وغفر له چه این بنده اگر محب علی است چرا در دوزخ چهل و نه هزار
سال سکونت کرده واگر مبغض علی است چرا داخل بهشت شد بهر تقدیر عقیده باطله باطل گشت ان الباطل
کان زهوقا وتناسخ ارواح باطل است خلافا للمنصوریة والمفضلیة والمیمونیة والخلفیة والمقنعیة والجناحیة
والرزامیة والقرامطة ورد ارواح پیش از قیامت رجوع بسوی دنیا عقیدت امامیه میگویند که علی وبعض دشمنان
علی بسوی دنیا رجوع خواهند کرد ودشمنان علی را عذاب در دنیا کرده خواهند شد واین باطل است که دابة الا
علی است واز جزو آن عقیدت وجابر جعفی از خدا مارو رافضی بود گفته که علی بسوی دنیا رجوع خواهد کرد وهمان
است دابة الارض که در قرآن آمده ابوحنیفه وشافعی گفته اند که جابر جعفی از کذابان ووضاعان است
وهیچ ولی بدرجه ادنی از پیغمبران نرسد چنانچه بالا مذکور شد وانبیا افضل اند از ملائکه قال الله تعالی
ان الله اصطفی آدم ونوحا وآل ابراهیم وآل عمران علی العالمین مراد از آل ابراهیم آل عمران
انبیا اند واولیا نزد ما وراعلما افضل گفته اند از عوام ملائکه چرا که حق تعالی جنت برای انسان پیدا کرده
نه برای ملائکه وفقیر را درین مسئله یعنی فضیلت عوام مومنان یعنی اولیا بر عوام ملائکه حجتی

تا هر بنده و نبی بیرون آورد حق تعالی ذریهٔ آدم را از پشت او و گرفت میثاق از ایشان بر توحید و ایضاً میثاق
بلّغنا فاصل الخ پیغمبران آن محمد صلعم و آدم و نوح و ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام بر تبلیغ و تصدیق
بعضی بعضی را حق است و لوح و قلم و آنچه در آن مسطور است حق است و حدیث جف القلم بما هو کائن و ما اخطأ
العبد لم یکن لیصیبه و ما اصابه لم یکن لیخطئه و دعای زندگان برای مردگان و صدقه زندگان از طرف
مردگان برای مردگان منفعت است و حق تعالی مجیب الدعوات و قاضی الحاجات و آنچه پیغمبر صلعم از اشراط ساعت
خبر داده از خروج دجال و خروج دابة الارض و خروج یاجوج و ماجوج و نزول عیسی علیه السلام و طلوع
آفتاب از طرف مغرب و خسف یکی در مشرق و یکی در مغرب و یکی در جزیرهٔ عرب حق است و کرام کاتبین
و مسلط بودن ملک الموت بر قبض ارواح حق است معتزله انکار کرام کاتبین دارند و جهمیه انکار ملک الموت
میکنند و میگویند موجب قول تعالی حتی اذا جاء احدکم الموت توفته رسلنا وهم
لا یفرطون و قوله تعالی کراما کاتبین یعلمون ما تفعلون و شقاق [illegible] و ریختن ستارگان
و پیچیدن آسمان مثل سجل و پریدن کوهها مثل پشم مندوف و دراز شدن زمین و انداختن آنچه در درون
از خزائن و اموات و دمیدن نفخه صور یکی نفخه فزع و دوم نفخه صعق و سوم نفخه بعث و باقی نماندن هیچ چیز
بجز واحد قهار حق است و دیگر چیزها که کتاب و سنت بدان ناطق است حق است و تاویل نصوص باتباع کفار فلاسفه
کفر است نعوذ بالله منها مقاله ثالثه در بحث امامت که اکثر روافض از اصول عقاید می شمارند و لهذا خود
را امامیه نام نهاده اند و اهل سنت و جماعت و غیرهم مسئله امامت را از فروع میدانند و اول معنی امام باید
دانست تا محل نزاع ظاهر شود بدانکه امام نزد اهل سنت و جماعت شخصی را گویند که مسلط باشد بر مردم
بطوع و تسلیم یا بقهر و غلبه چون بداهة مشاهد است که بدون وجود قهری صلاح امور عباد از معاش
و معاد متصور نیست و نظام عملی بر جسم مجوز رود و اقامت حدود و سد ثغور و نصر مظلوم از ظالم و تجهیز
جیوش و اعلای کلمة الله و حفظ و امان خلایق و دیگر فواید لا تحصی بر وجود سلاطین و بادشاهان
موقوف است و نصوص قطعی از کتاب و سنت و اجماع ناطق است بدانکه اطاعت اولی الامر واجب
است و نافرمانی او موجب فساد و تهییج فتنه است قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا اطیعوا الله

اطیعوا الرسول واولی الامر منکم وقال النبی صلی الله علیه وسلم اسمعوا واطیعوا ولو کان
عبدا حبشیا کان راسه زبیبة واحادیث درین باب بسیار اند قال الله تعالی فقاتلوا التی تبغی
حتی تفیء الی امر الله وقال النبی صلعم اذا بویع لخلیفتان فاقتلوا الآخر منهما واجماع امت برین منعقد
شده صحابه کرام بعد موت آنسرور علیه السلام نصب امام را از دیگر امور اهم دانسته بدان مشتغل شدند و
از آن وقت تا این وقت جماعه مسلمانان اهل سنت و اهل بدعت هیچ وقتی را خالی نگذاشته اند از قائم کردن
بادشاه عادل یا ظالم نمی بینی که چنانچه شام و روم و سند و توران گاهی از بادشاهان خالی نماند
همچنین ایران که مقر روافض است نیز از بادشاهان خالی نمانده تا اینجا میان اهل سنت و امامیه نزاع
نیست مگر آنکه اگر باشد اینقدر نزاع باشد که نظر بر ادله عقلی و نقلی که مذکور شده اهل سنت میگویند که
نصب امام بر بندگان واجب است بلکه از اهم واجبات است که اکثر واجبات بران موقوف است و شیعه
واجب نمیگویند چرا که هیچ چیز بر خدا واجب نیست و چون امامیه میگویند که اصلح و لطف بر خدا واجب است پس
اینها را لازم می آید که گویند نصب امام یعنی بادشاه بر خدا واجب است لیکن چون اینها امام را بمعنی دیگر
اختراع کرده مدعی آن شده اند از جهت همکابره بادشاه کردن یکی را از مسلمانان واجب نمیگویند
پس اهل سنت که نصب امام بر بندگان واجب میگویند در امام چند شرط میگویند یکی اسلام قال الله تعالی
لن یجعل الله للکافرین علی المؤمنین سبیلا ولهذا شهادة کافر بر مومن مسموع نیست دویم
ذکورت چرا که اکثر مهام امارت بدون عقل کامل و شجاعت وافر سر انجام نمیشود و آن در نسا مفقود است
سیوم حریت چهارم عقل پنجم بلوغ که بدون این چیزها بر نفس خود ولایت نیست ولایت عامه چگونه باشد
ششم عدالت که فاسق اهل شهادت نیست و ولایت امیر عامه فرق ولایت شهادت است هفتم قرشی
بودن لقوله علیه السلام الائمة من قریش لیکن عدالت و قرشیت شرط اند در حالت اختیار پس و نزد
اهل سنت فاسق یا غیر قرشی را اگر امام کنند آثم باشند اما امامت او منعقد شود و لهذا از آن خروج بروی جایز
نباشد و اگر تسلط فاسق یا غیر قرشی بادشاه شد و او خود آثم باشد و بر مردم اطاعت او فرض است
و خروج بروی حرام لعموم قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم

واشتراط اسلام متسلط ساقط میشود چرا که لفظ اولی الامر منکم کافر را شامل نیست پس اگر کافر مسلط
شود بر مسلمانان اطاعت او واجب نیست و خروج بروی حلال است قال الله تعالی لن یجعل الله للکافرین
علی المؤمنین سبیلا مذکوره و حریت نیز مثل عدالت است پس اگر زنان یا عبد مسلط شود و اطاعت او واجب گردد که
لفظ اولی الامر منکم آنرا شامل است و حدیث اسمعوا و اطیعوا و لو کان عبد حبشیا کان راسه زبیبة بیان
تامل نیست ظاهر شد که سوای اسلام در امامت شرطی نیست **فائده** حسن مجتبی رض بن علی مرتضی رض
چون خلافت بمعاویه تسلیم کرده و بر آن صلح نمود ازین تسلیم اسلام معاویه رض قطعا ثابت میشود که اطاعت
بادشاه کافر جائز نیست و صحیح نیست که حسن بن علی رض بسبب قلت و ذلت خود تسلیم خلافت نکرده چرا که حسن رض
بامعنی بود کثیر از مهاجرین و انصار و تابعین و شیعه او که جنگ را آماده و مستعد نشستند و صلح را مکروه می شمردند
لهذا چنانچه مرتضی که پیشوای روافض است و صاحب فصول از شیعه امامیه روایت کرده که حسن بن علی رض
در خطبه خود گفت وقت صلح آنکه معاویه با من نزاع کرد در انچه حق من بود نه حق او یعنی خلافت پس
دیدم صلاح امت و قطع فتنه در صلح شما بیعت کرده بودید بر آنکه صلح کنند با کسی که من صلح کنم و جنگ کنند با کسی که من جنگ
کنم و بهتر دانستم آنکه نگاه داشتن خونهای مسلمانان بهتر است از ریختن خونها و اراده نکردم ازین صلح مگر صلاح
شما و این صلح امام حسن رض عند الله حسن مقبول فتاده که پیغمبر علیه السلام مدح او فرموده و گفت ابنی هذا سید
لعل الله ان یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین پس ازین صلح اسلام و عمر والی جاریه ثابت می شود
و از سبب خروج تسلط و کره امام حسن رض بوی خلافة سپرده که برای رفع فتنه و قتال بین المسلمین تسلیم خلافة کرده لیکن از
تسلیم افضلیت معاویه بر دیگران ثابت نمیشود که خلافة او مثل خلفاء اربعه باجتهاد اهل حل و عقد نشد
و امام نزد امامیه شخصی را گویند که معصوم باشد از صغائر و کبائر و خطا و غلط مثل نبی محدث باشد یعنی ملائکه
بای سخن می گفته باشند بی آنکه بچشم او ظاهر شود و پیام الهی بوی می رسانیده باشد
و بر خلایق مثل پیغمبر اطاعة او واجب باشد و تحریم و تحلیل و سایر امور دین بوی مفوض
باشد هر چه خواهد بکند و هر تصرفی که خواهد بعمل آرد و هیچکس را بر قول و فعل و محال
اعتراض نباشد و هیچ کس را بعد فرمان او اختیار نباشد و امام را دعوی امامة

و اظهار معجزه و نص از پیغمبر یا امام اول شرط میاید و الحق چنین باید که این چنین منصب الهی
که مثل نبوة یا قریب ازان باشد بلکه بالاتر از نبوة چراکه نزد اهل سنت افضل است از انبیا
سوای محمد صلی الله علیه وسلم یا سوای اولو العزم اگر وجود آن فرض کرده شود بی دعوی و شهادت
معجزه و نص صریح نتوان حکم کرد و اعتقاد نمود و تقیه و اختفا منافی این هر دو است وعادة مقتضی
است که اگر این چنین دعوی عظیم الشان بوقوع آید و معجزه بران شهادت دهد و نص صریح علی رؤس
الاشهاد یافته شود البته متواتر گردد و لهذا امامیه دعوی تواتر می کنند و چون تواتر متحقق
نشده بلکه سوای امامیه هفتاد و دو ملة ازان انکار دارند و روایات امامیه بدرجه صحت
نمیرسد تا بتواتر چه رسد بلکه روایات امامیه باهم آنقدر اختلاف دارند که تطبیق آن محال است
و لهذا امامیه چندین فرقه گشتند که بالا مذکور آمده و در متواترات اختلاف محال است پس معلوم
شد که دعوی امامة و اظهار معجزه و نص صریح هیچ موجود نشده همه دروغ و افترای روافض هست
پس معلوم شد که امامة باین معنی موجود نیست مگر در ذهن آن متعنتا و ثبت المدعا و امامیه بر وجوب نصب امام حجت
می آرند بآنکه ما بدان حجت گرفتیم بر وجوب نصب امام یعنی پادشاه بر بندگان که اکثر فرایض و
اقامة حدود و اخذ خراج و جهاد مانند آن که سابق ذکر یافته بران موقوف است پس نصب
امام لطف است و لطف و صلح بر خدا واجب است و این باطل است بوجوه یکی آنکه اصلح و لطف بر خدا
واجب نیست دویم آنکه اگر امام بمعنی پادشاه می گویند پس البته اصلح است لیکن پادشاه را امام گویند
که ظاهر و مسلط باشد و کسی که مختفی باشد یا عاجز باشد از تصرف مسلط نباشد او را پادشاه نمی گویند
و وجود او متضمن مصالح نیست که شما و پادشاهان مذکور کردند و اگر دیگر مصلحتی در وجود آن میگویند
پس استدلال باین مصالح باطل است و بیان آن مصالح باید کرد تا بقبول یا رد آن پرداخته شود
و اگر کسی گوید که در وجود ائمه مصالح است مثل مصالح وجود انبیا جواب اول آنکه برین دعوی برهان می باید
دویم آنکه در وجود انبیا هم بدون اظهار نبوة و دعوة خلق بحق مصلحت ممنوع است و چون در ائمه تقیه
فرض بود و اظهار امامة نشده الا نادرا پس مصلحت بطریق اولی مفقود گشت والله اعلم

فصل چون معنی امامت موافق رای اهل سنت و جماعت دانستی پس بدانکه خلافت اخص است
از امامت و اطلاق امام بر سلطان جائر و ملک عضوض نیز به اصطلاح می آید بخلاف اطلاق خلافت
که آن خلافت یعنی خلافت نبوت است که بجز پیغمبر صلعم بعد نبوت بنیابت خلق و اعلاء کلمة الله در
ترویج شریعت و نشر علوم دینی و استیصال کفر و بدعت کسی آن میکرد خلیفه پیغمبر صلعم آن امورات را
بعهده نیابت بی تزیغ و میل سرانجام دهد و نفس و شیطان را در آن دخل نباشد و این خلافت
پیغمبر صلعم سی سال شده لقوله علیه السلام الخلافة بعدی ثلثون سنة ثم یکون ملکا
عضوضا و امام بر حق و خلیفه اول بعد پیغمبر صلعم ابوبکر است رض پستر عمر رض پستر عثمان رض پستر علی رض
پستر حسن بن علی رض شش ماه و روافض میگویند که امام بعد آل محمد صلعم علی است رض و خلافت
کرده اند را امام بعد علی چنانچه گذشته و حجت بر قول اهل سنت آیات اند و احادیث و اجماع و آثار اما آیات
فمنها قوله تعالی وعد الله الذین آمنوا منکم وعملوا الصلحات لیستخلفنهم فی الارض
کما استخلف الذین من قبلهم ولیمکنن لهم دینهم الذی ارتضی لهم ولیبدلنهم
من بعد خوفهم امنا ازین آیت ثابت شد که حق تعالی اصحاب پیغمبر را وعده کرد که بعض شان را
در زمین خلیفه گردانیم چنانچه سابق بنی اسرائیل را کرده بودیم و خلاف در وعده الهی محال است و
استخلاف بر همین ترتیب بوقوع آمده پس ظاهر شد که همین (گروه صحابه موعود الهی) اگر کسی گوید
که مراد ازین آیه استخلاف علی است رضی الله عنه گوئیم که در وقت خلافت علی بزعم شما نقض علی را
است به او دین خود را به تقیه می پوشید به تخوف اعداء پس قول حق تعالی ولیمکنن لهم دینهم الذی
ارتضی لهم ولیبدلنهم من بعد خوفهم امنا یعبدوننی لا یشرکون بی شیئا بزعم شما
چگونه صادق آید دویم قوله تعالی قل للمخلفین من الاعراب ستدعون الی قوم اولی بأس شدید
تقاتلونهم او یسلمون فان تطیعوا یؤتکم الله اجرا حسنا وان تتولوا کما تولیتم من قبل یعذبکم
عذابا الیما مراد از داعی ابوبکر است رض و از قوم اولی باس شدید قوم بنی حنیفه است و مراد از داعی
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیست چرا که این آیه بعد غزوه تبوک نازل شده و بعد غزوه تبوک قتال

در حیات پیغمبر علیه السلام پیش نیامده نص علیه ابو العباس بن شریح وغیره و نه مراد از این داعی علی است
چرا که علی مر را در خلافت خود قتال برای طلب اسلام میسر نشده بلکه بطلب امامة و رعایة حقوق آن
نوا احتمال است که مراد از داعی عمر باشد یا عثمان چه جهاد در وقت آنها هم بسیار شده سیوم قوله تعالی
من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم ویحبونه اذلة علی المومنین اعزة
علی الکفرین یجاهدون فی سبیل الله ولا یخافون لومة لائم وجه استدلال آنکه هرگاه
قبائل عرب بنی حنیفه و بنی اسد و غطفان و اهل بحرین و عمان وغیره بعد وفات پیغمبر صلی الله علیه وسلم
مرتد شدند ابو بکر رضی برای قتال شان قیام نمود سوای ابی بکر رضی کسی با اصحاب ردة قتال نکرده که
محل این آیة توان گفت و علی رضی الله عنه یاران خود را گفته ابتلیتم بقتال اهل القبلة و نیز علی
گفته انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ والاعوجاج
والشبهة والتاویل و از اینجاست که علی رضی الله عنه منع کرده از سبی چنانچه رضی در نهج البلاغة آورده
و نیز اصحاب علی هم موصوف باین صفات نبودند که در آیة مذکور شده بلکه علی رضی الله عنه شکایت آنها
میکرد و قال والذی نفسی بیده لیظهرن هؤلاء القوم علیکم لا لانهم اولی بالحق منکم ولکن
لاسراعهم الی الباطل صاحبهم وابطائکم عن حقی ولقد اصبحت الامم تخاف ظلم رعاتها
واصبحت اخاف ظلم رعیتی استنفرتکم للجهاد فلم تنفروا واسمعتکم فلم تسمعوا ودعوتکم
سرا وجهرا فلم تستجیبوا ونصحت لکم فلم تقبلوا اشهود کغیاب وعبید کارباب اتلو علیکم
الحکم فتنفرون منها واعظکم بالموعظة البالغة فتتفرقون عنها واحثکم علی جهاد اهل
البغی فما آتی علی آخر قولی حتی اراکم متفرقین ایادی سبا ترجعون الی مجالسکم و
تتخادعون عن مواعظکم اقومکم غدوة وترجعون الی عشیة کظهر الحیة عجز المقوم و
اعضل المقوم ایها الشاهدة ابدانهم الغائبة عقولهم المختلفة اهواؤهم المبتلی بهم امراؤهم
صاحبکم یطیع الله وانتم تعصونه وصاحب اهل الشام یعصی الله وهم یطیعونه لوددت والله
ان معاویة لو صارفنی بکم صرف الدینار بالدرهم واخذ منی عشرة منکم واعطانی رجلا منهم

تنبیه زنهاری که تشنیع در حکایات اصحاب کتب بسیار از امیه کتب خود روایت کرده‌اند از چهارم قوله تعالی
اندر حق مهاجرین بیفرماید الذین اخرجوا من دیارهم بغیر حق الا ان یقولوا ربنا الله ولولا
دفع الله الناس بعضهم ببعض لهدمت صوامع وبیع وصلوات ومساجد یذکر
فیها اسم الله کثیرا ولینصرن الله من ینصره ان الله لقوی عزیز الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا
الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر ولله عاقبة الامور این آیت
در باب آنکه اگر مهاجرین را تمکنت دهند در زمین با اقامه صلوة و ایتاء زکوة و امر معروف و نهی
منکر کنند و هر آینه خدا تعالی یاری آنها کند که بغیر حق از خانهای خود نا بدر کرده شده اند برای
همین که گفتند رب ما الله اگر حق تعالی یاری آنها نکند هر آینه مساجد خراب شوند و شکست که چنانکه
مهاجرین را قوت داد و کفار را با آنها دفع کرد و اقامه صلوة و زکوة و امر معروف نهی منکر از آنها بوقوع آمد
و بوقوع چه آمده باید و من اصدق من الله حدیثا و چون از مهاجرین سوای خلفاء اربعه کسی مکنت
بخلافت نیافته معلوم شد که مراد از این خلافت خلافت همین خلفاء اربعه اند و فی الواقع اگر این خلفاء اربعه
نمی بودند مساجد خراب بودی و دین محمدی رواج نگرفتی و احادیثی که بر خلافت خلفاء اربعه یا بعض ایشان
مصرح اند بر خلافت صدیق اکبر رضی الله عنه دلالت دارند بسیار اند از آنجمله خوابهاست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم دیده
است در معنی آنها به پیغمبر صلی الله علیه وسلم مرض شده گشته آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا دلیل آن بخلافت فرمود
حدیث ابی هریرة قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول بینا انا نائم رایتنی علی قلیب
علیها دلو فنزعت منها ما شاء الله ثم اخذ ابن ابی قحافة فنزع بها ذنوبا او ذنوبین وفی نزعه
والله یغفر له ضعفه ثم استحالت غربا فاخذها ابن الخطاب فلم ار عبقریا من الناس ینزع
نزع عمر ابن الخطاب حتی ضرب الناس بعطن **حدیث** ابن عمر نحوه رواه البخاری ومسلم
حدیث جابر بن عبد الله ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اری اللیلة رجل صالح ان ابا بکر
نیط برسول الله صلی الله علیه وسلم ونیط عمر بابی بکر ونیط عثمان بعمر قال جابر فلما قمنا من عند
رسول الله صلی الله علیه وسلم قلنا اما الرجل الصالح فرسول الله صلی الله علیه وسلم واما نوط بعضهم ببعض

تصهولا تذكاالامرالذی بعث الله به نبیه صلی الله علیه وسلم اخرجه ابوداود ولهما الرحدیث ١
ابن عباس ان رجلا اتی رسول الله صلعم فقال انی رایت اللیلة فی المنام ظلة تنطف السمن والعسل فاری
الناس یتکففون منها فالمستکثر والمستقل واذا سبب واصل من الارض الی السماء فاراک
اخذت به ثم جاء رجل فاقتطع الحدیث اخرجه البخاری حدیث ابی بکرة ان النبی صلی الله علیه
وسلم قال ذات یوم من رای منکم رویا فقال رجل انا رایت کان میزانا نزل من السماء فوزنت
انت بابی بکر فرجحت انت بابی بکر ثم وزن ابوبکر وعمر فرجح ابوبکر ثم وزن عمر وعثمان فرجح
عمر ثم رفع المیزان فراینا الکراهة فی وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم اخرجه الترمذی وابوداود
حدیث سمرة بن جندب ان رجلا قال یا رسول الله انی رایت اللیلة کان دلوا دلی من السماء فجاء
ابوبکر فاخذ بعراقیها فشرب شربا ضعیفا ثم جاء عمر فاخذ بعراقیها فشرب حتی تضلع ثم جاء عثمان
فاخذ بعراقیها فشرب حتی تضلع ثم جاء علی فاخذ بعراقیها فانتشطت وانتضح علیه منها شیء
اخرجه ابوداود حدیث سفینة مولی ام سلمة رضی الله عنها قال کان رسول الله صلی الله علیه
وسلم اذا صلی الصبح ثم اقبل علی اصحابه قال ایکم رای رویا فقال رجل انا یا رسول الله کان
میزانا نزل من السماء فوضعت فی کفة ووضع ابوبکر فی کفة اخری فرجحت بابی بکر ثم رفعت وترک ابوبکر
ونزل عمر مکانه فجیء بعثمان بن عفان فوضع فی الکفة الاخری فرجح عمر بعثمان ثم رفع عمر ورفع المیزان
قال فتغیر وجه رسول الله صلی الله علیه وسلم ثم قال خلافة النبوة ثلثون عاما ثم تکون
ملکا اخرجه الحاکم وازانجملة آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم خبر داد بخلافة ایشان حدیث
عایشة رضی الله عنها قالت اول حجر حمله النبی صلی الله علیه وسلم لبناء المسجد ثم حمل ابوبکر
ثم حمل عمر حجرا آخر ثم حمل عثمان حجرا آخر فقلت یا رسول الله الا تری الی هؤلاء کیف یسعدونک
فقال یا عایشة هؤلاء الخلفاء من بعدی وازانجمله است آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم عزم فرمود بر نوشتن
کتاب استخلاف برای ابی بکر حدیث عایشة رضی الله عنها قالت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم فی مرضه ادعی لی ابابکر اباک واخاک حتی اکتب کتابا فانی اخاف ان یتمنی

منتی او بعوین، قال انا ولی دیانی الله والمؤمنون الا ابا بکر متفق علیه اخرجه البخاری
والمسلم واز انجملہ آیت آنکہ مرو دہ اند بر زو بہ پیروی شان وادا ز کوۃ و سرانفہ خصومات خود بسوی
ایشان کہ تعلق بجناب رسول دارد حدیث عایشۃ قالت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم لا ینبغی لقوم
فیهم ابو بکر ان یومہم غیرہ اخرجہ الترمذی حدیث عرباض بن ساریہ مرفوعا علیکم
بسنتی وسنۃ الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ رواہ ابن ماجہ والترمذی
واحمد حدیث حذیفۃ وابن مسعود قال قال رسول اللہ صلعم اقتدوا بالذین من بعدی
ابی بکر وعمر رواہ الترمذی والحاکم حدیث انس قال بعثنی بنو المصطلق الی رسول اللہ صلعم
فقالوا سل لنا رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم الی من ندفع صدقاتنا بعدک قال فاتیتہ فسالتہ قال
الی ابی بکر فاتیتہم فاخبرتہم قالوا ارجع الیہ فاسالہ فان حدث بابی بکر حدث فالی من فاتیتہ
فسالتہ فقال الی عمر فقالوا ارجع الیہ فاسالہ فان حدث بعمر حدث فالی من فاتیتہ فسالتہ فقال
الی عثمان فاتیتہم فاخبرتہم قالوا ارجع فاسالہ فان حدث بعثمان حدث فالی من فاتیتہ فسالتہ
فقال ان حدث بعثمان حدث فتبا لکم الدہر فتبا اخرجہ الحاکم حدیث جبیر بن مطعم ان امراۃ سالت
رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم شیئا فامرہا ان ترجع الیہ فقالت یا رسول اللہ ارایت ان جئت
فلم اجدک تعنی الموت قال فان لم تجدینی فاتی ابا بکر رواہ البخاری ومسلم قال ابو عمر فی الاستیعاب
قال الشافعی وفی هذا الحدیث دلیل علی ان الخلیفۃ بعد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ابو بکر و از انجملہ آیت
آنکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ابو بکر و عمر را خواندن خطبہ امر فرمود حدیث ابی المعلی رحمہ قال خطب
رسول اللہ صلعم خطبۃ خفیفۃ فلما فرغ من خطبتہ قال یا ابا بکر قم فاخطب فقام ابو بکر فخطب فقصر دون
النبی صلعم فلما فرغ ابو بکر من خطبتہ قال یا عمر قم فاخطب فقام فقصر دون النبی صلی اللہ علیہ
وسلم ودون ابی بکر رواہ الحاکم و از انجملہ است آنکہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم در مرض موت ابو بکر را باین
مردم بامامت اداء در نماز امر فرمودہ از امامت غیر ابی بکر زجر و منع نمود حدیث ابی موسی الاشعری
قال مرض النبی صلعم فاشتد مرضہ فقال مروا ابا بکر فلیصل بالناس قالت عائشۃ یا رسول اللہ

انه رجل رقيق اذا قام مقامك لم يستطع ان يصلي بالناس فقال مروا ابا بكر فليصل بالناس فعادت
فقال مري ابا بكر فليصل بالناس فانكن صواحب يوسف فاتاه الرسول فصلى بالناس في حيوة
رسول الله صلى الله عليه وسلم رواه البخاري ومسلم وحديث ابن عمر نحوه رواه البخاري وروى الجماعة من حديث
عائشة ان النبي صلى الله عليه وسلم قال مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت عائشة يا رسول الله
ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس من البكاء فامر عمر فليصل بالناس قالت فقال مروا
ابا بكر فليصل بالناس قالت عائشة فقلت لحفصة قولي له ان ابا بكر اذا قام مقامك لم يسمع الناس
من البكاء فامر عمر فليصل بالناس ففعلت حفصة فقال رسول الله صلعم انكن لانتن صواحب
يوسف مروا ابا بكر فليصل بالناس فقالت حفصة لعائشة ما كنت لاصيب منك خيرا **حديث**
عبد الله بن زمعة قال لما استعز برسول الله صلعم وجعه وانا عنده في نفر من الناس دعاه بلال
الى الصلوة فقال رسول الله صلعم مروا ابا بكر يصلي بالناس قال فخرجنا فاذا عمر في الناس كان ابو بكر غائبا
فقلت يا عمر قم فصل بالناس فتقدم فكبر فلما سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم صوته وكان عمر رجلا مجهرا قال
فاين ابو بكر يابى الله ذلك والمسلمون فبعث الى ابي بكر فجاء بعد ان صلى عمر تلك الصلوة فصلى
بالناس زاد في رواية قال لما سمع النبي صلعم صوت عمر خرج النبي صلعم حتى اطلع راسه من حجرته
ثم قال لا لا لا ليصل للناس ابن ابي قحافة يقول ذلك مغضبا اخرجه ابو داود وابو عمر وفي الاستيعاب
حديث انس بن مالك ان المسلمين بينا هم في الفجر يوم الاثنين وابو بكر يصلي بهم فجاءهم النبي
صلعم قد كشف ستر حجرة عائشة فنظر اليهم وهم صفوف فتبسم يضحك فنكص ابو بكر على عقبيه و
ظن ان رسول الله صلى الله عليه وسلم يريد ان يخرج الى الصلوة وهم المسلمون ان يفتتنوا في صلوتهم
فرحا بالنبي صلى الله عليه وسلم حين رأوه فاشار بيده ان اتموا ثم دخل الحجرة وارخى الستر وتوفي
ذلك اليوم صلى الله عليه وسلم اخرجه البخاري **حديث** استخلاف نبي صلعم ابو بكر را در امامت نماز در مرض
موت بدرجه تواتر رسيده واز عمر بن الخطاب وعلي بن ابي طالب وابن مسعود وابن عباس وغيره مروي گشته
وفقهاي صحابه مثل عمر وعلي رض بان استخلاف استدلال كردند بر خليفه ساختن ابي بكر وسائر صحابه سكوت

کرنند و تسلیم نمودند پس مسئله مجمع علیه گشت حاکم در مستدرک و ابو عمرو در استیعاب از ابن مسعود روایت
کردند که چون پیغمبر صلعم وفات یافت انصار گفتند منا امیر و منکم امیر پس عمر گفت ای گروه انصار شما
نمیدانید که رسول صلعم ابوبکر را برای امامت مردم در نماز امر فرمود پس کیست از شما که رغبت کند که بر آنکه مقدم
شود بر ابی بکر انصار گفتند نعوذ بالله ان نتقدم ابابکر و ابو عمر در استیعاب از حسن بصری او از قیس بن عباد
روایت کرده که گفت مرا علی ابن ابیطالب که رسول الله صلعم بیمار شد چند شبانه روز بانگ نماز میشد آنحضرت
صلعم فرمود مروا ابابکر یصلی بالناس چون رسول صلعم وفات یافت نظر کردم و دیدم که نماز علم اسلام
و قوام دین است پس راضی شدیم برای کارهای دنیوی خود از کسی که راضی شده بود رسول الله صلی الله علیه وسلم
از وی برای دین پس بیعت ابی بکر کردیم و روایت کرد حاکم در مستدرک مانند آن از علی و زبیر رضی الله عنهما
اگر کسی گوید که از کلام فاروق و مرتضی علی رضی الله عنهما معلوم شد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم استخلاف
نکرده اند قال عمر ان لم استخلف فلم یستخلف رسول الله صلی الله علیه وسلم رواه البخاری وقال علی
ما استخلف رسول الله صلعم فاستخلف رواه الحاکم پس تطبیق میان این آثار و میان این احادیث
که دلالت دارند بر استخلاف آنحضرت صلعم ابی بکر را چگونه باشد گوییم که مراد از نفی استخلاف درین آثار
نفی استخلاف متعارف است که مردم را جمع کرده امر کنند به بیعت او چنانچه ابی بکر امر کرد مردم را به بیعت عمر و اجماع
بر خلافت خلفاء اربعه بهمین ترتیب که ذکر کردیم متواتر است تا بحدیکه مخالفان هم آن را انکار ندارند بلکه نفر
نصب و عناد بجهت همین اجماع تکفیر تمام صحابه میکنند و میگویند که علی و فاطمه و حسن و حسین را همراه گرفته
خانه بخانه مهاجرین و انصار و اهل بدر را اخبار کرد و نفس کرد و طلب مناصرت نمود کسی یاوری و رفاقت نکرد
مگر چهار کس یعنی مقداد و سلمان و ابوذر اگر کسی گوید که اجماع بدون علی منعقد نمیشود که او از اکابر
صحابه بود و علی همیشه شکایت مظلومی و مقهوری خود میکرد و در هر مقام و در هر خطاب شکایت میکرد پس
و در جای به بر آنها می نمود گفته شود این دروغ و باطلست و محض افترا و افتعال و در هیچ روایت صحیح
یا حسن یا ضعیف شکایت علی ثابت نشده بلکه بروایات صحیحه معتبره بیعت علی رضی الله عنه بطوع ثابت
گشته چنانچه ذکر کردیم و اقرار بفضایل شیخین از علی رضی الله عنه متواتر گشته چنانچه ذکر کرده شود و در تفسیر ان شاء الله

دارقطنی از علی ہم روایت کرده که گفت والذی خلق الحبة وبرء النسمة لو عهد الی رسول الله
صلی الله علیہ وسلم عهد الجاهدت علیه ولولم اجد الا ردائی ولم اترک ابن ابی قحافة یصعد
درجة ولشدة من منبره صلی الله علیه وسلم ولکنه صلی الله علیه وسلم رای موضعی وموضعه
فقال له قم فصل بالناس وترکنی فرضینا به لدنیانا کما رضی به رسول الله صلی الله علیه وسلم لدیننا
وابن ابی شیبه از محمد ابن سیرین روایت کرده که وقت بیعت کردن بانکه بعضی مردم نزد ابی عبیده ابن الجراح
آمدند تا با وی بیعت کنند ابو عبیده تعجب کرده گفت شما نزد من آیند در حالیکه در شما ثالث ثلثه یعنی ابا بکر و
احمد از محمد ابن سیرین ہم چنین روایت کرده مگر آنکه دران ذکر کرده استدلال ابی عبیده بخلافت ابی بکر در نماز و
حاکم در مستدرک از مرة روایت کرده که ابی سفیان بن حرب نزدیک علی ابن ابی طالب آمد و گفت چه حال
است مر خلافت را که آمده در اقل قریش قلة و اذلها ذلا یعنی ابا بکر رسیدہ بخدا اگر من بخواہم پر کنم
زمین را بر تو از اسپان و مردان یعنی علی را گفت که تو دعوی خلافت کن لشکر بر تو فراهم می آرم علی
گفت دیرست که عداوت اسلام و مسلمانان می کنی ای ابا سفیان پس ضرر نکرد عداوت تو چیزی ما یافتیم
ابو بکر را برای خلافت اہل و از علی رضی مدح ابابکر و عمر بدرجه تواتر رسیده احمد از عبد خیر روایت کرده که علی
رضی الله عنه بر سر منبر برآمد و گفت که قبض رسول الله صلعم واستخلف ابو بکر فعمل بعمله وسار بسیرته حتی قبضه
الله علی ذلک ثم استخلف عمر فعمل بعملهما وسار بسیرتهما حتی قبضه الله عزوجل علی ذلک
و این روایة بطرق شتی آمده و حاکم از جعفر بن محمد الصادق عن ابیه الباقر عن عبد الله بن جعفر روایت کرده
قال علی ولینا ابو بکر فکان خیر خلیفة الله وارحمه بنا واحناه علینا و حاکم و بخاری از طرق
متعدده از ابن عباس روایة کرده که گفت داخل شدم بر عمر وقتیکه مجروح کرده شد هنگام قتل پس گفتم
خوشی باد ترا بجنة ای امیر المؤمنین اسلام آوردی وقتیکه کفر کردند مردم و جهاد کردی با رسول خدا صلعم
وقتیکه نا خوش کردند او را مردم و وفات یافت رسول خدا صلعم در حالی که از تو راضی بود و اختلاف نکرد
در خلافت تو دو کس و کشته شدی شهید الحدیث هرچند فقیر احادیث مرویه کتب اہل سنة درین کتاب
بکثرت روایت کرده که بر اہل تشیع الزام میشود اما آنها احادیث مرویه اہل سنة را قبول نمی کنند

لیکن چون احادیث این باب بدرجهٔ تواتر رسیده انکار از ان مجال نیست مگر بمکابره لهذا روافض احادیث مرویه این باب بر تقیه حمل میکنند و بطلان تقیه و قرائن علامت تقیه بیشتر مذکور کرده شده لهذا این احادیث را نیاورده شد اکنون آثار مرویه کتب روافض درین باب آورده می شود منها ما اورده الرضی فی نهج البلاغة من امیر المؤمنین من کتابه الذی کتبه الی معاویة اما بعد فان بیعتی یا معاویة لزمتک وانت بالشام لانه بایعنی القوم الذی بایعوا ابابکر وعمر وعثمان وعلی ما بایعوهم فلم یکن للشاهد ان یختار ولا للغائب ان یرد و انما الشوری للمهاجرین والانصار فان اجتمعوا علی رجل وسموه اماما کان لله رضی فان خرج منهم خارج بطعن او بدعة ردوه الی ما خرج منه فان ابی قاتلوه علی اتباعه غیر سبیل المؤمنین وولاه الله ما تولی واصلاه جهنم وساءت مصیرا و نیز در نهج البلاغه روایت کرده که امیر المؤمنین گفته ثم نجد الکفار فی جهاد کرده با کفار و قتال کرد با مرتدان تا آنها را قتل کرد یا مسلمان ارشد و دین اسلام بسبب او شایع شد و وضع کرد جزیه و بنا کرد مساجد و واقع نشد در خلافت وی فتنه و مراد از فلانی ابوبکر باشد یا عمر و منها ما رواه ان لما مات ابوبکر قام علی علی باب البیت و هو مسجی فیه وقال کنت والله یعسوب المؤمنین وکنت کالجبل لا تحرکه العواصف ولا یزیله و روی الحافظ ابو سعید بن سمان وغیره عن محمد بن عقیل بن ابیطالب انه لما قبض ابوبکر الصدیق تیمم وسجی علیه ارتجت المدینة بالبکاء کیوم قبض رسول الله صلعم فجاء علی باکیا مسترجعا و هو یقول الیوم انقطع خلافة النبوة فوقف علی باب البیت الذی فیه ابوبکر مسجی فقال رحمک الله ابابکر کنت الف رسول الله صلی الله علیه وسلم وانیسه وذکر الحدیث بطوله فی فضایل ابی بکر ومناقبه وفیه خلیفته فادیت الله عز وجل وامته احسن الخلافة حین ارتد الناس قمت بالامر ما لم یقم به خلیفة نبی نهضت حین وهن اصحابک وبرزت حین استکانوا وقویت حین ضعفوا ولزمت منهاج رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ کنت خلیفته حقا و نیز در کتب روافض مرویست از ابی جعفر محمد الباقر که گفت که چون علی بن ابی طالب رضی الله عنه جنازهٔ عمر ابن الخطاب را دید گفت والله ما احد

من الناس احب الی ان القی اللہ بصحیفتہ من ہذا المسجی وہمچنین این اثر از محمد باقر در مسانید روایت
کردہ است ابوحنیفہ در کتاب الآثار و این اثر را حاکم از محمد باقر از جابر بن عبد اللہ متصل روایت کردہ
واحمد از ابن عمر و ابی جحیفہ روایت کردہ و بخاری از ابن عباس روایت کردہ کہ علی رضی اللہ عنہ جنازہ عمر رضی اللہ عنہ را دیدہ گفت
ما خلفت احد احب الی ان القی اللہ بمثل عملہ منک وایم اللہ وان کنت لاظن ان یجعلک اللہ مع
صاحبیک وحسبت انی کنت کثیر ا اسمع النبی صلی اللہ علیہ وسلم یقول ذہبت انا و ابو بکر و عمر و دخلت
انا و ابو بکر و عمر وخرجت انا و ابو بکر و عمر ومنہا ما نقل الاربلی فی کشف الغمۃ فی معرفۃ
الائمۃ من الاخبار التی اتفق علیہا اہل السنۃ والشیعۃ انہ سئل الامام ابو جعفر محمد عن حلیۃ السیف
ہل یجوز فقال نعم قد حلی ابو بکر الصدیق سیفہ بالفضۃ قال الراوی اتقول ہکذا فوثب الامام
عن مکانہ فقال نعم الصدیق نعم الصدیق فمن لم یقل لہ الصدیق فلا صدق اللہ تعالی
قولہ فی الدنیا والآخرۃ **فصل** در وا نقض بر دعوی خود استدلال سے کنند بذکر
مطاعن خلفاء ثلثہ و مطاعن خیر القرون اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم چنانچہ آن مطاعن و جواب ہر یک
از ان در مقالہ رابع ذکر کردہ شود انشاء اللہ تعالی میگویند کہ خلفاء ثلثہ قابل خلافت نیستند
واصحاب قابل صحت اجماع نبودند ونیز استدلال میکنند بآیات قرآن کہ در آن تکلفات بسیار
وفایدہ نہ بخشید ودیگر با دلہ عقلیہ کہ خرافات اند ونیز تمسک میکنند باخبار کہ ولالت ندارند بر مدعا ودیگر نا
موضوع اما آیات کہ بدان استدلال میکنند پس ہفت اند یکی قولہ تعالی انما ولیکم اللہ ورسولہ
والذین آمنوا الذین یقیمون الصلوۃ ویؤتون الزکوۃ وہم راکعون میگویند کہ ائمہ تفسیر اجماع دارند
بر آنکہ این آیۃ نازل شدہ در حق علی رضی اللہ عنہ وقتیکہ بخاتم تصدق کرد بر سائل در رکوع
والولی المتصرف پس حقتعالی ولایت بعلی رضی اللہ عنہ ثابت کرد چنانچہ برای خود و برای رسول ثابت کرد
شک نیست کہ ولایۃ خدا عام است پس ہمچنین ولایت علی فہو الامام دون غیرہ برای حصر کلمہ انما
واین استدلال باطل است بوجوہ یکی آنکہ دعوی اجماع اہل تفسیر باطل است نقاش از ابی جعفر محمد باقر
روایت کردہ کہ این آیۃ در حق صحابہ از مہاجرین وانصار نازل شدہ وظاہر ہمین است بدلالۃ صیغۃ الذین

وصاحب شبیع بسیار از عکرمه روایة کرده که این آیة نازل شده در حق ابی بکر صدیق رض و ثعلبی روایة کرده
که در حق علی نازل شده و ثعلبی حاطب اللیل است اخبار بی تحقیق ذکر میکند صحیح باشد یا نه و قاضی شمس
الدین بن خلکان گفته که ثعلبی از اصحاب عبد الله بن سبا بود میگفت که علی نمرده و به دنیا باز خواهد آمد و هرگاه
با وی ضم کرده میشود روایة محمد بن مروان سدی صغیر و آن سلسله کذب است و ابن مروان کذاب وضاع
رافضی است و صاحب لباب روایة کرده که در حق عبادة بن الصامت نازل شده وقتیکه از حلیفان یهود
بیزاری کرده و از منافقان عبد الله بن ابی و سیاق قصه تخصیص میخواهد قال الله تعالی یا ایها
الذین آمنوا لا تتخذوا الیهود والنصاری اولیاء و جماعتی از محدثین اهل سنت گفته که این
آیه نازل شده در حق عبد الله بن سلام وقتیکه گفته یا رسول الله قومنا هجرونا و بر تقدیر تخصیص سبب
نزول مخصص عموم لفظ آیه نمیشود دویم آنکه لفظ ولی مشترک است در چند معنی محب و صدیق
والنصیر والاولی بالتصرف والجار وابن العم والمعتق و جایز نیست حمل مشترک بر یکی از معانی بدون
قرینه و قرینه اینجا دلالت دارد بر حمل کردن لفظ ولی بر یکی از معانی ثلثه کائنا اول یعنی سیاق قصه
که در آن نهی است از اتخاذ یهود و نصاری اولیا یعنی دوست و یار و مددکار نه امام و اولی بالتصرف
و صیغهای جمع نیز قرینه همین معنی است سیوم آنکه قصه تصدق خاتم را در نماز قرینه میگویند در مراد بودن علی علیه السلام
ازین آیه و این قصه نزد اهل حدیث ثابت نیست و اگر ثابت شود صدقه نافله زکوة نیست پس علی در برای
حال نیست بلکه برای عطف است و واو عاطفه است باتفاق علما راکعون یعنی اینبار رکوع کنند کابند در نماز
نه آنکه مثل اهل کتاب نماز بی رکوع میگذارند اگر واو برای حال است پس معنی راکعون خاضعون باشد
که خضوع معنی حقیقی است رکوع را کما ذکره اهل اللغة چهارم آنکه کلمه انما نزد جمهور نحاة کوفه موضوع برای حصر
نیست بلکه مرکب است از ان و ما کافه پس استدلال باین آیه روا نباشد و اگر استدلال باین آیه تمام
شود پس چون لفظ ولی موضوع است حقیقة برای کسی که بالفعل متصف باشد باین صفة و علی رضی الله عنه
باین صفة امامت و خلافت بعد پیغمبر متصف شده فکیف التطبیق دویم قوله تعالی انما یرید الله لیذهب
عنکم الرجس اهل البیت و یطهرکم تطهیرا میگویند که علمای تفسیر

اتمام مدعا در مذہب اثنا عشریه این آیه نازل شده در حق علی و فاطمه و حسن و حسین و این آیه بر عصمت دلالت
پس اینها معصوم اند و دیگر خلفا معصوم نیستند و عصمت از امامت شرط است پس دیگران معزول از امام و این
استدلال باطل است بچند وجه یکی آنکه دعوی اجماع مفسرین باطل است بلکه مفسرین اختلاف دارند در سبب
نزول این آیه ابن ابی حاتم از ابن عباس روایة کرده که این آیه در حق نساء النبی صلی الله علیه وسلم نازل
شده و همچنین روایت کرد ابن جریر از عکرمه و سیاق قصه بر همین دلالة دارد وقال الله تعالی یا نساء
النبی لستن کاحد من النساء ان اتقیتن الی قوله واقمن الصلوٰة وآتین الزکوٰة واطعن الله
ورسوله انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیرا واذکرن ما یتلی
فی بیوتکن من آیات الله والحکمة و بعضی مفسران گفته اند که در چهار کس نازل شده علی و فاطمه
و حسن و حسین لما روی مسلم انه صلی الله علیه وسلم ادخل هؤلاء تحت کساء علیه
وقت هذه الآیة وروی احمد عن واثلة بن الاسقع انه صلی الله علیه وسلم قال بعد
تلاوة هذه الآیة اللهم هؤلاء اهل بیتی وخاصتی فاذهب عنهم الرجس وطهرهم
تطهیرا و این حدیث مسلم و احمد دلالة ندارد بر آنکه دیگری درین فضیلت شریک نباشد و جماعتی از مفسرین گفته
که در حق نبی و ایشان نازل شده و محققان از اهل تفسیر میگویند که نازل شده در حق جمیع اهلبیت و اهلبیت
آن پیغمبر صلی الله علیه وسلم و اولاد او و زنان او هستند و دخول نساء ثابت میشود بسیاق قصه و دخول غیر
ان ثابت میشود بتذکیر ضمیر چنانچه در حق ساره امرأة ابراهیم علیه السلام آمده اتعجبین من امر الله
رحمة الله وبرکاته علیکم اهل البیت و نزول آیه در حق شخصی اگر ثابت شود دلالة ندارد بر آنکه دیگری
دران داخل نیست و در روایتی آمده که ام سلمه گفت مگر من از اهلبیت نیستم رسول فرمود
صلی الله علیه وسلم ضم کرد آنها را بقیه دختران و اقارب و ازواج خود را و در حدیث صحیح وارد شده و بسیاری
از محدثین روایة کرده اند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم در گلیم گرفت عباس و پسران او فضل و عبدالله
و عبیدالله و قثم و سعید و عبدالرحمن را در گلیمی سیاه مخطط بسرخی و فرمود اللهم هؤلاء اهل بیتی
وعترتی فاسترهم من النار کستری بهذه الشملة پس از در و دیوار هیچ باقی نمانده که آمین نگفت

[illegible]

این حدیث را ابن جریر روایة کرده و بیهقی تخوان دوم آنکه این آیه بر عصمة دلالة ندارد چراکه در حق تمام
میگویند یرید الله ان یطهرکم و مراد از رجس همزات شیطان است و از تطهیر نگاه داشتن حقتعالی
است ایشان را چنانچه در حق اولیاء الله میباشد چنانچه قوله تعالی فتیمموا صعیدا طیبا
فامسحوا بوجوهکم وایدیکم منه ما یرید الله لیجعل علیکم من حرج ولکن یرید لیطهرکم
ولیتم نعمته علیکم ولعلکم تشکرون ولا آیه بر عصمة ندارد سوم آنکه عصمت شرط امامت نیست بلکه با وجود
معصوم هم جایز است که امام غیر معصوم باشد چنانچه طالوت را حقتعالی با وجود موجود بودن شمویل
نبی معصوم در آنوقت موجود بودن داود ملک داد سیوم قوله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة
فی القربی میگویند که چون این آیه نازل شد گفتند یا رسول الله کیستند قرابت تو که مر ا مودت ایشان
واجب شد فرمود علی و فاطمه و پسران ایشان و محبت غیر علی واجب نیست و وجوب محبت مستلزم وجوب
اطاعت است پس علی واجب الاطاعة شد فهو الامام و بر این آیه استدلال باطل است بوجوه یکی آنکه روایات
مختلف است در مراد ازین آیه احمد و طبرانی از ایشان روایت کردند که مذکور شد و این روایت ضعیف
است چراکه این سوره تمام مکیه است و حسنین در مکه نبودند تولد شان در مدینه بعد هجرت شده و در
راویان این حدیث شیعی غالی است و اصح الروایات روایت بخاری است از ابن عباس که مراد قربی کسی است
که میان او و میان پیغمبر صلی الله علیه وسلم قرابت است بنا بر آن اکثر ائمه تفسیر از ابن عباس روایت کرده
اند که معنی این آیه اینست و سوال نمیکنم از شما بر رسالت اجرة مگر دوستی که دوست دارید مرا بسبب قرابت که مرا
با شما هست و همین معنی جزم کرده سدی کبیر و عبد الرحمن و جماعتی از اهل تفسیر و گفته که نبود هیچ بطنی از
قبایل قریش مگر آنکه پیغمبر را صلی الله علیه وسلم با وی قرابت بود قریب یا بعید دوم آنکه وجوب محبت
مخصوص باین چهار کس نیست چراکه ابن بابویه در اعتقادات خود ذکر کرده که امامیه اعتقاد دارند بوجوب
محبة علویان و اهل سنة میگویند بوجوب محبت آل نبی و اصحاب او صلی الله علیه وسلم و انچه نفی محبت
غیر علی میگویند کذب است در حدیث صحیح وارد شده حب ابی بکر و عمر ایمان و بغضهما کفر چهارم قوله تعالی
فمن حاجک فیه من بعد ما جاءک من العلم فقل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم ونساءنا ونساءکم

وانفسنا وانفسکم میگویند که اجماع مفسران است بر آنکه مراد از ابنائنا حسنین اند و از نسائنا فاطمه و از انفسنا
علی است چرا که همین چهار کس را پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مباهله وفد بنی نجران همراه برده بود پس حق
تعالی علی را نفس محمد صلی الله علیه وسلم گفته و مراد از آن مساوات است و مساوی اولی بالتصرف
است فهو الامام و این استدلال باطلست بوجوه یکی آنکه دعوی اجماع بر آنکه مراد بانفسنا علی است ممنوع است
بلکه مراد بانفس نفس نبی است صلی الله علیه وسلم و در کلام عرب شهرت دارد که میگویند دعوت نفسی الی کذا
امرت نفسی بکذا و علی داخل ابنا است و در عرف اطلاق ابن بر ختن میکنند یا آنکه مراد از انفس من یتصل
به نسبا و دینا باشد و مشهور است اطلاق النفس بر غیر بجهت اتصال نسبی و دینی خصوص بصیغه جمع قال الله تعالی
لا تخرجوا انفسکم من دیارکم وقال الله تعالی تقتلون انفسکم قال عز وجل ظن المؤمنون
والمؤمنات بانفسهم خیرا و قال الله تعالی ولا تلمزوا انفسکم مراد درین آیات از انفس اهل ملت است دویم
آنکه اگر از انفس علی مراد باشد مساوات ممنوع است چنانچه در آیات سابق سیوم آنکه مساوات علی مرتضی را در
جمیع صفات باتفاق باطلست و در بعض صفات فایده نمی بخشد چرا که مساوی اولی بالتصرف در بعض
صفات ضرور نیست که در صفت اولویت بالتصرف مساوی باشد چهارم آنکه اگر ازین آیه مدعی ثابت شود لازم
آید امام بودن علی در حیوة پیغمبر صلی الله علیه وسلم پنجم قوله تعالی انما انت منذر ولکل قوم هاد
ثعلبی از ابن عباس از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که گفت انا المنذر و علی الهادی و این
حدیث ضعیف است و رجال ثعلبی و مرویات او سابق مذکور شده پس استدلال باین آیه باطلست و معنی این
آیه آنست انما انت منذر و هاد لکل قوم و اگر مراد باشد انما انت منذر و علی هاد لازم آید تقسیم
و القسمة تنافی الشرکة پس لازم آید که پیغمبر هادی نباشد و لازم آید انکار قوله تعالی وانک لتهدی الی
صراط مستقیم ششم قوله تعالی وقفوهم انهم مسئولون دیلمی در مسند فردوس و واحدی در تفسیر از ابی سعید
خدری از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده که فرمود انهم مسئولون عن ولایة علی و این حدیث باطلست
و فی سنده من لا یحتج به و بر تقدیر صحت دلالة بر مدعی ندارد چرا که مراد بولایت محبت است و وجوب محبت حسنین
بلکه جمیع صحابه و اهلبیت مذهب اهل سنت است پس وجوب ولایة دلالة بر امامت ندارد و واحدی

از طوسی و دیگر روایة کرده‌اند ولایة علی و اهل البیت و زمام البیت ائمه شیعه سنید باتفاق و اقران و دلالة
که بر امامة علی کرم الله وجهه ندارد علی حق است نزد اهل سنته بعد عثمان رضی الله عنه و اتصال امامت بپیغمبر صلی الله
علیه وسلم ثابت نمیشود ششم قوله تعالی السابقون السابقون اولئک المقربون طبرانی و ابن مردویه
از حدیث ابن عباس روایة کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده السابقون ثلثه السابق الی
موسی یوشع والسابق الی عیسی صاحب یس والسابق الی محمد علی بن ابی طالب و در اسناد این حدیث
ابوالحسن اشقر است ضعیف ضعفه الجمهور و عقیلی گفته که ابوالحسن شیعی است متروک الحدیث و اگر این حدیث صحیح
شود دلالة بر امامة ندارد که حق تعالی در حق مهاجرین و انصار فرموده والسابقون الاولون من المهاجرین
والانصار اما احادیث مرویه اهل سنته که امامیه بران بر امامة علی استدلال میکنند پس دوازده اند
اول حدیث بریده بن حصیب و غیره جماعتی از صحابه روایت میکنند از نبی صلعم که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در غدیر خم که جائیست میان مکه و مدینه خطبه خواند و گفت یا ایها الناس ان الله مولای و انا مولی المؤمنین
و انا اولی بهم من انفسهم فمن کنت مولاه فهذا مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه
یعنی علیا این حدیث بدرجه صحت بلکه بدرجه تواتر رسیده و کثیر از اصحاب منهم علی ابن ابی طالب و ابو ایوب
و زید بن ارقم و براء ابن عازب و عمرو بن مره و ابو هریره و ابن عباس و عماره بن بریده و سعد ابن ابی وقاص
و ابن عمر و انس و جریر بن مالک بن حویرث و ابو سعید خدری و طلحه و ابو الطفیل و حذیفه بن اسید
و غیره مروی گشته و جمهور محدثین این حدیث را در صحاح و سنن و مسانید روایت کرده اند و در بعضی روایات
آمده من کنت ولیه فعلی ولیه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه روافض این حدیث
را نص جلی برای خلافت علی میگویند و میگویند که مولی بمعنی اولی بالتصرف است فهو الامام و در روافض الفاظ
این حدیث متواتر زیاده روایة می کنند و هو الخلیفة بعدی و هو ولیکم بعدی و این زیاده منکر و موضوع
است و از تعلیقات روافض است و استدلال باین حدیث بر امامت باطلست بوجوه اول آنکه مولی بمعنی اولی
نیامده کسی از علماء عربیة نگفته که مفعل بمعنی افعل آمده باشد دوم آنکه اگر مولی بمعنی اولی باشد پس
اولی المحبة و التعظیم والقرب منه است بمعنی اولی التصرف چنانچه در قوله تعالی ان اولی الناس بابراهیم

اللهم ابن انعوه وهذا النبی والذین آمنوا والله ولی المؤمنین ولفظ مولی مشترکست میان
معتق ومعتق وصاحب وقریب کابن العم ونحوه وهمسایه وهم قسم ویار وددگار ومنعم ومنعم علیه ورب ومحب
ومحبوب وتابع وظهیر وخانه وحدیث یعنی جاوعا علیه قرینه است برآنکه مراد ازمولی محبوب است وفاتحه کلام
ولاله برآن ندارد که مراد امامت باشد بلکه غرض ازان کلام آنست که این سخن دردو معانی ثبت شده باشد واگر
مراد آنحضرت امامت بودی پیغمبر صلعم واضح ترفرمودی وقد اخرج ابو نعیم المدائنی عن الحسن المثنی بن الحسن
المجتبی انه لما قیل له ان خبر من کنت مولاه نص فی امامة علی قال اما والله لو یعنی النبی صلی الله
علیه وسلم بذلك الامامة والسلطان لافصح لهم فانه صلی الله علیه وسلم کان افصح الناس للسلاطین
وسبب ورود این حدیث آنست که آنحضرت صلی الله علیه وعلی آله وسلم کسی از شیعه اعلام کرده سلطنته بود وعلی رضی الله عنه با جماعه لشکر که
همین نصب وازانجا مال خمس یکی جاریه را تصرف نمود مردم ازین معنی بر علی انکار کردند وچهار کس از اصحاب رسول
الله صلی الله علیه وسلم اتفاق کردند وگفتند که هرگاه که با پیغمبر صلی الله علیه وسلم ملاقات کنیم ازین امر شکایت
علی پیش رسول الله صلعم کنیم چون پیش آنحضرت صلعم آمدند هر یک ازان شکایت علی رضی الله عنه
پیش نهادند ودر روایتی آمده که پیغمبر صلعم دو لشکر فرستاده بود وبر یکی علی را وبر دیگر خالد را امیر کرده بود
پس علی یک قلعه فتح کرد وازانجا یک جاریه گرفت وتسری نمود وخالد شکایت علی بیمنی را در خطی نوشته بدست
براء ابن عازب پیش پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرستاد پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از شنیدن شکایت مردم
وخواندن آن خط درغضب آمد ومتغیر شد وفرمود شما چه می خواهید از مردی که دوست میدارد خدا ورسول را
ودوست میدارد او را خدا ورسول خدا وخطبه خواند تا شکایت علی از دل مردم دور شود ومحبت علی
در قلوب مردم متمکن گردد وآن جاریه را علی رضی الله عنه در حصه خود که از خمس غنیمت داشت گرفته تسری
نموده بود ودران احتمال معصیت نبود مردم از غلط فهمی خود اعتراض کرده بودند چون پیغمبر علیه السلام
خطبه خواند عمر رضی الله عنه گفت گوارا باد ترا ابن ابی طالب اصبحت وامسیت مولی کل مومن ومومنة
دویم آنچه بخاری ومسلم از براء ابن عازب روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم علی بن طالب را وزغزوه
تبوک در مدینه خلیفه گذاشت علی گفت یا رسول الله تخلفنی فی النساء والصبیان فقال

اما رضی ان تکون منی بمنزلة هارون من موسی الا انه لا نبی بعدی میگویند که منزله اسم
جنس است مضاف بسوی علم پس عام است جمیع مراتب را بصحة الاستثناء چون مرتبه نبوة را استثنا
نمود دیگر مراتب را شمول باقی ماند وهارون خلیفه بود موسی را مفترض الطاعة واین استدلال باطل است
چرا که این خبر دلالت نمی کند بر شمول جمیع مراتب که هارون را بود بلکه سیاق قصه دلالت دارد بر آنکه مراد
استخلاف است در مدة غیبة و اضافه برای عهد است و استخلاف در مدة غیبة دلالت ندارد بر خلافة بعد
وفات نبی صلی الله علیه وسلم وکلمة الا بمعنی غیر است برای دفع توهم و بر تقدیر شمول گوییم که منزله
هارون منحصر بود در دو چیز استخلاف در مدة غیبة و نبوة چون نبوة را استثنا کرد باقی نماند مگر استخلاف
در مدت غیبة وهارون را خلافة بعد موت موسی علیه السلام نبود بلکه هارون پیش از موسی رحلت کرده و معنی لا نبی
بعدی نبی است بعد تر زمانی چنانچه در قوله تعالی فمن یهدیه من بعد الله سیوم حدیث
بریدة عن النبی صلی الله علیه وسلم قال علی منی وانا من علی وهو ولی کل مؤمن من بعدی میگویند
الولی اولی بالتصرف و اولی امام بود اما اسناد این حدیث اصلح شیعی است متهم است پس خبر او صالح احتجاج نیست
ابن جنین ما انصر الله رحمة الله علیه گفت لیکن این حدیث را ابن ابی شیبه از عمران بن حصین بسند صحیح روایة
کرده جواب آنست که ولی در چند معنی مشترک است چنانچه گذشت پس استدلال بر امامت بدان باطل است
چهارم حدیث انس بن مالک انه کان عند النبی صلی الله علیه وسلم طایر قد طبخ له فقال اللهم ائتنی
باحب الناس الیک یاکل معی فجاء علی فاکل رواه الترمذی شمس الدین ابو عبدالله محمد بن احمد ذهبی
در تلخیص گفته که من از زمانی طویل شنیده ام حدیث طیر را که حاکم در مستدرک آورده نیک نکرده پس چون
تعلیقات آن کتاب کردم دانستم قول محدثین را که این حدیث موضوع است از احادیث این کتاب و شمس الدین
جزری تصریح کرده است بوضع این حدیث و نیز این حدیث بر امامت دلالت ندارد کما لا یخفی و مراد از احب الناس
من احب الناس الیک است کما فی قولهم فلان اعقل الناس و یحتمل که دیگر خلفا در آن وقت حاضر نباشند
و آخرین حدیث در حق عباس رضی الله عنه که وارد شد روی ابن عساکر من طریق السلمی عن حبة قال قدمت
من الشام واهدیت الی النبی صلی الله علیه وسلم ما هذه بابسه من فستق ولوز وکعک فقال اللهم

ایتنی باحب اهلی الیک یأکل معی فطلع العباس فقال أتی یا عم فجلس فاکل لکن سنده
واه وپنجم حدیث جابر عن النبی صلی الله علیه وسلم انا مدینة العلم وعلی بابها رواه البزار والطبرانی
عن جابر وله شواهد من حدیث ابن عمر وابن عباس وعلی واخیه وصححه الحاکم وذکره ابن الجوزی فی الموضوعات
وقال یحیی بن معین لا اصل له وقال البخاری والترمذی انه منکر ولیس له وجه صحیح وقال النووی والجزری انه موضوع
وقال الحافظ ابن حجر الصواب خلاف قول الفریقین یعنی من قال انه صحیح ومن قال انه موضوع
فالحدیث حسن لا صحیح ولا موضوع فقیر گوید نظر بر سند قول ابن حجر صواب است اما بکثرت شواهد حکم بصحت
توان نمود جواب اینحدیث بر امامت دلالت ندارد ششم حدیث انه صلی الله علیه وسلم قال من اراد ان ینظر
الی آدم فی علمه والی نوح فی تقواه والی ابراهیم فی حلمه والی موسی فی هیبته والی عیسی فی
عبادته فلینظر الی علی بن ابی طالب جواب اینحدیث از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی در کتب
خود آورده است که گاهی بسوی بیهقی وگاهی بسوی بغوی نسبت کرده ودر کتب بغوی وبیهقی نیست
ونیز اینحدیث دلالت بر مدعی ندارد چرا که تشبیه با انبیا مساوات با انبیا لازم نمی آید واینحدیث دلالت ندارد که کسی دیگر
را با انبیا مشابهت نیست بلکه در بعضی احادیث ابوذر را مشابهت بعیسی در زهد وابو موسی اشعری را در
لحن به داود علیه السلام وارد شده هفتم حدیث ابی ذر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال من ناصب
علیا فی الخلافة فهو کافر جواب اینحدیث هم از احادیث اهل سنت نیست ابن مطهر حلی نسبت این حدیث
بسوی خطیب کرده وحلی خاین است در نقل ومرویات خطیب ضعیف اند یا منکر یا موضوع اهل حدیث آنرا قوی نمیشمارند
وفقها بدان حجت نمی آرند وکسی از ثقات از وی روایت حدیث نکرده واگر صحت اینحدیث فرض کرده شود
بر مدعی دلالت ندارد چرا که معنی اینحدیث اینست که هر که نزاع کرد علی را که امیر عام وسرخیل است در خلافت او کافر است
ثمه مراد نزاع منصوص نیست مگر بعد دعوی ودر وقت خلافت خلفاء ثلثه علی دعوی امامت نکرده پس اگر اینحدیث صحیح بود
رجاء حجت بودے بر خلفاء ثلثه هشتم ما روی عن النبی صلی الله علیه وسلم قال کنت انا وعلی بن ابی طالب
نورا بین یدی الله قبل ان یخلق آدم باربعة عشر الف عام فلما خلق آدم قسم ذلک النور جزئین فجزء انا وجزء علی
جواب اینحدیث موضوع است باجماع اهل حدیث ودر سند اینحدیث محمد بن خلف مروزی است یحیی بن معین گفته که او

کذاب است و دارقطنی و ابن عدی گفته و کسی احتمالات نکرده در کاذب بودن او و در طریق دیگر جعفر بن
احمد الغنوی است که ابن وضاع است اکثر احادیث در قدح صحابه وضع کرده و شافعی پسند آن را روایت
کرده که گفت رسول خدا صلی الله علیه وسلم کنت انا وابوبکر وعمر وعثمان وعلی قبل ان یخلق الله
العالم بالف عام اسکنا ظهره فلم نزل ننتقل فی الاصلاب الطاهرة حتی نقلنی الی صلب
عبد الله ونقل ابابکر الی صلب ابی قحافة ونقل عمر الی صلب الخطاب ونقل عثمان الی صلب
عفان ونقل علیا الی صلب ابی طالب این حدیث هرچند ضعیف است لیکن به اسناد اتهم بالکذب نیست و بر تقدیر
صحت این حدیث که روافض بآن استدلال میکنند مرجحات دالة نداریم حدیث عمر رضی الله عنه گفت که فرمود رسول خدا
صلی الله علیه وسلم روز خیبر لاعطین الرایة غدا رجلا یفتح الله علی یدیه یحب الله ورسوله ویحبه الله
ورسوله این حدیث صحیح است لیکن دلالت بر مدعی ندارد و درین صفت اکثر صحابه شرکت دارند در شان جماعتی نازل شده است
یحبهم ویحبونه و در شان مهاجرین نازل شده ان الله یحب الذین یقاتلون فی سبیله صفا کانهم بنیان مرصوص
و در حق اهل مسجد قبا نازل شده فیه رجال یحبون ان یتطهروا والله یحب المطهرین و هم آنچه روی انه
صلی الله علیه وسلم قال رحم الله علیا اللهم ادر الحق مع علی حیث دار جواب این حدیث هم مثل جواب
اوست و مثل این حدیث در حق عمار آمده الحق مع عمار حیث ما دار و طبرانی و دیلمی از فضل بن عباس روایت کرده
که گفت فرمود رسول صلی الله علیه وسلم الحق بعدی مع عمر حیث ما کان و این حدیث اخبار است و جمله
خبریه انشائیه نیست دلالت بر ثبوت مدعی بلکه این حدیث که در حق علی حجت است اهل سنت را برای اثبات
خلافت ابی بکر و عمر و عثمان و علی اذ الحق مع علی حیث دار چرا که علی با خلفاء ثلثه بود و در موافقت آنها
میکرد و خیرخواهی آنها می نمود و منازعت در امر خلافت نکرد و چون عمر رضی الله عنه از علی رضی الله عنه
مشوره خواست که خود برای قتال روم رود یا فوج بفرستد علی رضی الله عنه گفت اصلح آنست که خود کسی
نکنی و مردم را بفرستی چرا که اگر شکست یابند بهتر والا تو پشت پناه آنها باشی و همچنین مشوره داد علی رضی الله
عنه عمر را در قتال فارس پس خلافت آن بزرگان موافق رای علی بود اگر کسی گوید که علی با آنها منازعت
نکرد برای وصیت پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم که از منازعت با ابی بکر و عمر و عثمان منع کرده بود یا آنکه

بسبب قتل اعوان و انصار منازعه نکرد لیکن که وصیت ممنوع است و اگر وصیت ثابت شود دلالة وارد
بر آنکه خلافت آنها برحق است و لهذا منع کرد از منازعت با آنها و اگر خلافت آنها درست نباشد و خلافت علی
ثابت شد هم برای مکلفین محال است که پیغمبر معصوم بندگان خدا را از لطف محروم دارد و علی را از
لطف باز دارد شق ثالث انصار نیز ممنوع است روی ابان ابن عیاش عن سلیم بن قیس الهلالی
وغیره ان عمر قال لعلی والله لئن لم تبایع ابابکر لنقتلنك فقال له علی والله لولا عهد
عهده الی خلیلی لست خونه لعلمت اینا اضعف ناصرا واقل عددا کما ذکره الرضی
فی نهج البلاغة وعن مرة قال جاء ابو سفیان بن حرب الی علی بن ابی طالب فقال ما بال
هذا الامر فی اقل قریش قلة واذلهم ذلا یعنی ابابکر والله لئن شئت لاملأنها
علیه خیلا ورجالا فقال له علی لطال ما عادیت الاسلام واهله یا ابا سفیان فلم یضره
ذلك شیئا انا وجدنا ابابکر لها اهلا اخرجه الحاکم یازدهم حدیث ابی سعید الخدری
ان النبی صلی الله علیه وسلم قال لعلی انك تقاتل علی تاویل القرآن کما قاتلت علی تنزیله
این حدیث دلالة ندارد مگر بر خلافت علی رضی الله عنه در وقتی از اوقات و اخبار است با آنچه که علی رض
را در خلافت خود با خوارج اتفاق قتال افتاد و مدار این حدیث حجت است که ای اهل سنت در مقابل
خوارج دوازدهم حدیث زید بن ارقم ان النبی صلی الله علیه وسلم قال انی تارك فیکم ما ان
تمسکتم به لن تضلوا کتاب الله وعترتی اخرجه الترمذی و روی مسلم عنه قال قام
رسول الله صلی الله علیه وسلم خطیبا بماء یدعی خما بین مکة والمدینة فحمد الله واثنی
علیه و وعظ و ذکر ثم قال اما بعد ایها الناس انما انا بشر یوشك ان یاتینی رسول
ربی فاجیب وانا تارك فیکم الثقلین اولهما کتاب الله فیه الهدی والنور فخذوا
بکتاب الله واستمسکوا به فحث علی کتاب الله هو حبل الله من اتبعه کان علی
الهدی ومن ترکه کان علی الضلالة جواب این حدیث مثل حدیث مثل اهل بیتی کمثل
سفینة نوح من رکبها نجی ومن تخلف عنها هلك این هر دو حدیث دلالة بر امامة

نداردند بلکه ولایت دارند بر آنکه فلاح موقوفست بر دوستی اهلبیت نبوة و عترة پیغمبر صلی الله علیه وسلم
و دین از ایشان سند باید کرد و هدایت از ایشان باید گرفت پس این حدیث حجت است برای اهل سنت
و جماعت که کتاب الله تعالی را محکم گرفتند نه مثل کسانیکه نؤمن ببعض و نکفر ببعض و با هر صغیر و کبیر از اهل
بیت نبوة محبت دارند از ایشان حدیث و فقه را روایت کرده اند بخلاف روافض که اول بقوله تعالی
انا له لحافظون انکار کرده اعتماد از سائر قرآن دور کردند و قائل تحریف قرآن شدند و کتاب الله
را پس پشت انداختند و از اهلبیت بعضی زید بن علی را امام گفتند و محمد بن علی را تکذیب کردند
و بعضی بعکس و بعضی اسمعیل بن جعفر و بعضی اسحاق بن جعفر و بعضی عبد الله بن جعفر و بعضی موسی بن جعفر را امام
گفتند و دیگران را تکفیر و تکذیب کردند و علی هذا القیاس چنانچه بالا گذشت و ازواج پیغمبر و رقیه
و ام کلثوم و زینب دختران پیغمبر را که حق تعالی در قرآن ذکر خیر آنها می کند لعن میکنند
الا لعنة الله علی الکاذبین اما دلیل عقلی بر امامت علی رضی الله عنه بر نهج می آرند که امامت
شرط است آنکه معصوم باشد و در زمان سابق کافر نباشد چرا که حق تعالی ابراهیم را فرمود
انی جاعلك للناس اماما قال ابراهیم و من ذریتی قال الله تعالی لا ینال عهدی
الظالمین و هر که معصوم نیست مرتکب معاصی خواهد بود پس او ظالم است بر نفس خود و کافر بدترین ظالم است
و نیز سر انجام مهام امامت از غیر معصوم چنانچه باید نمی آید پس نصب امام غیر معصوم لطف نباشد و نصیر الدین
طوسی در تجرید بر اشتراط عصمت بچهار دلیل اشاره نموده یکی آنکه محوج بسوی امام احتمال خطا است در غیر
پس اگر در امام هم احتمال خطا باشد تسلسل لازم آید دوم آنکه امام حافظ است شریعت را اگر خطا
بروی جایز باشد حافظ نتواند شد و سیوم آنکه بحکم اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر
منکم امتثال امر امام و انتهای از مناهی او واجب است و غرض از نصب امام همین امتثال است پس
اگر معصوم نباشد و معصیت کند انکار بروی واجب باشد و غرض امتثال فوت شود چهارم آنکه اگر امام معصیت
کند از عوام در درجه کمتر باشد چرا که او از قباحت معاصی و مناقب طاعات عارف تر است پس
صدور معاصی ازو شنیع تر است و چون عصمت امریست مستتر که سوای علام الغیوب کسی را بران اطلاع نیست

پس منصوص علیہ بودن از طرف شارع شرط است برای ظہور عصمۃ کہ شرط امامۃ است پس نص ہم شرط امامۃ آمدہ و این شرائط یعنی عدم سبق کفر و عصمۃ و نص در علی رضی یافتہ شدند و در غیر او چہ دیگر خلفا بت پرستی کردہ بودند فہو الامام جواب این استدلال بچند وجہ باطل است یکی آنکہ عصمۃ در امامۃ شرط نیست چنانچہ سابق ذکر کردیم کہ حقتعالی طالوت را با وجود شمویل نبی معصوم امام کردہ رضی در نہج البلاغۃ از امیر المومنین روایۃ کردہ کہ گفت لابد للناس من امیر برا و فاجر
بعد ثبوت این اثر در کتب امامیۃ شرط عصمت باطلست و نیز رضی در نہج البلاغۃ این عبارت از امیر المومنین در جواب کلام خوارج روایۃ کردہ قال کلمۃ حق یراد بہ باطل نعم لاحکم الا للہ ولکن ہؤلاء القوم یقولون لا امرۃ وانہ لابد للناس من امیر برا و فاجر یعمل فی امرتہ المومن ویستمتع فیہا الکافر ویبلغ اللہ فیہ الاجل ویجمع بہ الفئ ویقاتل بہ العدو وتامن بہ السبل ویوخذ بہ للضعیف من القوی حتی یستریح بر ویستراح من فاجر از این اثر ثابت میشود کہ عصمۃ در امام شرط نیست و امارۃ فاجر جائز است امام غیر معصوم راجع کردن فی جہاد با کفار و فصل خصومات جائز است و حکمۃ از نصب امام ہمین است و از امام مفضول نیز ہمین حکمۃ سر برآوردہ میشود واللہ اعلم و استدلال بر اشتراط عصمۃ بقولہ تعالی لاینال عہدی الظالمین باطلست چراکہ مراد از امامۃ در آیۃ نبوۃ است نہ سلطنۃ چراکہ ابراہیم علیہ السلام سلطان نبود و نہ مرتبہ داشت کہ در تفضل مراد از غیر امامۃ نبودہ آمدہ مراد از شرع و لغۃ اصلی نیست و ابراہیم علیہ السلام مرتبہ دیگر سوای نبوۃ و رسالۃ منصف نبودہ و شک نیست کہ در نبوۃ عصمۃ و عدم سبق کفر شرط است و نیز آیۃ بر عدم سبق کفر دلالۃ ندارد چراکہ در اسم فاعل خواہ مفعول اتصاف بماخذ اشتقاق در زمان حال میباید و اتصاف در حین از مشتق نمی باید پس کسی کہ کافر بودہ و باز اسلام آوردہ اطلاق ظالم بروی ظلم است و ہمچنین از مومن اگر صغیرہ یا کبیرہ صادر شود و باز توبہ کند او را فاسق و ظالم نتوان گفت قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم التائب من الذنب کمن لاذنب لہ و بعد توبہ اطلاق اثام در سورہ فرقان آمدہ حق تعالی میفرماید یضاعف لہ العذاب یوم القیمۃ ویخلد فیہ مہانا الا من تاب وامن وعمل عملا صالحا فاولئک

یبدل الله سیاٰتهم حسنات وکان الله غفوراً رحیماً الی قوله تعالی یقولون ربنا هب لنا من
ازواجنا وذریاتنا قرة اعین واجعلنا للمتقین اماما وانچه گفته اند که سرانجام مهام امامت
از غیر معصوم نمی آید اگر مراد جمیع مهام امامت است پس علی رضی الله عنه هم بر سرانجام جمیع مهام امامت قادر
نشده چنانچه بر گرفتن قصاص از قاتلان عثمان قدرت نیافته بود وبگرد مسلّط تمرد نداشته
تا آنکه محمد مهدی از هزار سال مختفی است پس سرانجام جمیع مهام امامت از معصوم هم نشده و اگر مراد
سرانجام اکثر مهام امامت است پس سلاطین مسلم عالم عادل اکثر سرانجام میشوند از امام گوشه نشین
وانچه نصیر طوسی گفته که احتمال خطا در امام موجب تسلسل است وانکه امام حافظ شریعت را واجب
الامتثال است پس عصمت باید باطل است چرا که نصوص کتاب وسنت ناطق است و اینکه لا طاعة للمخلوق
فی معصیة الخالق این عبارت را رضی در نهج البلاغه روایت کرده پس امتثال اولی الامر مقید است
بآنکه خلاف شرع حکم نکند قال الله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر منکم
فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول ان کنتم تؤمنون بالله والیوم الآخر
وحافظ شریعت ودافع خطاء امام کتاب خدا وسنت رسول الله صلی الله علیه وسلم واجماع امت معصوم است
که تعالی فرموده انا نحن نزلنا الذکر وانا له لحافظون وقال علیه السلام لا تجتمع امتی
علی الضلالة پس تسلسل لازم نیاید واگر حفظ شریعت موقوف بر حافظ بودن امام باشد پس بعد
غیبت امام تا هزار سال باید که دین وشریعت محفوظ نباشد وانچه طوسی گفته که اگر از امام معصیت صادر شود
از عوام در درجه کمتر باشد این قول طوسی مخالف قول امامیه است که حق تعالی در حق ائمه وعید افزوده چه
خواهند کنند وچون عصمت شرط امام ثابت نشده پس منصوص علیه بودن هم شرط امام نشد ووجه دوم برای
ابطال استدلال مذکور آنکه دعوی عصمت در علی رضی الله عنه باطل است رضی در نهج البلاغه آورده که علی با
اصحاب خود گفت لا تکفوا عن مقالة بحق او مشورة بعدل فانی لست بفوق ان اخطی ولا آمن من ذلک
من فعلی پس اگر معصوم بودی محتاج مشورت مردم ومقاله حق نبودی ونیز رضی در نهج البلاغه از علی
رضی الله عنه روایت کرده که در دعای خود میگفت اللهم اغفر لی ما تقربت به الیک ثم خالفه

اقلبی و آنچه میگویند که خلفا ثلثه بت پرستی کرده اند بت پرستی در حق ابی بکر ممنوع است بلکه حال ابی بکر مثل حال زید بن عمرو بن نفیل بود و شیخ ابو الحسن اشعری و جماعه کثیر از اهل سنت گفته که ابا بکر همیشه مومن بود قبل بعثت و بعد بعثت و لهذا قبل بعثت هم ملازم صحبت نبی صلی الله علیه وسلم قاضی ابو الحسن زاهدی در حدیث طویل آورده ان ابا بکر قال للنبی صلی الله علیه وسلم بمحضر من المهاجرین والانصار وعیشک یا رسول الله ما سجدت صنما قط فنزل جبرئیل علیه السلام و قال صدق ابو بکر

فائده آنچه اهل سنت نفی عصمت از غیر انبیا میکنند باین معنی است که عصمت بدلیل قطعی که موجب علم باشد در غیر پیغمبران ثابت نیست و ممکن است که صغیره یا کبیره یا خطائی در اجتهاد و یا نسیانی در روایت حدیث از انها صادر گردد نه باین معنی که حکم میکنند بصدور معصیت از اکابر دین حاشا و کلا و قول صوفیه علیه الرحمة که تا که بیست سال کاتب شمال معطل نباشد بر صوفی اطلاق مرید نمیتوان کرد تا بشایخ چه رسد و قول حضرت القطب قطب ربانی وحدیث لی مع الله وقت و مانند آن باین قول تعارض ندارد چرا که احیانا ازین بزرگان که دوام حضور حق دارند بر وجه تقدیر معصیتی صغیره یا کبیره اگر صادر میشود فورا توفیق توبه می یابند و آنقدر ندامت میکشند که موجب زیاده قرب آنها میشود و حسنات الابرار سیئات المقربین و اولئک یبدل الله سیئاتهم حسنات و چون توفیق توبه فورا می یابند کاتب شمال آن را نمی نویسد چرا که در حدیث صحیح وارد شده است که از مسلمان گناه صادر میشود ملک موکل سیئات ساعت توقف میکند اگر در سه ساعت توبه کرد نمی نویسد و او را بران مطلع نمیگرداند پس صحیح شد که کاتب شمال صاحب آگاهی بیست سال چیزی ننویسد و چون قول اهل سنت در حق مرید و مشایخ اینچنین شد در حق قبله اهل کمال و سر سلسله اکابر خلفاء پیغمبر معصوم و مشهود علیهم بالخیر فی الکتاب و السنة والاجماع چه احتمال معصیت است و لیکن در اصطلاح اهل سنت بلفظ تعبیر میکنند بعصمت و فرق میان حال پیغمبر و حال خلفا او و در روافض که انکار این حضرات در خلفا ثلثه میکنند انکار قرآن و سنت می کنند حق تعالی میفرماید محمد رسول الله والذین معه الایة و فرموده کنتم خیر امة الایة و جعلناکم امة وسطا لتکونوا شهداء الایة و قال علیه السلام ما سلک عمر فجا قط الا سلک الشیطان فجا غیره و جمهور امامیه میگویند الصحابة کلهم عدول

وجه سیوم آنکه دعوی میکنند که نص جلی برای خلافة در حق علی است نه در حق غیر او از خلفا ثلثه باطل
است چنانچه سابق ذکر کرده شد بلکه نص جلی برای خلافة در حق ابی بکر است وانچه در حق علی
است علی ظاهر کردند جواب آن گفته شد واگر نص در خلافة علی میبود بر روی حضرت معاویه احتجاج میکرد
حالانکه در جمع که بمعاویه نوشته نوشته انما الشوری للمهاجرین والانصار ذکره الرضی فی
نهج البلاغه دلیل دویم بر خلافة وامامة علی رضی الله عنه روافض بدین وجه میگویند که علی رضی الله عنه
دعوی امامة کرد و معجزه ظاهر نمود موافق دعوی خود مثل کندیدن در خیبر و محاربه جن و برداشتن سنگی
که جمعی عظیم از نقل آن عاجز بودند برای برآوردن آب از زیر آن و رد آفتاب برای نماز عصر پس دعوی
او در امامة مثل دعوی پیغمبر است در نبوة یعنی حقیقت فهو الامام جواب این آنست که اگر دعوی امامة بعد خلفا
مراد است پس امامة او بعد خلفا ثلثه حق است و مذهب اهل سنة جماعة است و اگر دعوی امامت بعد
پیغمبر صلی الله علیه وسلم مراد داشته اند پس کذب و مفتری است و مخالفت روایات متواتره دعوی امامة علی
بعد عثمان متواتر شده و اگر بعد وفات رسول علیه السلام دعوی امامت میکرد البته متواتر می شد حالانکه
در نهج البلاغه ثابت نشده بلکه کلام امیر المؤمنین چنانچه گذشت صریح است برخلاف آن بلکه در فصول
اینهم دعوی میکنند که نبی صلی الله علیه وسلم امر کرده بود که علی را بگو تا ان لم یجدوا ان الکاذب
الضلال وانچه دعوی خوارق عادة کردند ظهور کرامات مسلم و خوارق از جمیع خلفا و اکثر صحابه رسیدند
بلکه از اولیا امة کرامات و خوارق عادات متواتر گشته لیکن جمیع این ظهار خوارق متعارف دعوی امامة
بالبداهة چه قلع باب خیبر در حضور پیغمبر صلی الله علیه وسلم در سنه ششم از هجرت شده نه بعد وفات و همچنین
محاربه جن اگر اهل سنة بصحت رسیده ولیکن شیعه آنرا روایت میکنند که در غزوه بنی المصطلق بوده
و همچنین رد شمس معجزه پیغمبر روایت می کنند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم را بعد نماز عصر وحی آمد سر مبارک او در
پهلوی علی بود و علی نماز عصر نخوانده بود تا آنکه بعد فراغ وقتی حاصل شد که نماز عصر از علی فوت شد پیغمبر
خدا دعا فرمود آفتاب باز آمد و علی نماز ادا کرد این حدیث را طحاوی و ابن مردویه و ابن شاهین
از اسما بنت عمیس روایت کردند و طحاوی و غیره صحیح گفته و ابن جوزی موضوع گفته و حق آنست

پس اگر صحیح باشد از حسن کرامت است والله اعلم پس دعوی مقارنه این خارق بدعوی امامة ظاهر البطلان
است و برداشتن سنگ برای برآوردن آب از زیر آن اگرچه در روایات اهل سنة نیست لیکن
شیعه روایة میکنند که علی چون توجه صفین کرد و یاران خود عطش بر یاران غالب آمد پس آن کرامت
ظاهر شد این کرامت مقارن است بدعوی امامة که بعد عثمان بود و آنرا اهل سنة منکر نیستند
دلیل سیوم آنکه نصیر طوسی بر امامة علی آورده که علی افضل است از دیگر خلفا را لکثرة صحابته وکذا وکذا
مناقب علی رضی الله عنه شمرده و امامة مفضول با وجود فاضل قبیح است جواب یکی آنست که امامة
مفضول با وجود فاضل جایز است چنانچه امامة طالوت با وجود شمویل از نص قرآن ثابت شده دوم آنکه
دعوی افضلیت علی بر خلفاء ثلثه باطلست و حق آنست که افضلیت موافق ترتیب خلافة است چنانچه
در موضع آن ذکر کرده شود انشاء الله تعالی دلیل چهارم بر امامة علی می آرند آنکه در حق علی کسی از
موافق و مخالف موجب قدح در امامة او روایة نکرده و در حق خلفاء ثلثه موجب قدح در خلافت و امثال
بسیار روایة کرده شده و جواب این سخن باطلست اهل حق یعنی اهل سنة در حق هیچ یکی از خلفاء اربعه
موجب قدح روایة نکرده اند و آنچه از احادیث اهل سنة روافض موجبات قدح استنباط می کنند
از سوء فهم آنهاست و جواب هر یکی از مطاعن آنها ذکر کرده خواهد شد انشاء الله تعالی و اهل
باطل از روافض و خوارج موجبات قدح در اکابر دین از سوء عقیده خود و بکذب و افترا روایة میکنند
خوارج که مخالفان علی اند رضی الله عنه بسیار قدح در آن جناب پاک نسبت میکنند و روافض در حق
خلفاء ثلثه همچنان افترا میکنند بلکه روافض در حق علی رض از آن بدتر شنایع نسبت میکنند چرا که
دیگر خلفا را که غصب میکنند بسبب مخالفت علی و از علی رضی الله عنه آن ملعونان دعوی الوهیت نقل
میکنند که گفته که منم که اخذ میثاق کردم از ذریات آدم منم پیدا کننده خلایق و دعوی الوهیت بدترین اقسام
کفر است و نیز دیگر شنایع از خوف تطویل و کذب غیره که بجناب پاک مرتضوی دائم نسبت می کنند
حق تعالی آن ملعونان را برین تهمت که بر اکابر دین بستند جزا دهاد **مقاله رابعه** در رد مطاعن خلفا
و دیگر صحابه کرام و جمهور اهل سنة و جماعة و این مقاله بر شش فصل تقسیم کرده شد **فصل اول**

در مواضع شتی خطبه اول ابوبکر الصدیق الاکبر السابق المبین رضی الله عنه ان ملعونان در حق ان
خیر خلق الله اجمعین بعد الانبیاء والمرسلین یاد یاد و مطاعن ذکر میکنند اول آنکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم فرموده جهزوا جیش اسامة لعن الله من تخلف عنه و ابوبکر از جیش اسامه تخلف
کرد جواب این حدیث صحیح است لیکن جمله اخیر یعنی لعن الله من تخلف عنه در هیچ روایتی از روایات
اهل سنه ثابت نشد و شهرستانی صاحب ملل و نحل گفته که این موضوع است و این امر تجهیز جیش
اسامه در مرض موت آنحضرت علیه السلام شده بود و از این حدیث طعن در حق ابی بکر باطل است بوجوه یکی
آنکه این امر شامل جمیع صحابه نبود و اگر نه این طعن در حق علی رضی نیز لازم آید که او هم در جیش اسامه
نفرستاده بود دوم آنکه این امر ابوبکر را خاصة یقیناً شامل نبود که او را در مرض موت امر با مامت نماز
کرده بود تا امامت دیگری راضی نشده پس ابوبکر یقینا از امر بخروج خارج بود سوم آنکه اگر بالفرض
ابوبکر هم درین امر داخل باشد امر با مامت در حق او ناسخ است امر بخروج را چهارم آنکه در این حدیث
امر تجهیز است نه بخروج و لشکر و تجهیز جیش عبارت است از آنکه خود به لشکر رود یا دیگران را
برای قتال تحریص کند و آنچه لشکریان بدان محتاج باشند آن را سرانجام کند و شک نیست که ابوبکر رضی الله عنه
بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم تجهیز جیش اسامه کرده دوم آنکه ابوبکر گفته لی شیطان
یعتری فاذا استقمت فاعینونی وان زغت فقومونی و هر که شیطان او را فریب
دادن کشد او قابل امامت نیست جواب بچند وجه است یکی آنکه این عبارت لا اصل له در روا
یات صحیح ابی بکر نیست که گفت مر عمر را وقت موت خود والله ما نمت فحلمت و ما شبهت
فتسهمت و انی لعلی السبیل ما زغت ولم آل جهدا وانی اوصیک بتقوی الله
دوم آنکه اگر این امر باعث قدح و خلل در امامت نمیشد که عصمت در امام شرط نیست و امیر المومنین علی
امیر المومنین کلام خود صاحب خود گفته چنانچه از نهج البلاغه بالا مذکور شده و نیز در نهج البلاغه آورده
از خطبات امیر المومنین که اکثر بدان دعا میکرد آنکه اللهم اغفر لی ما تقربت الیک بلسانی
ثم خالفه قلبی سوم آنکه حضرات شیطان مخل در عصمت انبیاء هم نیست چه جای اولیاء قال الله تعالی

وما ارسلنا من قبلك من رسول ولا نبي الا اذا تمنى القى الشيطان في امنيته فينسخ الله ما يلقي
الشيطان الاية وقال الله تعالى فدلهما بغرور فوسوس لهما الشيطان چهارم انکه اینچنین کلام از
بعضے نفس اکثر اولیاء کابرین مروی گشته ودلالت بر وقوع آن ندارد وحول ان بسیم قلت بنا بر هضم نفس وامتثال
قوله تعالى لا تزكوا انفسكم صادر شده پس آنرا کاذب نمیگویند بلکه از قبیل لا یؤاخذکم الله باللغو
في ايمانكم است قال يوسف الصديق وما ابرء نفسي ان النفس لامارة بالسوء وعلي بن الحسين
در دعا خود میگفت قد ملك الشيطان عناني في سوء الظن وضعف اليقين واني اشكو سوء
مجاورته لي وطاعة نفسي له پنجم انکه قول ابی بکر شرطیه است صدق آن مقتضی صدق طرفین نیست چنانچه
قوله تعالى قل ان كان للرحمن ولد فانا اول العابدين بخلاف قول زین العابدین که قضیه حملیه است
سیوم انکه از عمر بن الخطاب مرویست که گفت كانت بيعة ابي بكر فلتة وقى الله المؤمنين من شرها
فمن عاد الى مثلها فاقتلوه میگویند که این صریح است در انکه خلافة ابی بکر مبنی بر اصل نیست پس امام برحق نباشد
جواب سنی اینحدیث آنست که خلافة ابی بکر بغتة بی تامل وتردد واقع شده چندان ردوبدل وتردد
در آن واقع نشده برای ظهور براهین صحة آن کما قال عليه السلام اذا بويع الخليفتان
فاقتلوا اخرهما ومراد آن نیست که این بیعة صحیح نیست وجه احتمال این مراد است که عمر وابو عبیده
بحضور مهاجرین وانصار گفتند ابو بکر خیرنا وسیدنا ولیس بیننا من هو افضل منه وکسی انکار این
قول نکرده واضافة شر بسوی بیعة از قبیل اضافة فعل است بسوی زمان کما في قوله تعالى بل مكر الليل
والنهار یعنی وقى الله المؤمنين من شرها من شر وقتها است یعنی حقتعالی مسلمانان را از سبب بیعت
کردن با ابی بکر از شر وقت آن نگاهداشت یعنی اگر بیعة نکردند دران وقت شر پیش می آمد چهارم انکه از ابی بکر مروی
گشت که لست بخيركم وعلي فيكم میگویند اگر این اثر صادق است پس او قابل امامة نیست واگر کاذب
است کاذب قابل امامة نیست جواب بدو وجه است یکی انکه این اثر نزد اهل سنت ثابت نیست دوم انکه اگر
صحیح شود محمولست بر هضم نفس واینچنین کلام شیعه از ائمه روایت کرده اند در صحیفه کامله از علی بن الحسین آمده که میگفت
در دعاء خود انا الذي افنت الذنوب عمري این صادق است یا کاذب باید که محل در امامة باشد

وا

والجواب الجواب پنجم آنکه مرویست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم ابوبکر را برای ادای سوره برائت در سال نهم
از هجرت بمکه فرستاد پس او را عزل فرمود و علی را برای ادای سوره برائت فرستاد هر که برای ادای یک سوره
صالح نباشد برای امامت که متضمن ادای جمیع احکام است چگونه صالح باشد جواب این بچند وجه است یکی آنکه قول
باطل است که ابوبکر را عزل فرموده حق آنست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم ابوبکر را امیر حج کرده فرستاده بود و نیز علی را
برای ادای سوره برائت فرستاد چرا که عادت عرب بود که در اخذ عهد و نبذ عهد والی مر خود متصدی شود یا کسی از
اهل بیت او کذا ذکره البخاری فی صحیحه و نیز برای آن علی را فرستاد که اول سوره برائت بعد خروج ابی بکر نازل
شده بود پس عزل ابی بکر ثابت نشده دویم آنکه اگر بالفرض عزل ابی بکر ثابت شود عزل برای مصلحتی قدح
در عدالت و استحقاق امامت نمیکند و موجب طعن نیست چنانچه علی ع عمرو بن سلمه مخزومی ربیب پیغمبر علیه السلام را
از ولایت بحرین تغیر کرد نعمان بن عجلان زرقی را امیر کرد حالانکه عمرو افضل بود از زرقی حسبا و نسبا و قد
احسن الولایة وادی الامانة چنانچه خود در کتاب بسوی عمرو نوشته احسنت الولایة وادیت الامانة
فاقبل غیر ظنین ولا ملوم ولا متهم سیوم آنکه اگر ابوبکر قابل ادای رسالت نبود چگونه او را پیغمبر صلعم
ولایت حج داد پس این سخن نمیگوید مگر کسی که از طعن پیغمبر صلی الله علیه وسلم باک ندارد ششم آنکه ابوبکر
سارق را دست چپ قطع کرد و ندانست که قطع نمی باید جواب آنست که نزول این سخن ثابت نشده که ابوبکر
ولی قطع دست چپ کرده باشد بلکه از حدیث حارث بن حاطب نسائی و طبرانی و حاکم روایت کرده اند که در
سوم قطع سه حیب نمود و قال الحاکم صحیح الاسناد و همچنین امام مالک در موطا از عبدالرحمن بن قاسم عن ابیه روایت کرده
که سارق مقطوع الید والرجل بود و لهذا ابوبکر بقطع دست چپ امر فرمود و اگر ابوبکر امر فرموده سنت از رسول صلعم
نیز مرویست روی عن ابی سلمة عن ابی هریرة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال فی السارق ان
سرق فاقطعوا رجله ثم ان سرق فاقطعوا یده ثم ان سرق فاقطعوا رجله و همینست مذهب قتاده
و مالک و شافعی و اسحاق بن راهویه اما مذهب ابی حنیفه و احمد است که بعد قطع دست یمنی و رجل یسری در سرقه ثالثه قطع
باید کرد و حبس باید کرد و این روایت از علی ع است که فرموده انی لا استحیی من الله ان لا یکون له ید یاکل
منها و یستنجی منها و بنظر قواعد اصول قول ابی بکر ارجح است چرا که استحسان عقلی در مقابله نص

قوله تعالی لا تاخذکم بهما رافة فی دین الله مانع از آن است و قوله تعالی السارق والسارقة
فاقطعوا ایدیهما عام است اطلاق سارق بر مقطوع الید الیمنی می آید و محل قطع احد الیدین باقیست پس
نظر بر ظاهر نص میخواهد که در سرقه دویم قطع دست چپ کرده شود لیکن آنرا ترک کرده شد باجماع بنا بر حدیث
ابی هریره پس حکم کرده شود بقطع یسری در سرقه ثالثه بنص کتاب و سنت والله اعلم دویم آنکه اگر فرض کرده شود که ابوبکر
در سرقه دوم قطع دست چپ نموده گفته شود که ابوبکر آیه قطع را مطلق دانسته شامل هر دو دست راست و دست
چپ را و خیار دران امام را فهمیده و قطع پیغمبر علیه السلام دست راست سارق محمول بر اتفاق و سنت پس
بر وی اعتراضی نیست و اجماع که بر قطع دست راست سارق در سرقه اولی منعقد گشته بعد ابی بکر منعقد
پس بر وی حجة نیست هفتم آنکه ابوبکر شخصی را که عمل قوم لوط کرده بود باتش سوخته حالانکه پیغمبر صلعم لا یعذب
بالنار نهی فرموده جواب این بچند وجه است اول آنکه در باب نهی از تعذیب بالنار حدیثی از ابی ذر باسناد ضعیف
روایة کرده شده شاید این حدیث اصلا غیر ثابت باشد و درین باب حدیثی صحیح یا حسن مروی نیست و بر تقدیر صحة
این حدیث شاید که این حدیث به ابی بکر نرسیده بود چنانچه لا نورث بفاطمه نرسیده بود یا آنکه او را مخصص
یا ناسخ رسیده باشد یا نهی یا تنزیهی باشد دویم آنکه این اثر دلالة ندارد که ابوبکر زنده را باتش سوخته بلکه سوید
بن غفلة روایة کرده که حکم کرد آنکه گردن زده باتش سوزند و از امامیه مرتضی نیز با تمیمی اعتراف کرده
سیوم آنکه حکم باحراق لوطی از امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بروایت امامیه ثابت شده مرتضی در تنزیه الانبیا والائمه
نوشته ان علیا احرق رجلا اتی غلاما فی دبره چهارم آنکه ابوبکر رضی الله عنه امر باحراق لوطی
بمشورة علی رضی الله عنه کرده اخرج البیهقی فی الشعب وابن ابی الدنیا باسناد جید عن محمد بن المنکدر
والواقدی فی کتاب الردة ان ابابکر لما استشار الصحابة فی عذاب اللوطی قال علی اری ان یحرق
بالنار واجتمع رای الصحابة علی ذلک فامر به ابوبکر فاحرقه بالنار پس این طعن در حق ابی بکر طعن است
در حق علی فالجواب الجواب هشتم آنکه ابوبکر را در مسئله میراث جده جواب نیامد تا آنکه مغیره بن شعبه و محمد بن
مسلمه او را خبر دادند نهم آنکه در مسئله کلاله توقف نموده و او را جواب نیامد جواب این هر دو طعن آنست که عدم
علم بعض احکام موجب طعن نمی شود و قد روی عبد الله بن شیران علی بن ابی طالب

سئل عن مسئلة فقال لا علم لی بها و درین قضیه منقبت ابی بکر است معاذ ان یجابی حسن ذکر میکنند
مادیقین بود که در هر مسئله که پیش می آمد تفحص احادیث میکردند و اگر نمی یافتند مشاوره باصحاب رسول
الله صلعم میکردند تا آنکه اجماع منعقد میشد و حکم شان برخطا نمی شد لهذا اکثر اجماعات در وقت شیخین منعقد
شده و این هم از اصول دین که موجب علم قطعی است مردم را بدست آمده و سد باب اختلاف گشته جزاهما الله عن
امة محمد خیر الجزاء دوم آنکه ابوبکر فاطمه را میراث پدر حق نداد و گفت نا تمه یا ابن ابی قحافة ترث اباک
ولا ارث ابی و حجت گرفت بخبر واحد که خود بروایة آن منفرد بود و قال قال رسول الله صلعم نحن معاشر
الانبیاء لا نرث ولا نورث ما ترکناه صدقة و این حدیث مخالف قوله تعالی است یوصیکم الله فی
اولادکم للذکر مثل حظ الانثیین که این آیه عام است شامل است پیغمبر و غیر پیغمبر را و قوله تعالی وورث
سلیمان داود و قوله تعالی در قصه زکریا فهب لی من لدنک ولیا یرثنی ویرث من آل یعقوب جواب
اگر بروایة این حدیث ابوبکر منفرد بودی تاهم این حدیث در حق ابی بکر حدیث احاد گفتن حمق است چرا که حدیث
احاد آنرا میگویند که راوی این حدیث از پیغمبر صلی الله علیه وسلم احاد باشند و بدرجه تواتر نرسیده باشند
اما حدیثی که کسی بگوش خود از زبان مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم شنیده باشد این حدیث از خبر متواتر
تواتر است چنانچه سابق تحقیق آن ذکر یافته پس این حدیث در حق ابی بکر قطعی است گو در حق غیر او ظنی باشد
و حال آنست که ابوبکر منفرد نیست بروایة این حدیث بلکه جماعتی از صحابه مثل حذیفه بن الیمان و زبیر بن العوام
و ابو الدرداء و عائشه و ابوهریره نیز این حدیث را روایة کرده اند و بخاری از مالک بن اوس النصری روایة کرده
که عمر بن الخطاب بحضور جماعتی از صحابه که علی و عباس و عثمان و عبدالرحمن بن عوف و زبیر بن العوام
و سعد بن ابی وقاص در انجا حاضر بودند گفته انشدکم بالله الذی باذنه تقوم السماء والارض تعلمون
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال لا نورث ما ترکنا صدقة یرید بذلک نفسه صحابه جواب دادند
اللهم نعم پس تر روی بسوی علی و عباس آورد و گفت انشدکما بالله هل تعلمان ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم قال آن هر دو گفتند اللهم نعم قد قال ذلک پس عمر گفت پس حالا من سخن می کنم با شما درین
امر پس حق سبحانه تعالی خاص کرد رسول خود را ازین مال فیء بچیزیکه نداد آنچیز بدیگری و عمر آیة خواند

ما افاء الله علی رسوله منهم الی قوله قدیر پس بود این مال فی خالص برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم
و بدرستی که رسول خدا صلی الله علیه وسلم آن مال فی را خود تنها نگاه نداشته و خاص برای نفس خود اختیار نفرموده بلکه
شما همه را داده و در میان شما قسمت نموده تا آنکه این مال یعنی بنی نضیر باقی ماند پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم
ازین مال نفقه یکساله اهل خود میداد و آنچه باقی میماند آن را در محل مال خدا میگردانید همچنین تا حیات خود رسول الله
صلی الله علیه وسلم عمل میاورد و قسم میدهم شما همه را بخدا آیا میدانید که پیغمبر خدا همچنین میکرد آن سرده گفتند نعم
عمر گفت پس وفات داد الله تعالی نبی خود را پس گفت ابوبکر من ولی رسول خدا صلی الله علیه وسلم هستم پس
قبض کرد او را ابوبکر پس عمل کرد در آن بدانچه رسول صلی الله علیه وسلم عمل میکرد و خدا میداند که ابوبکر راست گو و
نیکوکار و بار شد و تابع حق بود و ابو داود از مالک بن اوس روایت کرده که گفت که بود از آنچه حجت گرفته بود
بدان عمر آنکه فرمود که بود برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم سه صفایا یکی : بنو نضیر دوم خیبر سوم فدک
پس بنی نضیر را حبس کرده بود برای حوائج خود که پیش آید و فدک را بند کرده بود برای ابناء سبیل یعنی
مسافران و خیبر را سه حصه کرده بود دو حصه در میان مسلمانان قسمت فرموده بود و یک حصه نفقه اهل خود
از آن میداد و آنچه فاضل میشد آن را بفقراء مهاجرین میداد و ازین روایات ظاهر شد که نزد صدیق اکبر قضیه مطالبه
میراث آمده بود و در جواب آن حدیث لا نورث ذکر فرموده و نزد فاروق قضیه بنی نضیر آمده بود و در جواب آن
تمسک نمود بکتاب و سنت و معقول اما الکتاب پس قوله تعالی فلله وللرسول الآیة بعد از آن فرمود للفقراء
المهاجرین الآیة والذین تبوؤا الدار والایمان الآیة والذین جاؤا من بعدهم الآیة پس ازینجا
دانسته شد که اختصاص رسول الله صلی الله علیه وسلم من حیث کونه خلیفة الله است و متولی است تصرف را
نه از جهت ملک رقبه چرا که کلمه للفقراء قرینه است بر آن و اما السنة پس قول و فعل رسول الله صلی الله علیه وسلم
و اما المعقول پس بیان نمود که تصرف رسول الله صلی الله علیه وسلم تصرف مالکانه نبود بلکه مثل تصرف متولی
بود در بیت المال پس از جواب عمر رضی الله عنه دو جواب ظاهر شد یکی آنکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
مال فی را برای نفس خود اختیار نفرمود بلکه محل مال الله یعنی بیت المال داشته ازین مالکیت رقبه
ثابت نمی شود که موجب ارث باشد دوم آنکه بر تقدیر مالکیت رقبه انبیا را کسی وارث نمی شود درین قول حجم

ازینجا و سابچا نزان مجلس استشهاد نموده و قسم بخدا داده آنچه علی و عباس نیز شهادت بدان داده‌اند
چنانچه روایات اینجماعه اصحاب که مذکور شدند با جمعی دیگر در مسانید شان موجود است پس اینحدیث
در حق ما هم بمرتبهٔ تواتر رسیده و امامیه نیز موید اینحدیث در صحاح خود روایت کرده‌اند چون محمد بن یعقوب
الرازی در کافی از ابی البختری از ابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق روایت کرده که گفت العلماء
ورثة الانبياء وذلك ان الانبياء لم يورثوا درهما ولا دينارا وانما اورثوا احاديث من احاديثهم
فمن اخذ بشيء منها فقد اخذ بحظ وافر. و کلمهٔ انما نزد امامیه مفید حصر است برای حصر تخصیص کتاب
بخبر واحد جایز است نزد اکثر اهل سنت و جمهور امامیه و غیر ایشان از شیعه نص علیه فی شرح مبادی الاصول
الحلی تلمیذه وغیره من الاصولیین و نیز اکثر ائمه بعضی ورثه را میراث نداده‌اند از بعض ترکه میت مانند سیف و مصحف
و غیر آن و احتجاج کرده بخبر واحد که خود بروایت ایشان متفرد است و دعوای عصمت ملک ثابت نشده و در کریمهٔ ورث
سلیمان داود و کریمهٔ یرثنی و یرث من آل یعقوب مراد وراثت علم و نبوت است نه وراثت مال روی الکلینی عن
ابی عبد الله ان سلیمان ورث داود وان محمدا ورث سلیمان و اگر میراث مال مراد بودی
سلیمان بمیراث داود مختص نبودی چرا که داود را چند پسر و دختر بود گذارده و الکلینی و یحیی را از ذکریا
ممکن نیست که میراث مال بگیرد لیکن از آل یعقوب بجا ها چگونه میراث مال متصور است و سیاق قوله تعالی
وورث سلیمان داود وقال یا ایها الناس علمنا منطق الطیر برهین دلالت دارد که مراد میراث علم
است و متصرف شدن امهات مؤمنین بحجرات از جهت آن بود که آن حجرات ملک ایشان بود و آن حضرت
صلی الله علیه وسلم در حیوة ایشان را مالک ساخته بود چنانچه قوله تعالی وقرن فی بیوتکن اضافه بیوت
با ایشان بر آن دلالت دارد و نیز حکم پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حکم سائر ناس جدا است بعد وفات مرد نکاحش منفسخ
میشود و لهذا زنش را بعد انقضاء عدهٔ نکاح با شوهر دیگر جائز است بخلاف پیغمبر صلی الله علیه وسلم که نکاحش بعد
وفات فسخ نشده قال الله تعالی ولا ان تنکحوا ازواجه من بعده ابدا پس نفقه و سکنی برای
امهات مؤمنین از بیت المال واجب بود و سیف و دستار پیغمبر صلعم که ابوبکر مر علی را داده پیغمبر صلی الله علیه
وسلم بدان وصیت کرده بود نه از جهت میراث که علی رض وارث پیغمبر نبود پس در قول الفعل ابی بکر

اختلاف نیست بر آنکه ابوبکر فاطمه را فدک نداد و فاطمه دعوی کرده بود که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فدک
مرا بخشیده است پس ابوبکر فاطمه را با وجود عصمت تصدیق نکرد پس فاطمه علی را و ام ایمن را شهود آورد و شهادت
آنها را رد کرد پس فاطمه غضبناک شد و پیغمبر علیه السلام فرموده فاطمة بضعة منی من اغضبها فقد اغضبنی
جواب قصه دعوی کردن فاطمه علیها السلام هبه فدک را و گواهی دادن علی و ام ایمن پس ام ایمن
باطل محض است هیچ روایتی با آن صحیح نشده کذا قال الشیخ ولی الله قدس سره فی قرة العینین و روی ابوداود
عن المغیرة بن شعبة ان عمر بن عبد العزیز جمع بنی مروان حین استخلف فقال ان رسول الله صلی الله
علیه وسلم کانت له فدک فکان ینفق منها ویعود منها علی صغیر بنی هاشم ویزوج منها
ایمهم وان فاطمة سالته ان یجعلها لها فابی فکانت کذلک فی حیوة رسول الله صلی الله علیه وسلم
حتی مضی بسبیله فلما ان ولی ابوبکر عمل فیها بما عمل رسول الله صلی الله علیه وسلم حتی مضی بسبیله
فلما ان ولی عمر بن الخطاب عمل فیها بمثل ما عملا حتی مضی بسبیله ثم اقطعها مروان ثم صارت
لعمر بن عبد العزیز فرایت امرا منعه رسول الله صلی الله علیه وسلم فاطمة لیس لی بحق وانی اشهدکم
انی رددتها علی ما کانت یعنی علی عهد رسول الله صلی الله علیه وسلم وابی بکر و عمر
این حدیث صحیح صریح است بر آنکه آنحضرت صلی الله علیه وسلم فدک فاطمه را نبخشیده بود بلکه دلالة دارد
بر آنکه فدک مملوک آنحضرت صلی الله علیه وسلم نبود و تصرفات وی در آن مثل تصرف متولی بود در بیت المال
چرا که این چنین کریم احد سوال چنین فرزند عزیز را از بخشیدن آن اگر مملوک آدمی بود زبا منیفر موقوف
و بر تقدیر تسلیم صحت قصه گوییم که ابوبکر بر قول مدعی اگرچه معصوم باشد حال آنکه عصمت نزد اهل سنت
ثابت نمی‌شود و بر شهادت یک مرد و یک زن اگر حکم نکرد عمل کرد بر کتاب الله تعالی فاستشهدوا
شهیدین من رجالکم فان لم یکونا رجلین فرجل وامراتان چه این حکم استشهاد شامل
است معصوم و غیر معصوم را و عمل کرد بر سنت رسول صلی الله علیه وسلم که هبه بدون قبض تمام نمی‌شود
و ملک موهوب له در نمی‌آید و شک نیست که فدک باتفاق موافق و مخالف تا روز وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم در قبض آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود و در قبض فاطمه علیها السلام نیامده بود و لهذا امیر المومنین علی رضی الله عنه در خلافت خود

هم بلولاد فاطمه زاده و نیز علما امامیه مانند صاحب منهاج السالکین وغیره و علما زیدیه ذکر کرده اند که مسرگاه
فاطمه غضبناک شد واز ابوبکر هجره نمود و بعد از ان در امر فدک سخن نکرد این امر نزد ابی بکر گران آمد پس خواست
ابی بکر استرضای فاطمه پس رفت نزد فاطمه و گفت فاطمه را راست گفتی ای دختر رسول خدا صلی الله علیه وسلم در دعوی
دعوی کردی لیکن من دیدم رسول خدا صلی الله علیه وسلم که قوت میداد شمارا از ان بعد از ان آنچه باقی میماند
قسمت کرد آنرا در فقرا و مساکین و ابن السبیل پس فاطمه گفت بکن تو در آن آنچه میکرد پدر من رسول خدا
صلی الله علیه وسلم پس گفت ابوبکر را قسم بخدا برای تو بکنم آنچه میکرد او پس فاطمه گفت والله لتفعلن ذلک قال
والله لافعلن ذلک پس گفت ابوبکر اللهم اشهد پس راضی شد فاطمه و بود ابوبکر که میداد از ان
قوت آنها و قسمت میکرد باقی را در فقراء و مساکین و ابن السبیل و ابن مطهر حلی در منهاج الکرامه نوشته
ان لما وعظت فاطمة ابابکر فی فدک کتب لها کتابا و ردها علیها پس ازین روایات که علما
امامیه روایت کرده اند ظاهر است که ناخوشی فاطمه با ابی بکر رضی الله عنهما باقی نماند و رضامندی حاصل
شده و در تقدیر یکه فاطمه راضی نشده و غضب او تا وقت مرگ باقی مانده باشد پس اعتراض بر ابی بکر لازم نمی آید
و در حدیث من اغضبها فقد اغضبنی ابوبکر داخل نمیتواند شد چرا که مراد از اغضاب در قوله من اغضبها
فقد اغضبنی آنست که آزرده سازی قولی یا فعلی بر هوای نفس خود صادر شود که قصد فاعل از ان ایذاء و اغضاب
فاطمه باشد نه آنکه آزردگی قولی یا فعلی بامر شارع صادر شود که فاطمه در ان بغضب آید چرا که این قول و فعل
چون بامر شارع است منسوب میشود بسوی شارع نمی بینی که حق تعالی میفرماید و من یقتل مؤمنا
متعمدا فجزاؤه جهنم و با وجود این اگر امیری مسلمانی را در حد یا قصاص بکشد داخل این وعید میگردد
پس در قصه طلب میراث یا دعوی هبه آنچه مروی گشته مغضبت یعنی فاطمه دلم متکلم از ان اعتراض
بر ابی بکر لازم نمی آید بلکه اعتراض بر فاطمه زهرا لازم می آید مسلمانان اهل سنت و جماعت را از ان جواب
می باید داد و آن اعتراض آنست که حق تعالی میفرماید ما کان لمؤمن ولا مؤمنة اذا قضی الله ورسوله
امرا ان یکون لهم الخیرة من امرهم و نیز میفرماید فلا وربک لا یؤمنون حتی یحکموک فیما شجر بینهم
ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت ویسلموا تسلیما و در صورتیکه ابوبکر در منع میراث بقول سید

لا نورث احتجاج کرد یا در دعوی هبه بحکم قوله تعالی فاستشهدوا شهیدین من رجالکم فان
لم یکونا رجلین فرجل وامرأتان از فاطمه طلب شهود نمود و کمتر از نصاب شهادت را رد کرد و باتباع
نصوص کتاب و سنت موافق مرضی فاطمه حکم نکرد فاطمه در غضب آمد و ناخوش چرا شد که منافیست
قوله تعالی ثم لا یجدوا فی انفسهم حرجا مما قضیت و یسلموا تسلیما بعضی علما ازین اشکال
جواب داده اند که فاطمه بشر بود نفسی داشت و صفات نفس گاهی ظاهر میشود بی اختیار و تکلیف متوجه
نمیشود مگر بقدر طاقت و اختیار و حکم ابوبکر هرچند موافق شرع بود لیکن چون مخالف طبع فاطمه افتاد
بی اختیار بغضب آمد و ناخوش شد و این جواب نزد فقیر ضعیف است که ازینچنین نفوس مطمئنه مزکی ظهور صفات
نفسانی مستبعد است و در حقیقت این جواب نیست بلکه تسلیم است بظهور صفات نفسانی که محل حیا از شان
و جواب نزد فقیر آنست که در صحیح بخاری در قصه طلب میراث باین عبارت واقع شده است فوجدت و
لم تکلمه حتی ماتت و وجدت لفظی است مشترک در چند معنی بمعنی غضب و ندامت و غمت آمده کذا فی
نهایة الجزری و اینجا وجدت را اصل راوی بمعنی ندامت یا بمعنی غمت استعمال کرده بعضی رواة فرع
که روایت حدیث بالمعنی کردند وجدت را بمعنی غضبت فهمیده بجای آن همین لفظ را داشته و لفظ غضبت روایت
کرده پس معنی این حدیث در حقیقت آنست که چون فاطمه جواب ابوبکر شنید و باستماع حدیث پیغمبر دریافت کرد
که سوال میراث خلاف شرع واقع شد ندامت کشید و بر سوال کردن خود میراث را غمگین شد که این
فعل چرا از من ظهور نمود و درین صورت معنی لم تکلمه حتی ماتت آنست که درباب طلب میراث باز
سخن نکرده بود تا که مرد سوال فاطمه طلب میراث موافق نص قرآن کرده بود و از حدیث لا نورث اطلاع نداشت
و بعد اطلاع بر حدیث دست از طلب میراث باز داشت و باز تا زندگی طلب میراث نکرد و پس ندامت
و غم از چه چیز شد جواب فی الواقع درینباب از فاطمه زهرا معصیتی صدور نیافته لیکن حال اخص
خواص آنست که اگر از ایشان قولی یا فعلی صادر شود گو از سهو یا نسیان صدور یافته باشد و آنها دران
معذور باشند چنانچه اکل شجره از آدم بنابر نسیان صادر شده لقوله تعالی فنسی ولم نجد له عزما
یعنی آدم فراموش کرد و در اکل شجره عزم نداشت و چنانچه سوال نوح علیه السلام برای نجات

پسر خود که کافر بود بنا بر وعده الهی نجات اهل و بود حیث قال رب ان ابنی من اهلی وان وعدک
الحق وانت احکم الحاکمین و چنانچه اخذ فدیه از اساری بدر که از سرور پیغمبران بظهور آمده بنا بر حکم الهی
که موجب آن اخذ فدیه بود چنانچه حق تعالی میفرماید ولولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم عذاب
عظیم و این بزرگان در افعال ماضی خود معذور بودند لیکن چون ظاهر شود که این قول یا فعل خلاف امر
الهی واقع شد اخص خواص آن فعل را در رنگ معصیت دانسته استغفار میکنند و ندامت می کشند و در صدور
آن غم می خورند چنانچه آدم گفت ربنا ظلمنا انفسنا وان لم تغفر لنا وترحمنا لنکونن من الخاسرین
و نوح گفت ✤ اعوذ بک ان اسئلک ما لیس لی به علم وان لا تغفر لی وترحمنی اکن من الخاسرین
و سرور پیغمبران در انقصه بسیار غم خورد و گریست و فرمود اگر عذاب نازل میشد نجات نمی یافت از آن بجز عمر
چرا که او مشوره داده بود بقتل اساری والله اعلم لهذا گفته اند حسنات الابرار سیئات المقربین شعر
کار پاکان را قیاس از خود مگیر ✤ گرچه ماند در نوشتن شیر و شیر ✤ شیر آن باشد که آدم می خورد ✤ شیر آن
باشد که آدم را خورد ✤ **فصل ثانی** در جواب طعن فاروق اعظم خلیفه ثانی امیر المومنین عمر بن الخطاب
رضی الله عنه و آن یازده می آرند یکی آنکه بخاری و مسلم از ابن عباس روایت کرده انه اشتد برسول
الله صلی الله علیه وسلم وجعه فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم ائتونی بکتف اکتب لکم کتابا لن تضلوا بعده
ابدا فتنازعوا فقالوا ما شانه اهجر استفهموه فذهبوا یردون علیه
فقال دعونی فالذی انا فیه خیر مما تدعونی الیه واوصاهم بثلث فقال اخرجوا المشرکین
من جزیرة العرب واجیزوا الوفد بنحو ما کنت اجیزهم وسکت عن الثالثة او قال فنسیتها وفی
روایة وفی البیت رجال منهم عمر بن الخطاب فقال قد غلب علیه الوجع وعندکم القرآن حسبکم کتاب
الله وجه طعن آن است که آن ملعونان میگویند که عمر منع کرد قول آنحضرت را صلی الله علیه وسلم و رد کرد وحی را
چرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم لا ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی و رد وحی کفر است ✤
وقال الله تعالی ومن لم یحکم بما انزل الله فاولئک هم الکافرون و نیز ترک ادب است که گفت
غلب علیه الوجع و نیز در قول قائل اهجر استفهموه نسبت هذیان است بسوی پیغمبر صلی الله علیه وسلم

که منافی عصمت است واز انکار عصمت انکار نبوة لازم می آید همچنین خرافات سست تعصبات جاهلیت
میگویند جواب از اول آنست که چون آیه وشاورهم فی الامر نازل شد آنحضرت صلی الله علیه وسلم
در باب کیفیت اظهار وحی وطرق مجاهده با کفار وانچه وحی دران فرود نیامده بود مشاورت میفرمود وتنها
صحابه بعرض مشورة مامور بودند خصوصا در حق شیخین که در حق آنها حضرت صلی الله علیه وسلم فرموده
وزیرای من اهل الارض ابوبکر وعمر اخرجه الترمذی وفرموده لاغنی بی منهما انهما من
الدین کالسمع والبصر اخرجه الحاکم یعنی مرا از ابی بکر وعمر استغنا نیست که اینها را از خود جدا کنم تا فاق
برای تعلیم سنن وفرایض بفرستم پس ایشان همیشه عرض مشورة میکردند واکثر وحی موافق رای
ایشان فرود می آمد چنانچه قصه اساری بدر وقصه حجاب وقصه منع کردن از نماز بر جنازه منافق
وامانند آن مشهور است پس توقف فاروق در استعداد اسباب کتابت گویا مشورة دادن است
بآنکه ترک کتابت لایق تر است وآنحضرت رای فاروق را در نیاده تصویب فرموده ولهذا الفتیه
یوم پنجشنبه وتمام روز جمعه وشنبه ویکشنبه واول روز دوشنبه که آن حضرت
صلی الله علیه وسلم زنده بود باز متعرض کتابت نشد چنانچه در قصه بشارت من قال لا اله الا الله دخل
الجنة رای فاروق پسند فرموده ابو هریره را از ندا باآن منع فرموده بود واز ینجا معلوم شد که آنحضرت
صلی الله علیه وسلم کتابت بحکم حق تعالی مامور نبود واگر مامور می بود بتاکید بلیغ باحضار قرطاس ودوات
امر میفرمود ومنع کنند کان را زجر بیفرمود چنانچه عایشه وحفصه را در باب امامت عمر برای نماز زجر فرموده
وبتاکید گفت انتن صواحب یوسف مروا ابابکر لیصل بالناس وهرگز در تبلیغ امر الهی تساهل نفرموده که مخالفت عصمت ولازم
عدم امتثال قوله تعالی یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک وان لم تفعل فما بلغت
رسالته والله یعصمک من الناس وقوله تعالی ما ینطق عن الهوی ان هو الا وحی یوحی علمه
شدید القوی یعنی جبرئیل مراد ازان است که ما ینطق القرآن عن الهوی ان هو یعنی القرآن
الا وحی یوحی عام نیست جمیع منطوق آنحضرت را صلی الله علیه وسلم والا لازم آید که علمه شدید القوی
بر جمیع منطوق آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادق آید وچنین نیست والا جمیع منطوق آنحضرت

صلی الله علیه وسلم وحی بودی قوله تعالی لم اذنت لهم و قوله تعالی لم تحرم ما احل الله لک
نازل نشدی و ابن جریر نقل میکنند که بیش منقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم وحی بود بلکه روایت
کرده از محمد بن الحنفیه از امیر المومنین که فرمود لقد کان کثر الناس علی ماریة القبطیة ام
ابراهیم ابن النبی صلی الله علیه وسلم فی ابن عم لها قبطی کان یزورها و یختلف الیها فقال لی النبی
صلی الله علیه وسلم خذ هذا السیف وانطلق فان وجدته عندها فاقتله فلما اقبلت نحوه
علی تی اریدہ الی نخلة فرقی علیها ثم رمی بنفسه علی قفاه وشغر رجلیه فاذا به اجب امسح
ماله ما للرجال لا قلیل ولا کثیر قال فغمدت السیف ورجعت الی النبی صلی الله علیه وسلم
فاخبرته فقال الحمد لله الذی یصرف عنا الرجس اهل البیت کذا ذکره الشریف المرتضی فی کتاب
الدرر والغرر پس اگر جمیع منطق النبی صلی الله علیه وسلم وحی بودی علی را برای قتل قبطی فرستادی
و مراجعه قول نبی صلی الله علیه وسلم در مقام شاورت معینه نیست بلکه مامور بهست چنانچه نبی صلی الله علیه
وسلم در شب معراج نه بار بتاره موسی ببد امر الهی به پنجاه نماز مراجعه کرد و موسی علیه السلام ببد امر الهی
ان ائت القوم الظالمین قوم فرعون الا یتقون مراجعه کرد و گفت انی اخاف ان یکذبون الی قوله فاخاف
ان یقتلون پس مراجعه عمر چرا رد وحی باشد و قول عمر قد غلبه الوجع محل اشکال نیست چرا که غلبه وجع
امری هست مقتضای بشریه انبیاء و غیرشان درین برابر اند پس درین ترک ادب نیست بلکه شفقت
است و قول قائل اهجر استفهم به متحمل دو معنی است یکی آنکه جمعی که قاصد آوردن قرطاس بودند تقویت
قول خود کردند باین کلمه و استفهام انکاریست یعنی هجر و هذیان بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم محال است پس
اگر پیغمبر باید چرا تامل کنند دویم آنکه جمعی که متوقف بودند در آوردن قرطاس گفته باشند و معنی هجر درین وقت
کلامی است که بسبب ضعف آلات تکلم یا غلبه خشکی زبان خوب نه فهمیده شود پس گفتند بطریق استفهام تعرض
کرده فهمیده ایم مراد آنحضرت صلی الله علیه وسلم پس باید پرسید تا موافق امر بجا آریم و از روایة صحیح
معلوم نمیشود که قائل اهجر استفهموه عمر بوده باشد و اگر غرض مستشکل آنست که مقصود آنحضرت صلی الله علیه
وسلم کتابت خلافت مرتضی بود پس باطل است بلکه جایز است که مقصود کتابت نفس استخلاف

باشد روی احمد بن عمر بن زید عن علی بن ابی طالب قال امر النبی صلی الله علیه وسلم ان اتیه بطبق یکتب فیه ما لا یضل امته من بعده فخشیت ان یفوتنی نفسه قال قلت انی احفظ واعی قال اوصی بالصلوة والزکوة وما ملکت ایمانکم واگر تنفت وو استخلاف بوده با البته استخلاف صدیق بوده باشد بدلیل حدیث بشارت ادعی لی اباک واخاک الذی اکتب کتاب الحدیث
عجب است از این ملعونان مفتریان که خود بکذب افترا نسبت میکنند بائمه عظام چیزها که در ان مخالفت رسول صلی الله علیه وسلم و حکم بر خلاف ما انزل الله باشد و با اینهمه دعوی عصمت میکنند و دیگر صحابه کرام را بتاویلات فاسده خود مخالفت رسول الله صلی الله علیه وسلم ثابت کرده تکفیر آنها میکنند ما اجهلهم وما اکفرهم محمد بن بابویه در امالی و دیلمی در ارشاد القلوب روایت کرده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم فاطمه را هفت درهم داد و گفت که علی را بده و بگو که خرید کند برای اهل طعامی که غالب شده بود بر آنها گرسنگی پس فاطمه علی را داد و گفت که ترا رسول خدا صلی الله علیه وسلم امر کرده است که خرید کن برای ما طعامی پس علی گرفت و برای خرید طعامی برای اهلبیت از خانه بر آمد پس آواز مردی سایل شنید و آن درهم او را داد و این صریح است در مخالفت امر پیغمبری که لا ینطق عن الهوی در شان اوست و تصرف در مال غیر بر خلاف اذن او و سختی کردن نسبت باهل و عدم ملاحظه گرسنگی شان و ترک واجب نفقه اهل الفعل مندوب و احتمال بلکه یقین بر بنای پیغمبر علیه السلام و فعل عمر و علی نظر بر زر رسیدگی آنها مشترک است و روایت میکنند از ائمه حکم بر خلاف ما انزل الله مثل حل وطی امه غیر باذن مالک حالانکه حقتعالی میفرماید والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین فمن ابتغی وراء ذلک فاولئک هم العادون و شک نیست که امه مستعار نه زوجه است و نه ملک یمین و جواز نماز بار جامه ملوث بخون و منی و در خم حالانکه حقتعالی میفرماید وثیابک فطهر و استرقاق اولاد صغار ذمی که قتل مسلم کرده باشد حالانکه حکم الهی قصاص باشد و تخصیص بعض ورثه بعض ترکه و نص دال است بر عموم و روایت می کنند از صادق که نهی کرد از آموختن زن مسئله احتلام و از کاظم نهی از آموختن خلق اصول دین حالانکه حق تعالی حکم کرده است بتعلیم علوم دوم آنکه قصد احراق

خانه فاطمه کرد جواب این باطل است از مفتریات روافض و کلام روافض در نیمفال مختلف است اکثر میگویند که احراق کرد و بعضی میگویند که قصد احراق کرد پس اگر احراق میکرد یا اسباب احراق جمع میکرد متواتر میشد و اگر فقط در دل قصد احراق کرده بود اطلاع بر آن محال است سوم آنکه منع آنحضرت صلی الله علیه وسلم انکار کرد و قسم خورد که پیغمبر نمرده است جواب این محل طعن نیست از دلیل بران نیست که عمر را علم نبود بجواز موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بلکه این قصه دلیل است بر فرط عشق و محبت عمر با پیغمبر صلی الله علیه وسلم که بسبب موت آن حواس باخته و از معلومات خود ذاهل شد چهارم آنکه از مسایل شرعیه علم نداشت امر کرد برجم زن حامله پس علی گفت اگر کان الله علیها سبیل فلیس لک علی ما فی بطنها سبیل فقال عمر لولا علی لهلک عمر و حکم کرد برجم زن مجنونه علی گفت سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول رفع القلم عن النائم حتی یستیقظ وعن المجنون حتی یعقل وعن الطفل حتی یحتلم و در پسر خود ابو شحمه را حد زنا پس صدور تمام نشده بود تا که عمر و پس باقی صد دره بعد موت زده و ندانست که میت غیر مکلف است قابل زدن حد نیست و ندانست حد شرب خمر را پس معلوم شد که از مسایل اطلاع نداشت پس ایا نه او صحیح نیست جواب امر کردن عمر رضی الله عنه برجم حامله موضوع است ثابت نیست و اراده رجم مجنونه در کتب اهل سنت بدرجه صحت نرسیده و اگر فرضا این هر دو امر صحیح شوند پس محمول است برانکه عمر رضی الله عنه بر حمل و جنون او اطلاع نداشته باشد و واجبست بر امام سوال از حمل چنانکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم حکم کرد علی را باقامت حد بر زنی که در نفاس بود و علی حد قایم نکرد بخوف آنکه بمیرد و ذکر کرد این سخن را پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمود آنحضرت صلیلم احسنت دعها حتی ینقطع دمها ثم اقم علیها الحد فائده محمد بن بابویه قمی روایه کرده در فقه من لم یحضره الفقیه که علی امر میکرد باقامه حد سرقه بر صبی قبل احتلام این روایه ولالت دارد برانکه قصه امر کردن عمر برجم مجنونه و اعتراض کردن علی بر او موضوع است چرا که محال است که علی برخلاف امر رسول الله صلی الله علیه وآله وسلم و برخلاف روایه خود حکم کند بحد سرقه بر صبی و اعتراض کند بر حکم کردن عمر برجم یک مجنونه و قصه تمام کردن صد دره بعد موت ابی شحمه دروغ و باطل است و صحیح آنست که صد دره زد و ابو شحمه زنده ماند و جراحات او بشد و بعد

رد و حد شرب خمر در زمان پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم مقدر نبود کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
یجلد فی الخمر بالجرید والنعال وضرب مرۃ فی شرب الخمر بجریدتین نحو اربعین رواہ مسلم
صحیحہ ثم جلد ابوبکر اربعین ولما افضت نوبۃ الخلافۃ الی عمر استشار الصحابۃ فی الخمر
قال علی اری ان یجلد ثمانین جلدۃ واتفق علی ذلک اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ۞
نزد امامیہ نیز ہمین روایۃ صحیح است ذکرہ الحلی فی منہج الکرامۃ زہی کور چشمی آن ملعونان کہ عمر را نسبت بکم علمی
میدہند و پیغمبر در حق او فرمود ان اللہ جعل الحق علی لسان عمر وقلبہ و علی گفت ماکنا نبعد ان
السکینۃ تنطق علی لسان عمر و عثمان در حق او میگوید ہل استطیع ان اکون مثل لقمان الحکیم و ابن
مسعود میگوید لو وضع علم احیاء العرب فی کفۃ میزان ووضع علم عمر فی کفۃ لرجح علم عمر ولقد کانوا یرون
انہ ذہب بتسعۃ اعشار العلم و بر تقدیر صحۃ قصہ او شخصہ چشم باطل مین شان بطرق قباحت رفت
راز پند کوری نمود کہ پسر خود را برای اقامۃ حد و حصول رضاء الہی کشت و در دین خدا سستی نکرد
طعن پنجم آنکہ از بسیاری مہر منع کرد و گفت ہر کہ مغالات کند در مہر زیادہ در بیت المال نہادہ شود پس زنی
استادہ گفت حق تعالی ما را میدہد و عمر منع میکند قال اللہ تعالی فان اتیتم احدٰہن
قنطارا فلا تاخذوا منہ شیئا عمر گفت کل افقہ من عمر حتی المخدرات
فی الحجال جواب نہی عمر رضی اللہ عنہ از مغالات در مہر موافق ارشاد آنحضرت صلی
اللہ علیہ وآلہ وسلم بود مغالات در مہر فی الواقع مکروہ است روی الخطابی فی غریب
الحدیث ان النبی صلی اللہ علیہ وسلم قال تیاسروا فی الصداق الحدیث و روی
ابن حبان فی صحیحہ عن ابن عباس قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خیر
النساء ایسرہن صداقا و روی ابن حبان عن عائشۃ انہ صلی اللہ علیہ وسلم
قال من یمن المرأۃ تسہیل امرہا وقلۃ صداقہا و روی احمد والبیہقی *
اعظم النساء برکۃ ایسرہن صداقا و اسنادہ جید ٭ و تسلیم عمر قول
زن را از جہت آن بود کہ مغالات مہر مشروع است کہ مکروہ است چنانچہ

آیه بر مشروعیة دلالت دارد ولیکن بر عدم کراهیة دلالت ندارد و حکام را در اکثر امور مباحه که کراهیه داشته
باشد یا در ان ترک مصلحت بود منع از ان میرسد پیغمبر صلی الله علیه وسلم زید را از طلاق دادن زینب
منع فرمود و گفت امسك علیك زوجك واتق الله حالانکه طلاق مباح بود و قول عمر که آمده که آن زیادة
در بیت المال نهاد بر سیاست و مبالغه منع از مکروه بود و قول عمر کل افقه من عمر حتی المخدرات بنابر تواضع
و هضم نفس بود نه آنکه مقاله زن حق است و مقاله عمر باطل واگر چنین می بود عمر بقول زن از قول خود
رجوع میکرد و تحقیق آنست که عمر در ایام خلافت خود از مغالات مهر همیشه منع میکرد و میگفت ما تزوج رسول
الله صلی الله علیه وسلم ولا زوج بناته باکثر من اربعمائة درهم رواه اصحاب السنن الاربعة
و بر تقدیر تسلیم محل طعن نیست اگر مردی عالم و افقه در یک مسئله در جوابی خطا کند و طفلی یا زنی جواب
درست دهد بلکه محل مدح است بر انصاف او اخرج ابن جریر و ابن عبد البر عن محمد بن کعب قال سأل
رجل علیا عن مسئلة فقال فیها فقال الرجل لیس هکذا ولکن کذا و کذا قال علی اصبت و اخطأت
وفوق کل ذی علم علیم **شعر** پسندید زو شاه مردان جواب * که من بر خطا بودم او بر صواب
ششم آنکه منع کرد اهل بیت را از خمس که سهم ذوی القربی بود و قال الله تعالی انما غنمتم من شیء فان
لله خمسه وللرسول ولذی القربی والیتامی والمساکین وابن السبیل جواب در منع و اعطاء سهم
ذوی القربی روایة از عمر مختلف آمده فقد اخرج ابو داود عن عبد الرحمن بن ابی لیلی عن علی ان ابابکر
و عمر قسما سهم الله ذوی القربی واخرج ابو داود والنسائی عن جبیر بن مطعم ان عمر کان یعطی ذوی القربی
من خمسهم و هو حدیث صحیح نص علیه الحافظ عبد العظیم المنذری و این روایة مختار شافعی و مالک است
که خمس غنیمت نزد آنها بر پنج سهام قسمت می شود چنانچه در حضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم
حصه رسول امیر است و چهار حصه چهار صنف است ذوی القربی و یتامی و مساکین و ابن السبیل
و روایتی است از عمر چنانچه معترض گفته و این روایة را ابو حنیفه ترجیح داده و اختیار نموده و گفته
که لام در للرسول برای تملک نیست والا واجب گردد تقسیم خمس مثل زکوة بر وجهی که جمیع افراد فقرا
رسد و این محال است و کسی بدان قائل نشده بلکه لام برای عاقبت است و بیان مصرف

قوله تعالی انما الصدقات للفقراء و علة برای استحقاق فقرا و مساکین و ابن السبیل حاجة است و برای
رسول صلی الله علیه و سلم کفایة رسول و برای ذوی القربی مناصره و لهذا آنحضرت صلی الله علیه و سلم حصه ذوی القربی
به بنی هاشم و بنی مطلب داد و بنی نوفل و بنی عبد الشمس را نداد چون بنی نوفل و بنی عبد الشمس عرض کردند
که از فضیلت بنی هاشم انکار نداریم لمکانک فیهم اما بنی مطلب از تو با ما برابرند پس وجه ترجیح چیست
آنحضرت صلی الله علیه و سلم فرمود که بنی هاشم و بنی مطلب در اسلام و جاهلیت همچنین بودند و تشبیک
کرد در اصابع ازین حدیث معلوم شد که علة در بنی هاشم و بنی مطلب مناصرة بود و چون بموت رسول صلی
الله علیه و سلم حصه آنسرور ساقط شد حصه مددگاری نیز ساقط شد لزوال علة الاستحقاق پس تقسیم کرده
شود خمس غنیمت در فقرا و مساکین و ابن السبیل و مقدم کرده شود فقرای ذوی القربی را و مساکین آنها
را و ابن السبیل آنها را بر دیگر فقرا و مساکین و ابن السبیل پس ترک عمل بر آیة لازم نمی آید که مقتضای
آیة همین است که عاقبة خمس بذوی القربی و فقرا و مساکین و ابن السبیل ها شد بهر بهر فرد آنها رسیدن ضرور
نیست بلکه محال است و عمر هم سهم ذوی القربی از جمیع افراد آنها منع نکرده و همین است محمل روایة جبیر بن
مطعم و مانند آن از عمر و تطبیق بین الروایتین و طعن بر عمر رضی الله عنه لازم نمی آید کما ذکرنا و مذهب
جماعتی از امامیه نیز موافق قول عمر و مذهب ابی حنیفه است و مستند هم ماروی عن الائمة و نیز امیر المومنین
در قسمة خمس غنیمت مخالفة عمر نکرده و در دیگر اکثر مسایل موافق رای خود رفته و مخالفة عمر کرده طحاوی
و دار قطنی از محمد بن اسحق روایة کرده اند قال سألت ابا جعفر محمد بن علی بن الحسین ان علی
ابن ابی طالب لما ولی امر الناس کیف صنع فی سهم ذوی القربی قال سلك به و الله مسلك
ابی بکر و عمر نهم آنکه حد زنا بر مغیره قایم نکرد و دو شاهد را تلقین نمود جواب این کذافی و افترا است
و حق آنست آنچه طبری و امام بخاری و ابن جوزی و شمس الدین سبط ابن جوزی در تواریخ خود ها
نقل کرده اند که مغیره امیر بصره بود و مردم آنجا بروی دعوی زنا کردند با زنی ام جمیل نام و این معنی بعمر
نوشتند عمر مغیره و شهود را بحضور طلب نمود چون حاضر شدند یکی از شهود بر ردی مغیره شهادت
داد که دیدم او را در میان دوران آن زن عمر گفت این شهادت معتبر نیست شهادت میدهی

او دخول کرد باری مانند دخول میل در مکحله گفت آری چنین دیدم پیشتر دوم شاهد گفت تنها ولد
سید هم مثل شهادة اول عمر گفت نی شهادة بده آنکه دخول کرد مانند دخول میل در مکحله گفت آری
پیشتر سوم شاهد شهادت داد مثل شهادة هر دو پیشتر شاهد چهارم را طلب داد حاضر شد و چون حاضر شد
از تفرس من برای جماع دیگر متعددات جماع شهادة داد و چون عمر رسید و دید تو کالملک فی المکحلة
او گفت اینچنین ندیدم پس امر کرد عمر بزدن هر یک از شهود هشتاد هشتاد درّه حد قذف پس انتقاد
عمر ازین نا معین صواب بود که انصاب شهادت تمام نشد و تلقین شهود اقرار محض است **فائده** محمد
بن بابویه قمی در قصه روایت کرده که مردی پیش امیر المومنین آمد و اقرار کرد بسرقه اقرار یکبار قطع لازم
لازم آید پس قطع نکرد امیر المومنین فقیر گوید ظاهر است که امیر المومنین را هم آنجا شبه پیدا شده باشد
که موجب دفع حد باشد فان الحد و یندرئ بالشبهات هشتم آنکه در دین زیاده کرد آنچه نبود
و آن را بدعت است امر کرد مردان را و اقامت آن بجماعت دخیر و اعتراف کرده باآنکه بدعة است و قد ثبت
عن النبي صلى الله عليه وسلم ان كل بدعة ضلالة جواب نماز تراویح بجماعت
سنت ثابت شده بقول آنحضرت صلی الله علیه وسلم که فرموده جعل الله علیکم صیامه و سن لکم
قیامه و عمل اهل تراویح مانند سایر نوافل است بلکه جماعت آن ثابت است بفعل رسول الله صلی الله علیه
و سلم در سه شب کما رواه ابو داود و الترمذی و صححه و احمد و النسائی و ابن ماجه عن ابی ذر و منه بیان
کرد آنحضرت صلی الله علیه وسلم سبب ترک مواظبه روی البخاری و مسلم عن عائشة انه صلى الله عليه وسلم
صلی فی المسجد فصلی بصلاته ناس ثم صلی من القابلة فكثر الناس ثم اجتمعوا من الثالثة
فلم يخرج اليهم فلما اصبح قال قد رأيت الذي صنعتم فلم يمنعني من الخروج اليكم
الا انی خشیت ان تفرض علیکم و ذلک فی رمضان و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم علت ترک مواظبه
یعنی خوف فرضیت اطلاع داد معلوم شد که نزد زوال علت مواظبه ضرور است پس سنة بودن آن ثابت شد
و قول عمر نعمت البدعة هذه ازین قسم معنی لغوی اراده کرده یعنی نو پیدا و آن مواظبه بر جماعة و آنچه
ممنوع است بدعت بمعنی شرعی است یعنی احداث در دین چیزی که اصل آن در کتاب و سنت و سیر رسول الله

صلی الله علیه وسلم وسنت خلفاء راشدین واجماع ائمه ثابت شود وآنچه سنت خلفا است واصل حجیت سنت
نیز بخبر قال رسول الله صلی الله علیه وسلم من یعش منکم بعدی فسیری اختلافا کثیرا فعلیکم
بسنتی وسنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ وایاکم ومحدثات الامور
فان کل بدعة ضلالة اخرجه الترمذی وابن ماجه عن العرباض بن ساریة دلیل است بر آنچه که احداث میکنند
در دین آنچه نبود از آن جمله در دین اصلی و نسبت می کنند آنرا بسوی ائمه مثل تحلیل فروج و نماز غدیر و نماز
نوروز و نماز روزه فائتة عمر و نماز دین بعض ولا بعض تر که میگویند که زمین زرعی بدختر نمیرسد چنانچه
در کلینی نوشته اینچنین احداثات بی اصل میکنند و طعن میکنند بر صحابه که تمام سنة از اینها شده و دعوی
آنکه تشریع مفوض بود بسوی ائمه باطل است و انکار ختم نبوة بکلام نیز هم آنکه حکم کرد در حد زنا بزدن صد شاخ جواب
این هم دروغ و مفتری است و بر تقدیر صحت زدن صد شاخ از دو صورت خالی نیست یا آنکه محدود تمام الاعضا بود
و شاخ درست او را زدند و این موافق سنت پیغمبر است صلعم عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم
ضرب فی الخمر بالجرید والنعال وجلد ابو بکر اربعین رواه البخاری ومسلم پس صد شاخ
بجای صد دره در حد زنا بغیر محصن زده باشد یا آنکه آن شخص ناقص الخلقة بود و صد شاخ عبارة
از صد شمراخ است در یک عرجون و آن نیز ماخوذ است از سنت عن سعید بن سعد بن عبادة
ان سعد بن عبادة اتی النبی صلی الله علیه وسلم برجل کان فی الحی مخدج سقیم
فوجد علی امة من امائهم یخبث بها فقال النبی صلی الله علیه وسلم خذوا له عثکالا
فیه مائة شمراخ فاضربوه ضربة رواه البغوی فی شرح السنة و محتمل که صد شاخ در حد شرب
زده باشد در وقتیکه حد خمر مقرر نبود و سوم آنکه متعه نکاح را منع کرد حالانکه در عهد آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود پس نسخ کرد حکم خدا را و تحریم نمود ما احل الله جواب متعه نکاح را پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم خود حرام کرده بود مگر آنکه جمعی از صحابه بسبب عدم بلوغ حدیث تا به
تاویل آن اختلاف داشتند عمر رضی الله عنه موافق نهی پیغمبر علیه السلام نهی تبلیغ کرد و سعی
فاروق حق واضح شد و اجماع انعقاد یافت و اختلاف مضمحل گشت و در این مسئله و امثال آن از

مسائل اجماعیه حقی است مر عمر را برائة و منقبتی است عمر را مطعن و حرمت متعه مرویست از جماعتی از اصحاب منهم
عمر و علی و ابو هریرة و سبرة الجهنی و سلمة بن الاکوع روی مالک و جماعة من المحدثین عن الزهری عن
عبد الله و عن الحسن بنی محمد بن علی بن ابی طالب عن ابیهما عن علی انه قال نهی رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان ینادی بالنهی عن المتعة و حرمها بعد ان کان اذن فیها فمن بلغه النهی انتهی
عنها و من لم یبلغه النهی کان یقول باباحتها فلما علم ذلک عمر ایام خلافته نهی عنها و بالغ
فی النهی و اخرج مسلم عن سلمة بن الاکوع انه قال رخص رسول الله صلی الله علیه وسلم المتعة یوم اوطاس
ثلثا ثم نهی عنها و انما رخص للمضطر من اهل العسکر لا للمسلمین کافة کما رخص فی لبس الحریر
لدفع تولد القمل ثم اقام نهیا مؤبدا و اخرج ایضا انه صلی الله علیه وسلم قال قد کنت اذنت لکم
فی الاستمتاع من النساء و انی قد حرم ذلک الی یوم القیامة فمن کان عنده منهن شیء فلیخل سبیلها
و لا تاخذ و اما اتیتموهن شیئا و ابن عباس هم باباحت متعه فتوی نداده بود مگر در حالت اضطرار چنانچه حازمی
از طریق خطابی از سعید بن جبیر روایت کرده گفتم ابن عباس را که خبر داری از تو فتوی المتعه داده می کنند
گفت سبحان الله ما بهذا افتیت و انما هی کالمیتة و الدم و لحم الخنزیر لا تحل الا للمضطر
پس ابن عباس از این فتوی هم رجوع کرده و مثل فتوی جمهور بحرمت متعه مطلقا و موبدا حکم کرده **سوال**
حضرت مرتضی نهی از متعه روز خیبر که در سال ششم از هجرت بود روایت کرده و احادیث دیگر دلالت دارد
بر آنکه روز اوطاس که در سال هشتم بود تحلیل آمده بود پس متعه تاریخ حرمت گشته **جواب** درین اشکال
دو وجه است یکی آنکه تحریم متعه در غزوه اوطاس است فقط نه در غزوه خیبر و راویان قصه غزوه خیبر تحریم
متعه ذکر نکرده اند و تحریم متعه را بغزوه خیبر مورخ نساخته مردم را این گمان از آنجا پیدا شده که علی
ذکر تحریم متعه و حمر اهلی در یک حدیث جمع کرده و تحریم حمر اهلی را موقت کرده بغزوه خیبر مردم را گمان پیدا
شد که هر دو تحریم در یک وقت شده باشند و این وهم است بی دلیل و تحقیق آنست که چون ابن عباس
در تحریم متعه و تحریم حمر اهلی اختلاف داشت برای الزام او علی رضی الله عنه هر دو تحریم را در یک حدیث
ذکر کرده دویم آنکه متعه دو بار حلال شد و دو بار حرام گشت اول در غزوه خیبر تحلیل تحریم

آمده یم در غزوه اوطاس که بعد نسخ یکم شده بود تحلیل وتحریم آمده وآخر آنها تحریم متعه است چنانچه
استدلال علی ابن عباس بران دلالت دارد واجماع برآن منعقد گشته ونیز حجة بر حرمت متعه قوله تعالی
است والذین هم لفروجهم حافظون الا علی ازواجهم او ما ملکت ایمانهم فانهم غیر ملومین
فمن ابتغی وراء ذالک فاولئک هم العادون چرا که زن متعه از ازواج نیست چنانچه ابو بصیر از روافض
است در صحیح از صادق روایة کرده انه سال عن المتعة اهی من الاربع قال لا ولا من السبعین
و احکام زوجه از عدة وایلاء وظهار واحصان ولعان وارث هیچ چیز دران ثابت نیست پس نه زوجه است
ونه ملک یمین ونیز اگر زن متعه داخل زوجات بودی احصان بمتعه ثابت شدی لقوله تعالی بعد
ذکر المحرمات واحل لکم ما وراء ذلکم ان تبتغوا باموالکم محصنین غیر مسافحین وتمتع باتفاق
فریقین محصن نیست حجة روافض بر اباحة متعه قوله تعالی است فما استمتعتم به منهن فاتوهن اجورهن
فریضة گفته اند که مراد ازین آیة متعه است نه نکاح بسه وجه یکی آنکه در نکاح بمجرد عقد نصف مهر
لازم میشود و بدخول یا موت تمام مهر و مقتضای این آیة آن است که بی دخول چیزی واجب نشود جواب
ازین وجه آنست که هرچند ازین آیة معلوم میشود که بدخول مهر واجب میشود لیکن معلوم نمیشود که بی دخول
واجب نمیشود بلکه آیة ساکت است عنها و نصف مهر که پیش از دخول واجب می شود از آیتی
دیگر واجب میشود قال الله تعالی وان طلقتموهن من قبل ان تمسوهن وقد فرضتم لهن فریضة
فنصف ما فرضتم الایة ونیز به حدیث واجماع واجب میشود وجه دوم آنکه متعه در شرع حقیقة عقد موقت
را گویند که دران حضور ولی و شهود شرط نیست و در غیر آن مجاز است پس اگر بر غیر متعه حمل کرده شود
لازم آید حمل بر مجاز مع امکان الحقیقة جواب ازین وجه آنست که بودن متعه حقیقة شرعیه درین معنی ثابت
لازم آید که بمحض عقد متعه مهر لازم آید و پس فلیس و حق آنست که مراد از استمتاع درین آیة وطی است
بعقد نکاح صحیح بقرینه منهن که ضمیر راجع است بسوی متزوجات که سابق در تحلیل و تحریم آنها سخن
میرود قال الله تعالی ولا تنکحوا ما نکح اباؤکم الایات الی قوله فما استمتعتم به منهن الی قوله
محصنات چرا که متعه موجب تحصین نیست وجه سوم آنکه در قراءة ابن مسعود فما استمتعتم به منهن الی اجل

سمی واقع شده و ابن عباس و ابی بن کعب و ابن حصین سهو اند جواب ازین وجه آنکه این سخن باطلست
بهیچ وجه صحیح و ثابت نشده و بر تقدیر تسلیم صحت متعه منسوخ است روی الترمذی عن ابن عباس
قال انما المتعة فی اول الاسلام کان الرجل یقدم البلد لیس له بها معرفة فیتزوج بالمرأة
بقدر ما یری انه مقیم فتحفظ له متاعه وتصلح له شیئه حتی اذا نزلت الآیة الا علی ازواجهم
او ما ملکت ایمانهم قال ابن عباس فکل فرج سواهما فهو حرام باز وهم آنکه عمر از تمتع حج منع کرده حالانکه
تمتع حج از کتاب و سنت و اجماع امت ثابت است قال الله تعالی فمن تمتع بالعمرة الی الحج فما استیسر من
الهدی جواب مراد عمر از منع آن نیست که عمره در اشهر حج و بعد از آن حج در همان سال بیک احرام یا احرام
جدید جایز نیست بلکه این حج جایز است بکتاب و سنت و اجماع بلکه مراد عمر از منع منع است از فسخ حج یعنی شخصی
احرام حج بسته در مکه داخل شود و آن حج را فسخ کرده بافعال عمره حلال شود بعد تر حج از سر گیرد و این را
که عمر رضی الله عنه منع کرده موافق نص قرآن منع کرده قال الله تعالی واتموا الحج والعمرة لله چراکه امر
باتمام حج مقتضی نهی است از فسخ حج و این فسخ حج بعمره در سال حجة الوداع صحابه را مخصوص همان سال
جایز شده بود بجهت آنکه اهل جاهلیه عمره را در اشهر حج حرام میدانستند پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون بمکه آمد و صحابه
احرام حج بسته آمدند حکم کرد بفسخ حج و اتیان عمره مخالفة للجاهلیة روی مسلم عن ابی ذر انه قال کانت
المتعة بالحج لاصحاب محمد صلی الله علیه وسلم خاصة واخرج النسائی عن حارث بن بلال قال قلت
یا رسول الله فسخ الحج لنا خاصة ام للناس عامة فقال بل لنا خاصة پس هر دو نهی عمر از متعتین
و متعه حج موافق شرع بوده نه باتباع هوا و آنچه از عمر مرویست که گفت متعتان کانتا علی عهد رسول الله
صلی الله علیه وسلم وانا انهی عنهما مجاز است مراد آن است انا اظهر التحریم چنانچه میگویند نهی النبی
عن خمر کل مسکر قلیله کان او کثیرا و این از آن قبیل نیست که امامیه تهمت آن میکنند برو و میگویند
که او مباح کرده اند تحلیل جواری را فلانه زوجه است و نه ملک یمین پس در تحلیل نسخ حکم خدا و تحلیل حرم الله نم
می اید

فصل ثالث

در جواب مطاعن خلیفه ثالث امیر المؤمنین عثمان بن عفان ذی النورین
رضی الله عنه و آن یازده میگویند اول آنکه والی و حاکم ساخته بر کارهای مسلمانان کسانی که اهلیت

خیانتی نمایان شد جواب عثمان رضی الله عنه علم غیب نیست بلکه حسن ظن و ملیت او را والی میساخت واز مرگی کهی خیانه ظاهر شده او را عزل فرموده والمرء انما یعرف عند المعاملة و همچنین علی رضی الله عنه بحسن ظن خود والی ساخته بود چند کس که از انها خیانه ظاهر شده بود پس آنها را عزل فرموده بقضی از انها این امام ادود چنانچه از نوشته شد کتاب علی رضی الله عنه که بوی نوشته اما بعد فانی اشرکتک فی امانتی وجعلتک شعاری وبطانتی ولم یکن فی اهلی رجل اوثق منک فی نفسی لمواساتی وموازرتی واداء الامانة الی فلما رایت الزمان علی ابن عمک قد کلب والعدو قد حرب وامانة الناس خربت وهذه الامة قد فتکت قلبت لابن عمک ظهر المجن ففارقته مع المفارقین وخاذلته مع الخاذلین وخنته مع الخائنین فلا ابن عمک واسیت ولا الامانة ادیت همچنین بسیار شکایت نوشته تا آنکه نوشته کیف تسیغ طعاما وشرابا وانک تعلم انک تاکل حراما وتشرب حراما وتبتاع الاماء وتنکح النساء من اموال الیتامی والمساکین والمؤمنین والمجاهدین الذین افاء الله علیهم هذه الاموال و در آخر کتاب نوشته لاضربنک بسیفی الذی ما ضربت به احدا الا دخل النار و یکی از انها منذر بن جارود عبدی بود علی رضی الله عنه او را بر چند جا عامل کرده بود چون در امانه خیانه کرده بوی نوشته اما بعد فصلاح ابیک غرنی منک ظننت انک تتبع هدیه وتسلک سبیله فاذا انت فیما رقی الی عنک لا تدع لهواک انقیادا ولا تبقی لاخرتک عتادا و دران نوشته تعمر دنیاک بخراب آخرتک وتصل عشیرتک بقطیعة دینک ... من کان بصفتک فلیس باهل ان یسد به لثغر او ینفذ به امر او یعلی له قدر او یشرک فی امانة او یومن علی خیانة فاقبل الی حین یصل الیک کتابی هذا انشاء الله واین دو کتاب از مشاهیر کتب علی است رضی الله عنه ذکر کرد هر دو کتاب راضی در نهج البلاغة واجماع اما میه است که علی وسائر ائمه میدانستند انچه بود وانچه خواهد بود و نازوز قیامة محمد بن یعقوب کلینی از ائمه آثار بسیار

باین معنی روایة میکنند پس بر اعتقاد فاسد امامیه اعتراض بر علی رضی الله عنه لازم می آید که آنچنان
کسان را جاه والی کرده بود و بر اعتقاد اهل سنه نه اعتراض بر علی لازم می آید و نه بر عثمان که هیچ
کس را علم غیب ثابت نمیکنند لقوله تعالی لو کنت اعلم الغیب لاستکثرت من الخیر وما مسنی السوء
و نیز علی رضی الله عنه امیر فارس کرده بود زیاد را که مادرش سمیه نام داشت در جاهلیة با ابی سفیان تعلق داشت
و در آن وقت زوجه عبید بن عبد الحارث ثقفی بود و هم در آن وقت زیاد متولد شد چون بزرگ شد در فصاحت
و بلاغت و زیرکی کمال پیدا کرد روزی عمرو بن عاص گفت که اگر این جوان از قریش می بود عرب را بعصا
می راند آنگاه ابو سفیان گفت که من میدانم از نطفه او در رحم مادرش علی رضی الله عنه
ابو سفیان گفت که این از نطفه است زیاد از فرط سفاهت بودن خود را زاده از نطفه ابو سفیان
فخر میکرد و غرضیکه امیر المومنین مصلحت دیده بر فسق و فجور او اطلاع نداشته او را امیر فارس کرد
و کارهای ضبط و نسق آنجا از دستش می درست شد معاویه بوی نوشت تا او را بسوی خود کشد امیر المومنین
بوی نوشت که معلوم نمودم که معاویه بتو نوشته است تا ترا بخود کشد از او حذر کن بدرستی که او
شیطان است از هر سوی آید و نسب تو از ابو سفیان ثابت نیست که مستحق ارث از وی داری القصه
زیاد تا حیوة علی رضی الله عنه در رفاقت علی ماند و بعد شهادت علی و صلح حسن رضی الله عنه با معاویه
معاویه زیاد را بخود خواند که ابو سفیان بحضور علی و عمرو بن عاص گفته بود باد داد پس در سال چهل و چهار هجری
زیاد بمعاویه رفاقت کرد و خود را زیاد بن ابی سفیان میگویانید چون معاویه او را والی عراق کرد از بد
ترین اعداء اولاد علی بن ابی طالب بر آمد پس چون بکوفه در آمد آنجا سعید بن سرح که از
مخصوصان علی ابن ابی طالب بود او را تخویف نمود آن بیچاره از آنجا گریخته پیش حسن بن علی به مدینه
زیاد خانه او را هدم کرد و مال و عیال او را گرفت حسین بن علی بزیاد نوشت که چرا این حرکت با سلمان
کردی خانه او بنا کن و مال او بوی مسترد گردان او در جواب حسین بسیار کلمات بی ادبی و سفاهت
نوشت حسین علیه السلام شکایت زیاد بمعاویه نوشت معاویه بسیار زجر و توبیخ بجهة ظلم بر سعید
بن سرح و بی ادبی با حسین علیه السلام نوشت و نوشت که خانه سعید را بنا کن و مال او را

القصه زیاد در عراق خونریزیهای بسیار کرد و سی هزار و یا پانصد کس را هلاک گفت اگر امیر المؤمنین
علی از خباثت نفس و عواقب امور زیاد اطلاع داشتی چرا او را امیر فارس کردی دویم آنکه حکم بن
عاص را رسول خدا اصحاب صلی الله علیه وسلم از مدینه بدر کرده بود و ابو بکر و عمر او را در مدینه آمدن ندادند عثمان
چون خلیفه شد او را در مدینه جا داد جواب ازین مقدمه مردم از عثمان پرسیده بودند او جواب داد
که از پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم در مرض موت آنحضرت صلی الله علیه وسلم اجازت گرفته بودم و حکم
از گناهی که موجب اخراج بود توبه کرده بود لیکن چون عثمان درین مقدمه تنها شاهد بود و
ابو بکر و عمر بر شهادت یک کس عمل نکردند و او را در مدینه آمدن ندادند چون عثمان خلیفه شد او خود
بگوش خود اجازه پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بود بر علم خود عمل کرد و او را جا داد فلا مطعن
فیه سوم آنکه اهل قرابت خود را مالهای عظیم میداد جواب صله رحم و سخا از خصال حمیده است
و طعن وقتی راجع شود که از بیت المال زیاده از حق بکسی از اقارب خود داده باشد چنین نیست بلکه
عثمان بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم مال بسیار داشت چنانچه تجهیز جیش عسرت کرده و نهصد
شتر و پنجاه اسب بغازیان داده و در خلافت هم از مال خاص خود صله رحم و سخا بسیار میکرد و عطا
او از بیت المال مخصوص باقارب نبود بلکه بجمیع اهل اسلام میرسید عن الحسن البصری قال سمعت
عثمان یخطب و یقول یا ایها الناس ما تنقمون علی و ما من یوم الا و انتم تقتسمون
فیه خیرا ابو عمر در استیعاب عطایای عثمان بسیار ذکر کرده و ذی النورین خود جواب این طعن گفته عن
الحرب بن الجهم قال دعا عثمان ناسا من اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فیهم عمار بن یاسر
فقال انی سائلکم وانی احب ان تصدقونی انشدکم الله هل تعلمون ان رسول الله صلی
الله علیه وسلم کان یوثر قریشا علی سائر الناس و یوثر بنی هاشم علی سائر قریش فسکت القوم فقال
عثمان لو ان بیدی مفاتیح الجنة لاعطیتها بنی امیة حتی یدخلوا من آخرهم اما قول فاروق
آنکه منبر سیم ازانکه بنی امیه بر سر مردم نشانند پس اشاره است بانکه رای ذی النورین در دنیا نتیجه نفع
نخواهد بود هر چند ذی مجتهد معذور باشند چهارم آنکه اتخاذ حمی کرد با آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم از حمی نهی کرده بود

ومسلمانان از دواب کیاه و مراد برساخته جواب معنی حمی آنست که جهة مال خاص خود اتخاذ حمی نکند
و خلفاء مهتم شفق بوده اند براتخاذ حمی برای مواشی بیت المال و مراد بیت زمینی حمی کرده بود ملک خاص
عثمان بود برای مسلمانان گذاشته بود چون ضرورة پیش آمد حمی کرد برای مواشی بیت المال از بهر زکوة
که برای سپاهیان مجاهدان در سال قحط باجماع صحابه حمی کرده بود پنجم آنکه عبد الله بن مسعود را انقدر زد که استخوان
پهلوی او شکست جواب اینهمه کذب و افتراست اگر تعزیر و تادیب فی الجمله ثابت شود دران حق
بطرف عثمان بود میخواست که تحقیق حق کرده مردم را بر یک مصحف جمع کند تا خلاف برخیزد ابن مسعود
ممانعت میکرد پس از اطاعت اولی الامر و عصا اجماع المسلمین موجب تعزیر شده ششم آنکه عمار بن یاسر را
انقدر زد که او را فتق شد جواب صحیح آنست که عثمان نه خود عمار را زده است و نه کسی را امر بضرب او کرده بعضی
غلامان عثمان که از جهلا اند بر عمار تسلط نمودند و عمار را دیدند که بر عثمان آمده سخنهای درشت که لائق ائمه نباشد
میگوید او را زدند چون عثمان خبر یافت بسیار عذرخواهی نمود و قسمهای مغلظه خورد که من اطلاع
نداشتم و در استرضای او مبالغه کرد و او راضی شد و حدوث فتق کذب است هفتم آنکه ابوذر را زد
و از مدینه اخراج کرد بسوی ربذه جواب اینهمه دروغ است ابن جوزی و ابن عبد البر روایت کرده اند که ابوذر
بعد وفات صدیق اکبر از مدینه بسوی شام رفت و تا خلافت عثمان آنجا ماند چون ابوذر در گفتن سخن
سخت شده و در مزاج درشت در خلافت عثمان معاویه شکایت او بعثمان نوشت عثمان او را بمدینه طلبید
و بحسن معاشرت نصیحت فرمود ابوذر از عثمان اذن گرفته از مدینه بقصد حج یا عمره برآمد و بعد فراغ
از نسک برگشته بربذه سکونت کرد بی آنکه کسی او را از مدینه بدر کرده باشد و در ربذه بهر دو اگر ضرب
و نفی ثابت شود وجهش آن باشد که رای او مخالف اجماع بود و کعب احبار را که سخن حق موافق اجماع
میگفت بعصا زده بعضی میگویند که او را زخمی ساخت در صورت تعزیر و نفی او اگر از امام واقع شود
بجا باشد عن مالك بن عبد الله یحدث عن ابی ذر انه جاء یستاذن عثمان بن عفان
فاذن له وبیده عصاه فقال عثمان یا کعب ان عبد الرحمن توفی وترك مالا فما ترى
فیه فقال ان کان یصل فیه حق الله عز وجل فلا باس فرفع ابوذر عصاه فضرب کعبا

وقال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول ما احب لو ان لی هذا الجبل ذهبا انفقه
ویتقبل منی اذر خلفی ست اواقی انشدک الله یا عثمان اسمعته ثلث مرات قال نعم اخرجه
احمد غرض که ابوذر میگفت که مراد از کریمه الذین یکنزون الذهب والفضة ولا ینفقونها فی
سبیل الله فبشرهم بعذاب الیم آنست که نگاه داشتن مطلقا جایز نیست انفاق تمام آن
مال واجب است و حق نه این چنین است و آنچه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کرده و عثمان بر آن
گواه گرفته آن محمول است بر استحباب و فرض انفاق بقدر زکوة است نه زاید از آن و چون
ابوذر از قول خود برگشته و از کعب احبار آن حرکت کرده و او را یهودی گفته شاید که عثمان او را اخراج
کرده باشد هشتم آنکه صحابه از وی تبری کردند و در حرب الدار کسی با وی شریک نشد و
چون کشته شد او را بر مزبلی انداختند و تا سه روز دفن نکردند جواب این واقعه عظیم است
مثل واقعه حسین علیه السلام در کربلا بلکه اشد از آن ولکن امر الله کان قدرا
مقدورا اهل سنة و جماعة مثل روافض در هر دو واقعه بضرب خد و دوشق جیوب
و نوحه و غیره اعمال جاهلیة مرتکب نمیشوند بجهة ورود نهی از آن و قالوا انا لله وانا
الیه راجعون اولئک علیهم صلوات من ربهم ورحمة واولئک هم
المهتدون و تبری صحابه از وی کذب و افتراء روافض است بلکه صحابه دفع فتنه و جهاد
با باغیان خواستند و جمع شده پیش عثمان آمدند و در آنها عبد الله بن عمر
و زید بن ثابت بود و زید گفت که انصار میگویند که اگر بخواهی باشیم انصار الله
دوباره عثمان گفت لا حاجة لی فی ذلک و با عثمان در خانه او حسن و حسین
و عبد الله بن عمر و عبد الله بن زبیر و ابو هریره و عبد الله بن عامر در بیعه همه آنها
با سلاح بودند آن همه را عثمان بتاکید فرمود و قسم داد که سلاح خود بنهید
و خانهای خود را لازم گیرید و عثمان گفت که اگر من کشته شوم پیش از خونریزی
دوست تر است نزد من از کشته شدن بعد از خون ریزی

چون اینها از خانه عثمان برآمدند علی رضی الله عنه پسران خود و پسران جعفر برادر خود را و غیر
را با سلاح و زبیر و طلحه و اکثر صحابه پسران و غلامان خود ها را فرستادند تا مردم را از دخول خانه
عثمان منع کنند همه بر در عثمان آمده استاده شدند و باغیان را از دخول خانه عثمان باز داشتند
تا آنکه حسن بن علی و محمد بن طلحه از زخم خون آلوده شدند و قنبر را زخم بر سر رسید چون از دروازه عثمان
باغیان در آمدن نتوانستند و باغیان دیدند که از زخمی شدن حسن بن علی شاید که بنی هاشم
زیاده تر در غضب آیند جلدی کردند و از پشت خانه برآمده او را شهید کردند و بعد قتل عثمان فتنه
آنقدر برخاست که دفع او با نشان از قدرة صحابه بیرون شد و نیز بعد کشته شدن عثمان فایده در قتل
و جهاد باقی نماند پس بعد قتل عثمان چون هنگامه برپا بود تمام روز تا شب عثمان رضی الله عنه همان طور
ماند زیاده ازین کذبست و چون شب شد جبیر بن مطعم با چند کس دیگر نماز جنازه خوانده پس در بقیع دفن
کردند و چون عثمان رضی الله عنه شهید شد علی رضی الله عنه بسیار حسرت کرد و حسن و حسین و محمد بن طلحه
و عبدالله بن زبیر که آنجا استاده محافظت دروازه عثمان میکردند آنها را زجر کرد و حسن را طپانچه بر روی زد
و حسین را دست بر سینه زد و محمد بن طلحه و عبدالله بن زبیر را دشنام داد و در نهج البلاغة ذکر کرده
که امیر المؤمنین علی رضی الله عنه میگفت والله قد دفعت عنه قسم بخدا اگر دفع میکردم از عثمان و اکثر
شارحان نهج البلاغة نوشته اند که امیر المؤمنین در دفع باغیان از عثمان مبالغه بسیار کرده که کسانیکه
محاصره خانه عثمان میکردند آنها را میزد و دشنام میداد و سخت می گفت پس ثابت شد که آنچه نواصب
تبری صحابه را از عثمان دعوی میکنند باطل و مفتری است فائده ابو نعیم و ابن عساکر و خطیب
و دیلمی باسنادی صحیح از عمر بن الخطاب روایت کردند که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم اموت عثمان
تصلی علیه ملئکة السماء قلت یا رسول الله لعثمان خاصة ام للناس عامة قال لعثمان خاصة
فائده و از بعضی روایات معلوم شده که صحابه در مددگاری عثمان مبالغه نکردند آنها معذور بودند زیرا که آنها
شبهه پیدا شده بود عن الزهری قال قلت لسعید بن المسیب الا تخبرنی کیف کان قتل
عثمان وما کان شان الناس وشانه ولم خذله اصحٰب محمد صلی الله علیه وسلم فقال ابن المسیب

قتل عثمان مظلوما ومن قتله کان ظالما ومن خذله کان معذورا و در سبب معذور بودن
صحابه پیدا شد ابن مسیب قصه طویل ذکر کرده مجمل آنکه چون اهل مصر کاتبه عبد الله بن سعد بن سرح
که والی مصر بود پیش عثمان کردند و عثمان بمشورهٔ صحابه بنابر شکایت اهل مصر عبد الله را از مصر معزول
نمود و محمد بن ابی بکر را بولایت مصر رخصت کرد محمد بر سه منزل از مدینه غلامی سیاه را از غلامان عثمان
بر شتر عثمان دریافت و بعد تفتیش از نزد او کتابی بمهر عثمان برآمد در آن نوشته بود که چون محمد بن ابی بکر
و فلان و فلان نزد تو برسند آنها را بکشی و بر عمل خود بحال باشی محمد با آن کتاب بمدینه باز آمد و علی و طلحه
و زبیر و سعد و عمار و دیگر همه اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم را وا نمود علی نزد عثمان با کتاب و غلام آمد و
تفتیش احوال نمود عثمان گفت که غلام و شتر و مهر بر کتاب از من است لیکن و الله که من ازین کتاب خبر ندارم
و کتاب بخط مروان بود و نحو ذلک این همه فتنه مروان بود و از همه جهه صحابه بخطاء اجتهادی نسبت شد
چنانچه در محاربات علی و معاویه بجهة خطاء اجتهادی صحابه چند گروه شدند چنانچه بیاید و صحابه معذور بودند
و حق بجانب خلیفه بود عثمان و علی و صحابه از عثمان تبری نکرده اند اگر میکردند بعد قتل عثمان که احتمال
مغفرت از طرف او باقی نمانده بود زیاده تر تبری میکردند و اگر تبری میکردند مروی بلکه متواتر میشد حالانکه
صحابه و متبعان شان که اهل سنت و جماعت اند حب عثمان را از اسلام میدانند و روایات مدح عثمان از صحابه
متواتر گشته نهم آنکه هرمزان را که بادشاه اهواز و مسلمان شده بود عبید الله بن عمر کشته بود عثمان از قصاص
نگرفت **فائده** سبب قتل هرمزان که عبید الله کرده آن بود که هرگاه ابو لؤلؤ مولی مغیره بن شعبه عمر بن
خطاب رضی الله عنه را شهید کرد پیش عبید الله خبر رسید و این خبر نزد او صحیح شد که ابو لؤلؤ این کار
باشارهٔ هرمزان کرده چون از دفن پدر فارغ شد بخانه هرمزان رفت و او را کشت کذا ذکره الثقات
من ائمة التاریخ و اقره الطبری جواب آنست که ورثهٔ هرمزان را عثمان بر مال راضی کرده و قصاص ساقط
گشته و نیز ثابت نگشته که ورثهٔ او طلب قصاص بحضور عثمان کرده باشند دهم آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم
نماز چهار گانه در سفر دوگانه گذاردی عثمان خلاف فعل پیغمبر صلی الله علیه وسلم نماز ظهر در منا چهار گانه کرد
جواب این بدو وجه است یکی آنکه مذهب شافعی المنور بن آن بود که مسافر را قصر و اتمام هر دو جایز است

بنابر ظاهر قوله تعالی لا جناح علیکم ان تقصروا من الصلوة بران دلالت دارد و بر قول
مالک و شافعی و احمد دویم آنکه عثمان در مکه تاهل کرده بود و از ینجهة چهار گانه کرد و روی احمد عن
عبد الله بن عبد الرحمن بن ابی ذباب عن ابیه ان عثمان صلی بمنی اربع رکعات فانکر
الناس علیه فقال یا ایها الناس انی تاهلت بمکة منذ قدمت وانی سمعت رسول الله صلی الله
علیه وسلم یقول من تاهل فی بلد فلیصل صلوة المقیم و روی ابن ابی شیبة الطحاوی
وابو عمرو بن عبد البر نحوه بازدهم آنکه اقامه حد بر ولید بن عقبه نکرد جواب توقف بود الاجتهة معرفة
حقیقة حال و بعد معرفت حقیقة توقف نکرده بود و بعد از ان حد قایم کرد عن حصین بن المنذر
انه رکب الی عثمان فاخبره بقصة الولید وقدم علی عثمان رجلان فشهدا علیه بشرب
الخمر وانه صلی الغداة بالکوفة اربعا ثم قال ازیدکم فقال احدهما رایته یشربها وقال الآخر
رایته یتقیؤها فقال عثمان انه لم یتقیأها حتی شربها فقال علی لابن اخیه عبد الله بن جعفر
اقم علیه الحد فاخذ السوط فجلده وعثمان یعد حتی بلغ اربعین فقال امسک جلد رسول
الله صلی الله علیه وسلم فی الخمر اربعین وجلد عمر ثمانین وکل سنة و روی ابن
عیینة عن عمرو بن دینار عن ابی جعفر محمد بن علی قال جلد علی الولید بن عقبة فی الخمر
بسوط له طرفان اخرجه ابو عمر دوازدهم آنکه محمد بن ابی بکر را تقریبا دیر رسید جواب
از محمد بن ابی بکر خطائی و جنحی نزد ذی النورین ظاهر شده که وی مستحق زجر و تهدید بود
سیزدهم آنکه در غزوه بدر حاضر نشد چهاردهم آنکه در بیعة رضوان حاضر نشد پانزدهم آنکه
در روز احد بگریخت جواب این همه سه شبه را عبد الله بن عمر گفته بخاری از عثمان بن
موهب روایة کرده که مردی از اهل مصر بارادۀ حج بکه آمد یک جماعتی را آنجا نشسته دید
پرسید این کدام جماعت است مردم گفتند جماعه قریش است پرسید شیخ درین قوم کیست
گفتند عبد الله بن عمر است گفت ای ابن عمر من از تو سوال میکنم از چیزی پس حدیث
کن مرا بدان ای میدانی که عثمان روز احد بگریخت گفت ابن عمر آری گفت ای میدانی که

از غزوه بدر گفت ابن عمر آری گفت آیا غایب شده بود از بیعة رضوان پس حاضر بیعة
رضوان نشده گفت ابن عمر آری آن مرد گفت الله اکبر گفت ابن عمر بیا بیان کنم برای تو جواب این شبهات را اما
گریختن او که روز احد پس من گواهی میدهم که حقتعالی او را بخشیده و اما غایب شدن او از غزوه
بدر پس سببش آن بود که نزد او دختر پیغمبر صلی الله علیه وسلم بیمار بود و او را رسول خدا صلی الله علیه
وسلم در مدینه گذاشت و فرمود که ترا ثواب مردیست که حاضر بدر شده و سهم حصه یکمرد از غنیمه و اما غایب شدن
از بیعة رضوان پس سببش آنست که اگر کسی عزیزتر بودی بمکه از عثمان او را بمکه میفرستاد یعنی برای صلح
با قریش از حدیبیه پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم عثمان را بمکه فرستاد و بیعة رضوان بعد رفتن
عثمان بمکه واقع شد پس رسول خدا صلی الله علیه وسلم دست راست خود را فرمود که این دست عثمان است پس آن
دست خود را بر دست دویم زد و گفت که این بیعة از عثمان است پس ابن عمر گفت برو اکنون با تو این جوابها
پس غیبت عثمان از غزوه بدر و بیعة رضوان موجب زیاده منقبت او شده چرا که با وجود احراز ثواب غزوه
بدر ثواب خدمت مریض و خدمت جگر گوشه رسول صلعم و رضامندی رسول خدا و امتثال امر او احراز نموده
و در بیعة رضوان دست پیغمبر برای عثمان بهتر بود از دست او و دیگر صحابه از دست خود بیعة رضوان کردند
و عثمان از دست پیغمبر بیعة پیغمبر کرده ولا یحمل عطایا الملک الا مطایاه ❊ و دلیلست بر کمال وثوق پیغمبر
علیه السلام بر اتقیا و عثمان که در حالت غیبة او از طرف او بیعة کرده **فصل رابع** در جواب مطاعن طیبه
طاهره منصوص الطهارة قطعا ام المومنین زوجه رسول رب العالمین عایشة الصدیقة الکبری بنت ابی بکر الصدیق الاکبر
ابن ابی قحافه رضی الله عنهما آنچه می آرند یکی آنکه بسوی بصره برامد و هتک حجاب خود او از رسول خدا صلی الله علیه وسلم کرد و تبرج نمود
و سفر کرد در جماعتی زیاده از شانزده هزار کس حالانکه حقتعالی فرموده بود وقرن فی بیوتکن ولا تبرجن تبرج الجاهلیة الاولی
جواب قرن مشتق از وقر یقر وقارا یا از قار یقار اذا اجتمع یا از قر یقر قرارا پس با وجود احتمال استدلال تمام نمیشود
و ظاهر است که اگر بمعنی استقرار هم باشد مراد از آن تستر و احتجاب است چنانچه نهی از تبرج که تاکید است برای امر را
و لازم دارد پس مراد این تمنع از سفر ظاهر نمیشود چرا که سفر منافی احتجاب نیست و ازواج پیغمبر صلعم با پیغمبر صلعم برای حج
و غزوات بعد نزول این آیة خارج میشدند پس ظاهر شد که نهی از مطلق خروج نیست و او برای اصلاح ذات البین

خارج شده بودند لقب مفتنه چنانچه اطلاق شهید که مسلم وغیره از پیغمبر صلی الله علیه وسلم در حق طلحه و زبیر
روایت کرده [illegible] اطلاق شهید
بران اهل نمی [illegible] و چون عثمان
کشته شد بنا بر فرط عداوت علی برای قتال آن جماعت جواب اینهم کذب و افترا است و یقین که بر قتل عثمان
و نه عداوت شیعه علی با کشتن عثمان را امام برحق میدانست و محبت علی را عبادت میدانست اخرج الترمذی
وابن ماجه عن عائشة رضی الله عنها قالت قال النبی صلی الله علیه وسلم لعثمان یا عثمان لعل الله یقمصک قمیصا
فان ارادوک علی خلعه فلا تخلعه لهم وفی روایة لا تخلعه ثلثا واخرج الدیلمی عن عائشة قالت
قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حب علی عبادة سوم آنکه مخالفت پیغمبر علیه السلام کرد ابونعیم
در کتاب الفتن وابن سکویه در کتاب تجارب الامم وابن قتیبه در کتاب سیاسه روایت کرده که چون لشکر
عائشه بآب حوأب رسید محمد بن طلحه را پرسید که این کدام آب است گفت آب حوأب پس گفت نمی بینم خود
را مگر آنکه باز گردم گفت چرا گفت ذکر حدیث آنحضرت علیه السلام کرد که آنحضرت از عبور آن منع
کرده بود جواب این حدیث صحیح نیست و بر تقدیر صحت مرویست که او قصد رجوع کرده بود و از آنجا اهل عسکر و فتنه
او مکر کردند و او را بی رضامندی او بصره بردند و بعضی روایت کنند که مروان بن الحکم هفتاد کس
شهود قایم کرد آنها گفتند که حوأب مکانی دیگر است این آب حوأب نیست پس اهل عسکر با وی
عذر کردند چهارم آنکه لشکر او چون از مکه برآمدند بیت المال مسلمانان را غارت کردند و جماعتی را از
عمال علی قتل کردند و عثمان بن حنیف انصاری را که از طرف علی عامل بصره بود او را بی ادب کردند جواب
این روایات صحیح نشده و بر تقدیر صحت عائشه بدین امور راضی نبود و برای اصلاح فیما بین مردم
نبود و با ایشان جمع شده نوبت تا بدینجا رسانیدند خود چنین گفته اند که اکثر آنچه ذکر کرده می شود از
واقعه جمل آن از مفتریات ابن سبا است منافق یهودی بود در زی روافض درآمد علی را خدا گفته
و بنا رفض نهاده و دیگر روافض با و متابعت کردند و قصه خوانان و مورخان دوازده تحقیق آن بلا
ماخذ کردند و آنچه این نسبت به ابن اعثم کوفی و مساطی که در کتب خود نامرده اند از همین قبیل است

هیچ ازان بدرجه صحت نمی رسید پس شمار کردن اینچنین خرافات در مطاعن طیبه که حق تعالی در شان
او هژده آیه در سوره نور نازل کرده و ختم کرده بانکه الطیبات للطیبین والطیبون للطیبات
اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة ورزق کریم کار کسی ست که ایمان بقران نداشته باشد
پنجم آنکه افشا سر پیغمبر کرد قال الله تعالی فلما نبأت به واظهره الله علیه عرف بعضه واعرض
عن بعض جواب افشا سر عایشه نکرده علما تفسیر اتفاق دارند برانکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم بر فراش حفصه
با ماریه قبطیه صحبت داشته حفصه دران وقت حاضر نبود چون حفصه آمد اینکار بروی سخت گران آمد
آنحضرت صلی الله علیه وسلم ماریه را بر خود حرام کرد و گفت که با کسی نگوئی حفصه در فهمید خود خطا کرد
دانست که مراد از اظهار قصه صحبت و داشتن منع فرموده است نه اظهار تحریم از جهت این خطا اجتهادی
امر تحریم را بر عایشه ظاهر نمود پس این آیه نازل شد پس واضح گشت که این طعن بر عایشه مطلقا
راجع نیست و حفصه را هم خطا اجتهادی عذر خواه است معهذا اهل سنت عایشه و حفصه را
معصوم نمیدانند که موجب قدح باشد در مذهب اهل سنت ششم آنکه عایشه گفت غیرت نکرده ام برکسی
از زنان پیغمبر صلی الله علیه وسلم آنچه غیرت کردم بر خدیجه حالانکه من ندیده بودم او را هرگز ولیکن بود
رسول خدا صلی الله علیه وسلم که بیشتر ذکر او میفرمود جواب این امر محل طعن نیست زنان مجبول اند
برینچنین غیرت و برین قدر را خود نیستند و این دلیل است بر فرط محبت عایشه با پیغمبر صلی الله علیه وسلم پس
منقبت است نه مطعن هفتم آنکه عایشه گفت قاتلت علیا ولوددت کنت نسیا منسیا
جواب این طعن هیچ عایشه لازم نیست چرا که عادت اهل انصاف است که اگر کاری بخطاء اجتهادی یا بسوء تدبیر
از ایشان بوقوع آمد چون بر خطاء خود آگاه میشوند از انجام آن کار ندامت میکشند و استغفار می نمایند هشتم آنکه حجره
خود را مقبره ساخت برای ابی بکر و عمر و حالانکه آنخانه ملک او نبود جواب این باطل است اضافه بیوت
بسوی ضمیر مخاطب در قوله تعالی وقرن فی بیوتکن دلیل است بر آنکه آنها پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
آنهارا مالک کرده بود و نیز دلالت دارد بر آنکه شان آنکه عمر وقت وفات خود طلب اذن کرد از عایشه
دیگری و صحابه همه حاضر بودند و کسی انکار نکرد و نیز حسن مجتبی وقت رحلت خود اول درخواست

از عایشه تا او را نزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم دفن کنند و عایشه بدان اذن داد لیکن مروان
که والی مدینه بود حسن را در حجره عائشه دفن نشدن داد کما فی فصل الخامس من معرفة الائمة وغیر آن از کتب
امامیه نیز پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم او را بدین معنی خبر کرده بود مرویست که عایشه گفت یا رسول الله
اذن ده مرا که دفن کرده شوم در پهلوی تو فرمود آنسرور علیه السلام انی لک بذلک ما فیه الا موضع قبری
وقبر ابی بکر و عمر و قبر عیسی بن مریم دیگر آنکه نبی صلی الله علیه وسلم خطبه گفت و اشارت کرد بسوی مسکن عایشه
که بطرف شرق است از منبر و گفت که اینجاست فتنه سه بار از جائیکه طلوع میکند آفتاب میگویند که مراد از فتنه
عائشه بود که برای قتال امیرالمؤمنین بسوی بصره برآمد و هزاران مسلمانان بقتل آمدند جواب این باطل
و زعم فاسد است بلکه مراد پیغمبر صلی الله علیه وسلم اشارت بمشرق بود چنانچه من حیث یطلع قرن الشمس بیان
ناطق است و روافض از کوفه و معتزله از بصره و قرامطه از سواد کوفه و خوارج از نهروان برآمده اند همه مشرق را
اند نسبت به مدینه و دجال هم از مشرق خواهد برآمد و ایران که منبع روافض است هم در مشرق است اگر صدیقه
کبری مراد بودی در شان او چندین آیات برائت نمی آمدی و پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از تبدیل نسا
چرا ممنوع گشتی اصل مرجع از تبدیل عایشه بود و دیگران اتباع او لیکن چون روافض بقرآن ایمان
ندارند همه خرافات میگویند و هم آنکه تیار کرد دختری را و گفت لعلنا نصیب بها بعض شبان
قریش جواب راویان این اثر از اول تا آخر مجاهیل اند و حدیث از در آمدن یک مجهول در سلسله اسناد
ضعیف میشود چه جای آنکه تمام اسناد همچنین باشد پس این حدیث حجت نیست و بر تقدیر صحت در وی هیچ
مطعن نیست چرا که طلب کفو کریم برای حره مستحب است و اظهار حسن و جمال دختر بزنانی که از جهت خطبه
خاطب آمده باشند و کفو دران رغبت کنند مندوب است جای طعن و عیب نیست و هرگاه ترغیب الفهم
که مراد عائشه صید کردن برای نفس خود بود پس او بنص قطعی خبیث است و مؤمن نیست قال الله
تعالی سبحانک هذا بهتان عظیم یعظکم الله ان تعودوا لمثله ابدا ان کنتم مؤمنین
وقال الله تعالی الخبیثات للخبیثین والخبیثون للخبیثات پس هر که این بهتان عظیم کرد در شان
عائشه و موجود کرد در شکل آنچه منافقان افک کرده بودند در شان او بعد ازانکه حق تعالی ان وعظها

فرموده ان مومن نیست برای صدق شرطیه ان لنکم مومنین لا تعودون لمثله للتصم
عاد والمثله فاهم مومنین این قیاس استثنائی مستجمع شرایط منطقی است و او خبیث هست که این
کلمه خبیثه با و مخصوص شده **فصل خامس** در جواب مطاعن امة اوسط و خیر القرون السابقون الاولون
یعنی صحابه کرام یاران و مددگاران سید المرسلین و در حقیقة مطاعن که در حق صحابه کرام میگویند
مطاعن اند در حق خدا و رسول خدا که اینچنین مردم را در قران مدح و ستایش فرموده و قران را
بدان مملو ساخته و رسول با اینچنین مردم تمام عمر صحبت داشته و فایده صحبة پیغمبر این شده که چنین مردم
برامده اند نعوذ بالله منها و خود آن ملاعنه از امیر المومنین روایة می کنند

لقد رایت اصحٰب محمد صلی الله علیه وسلم فما اری احد لیشبهم
یضحیون شعثا غبرالحدیث بطوله چنانچه در مقاله اولی در برهان خامس از نهج البلاغة
ذکر کرده شده و در مطاعن صحابه هم ده ذکر میکنند یکی انکه دو بار فرار از زحف که کبیره است
کردند یکی روز احد و دوم روز حنین جواب فرار از جنگ روز احد پیش از نهی بود و نیز حق
تعالی ازان عفو فرموده * قال الله تعالی ان الذین تولوا منکم یوم التقی
الجمعان انما استزلهم الشیطان ببعض ما کسبوا و لقد عفی الله
عنهم ان الله غفور حلیم * پس عفو و مغفرت ازان فرار ثابت شده و اما روز حنین
پس قبایل کفار عرب پیاده و سوار با اولاد و نسا و خدام خود بر مسلمانان تعمیم تر تیش
کردند که ایشان آنهمه را محاربین خیال کرده زیاده از دو چند خود فهمیده فرار
جایز دانستند بحکم قوله تعالی

الآن خفف الله عنکم و علم ان فیکم ضعفا الآیة

و مقدم لشکر کفار تیر انداز ان بودند مردم بسیار را از تیر انداختند و مسلمانان
یقین بهلاکت کردند انگاه گریختند و در حقیقت سبب فرار اظهار قدرت
الٰهی بود که فتح از کثرت لشکر نیست بلکه از تایید الٰهی است و تادیب مسلمانان بر عجب

قال الله تعالی لقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة ویوم حنین اذ اعجبتکم کثرتکم
الآیة واما بیرم نزد فریقین بمرتبة تواتر رسیده بود واندلس ناقله ابو القاسم بن سعید فی الشرایع وغیره از جون
عباس بن ادا و دیاری الهی دست گرفت رجوع کردند وقتال شدید نمودند پس حق بر ازمعیّته محقق
شد لعنة خدا باد بر دشمن که در حق جماعتی که تمام عمر خود همراهی پیغمبر کردند گذشت دین را بیاری
خونهای خود باکمال رسانیدند و قرآن مجید از مدح و مدح شجاعت و شدة بر کفار در حق ایشان
وزهد وغیره فضائل ایشان مملو است انجماعة پاک را باچنین شبهات واهیه طعن میکنند وزلتی که در
تمام عمر یکبار یا دوبار ازانها سرزده است بزبان می آرند و از آیات مغفرة و رضاء الهی که در شان
آنهاست بجهة غیظی که با آنها دارند چشم پوشی میکنند علیهم قوله تعالی لیغیظ بهم الکفار
دوم آنکه ایشان بودند که برای لهو وتجارة نماز را با پیغمبر ترک داده بیرون رفتند چنانچه در سورة جمعه وارد
شده جواب آنکه این حرکة هم در تمام عمر یکبار شد و در اول جمعه که پیغمبر صلی الله علیه وسلم در مدینه آمده
خوانده و در آنوقت از مهاجرین قلیل بودند و کسانیکه بودند آنها را با تجارت کار نمود و رفته بودند
و اهل مدینه که در آنوقت از احکام واقف نبودند موافق عادة خود رفته بودند چون برین حرکة عتاب
آمد باز پیرامون اینچنین حرکت نگشتند پس توبه متحقق شد و نیز پیغمبر خدا را برای استغفار آنها امر الهی
صادر شد و مغفرة الهی شامل حال آنها گشت سیوم آنکه مرویست از ابن عباس آنکه نبی صلی الله علیه وسلم
فرموده آورده شود مردان از امت من روز قیامة پس گرفته شود جانب چپ یعنی نامهٔ آنها جانب
چپ داده بدوزخ فرستاده شوند پس بگویم چنانچه بنده صالح عیسی گفته کنت علیهم شهیدا ما دمت
فیهم فلما توفیتنی کنت انت الرقیب علیهم پس گفته شود که اینها مرتد شدند جواب هر اهل عقل
و دین است بروی مخفی نیست که جماعتی قلیل است از مردان که مرتد شدند بعد آنحضرت صلی الله علیه
وسلم و بر حالت کفر مردند یا کشته شدند از بنی حنیفه و بنی تمیم و غیر آنها نه تمام صحابه من المهاجرین
الذین اخرجوا من دیارهم واموالهم یبتغون فضلا من الله ورضوانا وینصرون الله و
رسوله اولئک هم الصادقون والانصار الذین تبوؤا الدار والایمان من قبلهم یحبون

من هاجر اليهم ولا يجدون في صدورهم حاجة مما اوتوا ويؤثرون على انفسهم ولو كان
بهم خصاصة والذين هم بربهم لا يشركون والذين يؤتون ما اتوا وقلوبهم وجلة انهم الى ربهم
راجعون اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون والذين معه من النبي صلى الله عليه وسلم
في تبليغ النبوة وهداية الخلق اشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا يبتغون فضلا
من الله ورضوانا سيماهم في وجوههم من اثر السجود ذلك مثلهم في التورية ومثلهم في الانجيل
كزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوى على سوقه يعجب الزراع ليغيظ بهم الكفار وعد الله
الذين امنوا وعملوا الصالحات منهم مغفرة واجرا عظيما الذين كانوا امة وسطا لتكونوا شهداء
وكانوا خير امة اخرجت للناس تامرون بالمعروف وتنهون عن المنكر وتؤمنون بالله يقاتلون
في سبيله صفا كانهم بنيان مرصوص والسابقون الاولون من المهاجرين والانصار والذين
اتبعوهم باحسان رضي الله عنهم ورضوا عنه واعد لهم جنات تجري تحتها الانهار خالدين فيها
ابدا ذلك الفوز العظيم منهم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة من الذين انفقوا من بعد
وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى يعني الجنة ومنهم القاعدون من غير اولي الضرر والمجاهدون في سبيل الله
باموالهم وانفسهم فضل الله المجاهدين باموالهم وانفسهم على القاعدين درجة وكلا وعد الله الحسنى
ومنهم المستضعفون من الرجال والنساء والولدان لا يستطيعون حيلة ولا يهتدون سبيلا
فاولئك عسى الله ان يعفو عنهم وكان الله عفوا غفورا ومنهم من خلطوا عملا صالحا واخر سيئا عسى الله
ان يتوب عليهم اولئك الذين حبب الله اليهم الايمان وزينه في قلوبهم وكره اليهم الكفر والفسوق والعصيان
اولئك هم الراشدون الذين امنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين اووا ونصروا
اولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم لا تجد قوما يوادون من حاد الله ورسوله ولو كانوا
اباءهم او ابناءهم او اخوانهم او عشيرتهم اولئك كتب في قلوبهم الايمان وايدهم بروح منه ويدخلهم
جنات تجري من تحتها الانهار خالدين فيها رضي الله عنهم ورضوا عنه اولئك حزب الله الا ان حزب
الله هم المفلحون هم الذين اجتباهم الله تعالى وما جعل عليهم في الدين من حرج ملة ابيهم

ابرهیم هو سماکم المسلمین من قبل وفی هذا لیکون الرسول شهیدا علیکم وتکونوا
شهداء علی الناس الله مولاکم نعم المولی ونعم النصیر شهد لهم الله تعالی ان الرسول
والذین امنوا معه جاهدوا باموالهم وانفسهم واولئک لهم الخیرات واولئک هم
المفلحون اعد الله لهم جنات تجری من تحتها الانهار خالدین فیها ذلک الفوز العظیم
یوم لا یخزی الله النبی والذین امنوا معه نورهم یسعی بین ایدیهم وبایمانهم یقولون
ربنا اتمم لنا نورنا واغفر لنا انک علی کل شئ قدیر الذین نهی الله تعالی نبیه عن طردهم وامره
بتبلیغ السلام منه تعالی الیهم بقوله ولا تطرد الذین یدعون ربهم بالغداة والعشی
یریدون وجهه ما علیک من حسابهم من شئ وما من حسابک علیهم من شئ فتطردهم
فتکون من الظالمین وبقوله قل سلام علیکم کتب ربکم علی نفسه الرحمة انه من عمل منکم سوءا بجهالة
ثم تاب من بعده واصلح فانه غفور رحیم الذین اشتری الله تعالی منهم انفسهم واموالهم بان لهم
الجنة یقاتلون فی سبیل الله فیقتلون ویقتلون وعدا علیه حقا فی التوریة والانجیل والقران
وبشرهم بان لهم من الله فضلا کبیرا فنعم الله رزقا حسنا وان الله لهو خیر الرازقین لیدخلنهم
مدخلا یرضونه وان الله لعلیم حلیم الذین الف الله بین قلوبهم لو انفقت ما فی الارض
جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم رضی الله عنهم اذ یبایعونک تحت الشجرة النبی صلی
الله علیه وسلم تحت الشجرة ۰ چرا که در حق این جماعت که در قران مجید احوال وشان چنین
مذکور شده گفته که اینها مرتد شدند یا منافق بودند فقط انکار بعبارت آن نیست بلکه انکار
است بتوریة وانجیل وزبور نیز وانکار است بعلم الهی از عواقب امور نیز ومثل این
لفظ بدان کسی که او را عقل است چه جای کسی که صاحب دین یا صاحب علم است ۰
چهارم آنکه مخالفت کردند در مرض موت پیغمبر علیه السلام را که قرطاس نیاوردند و گفتند
اهجر استفهموه جواب این طعن در حق تمام صحابه نیست بلکه در حق کسانیست که در حجره حاضر
بودند و اکثر آنها از اهل بیت بودند بلکه آنها هم دو فرق بودند بعضی می گفتند

با آوردن قرطاس فلا طعن فیهم و بعضی توقف میکردند برای تحقیق پیغمبر بعد ظهور آنکه
این امر بالجزم نیست یا طلب ظهور جزم میکردند و لهذا قالوا استفهموه و جواب از طرف
آنها گذشت پنجم آنکه در امتثال امر پیغمبر صلی الله علیه وسلم تهاون میکردند و کمتر قبول می نمودند
و مراقبه امر او نمیکردند و تمام قرآن که از مسارعه آنها در امتثال امر و مجاهده آنها خبر میدهد
فراموش کرده سند می آرند بحدیث حذیفه که در قصه خندق روایه کرده که رسول خدا
صلی الله علیه وسلم آواز کرد از شده سرما کسی جواب نداد پس چون فرمود
قم یا حذیفه و نام مرا بر زبان مبارک آورد ناچار شده جواب دادم فرمود که خبر کفار
بیار که چه کردند پس چون رفتم مطلق اثر سرما نیافتم گویا در حمام میروم پس رفتم
و آمدم و خبر آنها رسانیدم جواب این قصه حادثه معین است پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم
تعیین کرده باشد و امر صریح نگفته باشد و در آن توقف بسبب عروض بعضی عوارض بشریه
در جواب آن توقف شده باشد پس این قصه دلالة ندارد بر قلت قبول آنها امر او را و تهاون
را و ترک مراقبه او و معارض نمیتوانند شد نصوص قطعیه را که حقتعالی میفرماید ؛
اولئك يسارعون في الخيرات وهم لها سابقون و نیز اگر این طعن بسایر صحابه
راجع شود به علی رضی الله عنه نیز راجع شود که او هم داخل صحابه بود ششم آنکه
مسلم روایه کرده که پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود انا آخذ بحجزكم هلموا عن النار
فتغلبوني تقحمون فيها جواب ممنوع است که این خطاب بصحابه باشد و لفظ حدیث
بران دلالة ندارد و جایز است که خطاب با جمیع دعوة باشد یا بجماعت معین باشند که ایمان آورده
پس مرتد شدند یا بجماعتی باشد از مؤلفة القلوب یا از اهل نفاق نه برای صحابه کرام که مدح شان در
قرآن آمده و علی هم از جمله آنها است هفتم آنکه مسلم روایه کرده عن عبد الله بن عمرو بن العاص که
رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمود اذا فتحت عليكم خزائن فارس والروم تنافسون ثم تتحاسدون
ثم تتدابرون ثم تتباغضون ؛ جواب این حدیث ارشاد است از

ترک تنافس و تحاسد و تباغض بر زر و اقبال دنیا و بر موضع التشاجر تاثیری آید یا لا انه استفهام تبریک تحرزه
و نیز انخطاب جمیع صحابه نیست باتفاق چراکه در روایتی اخری آمده ثم تنطلقون الی مساکن المهاجرین
فیجعلون بعضهم رقاب بعض پس در حدیث مطعن جمیع صحابه نیست ثم آنکه سعد بن ابی وقاص
روایت کرده که نبی صلی الله علیه و سلم فرمود من اذی علیا فقد اذانی و جمیع صحابه علی را ایثار کردند
و با وی عداوت کردند و با وی جنگ نمودند و ابوبکر بسیر عمر را برای طلب علی فرستاد تا بابوی بیعت
کند پس علی نیامد پس عمر بغضب آمد و مردم را گفت که هیزم و آتش بردارند و بر دروازه علی آمد و آواز داد
که در بکشا او در نکشاد پس دروازه او را سوختند و شکستند پس فاطمه آمد نام او پرسش یا دکرد عمر تمشیه بر شکم
در پهلوی فاطمه خلانید و علی را گفتند که برخیز و بیعه کن اگر بیعه نمیکنی ترا می کشیم و صحابه برین اتفاق
کردند و علی و دختر پیغمبر را خفیف کردند و وصیت پیغمبر را پس پشت انداختند جواب این فسیاکم کذب و فتنت انما
روافض ست والاقبح در شان علی باثبات صحابه لازم آید بر هر دو صورت تکذیب قران که در مدح صحابه
نازل شده لازم می آید و حق آنست که صحابه کرام علی رضی الله عنه تعظیم میکردند و با وی محبت مینمودند
و یاری و مددکاری او و اولاد او میکردند قال عبد الرحمن بن ابزی شهدنا صفین مع علی فی ثمان مائة
من بایع بیعة الرضوان قتل منهم ثلث و ستون منهم عمار بن یاسر و شهد البیعة غیر من المهاجرة
والانصار و شهادة دادند مناصره صحابه در کتابهای خود و خطبهای خود و علی رضی الله عنه و ابوبکر
رضی الله عنه سخت محبت میداشت با علی و مدح او می نمود و فضایل وی را ذکر میکرد و مردم را بمحبت
او برانگیخت روی الدارقطنی عن الشعبی انه قال بینا ابوبکر جالس اذ طلع علی فلما راه قال
من سره ان ینظر الی اعظم الناس منزلة و اقربه و افضله حالة و اکثره عنایة عند رسول
الله صلی الله علیه و سلم فلینظر الی هذا الطالع و عمر نیز تعظیم و توقیر علی میکرد و روی الدارقطنی
عن سعید بن المسیب قال قال عمر انه لا یتم شرف الا بولایة علی و عبد الله بن عمر تاسف میکرد بر تخلف
نمودن از حرب با علی رضی الله عنه و طبرانی در معجم اوسط و بزار باسناد علی روایت کردند که چون ابن عمر
خبر رسید که حسین رضی الله عنه بعراق میرود از مدینه بر سه منزل راه رفت و حسین را ملاقات کرد

نت کجا میروی حسین گفت بعراق میروم خطوط و بیعت نامهای اهل عراق نمود ابن عمر گفت انجا مرو
خطوط آنها منگر و من ترا حدیث میگویم که جبرئیل پیش نبی صلی الله علیه وسلم آمد و او را در دنیا و آخرة
اختیار داد و آخرة اختیار فرمود و تو هم گوشت پاره پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هستی حقتعالی شما را
ز دنیا باز داشته است مگر برای آخرة حسین گفته ابن عمر باز نگشت ابن عمر او را در کنار گرفت و بگریست
وداع نمود و آنچه مخالفة صحابه با علی رضی الله عنه روافض میگویند محض کذب و افترا است. در وقت خلافت
ابی بکر و عمر و عثمان اصلا اختلاف درمیان نیامده و علی رضی الله عنه خلفاء ثلثه را بالطوع و رغبت خود بیعت
نموده و اندک توقفی که در بیعت ابی بکر فرموده بود ترا عذر بیان کرده و گفته که ناخوش شده بودم مگر آنکه
ما را در مشورت شریک نکرده بودند و اگرنه ما میدانیم فضل ابی بکر را و او را پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم برای
دین ما اختیار فرموده بود یعنی در نماز امام ساخته بود ما برای دنیا چرا اختیار نکنیم همیشه علی خیرخواهی
خلفاء ثلثه میکرد و در حروب یاری و مددگاری آنها می نمود و در مشورتهای دینی و دنیوی شریک
مشیر آنها می شد و تا آخر عمر خود فضیلت ابی بکر و عمر بر نفس خود و بر جمیع مسلمانان در مجالس
شنده در بر سر منبرها سخن میفرمود کسی که او را بر شیخین فضیلت میداد او را زجر و تهدید می نمود و میگفت
کسی را او را حد مفتری میزنم و تا وقت قتل عثمان علی رضی الله عنه را با صحابه کرام اصلا مخالفت و منازعت
درمیان نیامده اگر مخالفت و منازعه درمیان می آمد متواتر میگشت چنانچه منازعتهای علی و معاویه
متواتر گشته حالانکه متواتر نگشته بلکه بهیچ روایتی معتبر منازعت انها مروی نشده بلکه موافقت و اتحاد
متواتر گشته اول رخنه که در اسلام افتاد آن بود که چون اوباشان جمع شده عثمان را محصور کردند
و عثمان مجوز قتال نشده و نوبت تا بحدی رسید که آتش فتنه عالم را در گرفت و از قابوی مسلمانان
بدر رفت و عثمان شهید شد و صحابه که در مدینه بودند اطفاء آتش فتنه از مقدور آنها خارج شد قاتلان
عثمان خود را برحق میدانستند و عثمان را باطل و بد قتل عثمان افتخار میکردند و اکابر صحابه مثل طلحه و زبیر
و کعب بن بشیر و محمد بن مسلمه و غیر شان بقتل عثمان حسرت میکردند و او را برحق و مظلوم میدانستند و مخالفان
او را باطل و ظالم میگفتند چون این سخن اوباشان شنیدند خواستند که انجا تمه شهود لهم بالخیر را

بود رسانیدند با آنها از خوف شر او با ایشان به بصره رفتند تا اینکه طلحه و زبیر به سوی مکه رفتند و ام المؤمنین
عایشه که از پیشتر بقصد حج بمکه رفته بود او را بمکه دریافتند عایشه گفت که شما را چه حال است طلحه و زبیر
گفتند که از خوف شر اعراب اینجا آمده ایم طلحه و زبیر عایشه را گفتند که اگر تو همراهی ما باشی بسبب
آنکه جماعه که مصدر شر شده اند بتو رجوع آرند که تو ام المؤمنین هستی عایشه این معنی قبول نمیکرد
آنها حجه آوردند بقوله تعالی لا خیر فی کثیر من نجویهم الا من امر بصدقة او معروف او اصلاح
بین الناس باین حجه عایشه سخن آنها قبول کرد و اراده کردند موضعی را که از شر اعراب ایشان محفوظ
باشند پس بنا متوجه بصره شدند تا با ایشان بعد قتل عثمان از اندیشه انتقام مسلمانان خبر ثبته خود
دران دیدند که بدامان علی در آویزند اضطراب کردند و با علی بیعت نمودند چون دران وقت دیگری
مثل علی موجود نبود و قبول خلافت از فروض کفایت است و از جهات دین علی بضرورة خلافت
قبول فرمود و از انجماعه بیعة گرفت و جماعه صحابه از مهاجرین و انصار که در مدینه حاضر بودند چون
علی را مستحق این مرتبه جلیل الشان میدانستند همه آنها با علی بیعت کردند چنانچه طلحه و زبیر هم در آن وقت
در مدینه حاضر بودند و از مدینه بمکه نرفته بودند آنها هم بیعت کرده بودند و علی قدرت انتقام
از ایشان نداشت القصه چون عایشه با طلحه و زبیر به بصره متوجه شد و این خبر علی را بمدینه رسید
که عایشه و جماعتی از مسلمانان مجتمع شده متوجه بصره شدند علی هم بدان سو متوجه شد و قعقاع را از اصحاب
رسول الله صلی الله علیه وسلم بسوی طلحه و زبیر فرستاد تا باهم متفق شوند قعقاع چون آنجا
رسید اول با عایشه ملاقات کرد و سلام گفت و گفت ای مادر ترا باین حرکت چه چیز آورد گفت
ای پسر اصلاح بین الناس پس عایشه قعقاع را نزد طلحه و زبیر فرستاد و قعقاع با آنها گفت که صورت
اصلاح چیست هر دو گفتند که قاتلان عثمان یعنی از آنها قصاص باید گرفت قعقاع گفت
این نمیشود مگر بعد اتفاق همه مسلمانان در چنین وقت که این فتنه و صلح بیکدیگر در هر دو گفتند خوب
گفتی پس قعقاع پیش علی باز آمد و قصه ظاهر کرد علی ازین سخن خوشش شد و قوم متوجه
صلح شدند و شب روز هم چنین گذشت و علی روز سوم به طلحه و زبیر سلام گفته فرستاد

وآنها بر علی سلام گفتند و رسولان درمیان آمد و رفت میکردند و مردم از صلح خوش و راضی بودند
قاتلان عثمان ازین معنی غمگین شدند و تمام شب باهم مشوره نمودند عبدالله بن سبا منافق یهودی
که رئیس آن جماعه بود گفت که خیریت شما در صلح نیست علی را صلح کردن ندهند و چون فردا شود
مردم برای صلح آیند شما قتال پیش گیرید چون رای آنها برین قرار گرفت همراهیان عبدالله بن سبا از آخر
شب قتال شروع کردند و واقعهٔ حرب که جنگ جمل نام یافته پیش آمد و دران جنگ کسی را از طرفین قصد
قتال نبود و این فتنه فقط از عبدالله بن سبا پیدا شده کذا ذکر القرطبی وجماهیر اهل العلم وهذا هو الصحیح المشهور
و دران جنگ سیزده هزار مسلمانان کشته شدند و طلحه و زبیر شهید شدند و آنچه دلالت دارد بر آنکه عائشه
و طلحه و زبیر باغی نبودند و اصلاح بین الناس منظور داشتند و قصد قتال نداشتند حدیث ابی هریرة است
ان رسول الله صلی الله علیه وسلم کان علی حراء هو وابوبکر وعمر وعثمان وعلی وطلحة والزبیر
فتحرکت الصخرة فقال رسول الله صلی الله علیه وسلم اهدأ فما علیك الا نبی او صدیق او شهید
اخرجه مسلم وحدیث سعید بن زید قال اشهد علی رسول الله صلی الله علیه وسلم انی سمعته یقول
اثبت حراء فما علیك الا نبی او صدیق او شهید وعدهم رسول الله صلی الله علیه وسلم وابوبکر وعمر
وعثمان وعلی وطلحة والزبیر وسعد وابن عوف وسعید بن زید اخرجه ابن حبان چون پیغمبر صلی الله
علیه وسلم طلحه و زبیر را شهید گفت معلوم شد که ایشان باغی نبودند و از دست یاران عبدالله بن سبا
مظلوم کشته شدند انتهی و درانوقت معاویه بشام بود و او هم قصد محاربه نداشت با امیرالمؤمنین مگر آنکه میخواست
که امیرالمؤمنین قاتلان عثمان را بسپارد یا آنها را از نزد خود بدر کند چون امیرالمؤمنین از جنگ جمل فارغ شد
و مظفر و منصور گشت این خبر بمعاویه رسید معاویه مضطر شد و از شام برآمد و ازینطرف امیرالمؤمنین کوچ
کرده بر دریای فرات مقابله اتفاق افتاد امیرالمؤمنین بشیر بن عمرو بن محصن انصاری را با جماعتی نزد معاویه
فرستاد تا بسوی اطاعه امام خود کشند بروی درآمدند بشیر گفت سوگند میدهم ترا بخدا که جماعه مسلمانان را متفرق
مکن چون بشیر این گفت معاویه گفت که ما از علی هیچ نمیخواهیم مگر قاتلان عثمان که پنهان از خلق اند پس آنها را بکشند و این سخن به علی
رسانیدند و امیرالمؤمنین قاتلان را نداد و سبب ندادن از تسلیم قاتلان آن بود که قاتلان شوکت و قوت بسیار داشتند

علی رضی الله عنه در تسلیم آنها صلح ندیده و دانست که اگر در تسلیم جلدی میکنم امر خلافت مختل میشود
تاخیر در تسلیم آنها صلح دید تا پایهٔ خلافت استحکام گیرد و کلمهٔ مسلمانان متفق شود آنگاه از ایشان
بعد اجتماع کلمهٔ مسلمانان قصاص خواهند شد چنانچه در نهج البلاغه آورده که بعضی یاران به علی گفتند
که اگر از قاتلان عثمان انتقام کنی بهتر باشد علی گفت ای برادر من قوة ندارم و آنها در شوکت اند
آنها بر من غالب اند نه من بر آنها پس حضرت امیر المؤمنین بالضرورة در تسلیم توقف کرد و معاویه گمان برد که علی
حمایت ایشان میکند لهذا رای معاویه بران قرار گرفت که قتال با آنها واجب است که آن جماعه یعنی قاتلان
عثمان باغیان ظالمان اند و کسی که مددگاری آنها کند مثل آنها از این تقریر معلوم میشود که معاویه بطلب خلافت
طلب خلافت جنگ نکرده بود و معتقد بود بحقیة خلافة علی رضی الله عنه و بعضی گویند که معاویه قصد ابتدا
طلب قاتلان عثمان میکرد و آخر طلب خلافت هم نموده بود و بصحت خلافت علی قایل نبود میگفت که بیعت او بایشان
اعلی معتبر نیست اهل حل و عقد از صحابه مثل طلحه و غیره که بیعت کرده بودند باکراه کرده بودند و لهذا
نکث بیعت نمودند و معاویه از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بود اذا ملكت الناس فارفق بهم
ازین حدیث او را طمع خلافت هم رسیده بود و از اهل شام بیعت گرفته بود بر هر تقدیر معاویه در اجتهاد خود
خطا کرده چرا که ظلم آن جماعت بر عثمان مسلم لیکن بغی آنها تا دستی که بود عثمان زنده بود و چون عثمان
شهید شد و علی خلیفه شد با وی بیعت کردند بغی نماند پس باقی نماند مگر طلب قصاص و استیفای قصاص
بعد طلب ورثه مقتول بشرط قدرت بر استیفا و ثبوت قتل بر کسی متعین بر ذمهٔ امام است و بر تقدیر فرض آنکه امام
در استیفای چیزی یا قصاصی تهاون کرده قتال با امام جایز نیست و لیکن گمان کرده که بیعت بجبر کرده شده باطل است
بلکه سایر مهاجرین و انصار بفضیلت علی رضی الله عنه معترف بودند و لهذا علی رضی الله عنه بر معاویه حجت آورده که
بیعت من ترا هم لازم شد اگرچه تو در شام بودی چرا که بیعت کردند با من کسانیکه با ابی بکر و عمر و عثمان کردند از
مهاجرین و انصار و لهذا اهل سنت و جماعت میگویند که علی رضی الله عنه بر حق بود و معاویه بر باطل و باغی بود
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم که عمار را فرموده بود تقتلك الفئة الباغية شاهد قول اهل سنت است لیکن
چون منشا این بغی معاویه خطای اجتهادی بود که وجهی از صواب و نصیبی از ثواب دارد معاویه

وماننداو را عاصی نمیگویند و از طعن و تشنیع بری میدانند و بالفرض اگر معاویه این قتال بنا بر خطاء اجتهادی نکرده و دیده و دانسته بغی کرده باشد دران صورت هم نسبت کفر بوی و همراهیانش کردن کفر است که لازم می آید ازان انکار قوله تعالی کل امن بالله وملئکته وکتبه ورسله لا نفرق بین احد من رسله بچه لول بن آنچه انست و همچنین مدلول دیگر آیات و احادیث و باجماع ثابت شده که در ایمان اعتقاد و اقرار بخدا و ملائکه و کتب و رسل و آنچه قطعا ثابت شده که رسول خدا صلی الله علیه وسلم چنین فرموده است می باید و از معاصی صغائر و کبائر کافر نمیشود و پس بتقدیر ثبوت معصیته معاویه و همراهیانش دران جماعه باشند که حقتعالی در شان آنها فرموده الذین خلطوا عملا صالحا واخر سیئا عسی الله ان یتوب علیهم ان الله غفور رحیم خذ من اموالهم صدقة تطهرهم وتزکیهم بها وصل علیهم ان صلوتک سکن لهم والله سمیع علیم امامیه علیهم الرحمه کتب خود از امیر المومنین روایه میکنند که انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی ما دخل فیه من الزیغ والاعوجاج والشبهة والتاویل کذا فی نهج البلاغة اینهم بر اسلام انها دلالت دارد بلکه لفظ شبهه صریح است درانکه بغی معاویه بنا بر شبهه و خطا بود در اجتهاد و نه بنا بر عنت و عناد و کما لا یخفی و از صحابه جماعه بسیار همچنین کس بودند شماری و اکثر صحابه با علی رضی الله عنه بودند چنانچه بالا گذشت و جمعی از فقهای صحابه مثل سعد ابن ابی وقاص عبد الله بن عمر و اسامه بن زید و ابو موسی اشعری و ابو مسعود تقاعد کردند و گمان اکثر ناس آنست که متمسک اینجماعه عمومات نهی است از قتال مسلمین و نزد محققین چنین نیست چراکه آن عمومات مخصوص شده بقتال همراه امام حق و بودن علی رضی الله عنه امام حق امر بیت اظهر من الشمس و نتوان گفت که بر فقهای صحابه مثل ابن عمر و ابو موسی مخفی مانده بلکه مستند شان احادیث است که آنها بگوش خود از پیغمبر صلی الله علیه وسلم شنیده بودند و ما را هم آن احادیث بدرجه تواتر رسیده که متون آن احادیث از دو صد زیاده در کتب متداوله مذکور است و حساب طرق منشعبه آن از حد احصاء بیرون اند قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ستکون فتنة القاعد فیها خیر من القائم و از نیجا هیچ کسی گمان نبرد که همراهیان علی رضی الله عنه بیجا قتال کرده باشند حاشا و کلا چگونه کسی اینچنین گمان برد حالانکه رسول الله صلی الله علیه وسلم فرموده و یحک یا عمار تقتلک الفئة الباغیة تدعوهم

الی الجنة ویدعونک الی النار و عمار همراه علی رضی الله عنه شهید شده و از حدیث مذکور بغی معاویه
ثابت می شود چراکه پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ان فئه را فئه باغیه گفته و دعوة بسوی نار بنا بر آنست که بغی
از امام حق عصیان است بنابر خطاء اجتهادی معذور توان گفت و اگر نه نفس القتل البته معصیت است
و معصیت مودی است بآتش **سوال** اوجوبکه قتال با امام حق عبادة است پیغمبر خدا صلی الله علیه
وسلم چرا اشارة بقعود فرموده باشند **جواب** آنحضرت صلی الله علیه وسلم بنور فراست دریافته باشند
که این فساد تسکین پذیر نیست چنانچه امام حسن علیه السلام در تفسیر سوره قدر ذکر شان نزولش بیان فرموده
ان النبی صلی الله علیه وسلم رای بنی امیة علی منبره فساءه ذلک فنزلت انا اعطیناک الکوثر یا محمد
یعنی نهرا فی الجنة ونزلت انا انزلناه فی لیلة القدر وما ادریک ما لیلة القدر لیلة القدر
خیر من الف شهر یملکها بعدک بنو امیة یا محمد قال القاسم بن الفضل فعددناها فاذا هی الف شهر
لا یزید ولا ینقص رواه الترمذی ازینجهة پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم اشارة بقعود فرموده نظر بر آنکه حروب
فائده معتدبه نمی بخشد و لهذا امام حسن علیه السلام صلح کرده و بر حروب قیام ننموده غرضیکه
صحابه در آن تعامل بر حق بودند اکثر با علی رضی الله عنه بودند و هیچگونه طعن بر ایشان راجع نیست و جماعتی که از هر دو فریق
معتزل از طرفین بنابر نص پیغمبر صلی الله علیه وسلم و ایشان با حضرت مرتضی بیعت کرده بودند و ذکر مناقب وی می نمودند
و او را احق بالخلافة میدانستند لیکن از کلام بعضی از ایشان شبه در عقد خلافة مفهوم میشود و از کلام اکثر ایشان
آن و اینجا هم محل طعن نیستند و چندکس معدود با معاویه بودند و اکثر شان از اعتقاد و حرب معاملة
رجوع کرده بودند و قتال جایز نمیداشتند لیکن در صحبت معاویه بودند بسبب خوف از شر قاتلان عثمان رضی الله عنه
با وجود حضور در قتال شریک نمیشدند غرضیکه این محاربات که واقع شد دلالت ندارند بر آنکه صحابه باهم
عداوت و مخالفت داشتند چگونه تصور کند این معنی را کسی که ایمان دارد بقوله تعالی اذ کنتم اعداء
فالف بین قلوبکم فاصبحتم بنعمته اخوانا وقوله تعالی والف بین قلوبهم لو انفقت ما فی
الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم ولکن الله الف بینهم وقوله تعالی رحماء بینهم وقوله تعالی
در شان صحابه پیغمبر آیه الذین ان مکناهم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة

وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر این آیه برهان است برآنکه روافض آنچه مطاعن صحابه ذکر میکنند
کاذب اند چراکه متقدم یعنی تمکین صحابه از ابتدای خلافة ابی بکر تا خلافة علی مرتضی وحسن مجتبی بلکه
تا خلافة معاویه ثابت شده کما یشهد بالبداهة پس اگر تالی ثابت نشود یعنی صحابه اقامه صلوٰة
وایتای زکوٰة وامر معروف ونهی منکر نکرده باشند بلکه چنانچه روافض گمان میبرند که آنها باهم عداوت
ومخالفت ونفسانیت داشتند وخون ریزیها بناحق بی دلیل شرعی نموده اند تکذیب کلام الله لازم آید
نعوذ بالله منه پس دشمنی صحابه کردن ومناقب غیر محصور آنها را گذاشته چند چیز را مطاعن آنها
قرار دادن ودرپی آن شدن بادین خود دشمنی کردن است بلکه راه صواب آنست که اگر قولی یا فعلی
از انجماعه مشهود لهم بالخیر دریافته شود که ظاهر آن مخالف شرع باشد آنرا تاویل باید کرد وحسن ظن باید نمود
که حقتعالی میفرماید لولا اذ سمعتموه ظن المؤمنون والمومنات بانفسهم خیرا ومیفرماید الذین جاؤا
من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا
غلا للذین امنوا ربنا انک رءوف رحیم نهم آنکه بخاری ومسلم از ابی هریره روایة کرده که گفت رسول
صلی الله علیه وسلم که قایم نخواهد شد قیامة تا که نخواهند گرفت امتی اوصاف واحوال برابر اوصاف
واحوال کفار فارس وروم جواب این حدیث در صحابه مطعن نمیتواند شد بلکه بیان قضا وآخر امت است واین معجزه
پیغمبر است وبظهور آمده که روافض مثل کفار فارس یعنی مجوس شده اند که میگویند تعدد خالق وانکار
قدر وآنکه اراده غیر خدا واقع میشود واراده خدا واقع نمیشود وغیره مذاهب میگویند که مردی
ام ولد خود را بدیگری حلال میکند جائز است وبعضی پارچه خود را در نماز پاک نمیکنند
ومثل کفار روم یعنی یهود ونصاری شده اند که اهل حق را تکفیر میکنند وغلاة
روافض خدا را متعدد میگویند چنانچه آنها عیسی ومریم را میگویند واین چنین در
بسیار چیزها با اهل کتاب موافق اند دهم آنکه بخاری روایة کرده که پیغمبر خدا صلی الله
علیه وسلم عایشه را فرموده که اگر قوم تو حدیث العهد نبودی بکفر وجاهلیة ز خوف نداشتم از
انکار قلوب آنها هر آینه امر میکردم من بهدم کعبه وداخل میکردم در کعبه آنچه از آن خارج

ماند یعنی حطیم و آنرا بزمین پیوسته میکردم و میساختم آنرا دو دروازه یکی شرقی و یکی غربی بر اساس ابرهیم
علیه السلام و قوم عائشه نو شده اند از قریش پس اینحدیث از بد اعتقادی آنها خبر میدهد جواب اینجا مراد از قوم
عائشه آنها هستند که روز فتح مکه ایمان آوردند نه مهاجرین و التابعین لهم باحسان المشهود لهم بالخیر لحدثة
عهدهم من الجاهلیة پس پیغمبر صلی الله علیه و سلم برای شفقت برین مردم که روز فتح ایمان آورده اند تعمیل
نکرد برای احتمال انکار بعضی از اینها و از اینحدیث یقین بر انکار آنها نیز ثابت نمی شود چه خوف وقوع امری
مستلزم وقوع آن نیست پس اینحدیث را در مطاعن جمیع صحابه از مهاجرین و انصار و غیر قریشین
آوردن دلالت دارد بر سوء اعتقاد معترضان **فصل السادس** در جواب مطاعن تابعین و تبع
تابعین و فقها و محدثین و جمیع مسلمین از اهل سنت سید المرسلین و آن هژده می آرند یکی آنکه در قرآن
در وضو مسح قدمین ثابت میشود و اینها غسل میکنند جواب در قرآن قراءة نصب و جر هر دو آمده و عطف
بر بعید نیست و در میان آوردن جمله وامسحوا برؤسکم برای افاده استحباب ترتیب است و جر بنابر جوار است
نظیره الی الکعبین و تائید احادیث که بمرتبه تواتر معنوی رسیده و زیاده تحقیق این مسئله در کتاب الاحکام
ذکر کرده ایم اینجا بر آثار ائمه که امامیه روایت کرده اند اقتصار نموده میشود عیاشی از علی بن حمزه روایت
کرده که از ابی ابراهیم از وظیفه قدمین سوال کردم گفت بغسل غسلا و محمد بن نعمان از ابی بصیر از ابی
عبد الله روایت کرده که گفت که اگر فراموش کردی مسح سر را تا که پا را شستی پس باید که مسح کنی سر را
پستر پا را باز بشوی این اثر بر فرضیت ترتیب دلالت دارد کما هو مذهب الشافعی رحمه الله و کلینی و ابو جعفر
طوسی و غیرهما از امامیه این اثر را باسنادها که نزد آنها صحیح اند روایت کرده اند و محمد بن حسن صفار
از زید بن علی از آبا خود از علی بن ابی طالب روایت کرده که گفت علی نشستم برای وضو پس پیش
آمد رسول صلی الله علیه و سلم پس هرگاه شستم پای خود را گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم ای
علی خلال کن میان انگشتان دوم روافض نقل میکنند که اهل سنت هم مسح قدمین روایت کرده
اند این دروغ محض است دویم آنکه اهل سنت با صحابه دوستی میدارند و صحابه اهلبیت بغض میداشتند
جواب این دروغ محض است چنانچه بالا گذشته و کتب اهل سنت صحاح و مسانید مشحونند از احادیث

فضایل ومناقب اهل بیت که صحابه کرام آنرا روایت کرده اند و نیز اهل سنت از صحابه حدیث پیغمبر
علیه السلام روایت میکنند من مات وهو مبغض لآل محمد دخل النار وان صلی وصام
اخرجه جمع من الحفاظ منهم الطبرانی والحاکم و حدیث من ابغضنا اهل البیت فهو منافق
اخرجه الطبرانی و چنین احادیث بسیار روایت می کنند اگر بغض شیعه داشتند چرا در فضایل اهل البیت احادیث
بسیار روایت میکردند بلکه دشمن اهلبیت روافض اند چنانچه بالا گذشته که از اولاد نبی و سایر اهلبیت
دشمنی دارند مگر از فاطمه و آنرا و اولاد فاطمه بعضی از انها بعضی را دشمن میدارند و بعضی بعضی دیگر را چنانچه
تفصیل آن بالا گذشته سیوم آنکه اهل سنت روایت میکنند که انحضرت صلی الله علیه وسلم
سوره نجم میخواند بعد قوله تعالی افرأیتم اللات والعزی ومناة الثالثة الاخری بر زبانش بالقاء
شیطان گذشت تلك الغرانیق العلی ان شفاعتهن لترتجی و چون سوره ختم کرد پیغمبر و مومنان
سجده کردند و کافران هم سجده کردند بگمان آنکه محمد با ما صلح کرده و ثنا اصنام خوانده و ازین روایت
تجویز جریان کلمه کفر بر زبان پیغمبر معصوم میکنند جواب این روایت وشعی است بعضی مفسران
دور از تحقیق آورده باشند و صحیح آنست که شیطان در اسماع کافران و دراهای شان صوت
بلباس صوت پیغمبر علیه السلام کرده این کلمه خواند و کسی از مسلمانان این کلمه نشنیده و ازان
مطلع نشده تا که پیغمبر خدا از جبرئیل بخبر رسیده و پیغمبر ازین ماجرا مسلمانان را اطلاع داده و پیغمبر خدا
صلی الله علیه وسلم غمگین شده و برای تسلی پیغمبر علیه السلام این آیه فرود آمد وما ارسلنا من
قبلك من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته فینسخ الله ما یلقی الشیطن
ثم یحکم الله آیاته والله علیم حکیم چهارم آنکه اهل سنت عمل بقیاس میکنند ولم یاذن به الله
جواب حقتعالی اذن فرموده است حیث قال فاعتبروا یا اولی الابصار حجیة قیاس از کتاب
وسنت و اجماع ثابت میشود و شرح وبسط آن در کتب اصول فقه مذکور است بلکه اکثر مرویه امامیه از ائمه
دال بر حجیة قیاس است که ذکر کرده می شود ابی جعفر طوسی در تهذیب از ابی جعفر محمد بن علی الباقر روایت کرده
که عمر بن الخطاب اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم را جمع کرد و پرسید که چه میگویید در حق کسی که جماع

کنند اهل حدود انزال کنت بالفضا لتغتسل انما الماء من الماء و مهاجرین سیکه تقعد اذا التقی الختانان وجب
الغسل پس عمر گفت علی را توجه میکنی ای ابا الحسن علی گفت اذا التقا الختانان حد واجب می کنند و
یک صاع آب یعنی غسل واجب نکنند انچه معنی دارد پس علی قیاس کرد غسل بر حد و باقر و صادق و زید بن علی
و ابو حنیفه را اجازه قیاس داده اند هشتم آنکه میگویند که امامیه مدرک اند و اهل سنت بسیار و حق تعالی برانکه کرم
مدح کرده و فرموده قلیل من عبادی الشکور جواب مراد از شکور که صیغه مبالغه است اولیا الله اند از اهل
سنت و در روافض کمتر اند نه سنگ و کثرت دلیل حقیقت مذهب است که قوله علیه السلام ید الله مع الجماعة و قوله
علیه السلام علیکم بالسواد الاعظم این آثار را امامیه از ائمه روایت کرده اند نهم آنکه میگویند که اهل سنت
از ابی حنیفه و شافعی و مالک و احمد اخذ مذهب کرده اند و امامیه از ائمه معصومین پس این مذهب اولی بالاتباع
است جواب بو حنیفه و شافعی و مالک و احمد از ائمه اهل بیت و از اصحاب کرام و آنها از پیغمبر معصوم اخذ کرده
اند پس سلسله اهل سنت به پیغمبر منتهی میشود بخلاف امامیه که آنها مذهب از هشام بن حکم و هشام بن سالم و
شیطان طاق و عبدالله بن سبا منافقان و ضاعان کذابان اخذ مذهب کرده اند و آنها بر باقر
و صادق و غیره افترا بسته اند که از آنها کلمات شرک و مانند آن روایت کرده اند پس مذهب روافض نه از پیغمبر اخذ
است و نه از اهل بیت دهم آنکه جواز لواطه با مملوک نه مذهب مالک و مسئله نفر بسوی ابوحنیفه مرتضی و ابن مطهر
حلی و ابن [illegible] دروغ بست کرده اند جواب همه گذشت چنانچه خیرها بر صحابه افترا بسته اند لعنة الله علی الکاذبین
یازدهم آنکه انچه در فضایل علی وارد هست متفق علیه است میان اهل سنت و روافض و انچه در فضایل
خلفای ثلثه وارد هست مختلف فیه است پس مختلف فیه را برای متفق علیه ترک کرده شود جواب ترجیح
نمیباشد مگر عند التعارض و در فضایل علی و غیره صحابه تعارض نیست بلکه فضایل همه مسلم است و اگر
این قول روافض صحیح باشد نصاری نیز مانند روافض گویند که فضایل عیسی نزد مسلمانان و نصاری
متفق علیه است و فضایل محمد صلی الله علیه و سلم مختلف فیها است و بطلان این قول ظاهر است
دوازدهم آنکه شیعه بر نجات خود یقین دارند بخلاف اهل سنت که در نجات خود شک دارند و الجازم احق بالاتباع
من الشاک جواب در حضور موت بر ایمان مومنان یقین دارند برانکه سعید خبر از معاصی ابعد عفو انجام

انت الاعلی وارد شده آن همه حیث در دلالت بر خوف و همچنین قوله تعالی فاوجس منهم خیفة قالوا
لا تخف و بشروه بغلام حلیم در حق ابراهیم علیه السلام و قوله تعالی ففزع منهم قالوا لا تخف
خصمان بغی بعضنا علی بعض در حق داود علیه السلام و قوله تعالی فخرج منها خائفا یترقب
نیز در حق موسی علیه السلام صریح است بر وقوع خوف و فزع که مقتضی بشریت است احیانا و دلیل جبن نیست
که انبیا از رذائل صفات منزه اند و حزن ابی بکر اگر فرض کرده شود برای جان پیغمبر بود نه برای جان خود
چنانچه قصه وقت هجرت بر آن دلالت دارد که ابوبکر پیغمبر را از دخول در غار منع کرد و اول خود در غار داخل شد و
آنرا جاروب کرد و رخنه های آنرا به پارچه چادر خود مسدود کرد و یک سوراخ باقی ماند در آن دو ابهام پای خود داد
آنگاه پیغمبر را در غار طلب کرد و مار آنجا انگشت پای او گزید و آخر کار بهمان لدغه شربت شهادة چشید چنانکه اهل علم
در آن قصه از حدیث براء بن عازب از صدیق روایت کرده قال بکیت قال رسول الله صلی الله
علیه وسلم لم تبکی قلت اما والله ما علی نفسی ابکی ولکنی ابکی علیک الحدیث فاما و
علی رضی الله عنه قاتل خود را میدانست از پیغمبر خدا صلعم شنیده بود پس اگر در حروب جراتها میکرد گنجایش
داشت که او را خطره جان و احتمال قتل از دست غیر آن قاتل نبود و ابوبکر با وجود یکه او را این علم نبود
در حروب چه جراتها میکرد و روز وفات رسول الله صلی الله علیه وسلم تنها قصد مقاتله اهل ارتداد از قبایل
عرب فرمود مرویست از محمد بن عقیل بن ابی طالب که روزی علی مرتضی رضی الله عنه خطبه خواند و گفت کای
مردم اشجع الناس کیست من گفتم توئی ای امیر المؤمنین گفت اشجع الناس ابوبکر صدیق است که چون روز
بدر شد عریش برای رسول خدا صلی الله علیه وسلم بر پا کردیم گفتیم کیست که ایستاده شود و قریش را نزد او
نیاید و او را کسی از کفار پس آنجا قایم نشد مگر ابوبکر آن ابوبکر شمشیر کشیده بر سرش ایستاده ماند هرگاه کسی از کفار
نزدیک می آمد ابوبکر بر وی قصد میکرد و دیگر وهم آنکه اهل سنت خبر ابر پیغمبر افترا کرده اند که از شان نبوت
بعیدست یکی آنکه در صحاح اهل سنت مرویست که عائشه بازی میکرد به بنات نزد پیغمبر در خانه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم حالانکه نزد اهل سنت ثابت است که ملائکه داخل نمیشوند در آنخانه که در آن صورة باشد
و پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون صورت ابراهیم و اسمعیل در کعبه دید آنرا محو کرد و جواب عائشه را بست ازا

صحبت صغیره بود و تکلیفات شرعی از صغیرات ساقط اند و تحمیل لعب بنات از پارچه ساخته باشد و از تصویر
انسان نباشد و تحمیل که آن قبل تحریم نگاه داشتن صورت باشد و آنحضرت صلی الله علیه وسلم محو صورت
ابراهیم در فتح مکه بعد هشت سال کرده و تحمیل که مراد از حدیث آن باشد که بنات انصار وغیره نزد عائشه
آمده باشند با آنها لعب کرده باشد دوم آنکه اهل سنت از عائشه روایت می کنند که پیغمبر خدا مرا جا داد و نحوی گوش
و من بسوی حبشه میدیدم و حبشه در مسجد لعب میکردند در این چند قباحت لازم می آید یکی مقرر داشتن پیغمبر صلعم
حبشه را بر لعب کردن در مسجد دویم خود لعب را دیدن و داخل لعب کنندگان شدن سیوم آنکه زوجه خود را مقرر داشتن
جوان که مردم نامحرم را به بیند منافی غیرتست جواب مراد از لعب حبشه استعمال آلات حرب است نه چیز بیهوده چنانچه در
حدیث آمده لعب المسلم باطل الا ثلثة تعلیمه لقوسه وتادیبه لفرسه وملاعبته مع نسائه
پس آن لعب حرام نبود بلکه عبادت بود به نیت جهاد قال الله تعالی واعدوا لهم ما استطعتم من قوة
و دیدن صغیره از پس پرده منافی غیرت نیست و ظاهر است که این قصه پیش از نزول آیه حجاب باشد و نزول آیه
حجاب بعد نکاح زینب شده رواه ابوداود والدارمی وغیره و آنچه از عمر مرویست که زجر کرده گمان کرده بود که این
لعب حرام است چون دید که پیغمبر صلی الله علیه وسلم آن را مقرر داشته عمر هم از آن ساکت مانده و بی غیرتی گشت
که روافض ملعونان بازواج اهلبیت افترا می کنند که صادق گفته خدمته جوارینا الناء وفروجهن لکم
سیوم آنکه اهل سنت روایت میکنند که چون ملک الموت برای قبض روح موسی آمد موسی تپانچه بر روی ملک الموت
زد یک چشم او کور شد از این معلوم میشود که موسی بقضای الهی در موت خود راضی نشده و لقاء خدا را مکروه
داشته حالانکه اهل سنت این حدیث مرویست من کره لقاء الله کره الله لقائه جواب این تپانچه زدن نه برای
عدم رضا بموت بود اگر چنین میبود آخر کار چرا اذن بقبض روح میداد بلکه برای آن بود که او میدانست که اول
او را حقتعالی در موت و حیوة اختیار خواهد داد و آن زمان قبض روح او خواهد شد کذا ذکره البخاری وغیره مرفوعا
گویا موسی از ملک الموت سوء ادبی که بی اجازت او روح او قبض میکرد دید و آخر کار راضی بموت شد و سوال
کرد که از زمین مقدس بیک تیر سنگ نزدیک کند چهارم آنکه اهل سنت روایت می کنند که نبی صلی الله علیه وسلم
فرمود نحن احق بالشک من ابراهیم اذ قال رب ارنی کیف تحیی الموتی چه شک منافی ایمان است

پس نسبت شک به ابراهیم و سید الرسل محال است جواب مراد از شک اینجا تردد قلب در حصول زیاده
یقین و قوت طمانینه است که مقتضای نزول تم است و صوفیان آنرا میدانند نه عوام و آن منافی ایمان
نیست چنانچه نص قرآن بدان ناطق است قال اولم تؤمن قال بلی ولکن لیطمئن قلبی بلکه
مقتضای ایمان کامل است و معنی حدیث آن است که ابراهیم طالب زیادهٔ علم و یقین بود پس لائق
تر ایم بان زیرا که ما ماموریم بطلب زیاده علم حیث قال الله تعالی وقل رب زدنی علما یا آنکه گفته شود که معنی
حدیث آنست که سوال ابراهیم از جهة شک نبود اگر برای شک بودی نحن احق به منه لکنه لم یشک
حکذا ابراهیم نحو آنکه اهل سنت روایت میکنند نبه صلی الله علیه وسلم انه قال لم یکذب ابراهیم الا ثلث
کذبات اینجا نسبت کذب شد بسوی ابراهیم و انبیا معصوم اند از کذب جواب لفظ کذب مجاز است از
تعریض و استعمال مجاز در کلام خدا و رسول علیه السلام بسیار است و آن لا منه حقیقة کذب بر پیغمبر صلی الله
علیه وسلم ثابت می کنند بنا بر تقیه و آن مستلزم است عدم وثوق را از اقوال کما لا یخفی و کذب ابراهیم را
ازان قبیل میگویند و آن باطل است ششم آنکه اهل سنت در صحاح از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت میکنند
که فرموده شیطانی میگریزد از سایه عمر ازین تفضیل عمر بر انبیا لازم می آید چرا که شیطان آدم را وسوسه کرد
قال الله تعالی فوسوس الیه الشیطان قال یا آدم هل ادلک علی شجرة الخلد وملک
لا یبلی و در موسی عمل کرد حیث قال هذا من عمل الشیطان و ایوب را مس کرد حیث قال انی
مسنی الشیطان بنصب و عذاب و در قرأة محمد صلی الله علیه وسلم القا کرد و نازل شد وما ارسلنا
من قبلک من رسول ولا نبی الا اذا تمنی القی الشیطان فی امنیته جواب نفرت شیطان کنایه است
از خوف و عدم تسلط او بکثرة حفظ و حمایت الهی دوستان خود را حیث قال الله تعالی ان عبادی
لیس لک علیهم سلطان و فرار بمعنی خوف آمده در قوله تعالی قل ان الموت الذی تفرون منه
مراد شدت خوفست نه فرار بمعنی حقیقی و این شدت خوف که شیطان از عمر است و از انبیا بطریق اولی
ثابت است منافی آن نیست که احیانا وسوسه کند چنانچه با وجود شدة خوف شیاطین از رجوم آسمانی
احیانا استراق سمع میکنند قال الله تعالی وحفظا من کل شیطان مارد الا من استرق

السمع فاتبعه شهاب ثاقب واینهمه آیات که بر زلات انبیا دلالت دارند همه باول و مصروف از ظاهر اند
چنانچه در کتب تفسیر بشرح و بسط نوشته شده و اعتراف انبیا بمعصیته خود از راه هضم نفس است که امر لازم هم
آنکه اهل سنته روایت میکنند که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده که داخل بهشت شدم خش خش نعلین بلال
را پیش خود شنیدم این حدیث دلالت دارد بر افضلیت بلال علام ابی بکر صدیق بر آنحضرت علیه السلام نعوذ بالله
منها الا ان السابق افضل من المسبوق جواب این باطلست و ناقص فهمی چرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم
صورة مثالیه بلال و هم چنین صورة مثالیه دیگر مومنان را دیده چنانچه طبرانی روایت کرده از ابی امامه
که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده داخل بهشت شدم شنیدم پیش خود او از حرکة بلال و بالا نزد در بهشت
دیدم فقرا امته خود را و پائین نزدیدم اغنیا را حالانکه اینهمه بعد قیامت داخل بهشت خواهند شد هشتم آنکه اهل سنته
روایة کرده اند که پیغمبر آخر روز عرفه بسوی عمر نظر کرد و تبسم فرمود و گفت که حقتعالی مباهات میکند
به بندگان خود عامه و بعمر خاصه از این حدیث افضلیت عمر بر پیغمبر لازم می آید چه خود را از خواص نشمرده
جواب این قول باطل است چرا که این حدیث دلالة ندارد بر آنکه حق تعالی بغیر عمر خاصه مباهات نکرده
باشد پس از این حدیث افضلیت عمر بر ابی بکر هم لازم نمی آید چه جای انبیا هم طعن چهارم هم آنکه اهل
سنته نماز بر پلیدی خشک جائز میدارند جواب این بهتان محض است چرا که طهارة بدن و ثوب و مکان
شرط جواز صلوة است نزد تمام اهل سنته بلکه نماز بر پلیدی مذهب امامیه است ابن مطهر حلی
در ارشاد و ابو القاسم در شرایع و طوسی و غیره نوشته اند که نماز در نجس جایز است اگر نجاست
متعدی نباشد و طهارة موضع سجود فقط شرط میکنند پانزدهم آنکه میگویند لعب بشطرنج نزد اهل
سنته جائز است جواب این هم کذب و افترا است لعب شطرنج نزد ابی حنیفه و مالک و احمد
حرام است و نزد شافعی بر یک قول او مکروه است بشرطیکه اخلال در نماز و غیره واجبات نکند
نزاع و کذب نگردد و صورت حیوانات از اسپ و فیل و مانند آن در آن نباشد و اصرار بران
نباشد چرا که با صرار کبیره می شود و صحیح آنست که شافعی از ین قول رجوع کرده و بقول آئمه
ثلثه فتوی داده و بحرمة شطرنج قائل شده شانزدهم آنکه اهل سنته سرود را حلال میگویند

جواب مذهب اکثر اهل سنت علمای هر چهار مذهب بحرمت آن قائل اند و بعض مشایخ سلاسل از آن تنزه دارند و بعضی
بزرگان که استماع غنا کرده اند نقشه شرایط دران کرده اند که اثبات حرمت غنا با آن شرایط محال است
و غنا با آن شرایط عقلا و شرعا ممنوع نیست و داخل لهو نیست هنوز هم آنکه اهل سنت وضو به نبیذ تمر جائز دارند
حالانکه حق تعالی میفرماید فان لم تجدوا ماء فتیمموا صعیدا طیبا جواب وضو به نبیذ تمر
نزد مالک و شافعی و احمد و ابو یوسف و محمد و جمهور اهل سنت جائز نیست و نزد ابو حنیفه هم بر روایتی مفتی بها جائز نیست مگر بر روایتی
از ابو حنیفه جائز است و مستند او در مذهب حدیث لیلة الجن است و لکم فی رسول الله اسوة حسنة نیز هم
اهل سنت بر لواطه حد واجب نمی کنند حالانکه لواطه از زنا افحش است جواب در حکم لواطه اختلاف است نزد شافعی
حد واجب است و نزد ابو حنیفه واجب نیست چراکه لواطه را در لغت زنا نمیگویند و حدود بقیاس ثابت نمیشود و دلالت
النص گفتن ممنوع است چراکه دلالة النص آنرا گویند که هر لغوی از آن فهمد چنانچه از حرمت تافیف حرمت ضرب
و درین مسئله فقها اختلاف دارند چه جای هر لغوی و نیز دلالت النص مفهوم اولی یا مساوی باید منطوق را و لواطه
مساوی زنا نیست چراکه زنا در معنی قتلست بجهة انتفاء نسب مولود بخلاف لواطه و لهذا از صحابه و تابعین هم
در لواطه اقوال شتی وارد شده والله اعلم **مقاله خامسه** در اثبات فضیلت خلفاء اربعه بترتیب
خلافت و فضیلت خلفاء اربعه بر دیگر اصحاب و افضلیت دیگر اصحاب بر تمام امت و در مواد فضیلت و در آنکه از
مشاجرات صحابه کف لسان و در آن تاویل نیک باید کرد بدانکه اهل سنت و جماعت اتفاق دارند بر آنکه افضل الناس
بعد الانبیاء ابو بکر الصدیق ثم عمر اما افضلیت شیخین بر غیر شان پس ماخوذ است از کتاب و سنت و اجماع امت و
منقول و آثار صحابه و تابعین و ائمه که مرجع آن بسوی اجماع است اما کتاب پس استدلال بقوله تعالی
لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد
وقاتلوا امام محی السنة بغوی در معالم التنزیل گفته که محمد بن فضیل از کلبی روایت کرده که این آیه در حق ابی بکر صدیق
نازل شده و این آیه بعبارة النص دلالت دارد بر افضلیت سابقین از صحابه که پیش از فتح مکه اسلام آورده
و انفاق و قتال در راه خدا کرده اند بر آنهائیکه بعد از فتح مکه انفاق و قتال نموده اند و بدلالة النص دلالت دارد
بر آنکه شیخین افضل اند از دیگر اصحاب چراکه معنی موجب افضلیت درین آیه اسبقیت است در انفاق

وثانیاً اسلام و سبقیت اسلام هر چند در مرتضی هم یافته شده اما چون اتفاق علما است بر آنکه حضرت مرتضی
در وقت اسلام صغیر بود در حجر آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اشتهر کما هو مبسوط فی سیر ابن اسحق واخرج
ابو عمرو فی الاستیعاب عن عمر مولی غفرة قال سئل محمد بن کعب القرظی عن اول من اسلم
علی ام ابو بکر قال سبحان الله علی اولهما اسلاما وانما شبه علی الناس لان علیا اخفی اسلامه
من ابی طالب واسلم ابو بکر فاظهر اسلامه ولا شک عندنا ان علیا اولهما اسلاما و چون
افضلیت شیخین بر مرتضی ثابت شود بر غیر مرتضی بطریق اولی ثابت شود اکنون احادیثی که دلالت
دارد بر سبقت انفاق و ثانیاً شیخین در دین را بیان نمائیم منها حدیث ابی هریرة قال قال رسول الله
صلعم ما لاحد عندنا ید الا وقد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله تعالی
بها یوم القیامة وما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرجه الترمذی ومنها حدیث
هشام بن عروة عن ابیه قال اسلم ابو بکر وله اربعون الفا انفقها کلها علی رسول الله صلی
الله علیه وسلم وفی سبیل الله اخرجه ابو عمرو ومنها ما رواه البخاری فی حدیث طویل ثم بدا
لابی بکر فابتنی مسجدا بفناء داره وکان یصلی فیه ویقرأ القرآن ومنها ما روی ابو عمرو فی
الاستیعاب قال اعتق ابو بکر سبعة کانوا یعذبون فی الله منهم بلال وعامر بن فهیرة ومنها
ما قال ابن اسحق انه لما اسلم ابو بکر اظهر اسلامه ودعا الی الله عز وجل والی رسوله صلی الله
علیه وسلم وکان ابو بکر رجلا مؤلفا لقومه محببا سهلا فجعل یدعو الی الاسلام من وثق
به من قومه ممن یغشاه ویجلس الیه فاسلم بدعائه فیما بلغنی عثمان بن عفان وزبیر بن العوام
وعبد الرحمن بن عوف وسعد بن ابی وقاص وطلحة بن عبید الله فجاء بهم الی رسول الله صلی
الله علیه وسلم حین استجابوا له واسلموا وصلوا بدانکه عثمان رئیس بنی عبد الشمس بود و زبیر رئیس
بنی اسد و سعد و عبد الرحمن رئیس بنی زهره و طلحه رئیس بنی تیم پس اسلام اینها کسر شوکت قبائل قریش
در همین سوره کفر شد ومنها ما ذکر الواحدی فی تفسیر قوله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح
و قاتل که جبرئیل نزد پیغمبر صلعم آمد و ابو بکر را دید که بر وی پیراهنی است بر سینه پاره شده گفت

که به مال است گفت آنچه مال داشت در راه خدا صرف کرده جبرئیل پیغمبر علیه السلام را گفت که ابو بکر را بگو که خدا
بر تو سلام میرساند و میگوید که درین فقر از من خشنود هستی یا نه ابو بکر گفت اعلی ربی اسخط انا عن ربی راضی
انا عن ربی راضی این حدیث محی السنة بغوی در معالم التنزیل در تفسیر همین آیه بسند متصل آورده
از ابن عمر که بودم من نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم و نزد او ابو بکر بود که جبرئیل آمد الحدیث ومنها حدیث ابی اروی
الدوسی قال کنت جالسا عند النبی صلی الله علیه وسلم فاطلع ابو بکر وعمر فقال رسول
الله صلی الله علیه وسلم الحمد لله الذی ایدنی بهما اخرجه الحاکم ومنها حدیث ابن عباس ان
رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم اعز الاسلام بابی جهل بن هشام او بعمر بن الخطاب قال
فاصبح فغدا عمر علی رسول الله صلی الله علیه وسلم فاسلم اخرجه الترمذی ومنها حدیث ابن مسعود
نحوه فقال فجعل الله دعوة رسول الله صلی الله علیه وسلم لعمر فبنی علیه ملک الاسلام وهدم
الاوثان اخرجه الحاکم ومنها حدیث عائشة ان رسول الله صلی الله علیه وسلم قال اللهم
اعز الاسلام بعمر بن الخطاب خاصة اخرجه الحاکم ومنها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر قال المشرکون الیوم انتصف منا اخرجه الحاکم ومنها حدیث ابن عباس قال لما اسلم
عمر نزل جبرئیل فقال یا محمد استبشر اهل السماء باسلام عمر رواه ابن ماجه ومنها حدیث ابن
مسعود قال ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر وفی روایة والله ما استطعنا ان نصلی عند الکعبة ظاهرین
حتی اسلم عمر اخرجه الحاکم تاریخ السیوطی همچنین این احادیث دلالت دارد بر فضیلت شیخین الا
نسبت رسول الله صلی الله علیه وسلم پس از انجمله آنست که پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم ابی بکر را امام در نماز گردانید
واز امامت دیگری باشد وجود انکار فرمود چنانچه بالا گذشت و فرمود لا ینبغی لقوم فیهم ابو بکر
ان یؤمهم غیره اخرجه الترمذی من حدیث عائشة وله شواهد کثیرة عند الشیخین ومنها
حدیث ابی سعید الخدری قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ما من نبی الا وله
وزیران من اهل السماء ووزیران من اهل الارض اما وزیرای من اهل السماء فجبرئیل ومیکائیل
واما وزیرای من اهل الارض فابو بکر وعمر اخرجه الترمذی ومنها حدیث سعید

ابن المسیب مرسلاً قال کان ابوبکرؓ الصدیق من النبی صلی اللہ علیہ وسلم مکان الوزیر
کان یشاورہ فی جمیع اُمورہ وکان ثانیہ فی الاسلام وکان ثانیہ فی الغار وکان ثانیہ فی العریش
یوم بدر وکان ثانیہ فی القبر ولم یکن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقدم علیہ احدا
ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لابی بکر وعمر ھذان سید اکھول اھل الجنۃ من الاولین
والاٰخرین الا النبیین والمرسلین و در بعضی روایات آمدہ سید اکھول الجنۃ و شبابہا رواہ الترمذی
من حدیث انس وعلی ابن ابی طالب وحارث وابن ماجہ من حدیث ابی جحیفۃ ایں حدیث بحد تواتر
رسیدہ ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لقد ھممت ان ابعث الی الاٰفاق رجالاً یعلمون
الناس السنن والفرائض کما بعث عیسی حواریین قیل فاین انت من ابی بکر وعمر قال انہ لاغنی
لی عنہما انہما من الدین کالسمع والبصر وفی روایۃ کالراس من الجسد اخرجہ الحاکم
عن حذیفۃ وابن عمر والطبرانی عن ابن عمر وعمرو بن العاص وانس وابونعیم عن انس وابن
عدی عن حذیفۃ ومنہا ما طلعت الشمس علی احد منکم افضل من ابی بکر
رواہ الطبرانی عن جابر والحاکم والطبرانی وابونعیم وابن النجار عن ابی الدرداء
والحاکم عن انس ومنہا حدیث سعد بن زرارہ قال قال رسول اللہ صلی
اللہ علیہ وسلم ان روح القدس جبرئیل اخبرنی ان خیر امتک بعدک ابوبکر
رواہ الطبرانی ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم لو وزن ایمان ابی بکر بایمان
اھل الارض لرجحہم رواہ ابن عدی عن ابن عمر وابن راھویہ عن عمر موقوفاً
بسند صحیح ومنہا قولہ صلی اللہ علیہ وسلم ان جبرئیل فقلت من یہاجر معی
قال ابوبکر وھو یلی امر امتک من بعدک وافضل امتک رواہ صاحب مسند الفردوس
عن علی ومنہا حدیث ابی ھریرۃ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اما انک یا ابابکر
اول من یدخل الجنۃ من امتی اخرجہ ابوداود والحاکم ومنہا حدیث ابی بن کعب قال قال رسول اللہ صلی اللہ
علیہ وسلم اول من یصافحہ الحق عمر واول من یسلم علیہ واول من یاخذ بیدہ فیدخلہ الجنۃ اخرجہ ابن ماجہ والحاکم نحوہ

ومنها حديث جابر بن عبد الله قال قال عمر لابي بكر يا خير الناس بعد رسول الله صلى
الله عليه وسلم فقال ابو بكر اما انك ان قلت ذلك فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما طلعت
الشمس على رجل خير من عمر اخرجه الترمذي وروى في الجزء الثاني ابن عدي من حديث ابي بكر الصديق
وروى ابو سعيد بن الهيثم في سننه نحوه صلى الله عليه وسلم ما اظلت الخضراء ولا اقلت الغبراء
بعد النبيين خيرا منك يا عمر وروى ابن ماجه من حديث ابي سعيد الخدري قال قال رسول الله
صلى الله عليه وسلم ذاك الرجل ارفع امتي درجة في الجنة قال ابو سعيد والله ما كنا نرى الرجل الا عمر
بن الخطاب **فائده** • احادیث که در تفضیل عمر بن الخطاب وارد و دلالت دارند محمول اند بر آنکه
او افضل الناس است بعد ابی بکر بدلیل اجماع که مذکور خواهد شد و بحدیث میزان که مذکور خواهد شد و بدلیل
حدیث عائشه قالت قلت یا رسول الله هل یکون لاحد من الحسنات عدد نجوم السماء قال
نعم عمر قلت فاین حسنات ابی بکر قال انما جمیع حسنات عمر کحسنة واحدة من حسنات ابی بکر
رواه رزین و منها حدیث انس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم نحن ولد عبد المطلب سادة
اهل الجنة انا وحمزة وعلی وجعفر والحسن والحسین والمهدی رواه الترمذی والحاکم و قوله
صلی الله علیه وسلم الحسن والحسین سیدا شباب اهل الجنة وقوله صلی الله علیه وسلم انا سید
ولد آدم وعلی سید العرب رواه الحاکم عن ابن عباس وعائشة وصححه واشار اکثر المحدثین
الی ضعفه وله شواهد کلها ضعیفة مراد سیادت اهل الجنة علی العموم نیست والا لازم آید تفضیل
حمزه و علی و جعفر و حسن و حسین و مهدی بر انبیا و مرسلین پس این احادیث محمول اند بر بعض بخلاف حدیث
ابو بکر و عمر سیدا کهول اهل الجنة و شبابها الا النبیین والمرسلین که آن بر عموم خود است لوجود الاستثنا
بقوله الا النبیین والمرسلین پس تخصیص کرده شوند آن احادیث ظنی الدلالة باین حدیث متواتر قطعی
السند ظنی الدلالة و گفته شود که مراد سید اهل الجنة بعد ابی بکر و عمر و در حدیث علی سید العرب مراد
سیادت من حیث النسب است والا وجه تخصیص بعرب ظاهر نمیشود که دران وقت در عرب اسلام بود نه در عجم پس سید
عرب مرادف سید ولد آدم باشد کما لا یخفی پس وجه تخصیص همین است که عرب بنسب تفاخر میکردند

علی سید عرب است من حیث النسب انتهی و در بعض احادیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم فرمود علی و عباس
هر دو برادر انّما سید العرب رواه ابن عدی عن ابن عباس و هو ضعیف والله اعلم و دیگر احادیث بر مناقب علی
دلالت دارند لیکن با این احادیث تعارض ندارند منها قوله صلی الله علیه وسلم لعلی انت منی وانا منک رواه
البخاری و مسلم من حدیث براء بن عازب و حاضر کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فاطمه و علی و حسن
و حسین در مباهله بعد نزول قوله تعالی فقل تعالوا ندع ابنائنا وابنائکم ونسائنا ونسائکم وانفسنا وانفسکم
وقوله صلی الله علیه وسلم من سب علیا فقد سبنی ومن اذی علیا فقد اذانی چرا که مراد ازین
احادیث یگانگت علی رضی الله عنه با آنحضرت علیه السلام من جهة النسب و امثال این کلمات در حق دیگر اقربای
پیغمبر صلی الله علیه وسلم نیز مروی گشته در حق عباس مروی روایه کرده من اذی عمی فقد اذانی فان عم الرجل
صنو ابیه و نیز در حق عباس و در بنت ابی لهب و امه و غیر ایشان انت منی وانا منک وارد شده و عادت عرب بود
که در وقت مباهله اولاد و اقربای خود را حاضر میساختند و هم چنین در وقت عهد بستن و شکستن والی امر خود
متصدی می شد یا کسی از اهل بیت او پس از تبلیغ آیات سوره برات افضلیت علی بر شیخین رضی الله عنهم
لازم نمی آید فافهم ٭ حدیث حذیفة ان تولوا ابا بکر تجدوه امینا زاهدا فی الدنیا راغبا فی الآخرة
وان تولوا عمر تجدوه قویا امینا لا یخاف فی الله لومة لائم وان تولوا علیا ولا اراکم فاعلین
تجدوه هادیا مهدیا یاخذ بکم الطریق المستقیم رواه الحاکم و روی من حدیث علی ایضا
قاصر فهمان ازین حدیث فضیلت علی بر شیخین فهمیده اند که هدایت صراط مستقیم بوی حواله فرمود حق آنست که این حدیث
بر فضیلت دلالت ندارد بلکه این حدیث دلیل است بر آنکه این سه بزرگ مستحق خلافت اند و اشاره است باآنکه در تنخواه
اولاد برین نشان میکند بسوی ابی بکر ثانیا بسوی عمر ثالثا بسوی علی و اشاره است باآنکه در خلافة ابی بکر و عمر کسی
را جای دم زدن نخواهد بود و چون علی را خلیفه کنند در خلافت علی مردم تنازع و اختلاف کنند لیکن حق در آن
بجانب علی و متبعان او باشد پس اگر او را امیر گیرند بهدایت رسند و الا از هدایت دور باشند یعنی کرده باشند
اشاره بهمین معاکر و حیث قال من اطاع علیا فقد اطاعنی ومن عصا علیا فقد عصانی و حیث
قال والذی نفسی بیده لئن اطاعوه لیدخلن الجنة اجمعین اکتعین اخرجه الطبرانی من حدیث

بن مسعود توجیه دیگر این حدیث است که قوله علیه السلام لا اراکم فاعلین ای لانه تترکوا اولی
یعنی امیر ساختن علی با وجود شیخین از شما نخواهد بوقوع آمد که درین صورت ترجیح مفضول با وجود فاضل
لازم می آید پس این حدیث در معنی آن حدیث است که آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده یابی الله والمؤمنون
الا ابا بکر و آنچه آنحضرت صلی الله علیه وسلم در شان ابی بکر زهد در دنیا و رغبت در آخرة فرموده این مستلزم
هدایت است صراط مستقیم و اینجا هدایت صراط مستقیم مخصوص برای آخرة است و آنچه در شان عمر فرموده
قوی امین لایخاف فی الله لومة لائم این دلالت میکند بر کمال هدایت و قوت در دین و عدم ترخص
ما است پس فضلیت علی رضی الله عنه بر ایشان کجا مستفاد میشود والله اعلم اکثر احادیث اند که
روافض و امثال ایشان آنرا وضع کرده اند و محدثین آنرا معتبر نمی دانند و کذب و افترا میگویند دیگران مقرر است
واما اجماع و آثار صحابه و تابعین و ائمه اهل بیت و غیره که مرجع آن بسوی اجماع است منها اثر ابن عمر قال کنا
نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابا بکر ثم عمر ثم عثمان بن عفان
اخرجه البخاری وفی روایة کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا ثم
عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم ومنها
اقوال عمر بن الخطاب منها قوله فی قصة سقیفة بنی ساعدة یا معشر الانصار یا معشر المسلمین ان اولی الناس
بامر رسول الله صلی الله علیه وسلم من بعده ثانی اثنین اذ هما فی الغار ابو بکر السباق المبین
اخرجه ابن ابی شیبة عن ابن عباس عنه وقوله حین جلس علی المنبر وذلک الغد من یوم توفی
رسول الله صلی الله علیه وسلم وفیه فان یک محمد قد مات فان الله عز وجل قد جعل بین
اظهرکم نورا تهتدون به بما هدی الله محمدا وان ابا بکر صاحب رسول الله صلی الله علیه وسلم
وانه اولی الناس بامورکم فقوموا فبایعوه اخرجه البخاری عن انس عنه وقوله فی قصة سقیفة
بنی ساعدة فاکره ان یطیب نفسه ان یتقدم ابا بکر قالوا یعنی الانصار نعوذ بالله ان نتقدم
ابا بکر وقوله کان والله ان اقدم فیضرب عنقی لا یقربنی ذلک من اثم احب الی من ان
اتامر علی قوم فیهم ابو بکر اللهم الا ان تسول لی نفسی عند الموت شیئا لا اجده الآن

اخرجہ البخاری عن ابن عباس عنہ وقولہ ابوبکر سیدنا وخیرنا واحبنا الی رسول اللہ صلے
اللہ علیہ وسلم اخرجہ الترمذی عن عائشۃ عنہ ومارویٰ الدیلمی فی الفردوس وابونعیم
فی الحلیۃ ان عمر بن الخطاب صعد المنبر فقال الحمد للہ الذی صیرنی لیس فوقی احد
ثم نزل فقیل لہ فی ذلک فقال انما فعلت ذلک للشکر انتہیٰ و اقوال عمر ابن الخطاب کہ او در سقیفہ بنی
ساعدہ بحضور جماعتی از انصار وغیرہ گفتہ وانصار در جوابش گفتند نعوذ باللہ ان نتقدم ابا بکر
و بر سر منبر روز دویم از وفات آنحضرت صلعم بحضر اصحاب رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم گفتہ وکسی انکار آن
نمودہ بود در مجالس متعددہ بر سر منبرہا وغیرہ گفتہ و سامعان تسلیم آن نمودند وکسی انکار آن نکرد ودلیل
است بر اجماع ومنہا اثر ابوعبیدہ بن الجراح چون ہنگام بیعت بعضی مردم نزد ابی عبیدہ بن الجراح
آمدند وخواستند کہ با وی بیعت کنند ابوعبیدہ گفت تاتونی وفیکم ثالث ثلثۃ یعنی ابابکر اخرجہ ابن
ابی شیبۃ عن محمد بن سیرین واخرج احمد معناہ غیر انہ ذکر استدلال ابی عبیدۃ
لاستخلافہ فی الصلوٰۃ ومنہا اثر عبدالرحمٰن بن عوف کہ بعد وفات عمر در مجمعی عظیم شرط کرد کہ بر سیرت
شیخین عمل کنند وحاضران تسلیم نمودند واز عثمان بن عفان بعد قبول این شرط بل استطیع
ان اکون مثل لقمان الحکیم اخرجہ ابو عمر و فی الاستیعاب وعلی مرتضی در افضلیت عثمان بر خود مناقشہ
کردہ در شرط عمل کردن بر سیرۃ شیخین مناقشہ نکرد و ہیچکس از حاضران آن مجلس کہ مہاجرین
وانصار وامرا اجناد جمیع بودند مناقشہ نکرد وانکار بر آن ننمود واین دلیل است قاطع بر افضلیت
شیخین ومنہا اقوال علی مرتضی در ایام خلافت خود کہ در مجالس متعددہ افضلیت شیخین
را بہ ترتیب بیان نمود وجمعی را کہ درین مسئلہ ظن فاسد بود زجر فرمود وفقہاء صحابہ
حاضر بودند واز کسی منعی واعتراضی ظاہر نشد واین آثار بحد تواتر رسیدہ ذہبی
گفتہ کہ ہشتاد وچند کس از علی رضی اللہ عنہ افضلیت شیخین بہ ترتیب روایت
کردہ اند انتہیٰ و فی الواقع این مسئلہ را بہتر از خاتم الخلفاء کسی دیگر تقریر
نکردہ و اعتماد کلی اہل سنۃ بر تصریحات اوست از انجملہ قول او ..

وخير هذه الامة ابو بكر ثم عمر وله طرق منها حديث محمد بن حنفية قال قلت لابي اي الناس خير
بعد النبي صلى الله عليه وسلم قال ابو بكر قلت ثم من قال عمر وخشيت ان يقول عثمان قلت ثم انت
قال ما انا الا رجل من المسلمين رواه البخاري ومنها حديث ابي جحيفة وله طرق احدها عن
زر بن حبيش عنه قال سمعت عليا يقول الا اخبركم بخير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم قال الا
اخبركم بخير هذه الامة بعد ابي بكر عمر واخرجه احمد ثانيها عن الشعبي قال حدثني ابو جحيفة
الذي كان يسميه علي وهب الخير قال لي علي يا ابا جحيفة الا اخبرك بافضل هذه الامة بعد نبيها
ابو بكر وبعد ابي بكر عمر وبعدهما ثالث آخر ولم يسمه اخرجه احمد ثالثها عن ابي اسحق السبيعي عنه
قال قال علي خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر وبعد ابي بكر عمر ولو شئت اخبرتكم بالثالث لفعلت
اخرجه احمد رابعها عن عون بن ابي جحيفة قال كان ابي من شرط علي وكان تحت المنبر فحدثني
ابي انه صعد المنبر يعني عليا فحمد الله تعالى واثنى عليه وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم
وقال خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر والثاني عمر وقال يجعل الله تعالى الخير حيث احب اخرجه
احمد خامسها ما اخرجه الدارقطني والحافظ ابو ذر عبد بن حميد بن محمد الانصاري الهروي
من طرق متنوعة عن ابي جحيفة رضي الله عنه قال دخلت على علي في بيته فقلت يا خير الناس
بعد رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال مهلا يا ابا جحيفة الا اخبرك بخير الناس بعد
رسول الله صلى الله عليه وسلم ابو بكر وعمر ويحك يا ابا جحيفة لا يجتمع بغضي وحب ابي بكر
وعمر في قلب مومن واخرج الدارقطني عن ابي جحيفة انه كان يرى ان عليا افضل الامة
فسمع اقواما يخالفونه فحزن حزنا شديدا فقال له علي بعد ان اخذ بيده وادخله بيته
ما احزنك يا ابا جحيفة فذكر له الخبر فقال الا اخبرك بخير الامة خيرها ابو بكر ثم عمر قال ابو جحيفة
فاعطيت الله عهدا ان لا اكتم هذا الحديث بعد ان شافهني به علي ما بقيت سادسها
ما اخرجه الحافظ ابو بكر محمد بن الحسين الآجري البغدادي عن ابي جحيفة رضي الله عنه قال
سمعت عليا على منبر الكوفة يقول خير هذه الامة بعد نبيها ابو بكر ثم خيرهم عمر ابهي

ازانجا ازین روایات ظاهر شد و که حدیث ابی جحیفه از زمره واقعه روایة است برمنبر کوفه و دوم در جامه
علی یعنی در خلوت و انچه روایة کرده شده است که خطب علی فقال ان خیر هذه الامة بعد نبیها
ابوبکر وعمر فقام رجل فقال وانت یا امیر المومنین فقال نحن اهل بیت لا یوازینا احد این
زیاده باطله مرتسوله است و مناقض روایات صحیحه و منها حدیث علقمة قال ابراهیم النخعی ضرب علقمة
بن قیس هذا المنبر وقال خطبنا علی علی هذا المنبر فحمد الله واثنی علیه وذکر ما شاء الله
ان یذکر فقال ان خیر الناس کان بعد رسول الله صلعم ابوبکر ثم عمر ثم احدثنا بعدهما احداثا
یقضی الله فیها اخرجه احمد و منها حدیث النزال بن میسرة عن علی قال خیر هذه الامة
بعد نبیها ابوبکر وعمر اخرجه ابو عمر فی الاستیعاب و منها حدیث عبد خیر وله طرق
کثیرة احدها عن حبیب بن ثابت عنه عن علی انه قال الا انبئکم بخیر هذه الامة بعد نبیها
صلی الله علیه وسلم ابوبکر ثم عمر اخرجه احمد ثانیها عن المسیب بن عبد خیر عن ابیه قال
سمعت علیا یقول ان خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر ثم عمر اخرجه احمد ثالثها عن ابی اسحق
عنه قال سمعت علیا یقول علی المنبر خیر هذه الامة بعد نبیها ابوبکر وعمر ولو شئت ان اسمی
الثالث لسمیته اخرجه احمد رابعها عن عبد الملک بن سلع عنه قال سمعت علیا یقول قبض
رسول الله صلی الله علیه وسلم علی خیر ما قبض نبی من الانبیاء واثنی علیه صلی الله علیه وسلم
قال ثم استخلف ابوبکر فعمل بعمل رسول الله صلی الله علیه وسلم وبسنته ثم قبض ابوبکر علی خیر ما قبض
علیه احد وکان خیر هذه الامة بعد نبیها ثم استخلف عمر فعمل بعملهما وسنتهما ثم قبض علی
خیر ما قبض علیه احد وکان خیر هذه الامة بعد ابی بکر و منها حدیث عبد الله بن سلمة
قال سمعت علیا یقول خیر الناس بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم ابوبکر وخیر الناس بعد ابی بکر
عمر اخرجه ابن ماجه و ازانجا است انکه امام جعفر بن محمد الصادق رضی الله عنهما از پدر خود روایة کرده که گفت
گفت مردی بعلی ابن ابیطالب که می شنوم ترا که در خطبه خود میگوئی اللهم اصلحنا بما اصلحت به الخلفاء
الراشدین المهدیین آنها کیستند پس چشم مبارک او اشک ریخت و گفت هم حبیبای ابوبکر و عمر

الی الهدی وشیخا الاسلام رجلا قریش المقتدی بهما بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم من اقتدی بهما عصم ومن اتبع آثارهما هدی الی الصراط المستقیم ومن تمسک بهما فهو من حزب الله اخرجه الحافظ ابو طاهر احمد بن سلفی اصبهانی بسنده و از آنجمله است قمر برادکسی را که بفضیلت شیخین معتقد نباشد عن الحکم بن جحل قال قال علی لا یفضلنی احد علی ابی بکر و عمر الا جلدته حد المفتری اخرجه ابو عمرو فی الاستیعاب و از آنجمله است قول علی رضی الله عنه سبق رسول الله صلی الله علیه وسلم وصلی ابو بکر وثلث عمر ثم خبطتنا فتنة یعفو الله عمن شاء اخرجه الحاکم من حدیث قیس الخارفی عنه و از آنجمله قول علی ما من الناس احد احب الی ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی یعنی عمر وله طرق منها حدیث ابن عباس قال وضع عمر علی سریره فتکنفه الناس یدعون ویصلون قبل ان یرفع وانا فیهم فلم یرعنی الا رجل اخذ منکبی فاذا علی فترحم علی عمر وقال ما خلفت احدا احب الی ان القی الله بمثل عمله منک وایم الله ان کنت لاظن ان یجعلک الله مع صاحبیک وحسبت انی کنت کثیرا اسمع النبی صلی الله علیه وسلم یقول ذهبت انا وابو بکر وعمر ودخلت انا وابو بکر وعمر وخرجت انا وابو بکر وعمر اخرجه البخاری ومنها حدیث سفیان بن عیینة عن جعفر الصادق عن ابیه محمد الباقر عن جابر بن عبد الله ان علیا دخل علی عمر وهو مسجی فقال صلی الله علیک ثم قال ما من الناس احد احب الی ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی اخرجه الحاکم واخرجه محمد بن الحسن فی الآثار عن ابی حنیفة عن ابی جعفر الباقر مرسلا ومنها حدیث ابن عمر قال وضع عمر بن الخطاب بین المنبر والقبر فجاء علی حتی قام بین یدی الصفوف فقال هو هذا ثلث مرات ثم قال رحمة الله علیک ما خلق الله احدا احب الی ان القاه الله بصحیفته بعد صحیفة النبی صلی الله علیه وسلم من هذا المسجی ثوبه اخرجه احمد ومنها حدیث ابی جحیفة قال کنت عند عمر وهو مسجی ثوبه وقد قضی نحبه فکشف علی الثوب عن وجهه ثم قال رحمة الله علیک ابا حفص فوالله ما بقی بعد رسول الله صلی الله علیه وسلم احد احب الی ان القی الله بصحیفته منک اخرجه احمد و از آنجمله آنکه حاکم بروایة صعصعة بن صوحان روایت می کند

که علی رضی الله عنه وقت مردن خود وقتیکه ابن ملجم او را زد و چون مردم بوی گفتند یا امیر المومنین
استخلف علینا فقال ان یعلم الله فیکم خیرا یول علیکم خیارکم قال علی فعلم
الله فینا خیرا فولی ابابکر اخرجه الحاکم غرضکه اقوال مرتضی درباب افضلیت شیخین بترتیب
بدرجه تواتر رسیده کسی مجال انکار آن ندارد مگر انکه روافض آنرا حمل کنند بر تقیه و ابطال تقیه
سابق مذکور شده خصوص تقیه درین احادیث متوهم نیست چراکه علی رضی الله عنه در حضور پسر
خود محمد بن الحنفیه افضلیت بیان کرد آنجا احتمال تقیه نیست و در حدیث ابی جحیفه در یک قصه وارد است
که بر منبر کوفه گفته و در کوفه داخل نشده بود مگر بعد فتح و فراغ از جنگ اهل
بصره و درآن وقت حکم نافذ تر و امراء قوی تر بود و ابوبکر و عمر را مدتها گذشته بود
که فوت شده بودند پس تقیه برای چه باشد و در یک قصه دست ابی جحیفه گرفته
در خانه خود در تنهائی افضلیت بیان کرده و ابو جحیفه معتقد افضلیت علی بود و از مخالفت
مردم درین مقال حزن شدید داشت پس اینجا تقیه چه احتمال دارد و اگر تقیه میکرد
با معاویه نفس نفیس خود چرا با معاویه مناقشه کرد و بعضی نقض نه نمود بلکه فرمود
انی عبد الله واخو رسول الله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب
صلیت قبل الناس بسبع سنین ومنها اقوال ابن مسعود قال اجعلوا اماما منکم
خیرکم فان رسول الله صلی الله علیه وسلم جعل ما منا خیرنا
بعده وقال لو وضع علم احیاء العرب فی کفة میزان ووضع علم
عمر فی کفة لرجح علم عمر ولقد کانوا یقولون انه ذهب بتسعة اعشار العلم ولمجلس کنت
اجلسه من عمر اوثق عندی من عمل سنة این اقوال را ابو عمر و در استیعاب روایت کرده
ومنها قول حذیفة کان علم الناس قد دس فی حجر مع علم عمر اخرجه
ابو عمر فی الاستیعاب ومنها قول سعد بن ابی وقاص کان عمر ازهدنا فی الدنیا
اخرجه ابن ابی شیبة ومنها اشعار حسان بن ثابت روی الحاکم عن حبیب بن ابی حبیب

قال شهدت علی رسول الله صلی الله قال لحسان بن ثابت قلت فی ابی بکر شیئا قال نعم قال
قلت شعر: وثانی اثنین فی الغار وقد — طاف العدو به اذ صاعد الجبلا وکان حب رسو[ل الله]
وقد علموا — من الخلائق لم یعدل به بدلا — فتبسم رسول الله صلی الله علیه وسلم واین حدیث را ابزار
مرفوعا بیشتر ذکر تبسم آنحضرت صلی الله علیه وسلم بعد استماع شعر راست و عن مجالد بن سعید قال سئل
الشعبی من اول من اسلم فقال اما سمعت قول حسان رضی الله عنه شعر: خیر البریة اتقاها واعدلها
بعد النبی واوفاها بما حملا — الثانی التالی المحمود مشهده — واول الناس منهم صدق الرسلا وہمچنین
ابی محجن الثقفی که ابو عمر در استیعاب آورده شعر: سمیت صدیقا وکل مهاجر — سواک یسمی باسمه غیر منکر
ونزول ابن عمر قول سعید بن مسیب بالا گذشته ومنها قول مسروق حب ابی بکر وعمر ومعرفة فضلهما من السنة
اخرجه ابو عمر ومنها قول سفیان الثوری من زعم ان علیا کان احق بالولایة منهما فقد خطأ
ابا بکر وعمر والمهاجرین والانصار رضی الله عنهم وما اراه یرتفع معه عمله الی السماء رواه
ابو داود واگر کسی گوید که ابو عمر دیگوید ذکر عبد الرزاق عن معمر قال لو ان رجلا قال عمر افضل من
ابی بکر ما عنفته وکذلک لو قال علی عندی افضل من ابی بکر لم اعنفه اذا ذکر فضل الشیخین
واحبهما واثنی علیهما بما هما اهله فذکرت ذلک لوکیع فاعجبه واشتهاه و دیگوید که اختلف السلف
فی تفضیل ابی بکر وعلی جواب گفته شود بچند وجه یکی آنکه ابو عمر هر چند قول معمر ذکر کرده لیکن
انکار و رد نموده و آثار و احادیث که بر افضلیت ابی بکر بر فاروق و بر مرتضی دلالت دارند آورده پس قول معمر متروک
شد و نیز ازین قول معمر معلوم نمیشود که مذهب معمر عدم تفضیل یکیست بر دیگری بلکه جائز است که تفضیل یکی
نزد او بدلیل ظنی ثابت باشد چنانچه قول باقلانی و امام الحرمین است پس بنا بر عدم اطلاع بر دلیل قطعی لا
گفته باشد و آنچه ابو عمر گفته اختلف السلف فی تفضیل ابی بکر وعلی سیاق کلام ابی عمر بران دلالت
کند که غرض ابی عمر ازین قول اثبات افضلیت علی است رضی الله عنهما بر جمیع ناس بعد خلفاء ثلاثه چنانچه
اهل سنت وجماعت است وحاصل کلامش آنست که چون از سلف اقوالی که موهم تفضیل علی باشند بر صدیق
منقول شده پس ظاهر آنرا صرف کنیم بجهت ادله قویه موجبه فضیلت شیخین لیکن آن اقوال البته را

تفضیل مرتضی بر خلفا رضی الله عنهم خواهد بود دوم آنکه معتبر در اجماع قول فقہا است که اہل حل و عقد اند نہ قول عامہ ناس پس در شما علماء فقہاء اصحاب مثل ابی بکر و عمر و عثمان و علی و ابن مسعود و ابو موسی اشعری و ابن عمر و سعد بن ابی وقاص و زبیر بن العوام و عبد الرحمن بن عوف و ابو عبیدة بن الجراح و طلحہ و انس و ابو ہریرہ و جابر و حذیفہ و عائشہ و حسان بن ثابت و ابو جحیفہ و امثال ایشان و از تابعین مثل سعید بن مسیب و سفیان ثوری و سفیان بن عیینہ و شعبی و حسن بصری و ابراہیم نخعی و علی بن حسین و محمد باقر و جعفر صادق و عبد العزیز و ابو حنیفہ و شافعی و مالک و احمد بن حنبل و امثال ایشان قول یکی از آحاد که مجتہد نباشد روایت کرده شود نقض آن اجماع نمیکند بلکہ در اکثر مسائل اجماعیہ بر بدو حال اختلاف را میشنید چنانچہ در حد شرب خمر و در جمع قرآن در مصاحف اختلاف اقوال مروی گشتہ پستر بعد از رد و بدل چون حق ظاہر میشد اجماع متحقق میگشت و اختلاف برہم میخورد وجہ سیوم آنکہ قول بعضی از سلف در باب افضلیت بر خلاف قول جمہور اگر یافتہ شود و بدرجہ صحت رسد آنرا بر فضل جزئی حمل باید کرد پس قول انکہ رضی اللہ عنہ که در حق فاطمہ علیہا السلام گفتہ لا نعدل ببضعۃ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم احدا چون قول والا دارد بر آنکہ فاطمہ علیہا السلام افضل است از علی علیہ السلام حالانکہ کسی از مخالف و موافق باین قول قائل نشده صحیح محل این قول ہمان فضل جزئیست پس معنی قول معمر آن باشد که لو ان رجلا قال عمر افضل من ابی بکر یعنی من وجہ لا اعنفہ و لو ان رجلا قال علی افضل من ابی بکر من وجہ لم اعنفہ و لا نزاع فیہ و اما دلیل عقلی بر افضلیت شیخین پس باین تقریر گفتہ شود که فضل عبارتست از زیاده یکی بر دیگری در وصف مشترک بینہما پس اگر وصفی مشترک اعتبار کرده شود و بازیاده ثابت شود فضل توان گفت و فضل کلی عبارتست از زیادة یکی بر دیگری بحسب اوصافی که در اکثر اوقات و احسن احوال متکلم بآن اعتنا نماید پس فضل کلی باعتبار عرف عام آنست کہ اکثر عقلا و اشرف آنہا بآن اعتنا نمایند چنانچہ الماس را فضل کلی بر بلور میگویند چرا که اگر چہ بلور در سہولت نحت از الماس بہتر است اما معتبر نزد عامہ عقلا فضل من حیث القیمۃ است و ہم چنین اسپ از گاو بہتر است که گاو من حیث الحرث از اسپ بہتر باشد و باعتبار عرف خاص فضل کلی نزد ہر طائفہ جدا است نزد سلاطین فضل کلی کسی را است که جمع رجال و نصب مکائد قتال و جمع و خرج اموال و سیاست مدن و دیگر اوصافی که بریاست متعلق باشند زیاده تر

وشجاعت و حسن تدبیر در اصلاح امور ناس و وفای عهود احذق و اقدر و اکمل باشد و نزد علما
کسی که در عقل و فهم و حفظ و سعة علم و قوت تحریر و تقریر اکمل باشد و در عرف آهنگران
افضل کسیست که آلات حرب و ادوات ارتفاق را باحسن وجه بتوان ساخت پس در عرف
دیگر که نزد آن قوم آن است نامیت کسی را افضل نامند چون علو نسب یا فصاحت زبان یا براعت جمال اطلاق
افضل جزئی بر آن نمایند نه فضل کلی و چون دانستی که فضل کلی باعتبار هر قوم جداست پس
نزد اهل ملل که جامع باشند همت خود را به پیغمبری مبعوث من عند الله تعالی للعلمی و کتابی
معتقد باشند بآنکه سعادت منحصر است در اتباع این پیغمبر و این پیغمبر میزان فضل و کمال است
و فضلت انبیا و ملئکه در مراتب قرب عند الله و در اجر و ثواب فی دار الجزا پس فضل کلی
در اصطلاح این مردم نباشد مگر کسی را که اشبه بود با پیغمبر در صفاتی که پیغمبر را من حیث الرسالة ثابت است
و اکثر بود در مصاحبت و در یاری و مددگاری پیغمبر و در تحمل محنت ترویج دین و واسطه بودن
میان پیغمبر و امت در علوم پیغمبر و تربیت کردن امت بر منهاج تربیت پیغمبر پس هر که این صفات
در وی اتم و اکمل باشد او افضل باشد هر که در دیگر صفتی از صفات کمال مثل شرافت نسب یا حسن و جمال یا
لحن داودی یا قطع رغبتی در دنیا از دیگران بهتر باشد آن را افضل جزئی توان گفت
نه فضل کلی پس اول اوصاف پیغمبر علیه السلام که من حیث الرسالة او را ثابت است
و آنچه سبب قربت اوست عند الله تعالی و سبب اکثریت ثواب است باید فهمید تا بر آن میزان
افضلیت دیگران باید سنجید بدانکه حقتعالی خواست که مردم را هدایت کند و بمعرفت خود و بآنچه
فلاح و بهبود آنها است در دنیا و آخرت آگاه سازد هرچند در تبلیغ فرد و در تبلیغ امر محتاج باسباب نبود
اگر میخواست بی واسطه همه را هدایت می کرد حیث قال و لو شئنا لآتینا کل نفس هدیها لکن بنا بر
عادة الهیة که امور دنیا منوط باسباب ساخته است برای تبلیغ احکام رسل و انبیا را از جنس ایشان مبعوث کرد تا بجهت
اتحاد نوعی تاثیر و تأثر اتم و اکمل باشد و در حقتعالی واسطه رحمت و جارحه ید قدرة خود کرده در حق او
فرموده و ما ارسلناک الا رحمة للعالمین و ما رمیت اذ رمیت و لکن الله رمی و فرموده الذین یبایعونک انما

یبایعون الله ید الله فوق ایدیهم و لهذا اطاعة او را عین طاعة خود و سبب محبت خود فرموده حیث قال
من یطع الرسول فقد اطاع الله و فرمود ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحببکم الله و باطن او را بر صراط
مستقیم آفریده که در اخذ فیوض الهی انحراف نکند و زیغ و میل ننماید و علوم لدنی و شریعی از مبدا
فیاض کما هی بگیرد ما زاغ البصر و ما طغی اشارة بآنست و او را عقل کامل و قلب سلیم داده تا در علوم
و معارف خطا نکند ما کذب الفؤاد ما رأی و عقل او را مطاوع علوم ربانی و نفس او را تابع عقل
و جوارح او را تابع نفس او ساخته هست و انک لعلی خلق عظیم کنایه ازان است و بلطف الهی
فنا المحال و گشته که بواسطه ملک مرسل و هم بی واسطه از حق تعالی علوم حقه بوی رسید و وجدک
ضالا فهدی اینهمه صفات که مذکور شده راجع با هتدا و کمال است و نیز باطن او را قوة موثره داده
که با آن قوت باطنی مصاحبان و بواطن مستفیضان را در رنگ مفیض گرداند و کج طبعان را راستی آرد
تا ازو اخذ فیوض کنند و زیغ و انحراف ننماید و قلب او را جاذبی عطا فرموده که مردم را با آن جذب بوی
محبت و ازوی دهشت پیدا شود تا از امتثال و امر و انتهاء مناهی او سر نه پیچید و من راه من یعد
ها به و من راه من قریب احبه مقتضای همین تاثیر است و همه او را بران مصروف گردانید
که احکام آلهی و علوم ربانی را بقوة قلب و فصاحة زبان بواسطه و بواسطه رسل و جفاکشی جهاد
و تحمل اعباء دعوة بخلق رساند و او را اعوان و انصار داده که مثل جوارح پیغمبر بر آمدند در دین و او را هم بحضور
او و هم بعد رحلت او آبیاری کرده بکمال رسانیدند کزرع اخرج شطئه فآزره فاستغلظ فاستوی علی
سوقه یعجب الزراع و اشارة باین نعمة و احسان است که فرموده و ایدک بنصره و بالمؤمنین و الف بین قلوبهم
لو انفقت ما فی الارض جمیعا ما الفت بین قلوبهم و لکن الله الف بینهم این صفات راجع از ابتدا نمات
و تحمیل و انصبات لکمال و تکمیل سبب افضلیت او است بر امته بسه وجه یکی آنکه طینت پاک و فرید که صلابت
عصیان نداشت اگر بالعرض او را ابایت الهی در نمیگرفت چندان از حق کجی نمیکرد یکاد زیتها یضیء و لو لم تمسسه
نار نور علی نور و اشارة باین معنی است قوله تعالی و لولا ان ثبتناک لقد کدت ترکن الیهم شیئا قلیلا یعنی اگر ثابت نمیداشتیم
ترا بر کلمه حق قریب بودی که میل میکردی بسوی کفار چیزی اندک یعنی بی هدایت الهی هم بسیار میل نمیکردی

دوم آنکه فیوض الهی او را بلا واسطه میرسند و دیگران را بواسطه او پس فیوض الهی در وی اتم و اکمل باشند
چنانچه زمینی که مقابل آفتاب بلا واسطه مستنیر شود اقوی و اتم خواهد بود در نورانیت از زمینی دیگر که بسبب
مقابله آن زمین اول روشن شده باشد و اشاره باین معنی قوله صلی الله علیه وسلم ان اعلمکم و اتقاکم بالله انا
سوم آنکه اعمال صالحه امت از ایمان و اخلاق و افعال جوارح چون بواسطه تربیت او ست عملی ست از اعمال
او پس ثواب جمیع امت داخل نامه اعمال او ست زیاده از اعمال ذات خود من غیر ان ینقص من اجورهم
شیئا قال علیه الصلوة والسلام من سن سنة حسنة فله اجرها واجر من عمل بها من غیر ان ینقص
من اجورهم شیئا و چون اوصاف پیغمبر صلعم دانستی و بمنزله افضلیت پیغمبر آوردی از این بیان افضلیت صحابه
بر غیر ایشان و افضلیت بعض اصحاب بر بعضی و افضلیت شیخین بر جمیع اصحاب میتوان دریافت بآنکه اصحاب
پیغمبر را صلی الله علیه وسلم هم بر سایر ناس افضلیت بسبب چند چیز است یکی آنکه بر طینت خوب آفریده شده
اند که خیر القرون گشتند و باین پاکی طینت اشاره است بحدیث ان الله اختارنی واختار لی اصحابا و
اختار لی منهم اصهارا و انصارا دوم آنکه صحابه در رنگ اعضا و جوارح پیغمبر صلی الله علیه وسلم گشتند برای
ترویج دین و هدایت خلق بسوی رب العالمین پس گویا شریک دولت رسالت اند قوله تعالی هو الذی
ایدک بنصره وبالمؤمنین وقوله تعالی حسبک الله ومن اتبعک من المؤمنین تمام این جا اند سیوم
بسبب اخذ فیوض از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بلا واسطه و تاثیر صحبت سراسر برکت او تزکیه قلب و تصفیه نفس
و عناصر در رنگ پیغمبر برآمدند پس مسلک و امام خلائق گشتند لهذا فرمود صلی الله علیه وسلم اصحابی کالنجوم
بایهم اقتدیتم اهتدیتم و بهمین سبب که در صلاح باطن در رنگ پیغمبر برآمدند در حدیث صحیح وارد شد لو ان
احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه چهارم آنکه چون ایشان واسطه اند میان پیغمبر
و میان امت و دیگر اکثر ایمان و اعمال بواسطه ایشان رسیده پس اعمال تمام امت داخل نامه اعمال اصحاب است
من غیر ان ینقص من اجورهم شیئا و ثواب اعمال ذات خود که انفاق و شمشیر بهتر از مثل احد ذهب است علاوه
و چون سبب افضلیت اصحاب بر غیر صحابه دانستی پس آنکه تفاوت در مراتب افضلیت اصحاب بعضی بر بعضی نیز زیاده از آن است
که در عرش و فرش گنجیده شود و آن چند وجه است یکی من حیث الخلقة والجبلة که اشاره باین است که الناس

معادن لمعادن الذهب والفضة خیارکم فی الجاهلیة خیارکم فی الاسلام اذا فقهوا و این
تفاوت در مرتبه تاثر وهم در مرتبه تاثیر ظاهر میشود و بشرط اجتماع اسباب و شرائط و کمال عقل و فراست که غالبا
مطابق وحی افتد چنانچه در فاروق بود و سلامت طبع در قبول کلمه حق بلا تردد و توقف و بلا طلب معجزه چنانچه در صدیق
بود راجع با جنبه افضلیت است دوم کثرت صحبت با پیغمبر صلی الله علیه السلام که موجب صبغ و انصباغ باطن است
و اصل صحبت باعث فضیلت اصحاب است بر غیر آنها سوم صرف همت بر نصرت دین و تائید سید المرسلین
تا شمول اعضا و جوارح پیغمبر گردد چهارم اجتماع اسباب و شرائط تائید الهی که نصرت و ترویج دین بر دست او از قوة
بفعل میاید نمی بینی که در فتح قلعه خیبر اکثری از اصحاب همت صرف کردند و جهد بلیغ بکار بردند اما مقدر چنان
بود که آن فتح بدست حیدر کرار بظهور آید درینصورت هر یک ثواب صرف همت و جهد خود یافتند اما ثواب حقیقت
فتح در نامه اعمال حیدر نوشته شده والله یجعل فضله حیث شاء دیگر باید دانست که در نصرة دین و تائید سید المرسلین
اصحاب رسول الله صلعم بر چند قسم گشتند بعضی را این دولت میسر شد که در اول بعثت ایمان آورده بقدر حوصله
خود در نصرة دین صرف همت کرده و آنچه مقدر بود کار از دست او بر آمده و باز پیش از هجرة یا بعد هجرة در غزوه
یا احیانا مانند آن وفات یافتند یا شهید شدند بقدر عمل خود ثواب یافتند و بعضی را این دولت میسر نشده بلکه در آخر
ایام رسالت پیش از فتح مکه یا بعد فتح مکه بشرف اسلام مشرف شدند و بحضور پیغمبر و بعد رحلت پیغمبر آنچه مقدر بود کار
از دست آنها بر آمده اینها هم بقدر عمل خود ثواب یافتند لیکن فریق اول ازین فریق ثانی افضل است که در حالت
ضعف اسلام تائید و مناصرة افضل و اشرف است از حالة قوت بلکه اعمال لاحقین هم داخل نامه اعمال سابقین است
چه اینها بعد قوت اسلام اسلام آوردند قال الله تعالی لا یستوی منکم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئک
اعظم درجة من الذین انفقوا من بعد وقاتلوا انتهی این مقال است باز تفاضل صحابه از شهود در مشاهده
و مغازی مثل غزوه بدر و احد و خندق و خیبر و بیعة رضوان و حنین و جیش عسرة و امثال آن که فضائل هر یک
ازان مشاهد در کلام رسول الله ناطق است باید فهمید باز یک خوبی بر دین آمده که هنوز جزیره عرب هم از کفار
بکلی پاک نشده بود و شیوع اسلام بادشاهان فارس در روم و شام را بغضب آورده بود که وفات
سید المرسلین پیش آمده و قبائل عرب مرتد شدند اگر دران وقت تائید الهی دستگیری اصحاب نکردی

دریغ بہم می خورد کہ مسلمانان مقابلہ بر قل و کسری و قیصر چندان بشوند در آن وقت این دولت ہر کس را
کہ حق تعالی نصیب کرد بر تائید دین اسلام مزد داخل مقصد رابود کار بدست او بر آمد تا کہ اسلام در عرب و عجم
شایع شد و محتاج حمایت او شما نماند بعضی صحاب با حق تعالی چنان فضیلت او کہ جامع این ہر قسم
مناصرہ تا شد گشتند چنانچہ خلفاء راشدین کہ ہم بر اسلام مناصرہ کردند و در توسط در ہر معارک و مغازی
حاضر شدند و ہم بعد وفات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم آنچنان کردند کہ مذکور کردہ شود ان شاء اللہ تعالی
پس بعضی از اصحاب فقرا بودند کہ عبادت مالی آنہا میسر شدہ و بعضی را عبادت مالی میسر شدہ
عبادت بدنی کم میسر شدہ و کسی کہ عبادت بدنی کردہ بعضی زاہد بودند عابدین مجاہدین مستضعف
فی الارض و بعضی مجاہدین فی سبیل اللہ و علماء ہر یہ فریق قراء و محدثین و فقہاء از وجہ ہمہ
لقولہ علیہ السلام فضل العالم علی العابد کفضلی علی ادناکم و قولہ صلی اللہ علیہ وسلم العلماء
ورثۃ الانبیاء فان الانبیاء ما ورثوا دینارا ولا درہما انما ورثوا العلم فرمودہ انما بعثت
معلما و بعضی از اصحاب و با اینہمہ اصناف عبادات سر بفلک رسانیدہ چنانچہ خلفاء راشدین کہ ہم عبادت
مالی چنانچہ ادا کردند و ہم زہد و عبادت بدنی و ہم رای و مشورہ و ہم شمشیر زنی و جہاد فی سبیل اللہ
و ہم روایۃ قرآن و حدیث و فقہ چنانچہ مذکور کردہ شود ان شاء اللہ تعالی پس باید دانست کہ خلفاء راشدین
از جمیع اصحاب افضل گشتند بجہۃ اینہمہ جامعیت کہ مذکور کردیم و تفصیل آن مذکور کردہ شود ان شاء اللہ
وجہۃ دیگر در حیات آنحضرت خلفاء اربعہ خصوصا شیخین بسبب قوت رای و کثرت حقوق بر اسلام و سلمین
معتبر و صاحب جاہ بودند چنان در مجلس نشستند زیر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بودند و بعد وفات آنحضرت
صلی اللہ علیہ وسلم منصب خلافت یافتند و چون خلیفہ در وقت خلافت خود امیر مسلمانان و مطاع
میباشند و دیگر موافق فرمان او میروند و موافق اشارہ او کار میکنند و تا بعداری پس ہر چہ
از جنس اعمال حسنہ بجا آوردن امر آنہا صادر میشد و خلفاء آنہا میشد و اعمال ذات آنہا
طلاوہ از اینجہۃ خلفاء اربعہ از دیگر اصحاب افضل گشتند لیکن فضیلت شیخین رضی اللہ عنہما در باب ترقی
اسلام بیشتر چند شیخین بودند اما در آن وقت علی رضی اللہ عنہ صغیر بود و مناصرہ

از اطفال نسبت برجال کمتر می آید و مال نداشت که در راه خدا صرف کند و ابوبکر مال بسیار داشت
و همه در راه خدا خرج کرده و از جان و مال مناصرت نموده و ظهور اسلام و قوت دین از آن روز شده
که عمر اسلام آورده و از عثمان رضی الله عنه مثل عمر مروی گشته و اسلام عثمان هم گویا یک حسنه از حسنات
ابی بکر است که ابوبکر عثمان را بشرف اسلام رسانیده پس در بدو اسلام شیخین سبقت برده اند و در اواسط ایام
از علی و عثمان کارهای عمده بظهور آمده از دست علی رضی الله عنه شمشیر زدنها و از دست عثمان تجهیز جیش عسرت
و مانند آن انفاقات مالی و از حال اواسط پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم از حال شیخین خبر داده انه لا غنی بی
عنهما انهما من الدین بمنزلة الراس من الجسد و چون پیغمبر صلی الله علیه وسلم هیچ کار بدون مشورة
ایشان نمیکرد پس گویا در ثواب هر کار ایشان شریک بودند لا غیر و لهذا وزارت وزرا نها منحصر گشت در مو
زیرای من اهل الارض ابوبکر و عمر و بعد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم اول نگاه داشت
اسلام و قتال با اهل ردة و کفار از صدیق آمده و باز چون عمر را خلیفه کرد انما حسنات عمر کحسنة
واحدة من حسنات ابی بکر که در حدیث آمده است صادق آمده و عمر رضی الله عنه در خلافت
و آنچه نشر علوم و ترویج دین و فتح بلاد کرده که کرده شود ان شاء الله تعالی و بعد عمر رضی الله عنه تا برسند و
تا شش سال خلافت عثمان بر نهج مستقیم شده و بلاد مفتوح گشتند و اینهمه گویا از اعمال فاروق است
پس بعد از آن چون حلم و حیاء عثمان زیاده از حد بود و ایشان نظر بصله رحم کردند و در اجتهاد هم در
ماندند بزور تقدیر مروان و دیگر بنی امیه کار خلافت را از نسق شیخین بر انداختند و نوبت تا بکار رسید
عثمان شهید شد و چون نوبت خلافت بامیر المؤمنین علی رسید اگر زمانه فرصت میداد البته مانند
حاضر بود لیکن مقدر چنان بود که در ایام خلافت ایشان قتال مسلمانان در میان ماند و جهاد
و ترویج دین و نشر علوم بکلی موقوف ماند در این امر علی رضی الله عنه معذور بودند و تقصیری
نبود لیکن باز دست شیخین آنچه از قوت بفعل آمده از دست ایشان نیامده پس شیخین در هر
سه حال اول و اوسط و آخر گوی مسابقت بردند ذلک فضل الله یوتیه من یشاء والله *
الفضل العظیم چنانچه علی رضی الله عنه خود فرموده بجعل الله تعالی الحق حیث احب

اینهمه مراتب و مواد فضیلت بین الاصحاب و بین الخلفا که مذکور کردیم هر که خدمت علم حدیث کرده باشد
بروی مخفی نیست کالشمس فی رابعة النهار اکنون از جمیله هر یک از خلفاء اربعه ذکر میکنیم که تصدیق
این کلام ظاهر شود **ماثر جمیله ابوبکر الصدیق** اول کسی که از مردان احرار اسلام آورده ابوبکر
بود قول اکثر علما همین است و بعضی گویند اول کسیکه اسلام آورده علی بود لیکن علی بخوف ابی طالب
اسلام را مخفی میکرد و ابوبکر هر وقت که اسلام آورد اظهار اسلام کرد و مسجد متصل بخانه خود بنا کرد اول
قول جمهور است و ثانی قول محمد بن کعب قرطبی و بید و ماد در پسران و دختران و نبیره داو ابو عتیق ولد اسم
او عبد الله بن زبیر همه اصحاب بودند مگر محمد بن ابی بکر و در جاهلیت مردی رئیس از رؤسای قریش که مردم
ازوی محابا میکردند و از پاکی طینت و کمال عقل بت را سجده نکرد و چنانچه بالا گذشت و در جاهلیت او و
عثمان خمر را حرام کردند و نخوردند و این دلیل طینت پاکی اوست و چون اسلام آورده اسلام خود را ظاهر کرده
و مردم را بسوی دین خدا دعوت می کرد پس بسبب دعوت او عثمان بن عفان و زبیر بن العوام و عبد الرحمن
بن عوف و سعد بن ابی وقاص و طلحه که هر یک رتبه بلند خود رئیس بود اسلام آورده و باکسر شوکت قریش
از سبب اسلام اینجماعه شده و دین را تائید عظیم از دست ابی بکر شده و زمانیکه ابوبکر اسلام آورده کثیر المال
بود چهل هزار درهم داشت همه را در راه خدا و رسول خدا صرف کرده و چون قریش ایذای آنحضرت صلعم
برخاستند جان خود را وقایه جان آنحضرت ساخته چنانچه بخاری روایت کرده که عقبه بن معیط پیغمبر خدا را در نماز
دید و چادر در گلوی مبارک انداخته مخنوق کرده ابوبکر آمده و او را دفع کرد و گفت اتقتلون رجلا ان
یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات و ابو عمر در استیعاب آورده که مشرکان در مسجد حرام نشسته و ذکر
پیغمبر خدا و گفتن او و عیوب بتان میکنند ناگاه رسول علیه السلام آمد آنهمه بسوی آنحضرت برخاستند
و گفتند تو میگوئی در حق الهه چنین و چنین پیغمبر خدا بجز راستی نگفتی آنحضرت میفرمود گویم آنهمه کفار پیغمبر را
در گرفتند مردم با ابی بکر خبر رسانیدند که دریاب صاحب خود را پس ابوبکر بمسجد در آمد و گفت ویلکم
اتقتلون رجلا ان یقول ربی الله وقد جاءکم بالبینات من ربکم آنهمه پیغمبر را گذاشتند و ابوبکر
را گرفتند و بسیار زدند پس چون ابوبکر بخانه آمد بهر جا که از موی سر خود دست میبرد آن موی

همراه دست او نزد وی آمدند و ابوبکر گفت تبارکت یا ذا الجلال والاکرام عرضنا ابو
غربت و تنهائی از جان و مال خود آنقدر خدمت آنحضرت کرد که آنحضرت فرمود ما نفعنی مال احد
ما نفعنی مال ابی بکر رواه ابو عمر و فرمود ان من امن الناس علی فی ماله و صحبته ابوبکر اخرجه البخاری
و فرمود ما لاحد عندنا ید الا قد کافیناه ما خلا ابی بکر فان له عندنا یدا یکافیه الله بها یوم القیامة
و ما نفعنی مال احد قط ما نفعنی مال ابی بکر اخرجه الترمذی و از اول اسلام تا وفات آنحضرت صلعم
ابوبکر گاهی از پیغمبر خدا جدا نشده نه در سفر و نه در حضر مگر گاهی که پیغمبر خدا او را برای حج یا غزوه فرستاد
و آنحضرت صلی الله علیه وسلم تا در مکه بود هر روز صبح و شام بخانه ابوبکر می آمد و در همه مغازی و مشاهد یار و
مددگار پیغمبر مانده و روز احد و روز حنین که لشکر اسلام گریخته بود او نگریخته و ثابت قدم مانده و هر چه پیغمبر
خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ابوبکر بلا توقف آنرا قبول کرده و ایمان آورده چنانچه در اول دعوی نبوة بی طلب
معجزه ایمان آورده و از استماع قصه معراج مطلق استبعاد نکرده و لهذا رسول صلعم فرمود دعوا لی
صاحبی فانکم قلتم کذبت وقال صدقت و لهذا نام او صدیق شد این دلیل پاک طینتی و بلند فطرتی او است
کو باطن او نمونه ما کذب الفؤاد ما رای است و با پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم هجرت کرده و زن و فرزند
خود را در مکه گذاشته و ثانی اثنین اذ هما فی الغار شده و در غزوه بدر پیغمبر خدا در عریش بود او تنها
متصل عریش نگاهبانی کرده چنانچه بالا گذشت و در جنگ بدر ابوبکر و میکائیل بر یمین آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بود و علی و اسرافیل بر یسار آنحضرت صلعم و تمام قرآن را یاد داشت و آنچه گفته اند مات ابوبکر
و لم یجمع القرآن کله پس این قول مرفوع است یا مأول است با آنکه مراد آنست که در مصحف تمام جمع نکرده
شده بود و بحضور او و در علم و فقاهت مرتبه داشت که در زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم فتوی میداد
و روز احد چون ابوسفیان از احوال فرج آنحضرت تفحص کرد نام سه کس بتصریح بر زبان آورد گویا از [illegible]
سه کس [illegible] داشت ابن اسحق و غیره گفته اند لم یسأل عن هذه الثلثة الا لعلمه و علم قومه ان قیام الاسلام بهم
گفت سه بار افی القوم محمد افی القوم ابن ابی قحافة افی القوم ابن الخطاب کسی جواب نداد ابو سفیان
گفت اینها کشته شدند عمر مالک نفس خود نشده و گفت کذبت یا عدو الله ابقی الله ما یخزیک رواه البخاری

فائده اگر گفته شود که چون ابوسفیان پرسید أفي القوم محمد إلى آخره آنحضرت فرمود جواب ندهید
كذا في البخاري ولهذا جواب ندادند پس عمر گفت كذبت يا عدو الله قد تستع جواب داد اگر آنحضرت
منع کرده بود از جواب اول را از آن رو داد سیوم ابو حاکم و احمد و طبرانی روایت کردند که عمر گفت یا رسول
الله ألا أجيبه قال بلى در غزوه خندق یکجانب هست صدیق راه و ند والی الآن مسجد صدیق نزد
خندق موجود است و بمقتضای معنای ابطن در روز صلح حدیبیه چون بسبب تاخیر دخول مکه حالانکه پیغمبر
صلی الله علیه وسلم وعده دخول مکه و طواف بیت الله نموده بود مردم را شبهه پیش آمد و از صلح تنگ
دل شدند ابوبکر را شبهه پیش نیامد و جواب مثل آنچه گفت انه رسول الله و لیس یعصی ربه و هو ناصره انه
ملوم لك ان ان الله لعام فانك آتيه ومطوف به و چون پیغمبر خدا فرمود که حق تعالی بنده خود را
در دنیا و آخرة اختیار داد و مراد حضرت کسی نفهمید ابوبکر فهمید که مراد وفات آنحضرت صلی الله علیه وسلم
و بگریست و در سریه بنی فزاره پیغمبر خدا صدیق را امیر ساخت و در سال نهم از هجرة امیر حج کرد و در مرض
موت او را بامامت نماز فرمود و از امامت دیگری راضی نشد و بعد وفات رسول الله صلی الله علیه
وسلم غم و اندوه ابوبکر را آنقدر شد که دو سال و چند ماه زیست و لذت زندگی نیافت و روز بروز
لاغر و ناتوان می شد آخر بهمان غم مرد رواه الحاكم عن ابن عمر رضي الله عنهما غم و اندوه کشته است از دست
داد در خطبه خواند و مردم را تسلی نمود و جمیع صحابه او را افضل کس بعد رسول الله صلی الله علیه
وسلم دانستند و بوی بیعت کردند و در همان جا تجهیز جیش اسامه نمود و برای قتال اهل ردة قیام
کرد تا که مسیلمه کذاب و مرتدان کشته شدند یا اسلام آوردند حالانکه صحابه در آن وقت توقف در قتال
مصلحت میگفتند آخرها از برهه فرمود تا آخر جمیع صحابه رای ابی بکر را اصوب دیدند و چون بیشتر قراء
صحابه در جنگ یمامه کشته شدند ابوبکر مصلحت دید که قرآن را برای صواب ابی بکر صورت گرفته که اختلاف
در رسته نشد و سد باب تحریف گشته باز ابی بکر لشکر برای جهاد بسوی عراق و شام فرستاد و اوائل
عراق و شام در خلافت او مفتوح شدند و از توفیقات تیر نفس او است که مردم در خلافت او چندان
اختلاف نکردند و از تائید الهی است در حق او که کبار صحابه یاران و مددکاران او گشتند چنانچه

ابو

ابو عبیدة بن جراح صاحب سر او بود و باز او امیر لشکرها بود و عثمان بن عفان و زید بن ثابت کاتب او
بودند و عمر بن الخطاب نائب خلافت و قاضی او بود و خالد بن ولید امیر لشکر عراق بود و آخر مناقب او آنست
که وقت مردن عمر بن الخطاب را خلیفه ساخت و کسی را از اقربای خود خلافت نداد و چون مرد از دینار و درهم
هیچ ترکه نگذاشت و چون مرد در مدینه ماتم شد مثل ماتم رسول الله صلی الله علیه وسلم و علی گریان و استرجاع گویان
آمد و گفت امروز خلافة نبوت منقطع شد و بسیار مدح و ستایش او کرد و گفت احسن الخلافة و صلی ابن حد الناس
رفقت بالامر الم یقم خلیفة نبی نهضت حین و هن صحابک برتبة حین استکانوا و قویت حین ضعفوا و لزمت منهاج
رسول الله صلی الله علیه وسلم اذ کنت خلیفة حقا کذا فی نهج البلاغة این قول علی رضی الله عنه که در نهج البلاغة آمده امامیه انکار
نتوانند کرد که اصح کتب آنها است و صدق جمیع مآثر مذکوره سنت و چون این مآثر مذکوره و آن سنتی گشتی که ابوبکر جامع جمیع جهات
افضلیت و کمال مشابهت بنبوت است من حیث الرسالة کسی با وی برابری ندارد که پاکی طینت و کمال صفای باطن و قوت فطرت
ذو راست و کثرت صحبت بلکه دوام صحبت از اول تا آخر و صرف همت بر نصرة دین بر وجه اتم و اجتماع اسباب و شرایط نیابت
الهی اندر تأسیس دین دست از قوت تعلق به بدء اسلام و توسط و آخر یعنی بعد وفات رسول و ظهور جمیع انواع عبادات
جمع قرآن و کمال قراءة و علم و فقاهت آنچه او را میسر شده دیگری را میسر نشده و لهذا شافعی گفته که مردم مضطر
شدند در خلافت ابوبکر که کسی زیر آسمان بهتر از و نیافتند از کمالات شریفه سعد بن ابی الجعد عن ابی ... وزیر
ذاق خالص حب الله شغله ذلک عن طلب الدنیا **مآثر جمیله عمر الفاروق** او اسلام آورد بعد سی و نه مرد و یا
اهل او چهل و پنج مرد و در سال ششم از بعثت لیکن بحقیقت گویا اظهار اسلام پنهان بود که پیش از آن مسلمانان خفیه
جاهای خود نماز میخواندند و نظر بر همین پیش از اسلام عمر مردم کم کسی بر خفیه مسلمان شده بودند علی گفته صلیت قبل الناس بسبع سنین و بعد اسلام
عمر شیوع اسلام شروع شد و در یکسال آن شیوع بکمال رسید این هفت سال مراد علی است چون عمر اسلام آورد نماز علانیه خواندن گرفتند
پس این آیت نازل شد یا ایها النبی حسبک الله و من اتبعک من المؤمنین لهذا نام او فاروق شده طبرانی از ابن مسعود روایت کرده کان اسلام
عمر فتحا و کانت هجرته نصرا و امارته رحمة و لقد رأیتنا و ما نستطیع ان نصلی الی البیت حتی اسلم عمر فلما اسلم قاتلهم حتی
ترکونا فصلینا و بخاری از ابن مسعود روایت کرده ما زلنا اعزة منذ اسلم عمر و ابن عساکر از علی مرتضی روایت کرده که کسی نمیدانیم که
هجرت کرده باشد مگر خفیه بجز عمر بن الخطاب که هرگاه قصد هجرت کرد شمشیر در گردن انداخت و تیر و کمان گرفت نزد کعبه آمد و اشراف قریش

انجا حاضر بوده هفت بار طواف بیت الله کرده دوگانه نزد مقام ابراهیم ادا نموده پیشتر بر حلقه نقاره و دا هم
واحد را گفت شاه مست او بود یعنی خوار و زار شده در دایره که خواهد که مادرش بگرید و فرزندش یتیم شود و
زنش بیوه گردد پس باید که بر روی من باید در میدان کسی بروی او نکرد و پیش از هجرت کردن
پیغمبر علیه السلام به مدینه رسید و بیست کس از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم عمر بن الخطاب سبق مشاهد با پیغمبر
علیه السلام حاضر شده و در روز احد و در روز حنین بر قول صحیح ثابت قدم مانده و حق قتال او را اصفاء
باطن و عقل سلیم انقدر داده بود که اکثر از بیست جا قرآن موافق رای او نازل شده ابن مردویه از مجاهد
روایت کرده که انچه عمر بعقل میگفت قرآن موافق آن نازل میشد و طبرانی و حاکم از ابن مسعود روایت کرده که اگر
علم عمر در یک پله میزان کرده شود و علم جمیع قبایل عرب در پله دیگر علم عمر راجح آید و صحابه چنان اعتقاد
میکردند که عمر نه عشر علم برده و در اساری بدر عمر مشورت قتل داد و پیغمبر علیه السلام موافق مشورت صدیق فدیه
گرفت عتاب نازل شد لولا کتاب من الله سبق لمسکم فیما اخذتم فیه عذاب عظیم آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود اگر عذاب می آمد نجات نمی یافت مگر عمر بوجه کمال ذکا و بلند فطرتی و پاک طینت عمر آنحضرت
صلی الله علیه وسلم فرموده لقد کان فیما قبلکم محدثون فان یکن فی امتی احد فانه عمر و علی
مرتضی فرموده ما کنا نبعد ان السکینة تنطق علی لسان عمر و رسول علیه السلام فرموده ان الله جعل
الحق علی لسان عمر و قلبه و از کمال تائید و حفظ الهی است که پیغمبر علیه السلام در حق او فرمود که شیطان
میگریزد از سایه عمر و چون پیغمبر علیه السلام وفات یافت از کمال عشق و محبت حواس بر باخته چون ابوبکر
تسلی نمود بهوش آمد و سعی بلیغ در خلافت صدیق کرد و در ایام خلافت صدیق نایب و مشیر و قاضی او بود و در
تالیف قرآن شریک صدیق شد لیکن اتمام این حسنه بعثمان میسر گشت و چون نوبت خلافت بوی رسید این امر
جلیل القدر را بر نهجی سر انجام داد که زمانه مثل آن یاد ندارد مگر آنکه از انبیا یا صدیق اکبر هم باعتبار
ترویج علوم شریعت و هم باعتبار فتح بلاد و نصر ملت اما باعتبار ترویج دین و شریعت پس ترتیب
اولا از کتاب و سنت و اجماع و قیاس وی آورد و با وجودیکه در علم مرتبه داشت که فقهای صحابه ابن مسعود
و مانند آن بودن او عالم زمان خود شهادت میدادند معهذا هر قضیه از قضایا و هر مسئله از مسایل

گویش میان جماعه صحابه را جمع میکرد و مشاورت می نمود دران مشاورت مناظره و اختلاف از میان دور
میشد اکثر مسایل اجماعیه بسعی فاروق مجمع علیه گشته و در هر مسئله که در خلافه فاروق اختلاف باقی ماند
تا قیامت خلاف دران باقیست الا ماشاء الله و در هر شهری مقری و محدثی فرستاد تا مردم را
کتاب و سنت اموزند و در استیعاب از حسن بصری آورده که عبدالله بن مغفل یکی از ده کس بود که عمر آنها
را برای اموختن فقه مردم را بسوی بصره فرستاده بود و دارمی از ابی موسی روایت کرده که چون ابوموسی
ببصره آمد گفت که مرا عمر فرستاده است بسوی شما که شما را کتاب خدا و سنت پیغمبر بیاموزم و خود خطبه‌های
خود مسایل دین می آموخت چنانچه حدیث انما الاعمال بالنیات که بنای تمام دین است و صد کس از عمر
روایت کردند که در خطبه گفته بود و نیز در خطبها مردم را از علما و ناقلان شان میداد چنانچه در یک خطبه فرموده
هر که خواهد از قرآن سوال کند باید که نزد ابی بن کعب رود و هر که خواهد از حلال و حرام سوال کند پس پیش
معاذ بن جبل رود و هر که از مسایل فرایض تحقیق کند نزد زید بن ثابت رود و هر که خواهد از مال سوال کند باید
پس نزد من آید که من خزینه دارم رواه الحاکم و دارمی روایت کرده که عمر گفت قیدوا العلم بالکتاب
گویا بتصنیف کتب دین ارشاد فرمود و امرا و حکام تحریر علما و فقها می فرستاد و در امر معروف و نهی منکر
همت مصروف میداشت دارمی از تمیم داری روایت کرده که گفت که مردم در زمان عمر در تطاول
بنا شروع کردند عمر ازان منع کرد و فرمود یا معشر العرب الارض الارض انه لا اسلام الا بجماعة ولا جماعة الا
بامارة ولا امارة الا بطاعة فمن سوده قومه على الفقه كان حيوة له ولهم ومن سوده قومه
على غير فقه كان هلاكا له ولهم و کتب و خطوط که شیخین بامرای می نوشتند اکثر دران امر معروف و نهی منکر
و حفظ حدود و نماز و ذکر مقادیر زکوة و غیره مسایل شرعیه می بود چنانچه مقادیر زکوة را کتابهای ابوبکر
دست اویز است اگر شرح آنها کرده شود طول بسیار میخواهد شیخ ولی الله قدس سره روایات مسایل
هر باب از عبادات و معاملات فقه از عمر بن الخطاب نوشته برای خود کتابی شده است اما انچه به امارت
و فتح بلاد تعلق دارد پس اظهر من الشمس و بیرون از چه صراحت در عهد شاهی و فوج کشی نبود و رسم
سپاهیان نمیدانستند و مقابله کسری و قیصر در خیال شان نمی گذشت فاروق مردم را صنعت

سپاه را آن وقت و لشکرها ساخت و هیبتی که در دل شاهان بود و هر گروه و کسری و قیصر را بر انداخت
بعد از آن از خلفا جهاد کرده شد بفتح بلاد نمودند بر اساس عمر بنا نهادند پس اجر و ثواب آن همه
در نامهٔ اعمال عمر است سیوطی گفته که عمر اول کسی است که تاریخ از هجرت نوشته و اول بیت المال مقرر کرده
و دفتر نوشته و وظایف اهل لشکر مقرر کرده و اول طعام از مصر به مدینه آورده و بر اقامت حد و تعزیر بوده
اهتمام کرده و اول کسی است که بر هجو عتاب کرده و کذا و کذا انتهی و درشتی و نرمی هر دو بهم استعمال کرده
که شاید لقمان این قسم کرده باشد چنانچه عثمان بن عفان گفته هل استطیع لن اکون مثل لقمان
الحکیم و علی مرتضی گفته لدرة عمر اهیب من سیفکم و از قوت نفس موثره اوست که مثل این همه
در خلافت او کسی از حکم او سر نپیچیده و دو کس در خلافت او خلاف نکرده و کسری و قیصر را بر هم زده و اکثر فتح
تمام عالم بر دست او شده هرمزان بادشاه اهواز بر دست عمر مسلمان شد عمر از وی مصلحت جهاد با اعاجم
عالم پرسید هرمزان گفت تمام عالم بمنزلهٔ یک مرغ است سرش عراق است ملک کسری دو بازوی او فارس
و روم است و یک پای او ترکستان و دیگر مغرب و فرنگستان سر را اگر بشکنی تمام مرغ می میرد و اگر شکستن
یک بازو و یا هر دو پا یک پا مرده تمام نمیشود بنا بر آن عمر جهاد با کسری در پیش کرد آخر عراق و شام هر دو
و عراقین مفتوح گشتند غرضکه هزار و سی و شش شهر با توابع و لواحق آن در خلافت عمر مفتوح گشت و دمشق
و بعلبک و حمص و انطاکیه و اهواز و موصل و طوس و تستر و مصر و آذربیجان و نهاوند و دینور و همدان و طرابلس
و جرجان و حلب و اصفهان و کوفه و مانند آن و چهار هزار مسجد ساخته شد و چهار هزار کنیسه خراب شد و یکهزار
و نهصد منبر برای خطبه نهاده شد و سواد عراق را پیمود و جزیه و خراج نهاد و عطایا الفقراء بر نصف ابل
و سوابق بهر یک میداد و قرابت پیغمبر صلی الله علیه و سلم منظور میداشت نه قرابت خود و خود را در بیت المال
بمنزلهٔ یکی از مسلمانان میداشت و او را احتمال نمیکرد که بهترین مردم اعوان را نصب بود و کاتب او
عبد الرحمن بن خلف خزاعی و زید بن ثابت بودند و داروغهٔ بیت المال زید بن ارقم و در آخر عمر چون از حج
فارغ شد در میدان مکه فرود آمد و چادر خود بر زمین انداخته پشت بر زمین نهاد و دست بسوی آسمان
برداشت و گفت اللهم کبرت سنی و ضعفت قوتی و انتشرت رعیتی فاقبضنی الیک غیر

مضیع ولا مفرط پس از حج در ذی حجه در مدینه آمد و خطبه خواند و گفت ایها الناس قد سننت لکم السنن وفرضت لکم الفرائض وترکتکم علی الواضحة الا ان تضلوا بالناس یمینا وشمالا وضرب باحدی یدیه علی الاخری و پیش از تمامه ذی حجه شهید شد روا و مالک عن سعید بن المسیب واحمد از معدان بن ابی طلحه روایت کرده که عمر خطبه روز جمعه خواند و دران خطبه ذکر پیغمبر و ذکر ابو بکر کرد و گفت اگر موت نزدیک شود پس امر خلافت شوری میان شش کس که رسول صلی الله علیه وسلم تا وفات از انها راضی ماند فرمود و نیز گفت انی قد علمت ان قوما سیطعنون فی هذا الامر انا ضربتهم بیدی هذه علی الاسلام فان فعلوا فاولئک اعداء الله الکفرة الضلال و ذکر کلاله کرد و نیز گفت اللهم انی اشهدک علی امراء الامصار فانما بعثتهم لیعلموا الناس دینهم وسنة نبیهم صلی الله علیه وسلم ویقسموا فیهم فیئهم ویعدلوا علیهم ویرفعوا الی ما اشکل علیهم من امرهم چهارشنبه بیست وششم ذی حجه از دست ابو لولو که غلام مجوسی بود مغیرة بن شعبه را شهید شد یعنی زخمی گشت و بعد سه روز مرد و روز یکشنبه غره محرم در جوار پیغمبر صلعم مدفون شد از کلمات شریفه اوست ایاکم وموخاة الاحمق فانه ربما اراد ان ینفعک فیضرک و نزد وفات او وقتی که زخمی شده بود ابن عباس گفت ابشر بالجنة یا امیر المؤمنین اسلمت حین کفر الناس وجاهدت مع رسول الله صلی الله علیه وسلم حین خذله الناس وقبض رسول الله صلی الله علیه وسلم وهو عنک راض ولم یختلف فی خلافتک اثنان وقتلت شهیدا و بعد وفات او علی مرتضی ازین اعمال او غبطه کرد و گفت ما من الناس احد احب الی ان القی الله بما فی صحیفته من هذا المسجی چون ابتدا از عمر را شنیدی و دانستی که بعد ابی بکر رضی الله عنه کسی در مناصرة دین و مشابهت سید المرسلین در پاکی طینت و کمال عقل و علم و ظهور تایید دین از قوة بفعل بدست او و غیره اوصاف که موجب بودن شخص جارحه پیغمبر و مشابهه پیغمبر من حیث الرسالة باشد مثل عمر نیست ❊ وافضل الناس بعد شیخین عثمان بن عفان است پس علی بن ابی طالب و سفیان ثوری گفته که علی ابن ابی طالب از عثمان افضل است و وجهش آن است

که در مناقب علی رضی الله عنه اکثر احادیث مروی گشته چنانچه احمد و نسائی وغیرهما گفته اند که وارد نشده
در حق کسی از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم از احادیث جید الاسناد آنچه در حق علی مروی گشته و سبب
آنست که حافظ ابن حجر عسقلانی گفته که سببش آن بود که در زمان خلافت علی اختلاف بسیار شد چنانچه بر وی
خروج و بغی کردند و محاربه نمودند و تنقیص وی گردید او بر سر منابر بگفتند و فرقه خوارج برآمده که او را تکفیر نمودند
و تکفیر وی بسیار کردند لهذا اهل سنت برای ابطال مذهب خوارج و الزام بنی امیه و اتباع عثمان در نشر مناقب
علی رضی الله عنه کوشش بلیغ نمودند و در حقیقت در حق هر یک از خلفاء راشدین احادیث مناقب برابر مروی
گشته و اعتبار کثرت احادیث مناقب را نیست بلکه افضلیت را احادیثی که بر افضلیت دلالت کنند مدار باید و نظر
بر آنکه افضلیت بنا بر کثرت ثواب است عند الله این از عقل نتوان دریافت و احادیث در مناقب هر یک وارد است
و از اختصاص هر یک به بعضی صفات کمال مثل عثمان در حلم و حیا و بعضی ببعض چون ذکاء ذهن و علم در علی ثابت
فضل کلی ثابت نمیشود ابو حنیفه در تفضیل ختنین توقف نموده و مالک نیز در قول اول توقف
میکرد لیکن شافعی و احمد بن حنبل و مالک در آخر و ابو الحسن اشعری و جمهور اهل سنت بر آنند که عثمان افضل است از
علی و حجت ایشان سنت و اجماع است اما سنت فقوله صلی الله علیه وسلم رایت فیما یری النائم کانی اعطیت
المقالید والموازین اما المقالید فهذه المفاتیح واما الموازین فهذه التی تزنون بها
ووضعت فی کفة ووضعت امتی فی کفة فرجحت بهم ثم جیئ بابی بکر فوضع فی کفة
ووضعت امتی فی کفة فرجح بهم ثم جیئ بعمر فوضع فی کفة ووضعت امتی فی کفة فرجح بهم ثم جیئ
بعثمان فوضع فی کفة ووضعت امتی فی کفة فرجح بهم ثم رفعت الموازین رواه احمد والطبرانی
عن ابن عمر ورواه احمد وابن قانع وابن منده عن اعرابی یقال له ابجر المحاربی ورواه ابن عدی عن ابن
عباس وعن ابن عمر وابی امامة الباهلی نحوه والطبرانی عن معاذ بن جبل نحوه وعن ابن ماجه بن بشر کی
مثله این احادیث هر چند بعض طرق آن حسان اند و بعضی ضعاف لیکن طرق کثیره وارد که حکم کرده میشود
بصحت آن و نیز در احادیث واله بر خلافت غیر آن هر جا که ذکر عثمان و علی مجتمع آمده عثمان را بر علی مقدم
ذکر کرده شده چنانچه فرموده ارحم امتی بامتی ابو بکر واشدهم فی امر الله عمر واصدقهم حیاء

عثمان وانتضاهم علی رواه ابو یعلی عن انس و این چنین بسیار اند اما استدلال باجماع پس و وجه بهیت یکی حدیث
ابن عمر قال کنا نخیر بین الناس فی زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم فنخیر ابابکر ثم عمر ثم عثمان
ابن عفان اخرجه البخاری وفی روایة کنا فی زمن النبی صلی الله علیه وسلم لا نعدل بابی بکر احدا
ثم عمر ثم عثمان ثم نترک اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم لا نفاضل بینهم وجه دوم آنکه عمر رضی الله عنه
خلافة را در شش کس شوری بگذاشت لیکن دو کس را یعنی عثمان و علی را بتخصیص صفتی کرد و این دو کس را گویا از جمله
شش کس انتخاب نمود لیکن استخلاف نفرمود چون از دفن عمر فارغ شدند هر شش کس یعنی عثمان و علی و طلحه
و زبیر و عبد الرحمن بن عوف و سعد بن ابی وقاص برای مشورة جمع شدند زبیر گفت که حق خود بعلی گذاشتم
و سعد گفت که حق خود بعبد الرحمن گذاشتم و طلحه گفت که حق خود بعثمان گذاشتم پس عبد الرحمن بن عوف گفت
که من اراده خلافت ندارم از شما هر دو هر کسی که خواهد او را مقرر کنیم والله علیه والاسلام لینظرون افضلهم
فی نفسه یعنی خدا و اسلام بر وی حجت که فی نفسه افضل دیده برای خلافة اختیار کنند علی و عثمان هر دو خاموش
ماندند پس عبد الرحمن بن عوف گفت این کار را بطور من گذارند والله علی ان لا الوا عن افضلکم یعنی قسم
خدا بر من حجت که من ملاحظه افضل تقصیر نخواهم کرد هر دو همین را قبول نمودند و چون همه اصحاب این ترجیح
کس نصب خلافة باختیار عبد الرحمن گذاشتند عبد الرحمن سه شبانروز با اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم
مشوره کرد چون روز چهارم شد آنهمه جماعه نزد منبر رسول الله صلی الله علیه وسلم جمع شدند عبد الرحمن هر که در مدینه بود
از مهاجرین و انصار همه را جمع کرد و همه امرای لشکرها که در ان حج با عمر جمع شده بودند آنهمه را طلبید چون تمامی
جمع شدند عبد الرحمن نام خدا و کلمه شهادت ذکر کرد و گفت اما بعد ای علی دیدم در حال مردم یعنی از صحابه مشورة
نمودم اینها را ندیدم که برابر عثمان کسی را دانسته باشند یعنی عثمان را از همه افضل میدانند پس تو بر نفس خود
ناخوشی نبری الیثر و دست عثمان بگرفت و بیعة کرد و گفت بیعة میکنم ترا بر سنة خدا و سنة رسول خدا صلی الله
علیه وسلم و سنة خلیفه هر دو پس عبد الرحمن بیعة کرد پس علی بیعة کرد پس سائر مردم از مهاجرین و انصار و امرای اجناد و جمیع
مسلمانان بیعة کردند سیوطی گفته که عبد الرحمن بن عوف در مشورة اول با عثمان خلوت کرد و گفت که اگر با تو بیعة
نکنم مشورة ده مرا با که بیعة کنم عثمان گفت با علی باز با علی گفت که اگر با تو بیعة نکنیم با که بیعة کنم مشورة ده مر علی

گفت علی با عثمان پیشتر از سعد مشورة پرسید سعد هم گفت عثمان را بیعت کن پس عبد الرحمن با اعیان
صحابه مشاوره نمود رای اکثرشان بر عثمان قرار یافت پس بعد اینهمه مشاوره سه شبانه روزی چون
عبد الرحمن این سخن بحضور جمیع مهاجرین و انصار گفت لم ارهم یعدلون بعثمان و کسی در ان انکار
نکرده و قدح ننمود این صریح است بر اجماع بر افضلیت عثمان بر علی اگر کسی گوید که علی رضی الله عنه در
افضلیت عثمان بر خود مناقشه کرده و گفت انشدکم بالله هل احد فیکم اخا رسول الله صلی الله
علیه وسلم بینه وبینه اذا اخا بین المسلمین غیری قالوا لا پس اجماع بر افضلیت عثمان منعقد نشد
جواب فی الواقع علی رضی الله عنه مناقشه کرده در افضلیت خود بر عثمان استدلال بقصه مواخاة نموده
اما چون این استدلال ضعیف بود زیراکه مواخاة در اصحاب بنا بر سهولت رفق و تعهد بوده نی بر تفاوت
در فضائل و علم و مانند آن و لهذا در یک مواخاة بعضی انصار را با قریش داده اند و در یک مواخاة
بعضی موالی را با عرب و حرب و فاضل را با مفضول چنانچه از تفحص دفتر مواخاة از سیرة ابن اسحق معلوم میشود
زیراکه بنا است که دو کس از موالی و عرب باهم موافق مزاج باشند و دو کس از عرب و دو همسایه متفاوتین
در فضل باهم ارفق باشند از نظیرین در فضل که قانهای شان متباعد باشند پس مواخاة دلیل افضلیت
نیست و لهذا جماعة صحابه با وجود اقرار بمواخاة علی عثمان را بر علی ترجیح دادند و علی از رای خود رجوع
نمود و رای دیگر اصحاب مقرر داشت و بیعت کرد پس بر افضلیت عثمان البته اجماع منعقد شد و قول
علماء اهل سنت و فضلهم علی ترتیب خلافتهم ثابت گشت و نیز از ترتیب خلافة بر ترتیب افضلیت باثبات
میتوانیم کرد باین حجه که رسول صلی الله علیه وسلم فرموده من استعمل رجلا من عصابة وفی تلک العصابة
من هو ارضی لله منه فقد خان الله وخان رسوله وخان المؤمنین اخرجه الحاکم من حدیث
ابن عباس نیز رسول خدا صلعم فرموده من ولی من امر المسلمین شیئا فامر علیهم محاباة فعلیه
لعنة الله لا یقبل الله منه صرفا ولا عدلا حتی یدخله جهنم اخرجه الحاکم من حدیث
ابی بکر الصدیق از این احادیث معلوم میشود که اگر مفضول را باوجود فاضل خلیفه کنند گو خلافة
او صحیح باشد چنانچه مذهب اهل سنت و جماعة است لیکن خلیفه کننده آثم باشد و خائن و بحکم لا تجتمع امتی

علی الخلافة اجماع اہل بدع بر متعینہ محال است پس ثبوت خلافت کہ باجماع ثابت شدہ دلیل ترتیب افضلیت
است کما لا یخفی واگر برای اسکات روافض دلیل الزامی عقد کنیم گوییم کہ خلافت خلفاء ثلثہ از قول علی
رضی اللہ عنہ کہ امامیہ در کتب خود روایت کردہ اند ثابت شدہ چنانچہ رضی در نہج البلاغۃ آوردہ
کہ امیر المؤمنین در کتب خود بمعاویہ نوشتہ اما بعد فان بیعتی یا معاویۃ لزمتک وانت بالشام
لانہ بایعنی القوم الذی بایعوا ابابکر وعمر وعثمان وعلی ما بایعوہم فلم یکن للشاہد ان
یختار الحدیث وقد جوزت قبل وچون خلافت آنہا پیش از علی رضی اللہ عنہ ثابت شد پس بنا بر
قاعدہ مسلمہ امامیہ کہ امامت مفضول با وجود فاضل صحیح نیست ونہ امامت مساوی بلکہ امام را افضل بودن
واجب است افضلیت خلفاء ثلثہ بر علی رضی اللہ عنہ ثابت می شود وہو المقصود **سوال** اگر خلافت
دلیل افضلیت باشد لازم آید کہ معاویہ از حسن وحسین وعبد اللہ بن عمر وعبد اللہ بن زبیر باشد آنہا افضل
باشند حالانکہ نہ اینچنین است **جواب** بحکم الخلافۃ ثلثون سنۃ ثم یکون ملک عضوض خلافت نبوت بر حسن
مجتبی تمام شد و بر افضلیت حسن مجتبی بر اہل زمان خود دلالت دارد نہ بر افضلیت کسانی کہ بعد حسن امیر
شدند وجہ فرق آنست کہ اگر اہل اجماع با وجود فاضل دیگری را خلیفہ گیرند آثم شوند واین در صورتیست کہ باختیار خود
خلیفہ گیرند ودر صورتیکہ اندیشہ فتنہ باشد بالضرورۃ مردم را اطاعت اولی الامر واجب است وآثم نشوند لان
الضرورات تبیح المحظورات وانعقاد اجماع بر خلافت معاویہ برای دفع فتنہ شدہ است نہ باجتہاد
علماء اہل حل وعقد خلافت باجتہاد علماء منحصر در مجلس است خلفاء اربعہ وحسن چنانچہ حسن بعد صلح معاویہ
خطبہ خواند وگفت ان معاویۃ نازعنی حقا ہو لی دونہ فنظرت صلاح الامۃ وقطع الفتنۃ
وقد کنتم بایعتمونی علی ان تسالمون من سالمت وتحاربون من حاربت فرایت
ان اسالم معاویۃ واضع الحرب بینی وبینہ وقد بایعتہ ورایت
ان حقن الدماء خیر من سفکہا ولم ارد بذلک الا اصلاحکم
وبقائکم وان ادری لعلہ فتنۃ لکم ومتاع الی حین واللہ اعلم

و علی افضلست از جمیع صحابه بعد خلفا ثلثه چنانچه احادیث که بر مناقب و دلالت دارند بالا گذشته و عمر از جمیع
صحابه شش کس را از شش کس یکی را انتخاب نموده و همچنین عبد الرحمن بن عوف بجز عثمان و علی دیگر را اهل این
کار ندید و اکنون از جمیله حسنین بیان نمائیم **ماثر جمیله عثمان ذی النورین** او از اول مردانست
که اسلام آورده بعد ابی بکر و علی و زید بن حارثه بدعوة صدیق اکبر کذا ذکره ابن اسحق و چون اسلام آورد عم او
حکم بن ابی العاص او را محکم بسته و اذیت داده که دین نو بگذار عثمان گفت والله لا ادعه ابدا و لا
افارقه چون حکم او را محکم دید بگذاشت و او با اهل خود رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم اول بحبشه هجرت
کرد پس بمدینه و در جمیع مشاهد با پیغمبر خدا حاضر بود مگر در غزوه بدر بسبب بیماری رقیه پیغمبر خدا صلی الله علیه و سلم
او را در مدینه گذاشت و او را حصه اهل بدر در اجر و غنیمه مقرر داشت و لهذا او را از بدریان میشمارند و در ایام غزوه
بدر سنه دو هجری رقیه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم وفات یافت بعد از آن آنحضرت صلی الله علیه و سلم
ام کلثوم دختر دوم بنکاح عثمان داد و در سنه نهم هجری ام کلثوم هم فوت شد و وقت بیعة رضوان عثمان
رسالة از طرف پیغمبر صلی الله علیه و سلم در مکه رفته بود پیغمبر از طرف او بدست خود بیعة کرد و بجهة فرار او در جنگ
احد در حق او نازل شد و لقد عفی عنکم و خریدن و وقف کردن بیر رومه و تجهیز جیش عسرت و زیاده
کردن در مسجد و جمع قرآن و صبر بر بلا هنگام شهادت از مناقب علیه اوست و در ایام خلافت او اسلام و ترقیه مسلمانان
در روایة قرآن و حدیث حیا و حلم و جود و سخا او النسب الی النبی بود و در خلافت او سواحل سوم و بلاد ارمنیه و جمیع
افریقیه و جمیع خراسان و در طرف مشرق تا نواحی کابل و از جانب روم تا شهر قسطنطنیه مفتوح شد و از خشیة
اوست که چون قبر را میدید القدر میگریست که لحیه مبارک او تر میشد و از فضائل اوست که رسول علیه السلام
در جماعتی بود از کبار مهاجرین پس فرمود لینهض کل رجل منهم الی کفوه پس نبی صلی الله
علیه و سلم بسوی عثمان استاده شد و او را در کنار گرفت و گفت انت ولی فی الدنیا و الآخرة و گفت
ای طلحه هر نبی را در جنة از امة او رفیقی باشد و رفیق من در جنة عثمان است و در آخر خلافة او چون بیان
دخل یافت از شر او فتنه برخاست در ایام تشریق شهید شد و لفظ شهید از پیغمبر صلی الله علیه و سلم در حق او
مروی گشته چنانچه بالا گذشت **ماثر جمیله علی مرتضی** او اول کسی است که اسلام آورده

ووقت هجرت بر فراش آنحضرت صلعم خفته تا مردم گمان برند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم خوابیده است و در وقت
مواخاة با آنحضرت صلی الله علیه وسلم بشرف مواخاة مشرف شده و در جنگ بدر او و حمزه و عبیده با پهلوانان کفار
قریش مبارزه کردند و غالب آمدند و آیهٔ هذان خصمان اختصموا فی ربهم در حق آنها نازل شد و در روز احد در ثابتان
بود در معرکه و در غزوه خندق عمرو بن عبدود پهلوان را کشت و قلعهٔ خیبر بدست او مفتوح گشت و در حق او پیغمبر علیه السلام
فرمود سابعثن غدا رجلا یحب الله ورسوله ویحبه الله ورسوله و در مواطن بسیار حامل لوای آنحضرت
صلی الله علیه وسلم بود و در غزوه تبوک جانشین آنحضرت بود در مدینه و در ان باب انت منی بمنزلة هارون
من موسی صادر شد و در سال آخر حیوة رسول صلی الله علیه وسلم بحکومت یمن بعث شد و قلعه بدست او مفتوح گشت
و چون جاریه از خمس تسری نمود و مردم قیل وقال کردند پیغمبر صلی الله علیه وسلم برای او غیرت کرد و مردم
را از ایذای او منع فرموده و فرمود هو منی وانا منه و برای رفع ناخوشی مردم در غدیر خم خطبه فرمود و گفت
من کنت مولاه فعلی مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه و در وقت مباهله در زمرهٔ اهل بیت
حاضر شد و در دعای اللهم هؤلاء اهل بیتی فطهرهم تطهیرا داخل شد بلکه زمین تنها گشت و لا یحب
علیا منافق ولا یبغضه مؤمن در حق او وارد گشت و روایة قرآن از وی شد و از کثیرین است و در روایت
حدیث پیغمبر صلی الله علیه وسلم بعلم او گواهی داد و فرمود انا مدینة العلم وعلی بابها و فرمود اقضاکم
علی و بسبب کثرة علم میگفت سلونی عن کتاب الله فوالله ما من آیة الا وانا اعلم ابلیل نزلت
ام بنهار ام فی سهل ام فی جبل و در سرعت انتقال ذهن در محاسبات دقیقه و تنبیه بأخذ مسئله از کتاب و
سنت و فقاهة تنصیب ام فی دهشت و در زهد و احتیاط بیت المال و تجوز در اکل و مشارب و ملبس و میل نکردن
بسوی قرابت خود در قسمة بیت المال فرود علیا النصیب او شد و دلیل افضلیت او است بر سایر صحابه بعد خلفا ثلثه
قوله انی عبد الله واخو رسوله وانا الصدیق الاکبر لا یقولها بعدی الا کاذب صلیت قبل الناس
بسبع سنین و حذیفه در حق او گفته لا یبایع بعدکما الا اصغر و ابتر و از مناقب او است که خوارج حروریه
قتل کرده چنانچه بآن اشاره در حدیث آمده حدیث قال رسول الله صلی الله علیه وسلم لا تقطعن العاقلة
فقال للجبرئیل و علی و ابن ملجم از خوارج او را شهید کرده و در حق قاتل علی عاقر ناقه صالح علیه السلام

اتقى الناس در حديث وارده واحاديث در مناقب بيشمار است که نتيجه‌اش فضيلت والله تعالى
اعلم و جميع صحابه يعنی هر يک از ايشان از غير شان افضل اند بمقتضای کتاب و سنت و اجماع و معقول و آثار
مرويه از ائمه اما کتاب فقوله تعالى كنتم خير امة اخرجت للناس وقوله تعالى امة وسطا لتكونوا
شهداء على الناس و مثل این آیات که سابق ذکر یافته و اما سنت فقوله صلى الله عليه وسلم خير القرون
قرنی و مانند آن وقوله صلى الله عليه وسلم اصحابی كالنجوم بايهم اقتديتم اهتديتم و سابق مذکور شد
که صحت این حدیث را اعتراف دارند کو تا ولایت واسم باشند وقوله صلعم لو ان احدكم انفق مثل احد
ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصيفه و امثال آن که بالا مذکور شده و اما اجماع پس فقها و محدثين ترجيح
روايت بعض اصحاب را بر بعض من حيث الضبط قابل ترجيح مسلم ميدارند اما من حيث العدالة رد و تضعيف
روايت و احتجاج بآن همه را برابر میدانند و بخاری و مسلم اصح کتب اند نزد اهل سنت چنانچه از ابی بکر و علی
روايت می کنند هم چنین از معاويه و عمرو بن العاص نیز روایت میکنند و احادیث کسی را از ایشان رد نمی کنند
اما معقول پس بودن صحابه بمثل حشاد و جوارح آنحضرت و مشرف شدن بالواسطه از آنحضرت و واسطه
بين الرسول و الامة که موجبات تفضیل اند در همه ایشان موجود است اما آثار مرویه در کتب امامیه پس مثلا آنچه
گذشت که امام ابی محمد حسن العسکری در تفسیر خود نوشته ان الله قال لموسى يا موسى اما علمت ان
فضل اصحاب محمد على اصحاب جميع المرسلين كفضل آل محمد على آل جميع المرسلين وان
آدم تعالى حي بمحمد الاطيبين وخيار اصحابه المنتجبين و مانند آن و بعضی صحابه بر بعضی افضل
اند چنانچه سابق مذکور گشته اما چون اجماع امت بر ترتیب افضلیت دیگر صحابه بعد خلفاء راشدین منعقد نگشته چنانچه بر ترتیب خلفاء
راشدین منعقد گشته لهذا بتعیین افضلیت یکی بر دیگری حکم نمی کنند مگر باوصاف کلیه چنانچه میگویند که سابقین
بهتر اند از لاحقين و اصحاب بدر و احد و حديبية از غير شان و مانند آن و بعد صحابه کرام در امت محمدی
سبب افضلیت دو چیز است علم و عمل علم بر دو قسم است یکی علم باطن یعنی علم بالله که عبارت است
از دوام حضور و پاکی قلب از تعلق بغیر خدا و پاکی نفس از رذایل اخلاق و چون این علم بتاثیر
صحبت پیغمبر بصحابه و هم چنین از صحابه بتابعین و دیگر یا واحد بعد واحد رسیده و بتعلیم و تعلم زبانی

و تعلم زبانی را دران عمل نیست لهذا این علم را علم باطن میگویند دوم علم ظاهر که بتعلیم و تعلم زبانی تعلق
دارد و از عقاید و فقه و تفسیر و حدیث و وجوه قرأت و تجوید و تیم چنین عمل بر دو قسم است یکی انواع ریاضات
و عبادات بدنی و مالی که اصحاب آنها را عباد و زهاد گویند دوم جهاد فی سبیل الله که اصحاب آنها را غازیان میگویند
و اصحاب رسول صلی الله علیه وسلم اینهمه انواع علم و عمل مستجمع بودند گو بعضی در بعضی صفات اتم و اکمل آمدند
و بعضی در دیگر صفات و بعضی در همه اتم و اکمل بودند ما بعد صحابه اصحاب یک یک از اقسام علم و عمل جدا جدا
شدند و جدا جدا نام یافتند صوفیان و علما و زهاد و غازیان افضل اینهمه صوفیان اند که بسبب صفائی
قلب اخلاص بمرتبه رسانیده اند که بمنزله روح است جمیع اعمال را و سبب تزکیه نفس پاک از رذائل اخلاق شده
اند بیشتر علما ظاهر بعد ازان زهاد و غازیان تفصیل هر یک ازان بسط بسیار میخواهد و چون در رساله رد مطاعن
صحابه ظاهر شده که منازعات و مشاجرات که در صحابه واقع شده بنابر خطای اجتهادی واقع شده
و بکفر نمیرسانند چنانچه امیر المومنین گفته انما اصبحنا نقاتل اخواننا فی الاسلام علی مادخل فیه
من الزیغ والاعوجاج والشبهة والتاویل کذا فی نهج البلاغة و رسول علیه السلام در حق حسن
علیه السلام فرموده ابنی هذا سید لعل الله یصلح به بین فئتین عظیمتین من المسلمین پس مشاجرات
آنها منافی ایمان نیستند و بودن معاویه و عمرو بن عاص از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه وسلم و چون صحابیت پیغمبر بودند
پس افضلیت ایشان بر غیر صحابه در ضمن عمومات لازم آمد اگرچه افضلیت تا افضلیت تفاوت زیاده از زمین
تا عرش دارد و هو المقصود پس آنها را جز بنیکی و دعای خیر یاد نباید کرد و با آنها کینه و عداوه نباید داشت
قال الله تعالی والذین جاؤ من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل
فی قلوبنا غلا للذین امنوا و مرویست از علی بن الحسین در صحیفه کامله که برای صحابه دعا کرده و درود
بر آنها فرستاده و مدح آنها میکرد چنانچه در رساله اولی گذشت و از مشاجرات آنها کف اللسان باید نمود
و تاویل نیک باید کرد و قال الله تعالی یا ایها الذین امنوا علیکم انفسکم لا یضرکم من ضل اذا اهتدیتم و قال الله
تعالی لولا اذ سمعتموه ظن المومنون والمومنات بانفسهم خیرا و قال علیه السلام الله الله فی اصحابی
لا تتخذوهم غرضا من بعدی و قال علیه السلام اذا ذکر اصحابی فامسکوا

وقال علیه السلام اکرموا اصحابی فانهم خیارکم وقال علیه السلام لا تسبوا اصحابی
فلو ان احدکم انفق مثل احد ذهبا ما بلغ مد احدهم ولا نصیفه اینها احادیث صحیح اند و درین باب
احادیث بسیار وارد شده لیکن باید دانست که چون از محبت پیغمبر برای محبت خدا است محبت صحابه برای محبت
پیغمبر صلی الله علیه وسلم بهمین معنی ناطق است قوله صلی الله علیه وسلم فمن احبهم فبحبی احبهم پس بعضی از
اصحاب یعنی معاویه و اتباع او که آنها را محبت با آل پیغمبر بنظر نمی آید بلکه بخلاف آن مروی گشته طبیعت اسلامی
مقتضی نیست که ما را با ایشان محبت باشد بلکه نظر بر بعضی روایات مشعر عداوت آل پیغمبر می بینی که عداوت
بودی لیکن چون روایات آحاد مفید یقین نیست خصوصاً درین سیر که در اکثر روایات احتمال افراط و تفریط
است و ما ماموریم بحسن ظن وجهت صحابی بودن آنها مقتضی ترک کینه و عداوت است با آنها وقوله تعالی
ولا تجعل فی قلوبنا غلا للذین آمنوا از نتیجه عداوت کسی از صحابه نتوان کرد که دلیل ضلالت است
اما محبت با هر یکی از آنها بقدر محبت هر یک از آنهاست با رسول خدا صلی الله علیه وسلم **فصل** در لعن یزید و
اعوان او جماعتی از اهل سنت توقف کرده اند نظر برآنکه او خود را مسلمان میگفت و اطلاع بر خاتمه شخصی معین
متعذر است بعض تا نامه بر کفر کسی را از قرآن یا متواترات من السنة ظاهر نشود لعن بر کافر معین هم جائز نیست
چه جای کسی که خود را مسلمان گوید لیکن مختار نزد فقیر آنست که لعن بر یزید جائز است و همین است مذهب
محققان از اهل سنت از اهل حدیث منهم ابو الفرج ابن الجوزی و ناهیک به علما و جلالة او کتابی نوشته
مسمی بالرد علی المتعصب العنید المانع من ذم یزید در آن کتاب نوشته که سائلی از من سوال کرد از یزید بن معاویه
جواب دادم بکفه ما یکفیه لعنة بر یزید جائز است یا نه گفتم علماء متقین آنرا جائز داشته اند منهم احمد بن حنبل
که ذکر کرده در حق یزید الحجة از لعنت هم زیاده باشد پس ابن جوزی از قاضی ابی یعلی روایت کرده که او در
کتاب خود معتمد الاصول باسناد خود از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده که صالح گفت ای پدر قومی ما را نسبت
میکنند بدوستی یزید احمد گفت ای پسر کسی که ایمان بخدا دارد دوستی یزید هم میتواند کرد و چرا لعنت نکنم بر کسی
که خدا لعنت کرده بر وی در کتاب خود گفتم ای پدر کجا حق تعالی یزید را در قرآن لعنت کرده گفت جائیکه گفته
فهل عسیتم ان تولیتم ان تفسدوا فی الارض وتقطعوا ارحامکم اولئک الذین لعنهم الله

فاصمهم واعمی ابصارهم ابن جوزی گفته که قاضی ابی یعلی کتابی نوشته و دران کسانی را که مستحق لعنت اند ذکر کرده و یزید را هم از انها شمرده پستر ابن جوزی ذکر کرد حدیث من اخاف اهل المدینة ظلما اخافه الله و علیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین و خلاف نیست درانکه یزید بر مدینه لشکر فرستاد و مردم مدینه را خوف داد و ملا سعد الدین تفتازانی در شرح عقاید نسفی نوشته که رضا یزید بقتل حسین علیه السلام و خوش شدن بدان و اهانت کردن اهل بیت نبوت را بدرجه تواتر رسیده من حیث المعنی گو تفصیل آن احاد باشد پس در حال او توقف نمی کنم و نه در ایمان او بلکه در کفر اوست بقینا لعنة الله علیه و علی اعوانه و نیز صریح است بر کفر یزید آنست که چون سر مبارک حسین علیه السلام نزد یزید آوردند و پیش آن لعین انداختند بسیار خوش شد و چوبی در دست داشت آنرا در سر مبارک او بخلانید و ابیات ابن زبعری میخواند و دران ابیات دو بیت که صریح بر کفر دلالت دارد زیاده کرد و دیگر آنست که چون یزید مرد پیش از مردن خود معاویه بن یزید را خلیفه ساخت معاویه بن یزید مرد صالح بود و جوان بعمر بیست ساله چون معاویه بن یزید خلیفه شد بر منبر بر آمد و حمد و ثنای الهی و نعت و درود رسالت پناهی بر خواند پستر گفت ان هذه الخلافة حبل الله وان جدی معاویة نازع الامر اهله ومن هو احق به منه علی ابن ابی طالب کب بکم ما تعلمون حتی اتته منیته فصار فی قبره رهینا بذنوبه ثم قلد ابی الامر وکان غیر اهل له ونازع ابن بنت رسول الله صلی الله علیه وسلم فقصف عمره وانبتر عقبه وصار فی قبره رهینا بذنوبه ثم بکی وقال ان من اعظم الامور علینا علمنا بسوء مصرعه وبئس منقلبه وقتل عترة رسول الله صلی الله علیه وسلم واباح الخمر وخرب الکعبة وانی لم اذق حلاوة الخلافة فلا اتجرع مرارتها فشانکم امرکم والله لئن کانت الدنیا خیرا فقد نلنا منها حظا ولئن کانت شرا فکفی ذریة ابا سفیان ما اصابوا منها فشانکم امرکم خذوه ومن رضیتم فولوه فقد خلعت بیعتی عن اعناقکم والسلام ازین خطبه ظاهر میشود که یزید خمر را مباح میگفت پس انکار نص قرآن کرده و کافر شده چنانچه روافض و خوارج انکار اکثر آیات قرانی میکنند و تکفیر صحابه خصوص بهترین آنها که صدیق و فاروق و ذوالنورین و مرتضی اند می نمایند و چون حسن ظن تمدح و خلوص نیت شان از نصوص قطعیه ثابت است پس انکار قرآن کرده

و عمر و تمام اصحاب بعد نبی صلی الله علیه وسلم مرتد شدند چنانچه بالا گذشته و این کفر صریحست و انکار است
آیات قرآنی لاتعد و لاتحصی را که دلالت دارد بر حسن خاتمه صحابه و بودن آنها احق بتقوی و اهل آن بر وعده
کردن حقتعالی همه آنها را به بهشت رضی الله عنهم و رضوا عنه و قومی را که حقتعالی خیر امة اخرجت للناس فرماید و پیغمبر آنها
را خیر القرون گوید و خود از امیر روایة می کنند که اصحاب محمد افضلند از اصحاب سایر انبیا و عرف و عقل و عادة حکم میکند
که حال سرور از حال یاران او دریافت می شود با اینهمه امور آن ملاعنه کتاب و سنت و عقل را گذاشته آن قوم را
شر القرون و بدترین ناس میگویند و سب و لعن در حق آنها تجویز می کنند و بر امام جعفر صادق افترا کردند که آنها
را امة ملعونه گفته لعنهم الله انی یوفکون ای برادر هر قدر قبایح و شنایع که در دعوی ارتداد تمام صحابه لازم می آید
در دعوی ارتداد ابی بکر و عمر آنهمه بلکه زیاده از آن لازم می آید چرا که علی عنه خود معترف اند که جماعة صحابه همه آنها
با ابی بکر و عمر موافقت کردند و آنها را امام گرفتند و افضل از خود میدانستند و مثل پیغمبر با آنها سلوک میکردند
بلکه بزعم فاسد آنها جماعة ابوبکر و عمر را بر پیغمبر ترجیح دادند که از دین پیغمبر بجا طرفداشت ابی بکر و عمر برگشتند
و علی هر شب فاطمه و حسن و حسین را همراه گرفته خانه بخانه مهاجرین و انصار گشت بجز چهار کس کسی رفاقت او نکرد پس از تفاسیر
اهل سنت و روافض ثابت شد که جماعة صحابه مثل ابی بکر و عمر دیگری را از خود افضل نمیدانستند پس هر شناعتی که در سب
و لعن و تکفیر جماعة لازم می آید در سب و لعن و تکفیر شیخین نیز لازم می آید با زیادت انکار آیاتی که مخصوص بشیخین
اند و از جمله انکار متواترات بدیهیات است آنکه آن کفره فجره میگویند که عمر بن خطاب بعد وفات پیغمبر علیه السلام
دعوی ربوبیت نمود و دروازه شر را بگشاد و کفر را برپا کرد و از دین مرتد شد و برای سلطنت دامن بر چید
و تحریف قرآن کرد و خانه وحی را سوخت و دین را تغییر داد و سنت را دور کرد و بدعت را ظاهر ساخت لعنهم الله
دروغ را ببینید و اینهمه انکار بدیهیات از غیر روافض نتوان آمد مگر از یهود که با وجود ذکر پیغمبر در توریة صفات آن اظهار
میکردند چون اصل روافض عبدالله بن سبا یهودی و بعضی نصرانیان بودند چنانچه گفته شد که روزی مسلمانان
آمده خواسته بودند که دین محمد را بر باد دهند اما مراد ایشان از مراد الهی غالب نیامد چنانچه مذهب اهل سنت
یریدون ان یطفئوا نور الله بافواههم ویابی الله الا ان یتم نوره ولو کره الکافرون شعر
چراغی را که ایزد بر فروزد ⁂ هر آنکس پف زند ریشش بسوزد ⁂ و شک نیست که در زعم یهود و نصاری

ومجوس تقویت دین محمدی نشر و کفر است یجعلون اصابعهم فی اذانهم من الصواعق حذر الموت
والله محیط بالکافرین و شک نیست که چراغ دین محمدی که بحضور آنحضرت صلی الله علیه وسلم در جزیره
عرب روشن شده بود و هنوز جزیره عرب از کفر بکلی پاک نشده بود و از وفات آنحضرت وارتداد قبایل عرب
از بنی حنیفه وغیره بادی تند بآن چراغ رسیده بود و نزدیک بود که آن چراغ فرونشیند رحمت الهی
از ان اباء فرموده تا بعد ابی بکر و عمر جزیره عرب هم از کفر پاک شد و آن چراغ آن قدر روشن شد که ظلمة کفر
از تمام عالم برداشت کسری و قیصر که رئیس بادشاهان روی زمین بودند و بادشاهان هفت اقلیم با آنها
باج میدادند بسعی فاروق به تیغ محمدی بجهنم رسیدند و اکثر بلاد چنانچه بالا مذکور شد مفتوح گشت و شیوع
اسلام در تمام روی زمین بر روی کار آمد البته در زعم یهود و نصاری و مجوس دروازه شر از دست
فاروق مفتوح گشت لیغیظ بهم الکفار و هر که انکار این متواترات و بدیهیات کند از وباید پرسید
که این همه اسلام که از مشرق تا مغرب و از قطب شمالی تا جنوبی منتشر شده از دست که منتشر شده در وقت پیغمبر صلعم
تمام جزیره عرب را اسلام در نگرفته بود و در وقت علی قتال بین المسلمین مانده بلکه قتال با معاودین هم
به فتح نه انجامید و دیگر از ائمه اثنا عشر کسی مصدر این امر نشده محمد مهدی از خوف دشمنان در سرداب
سر من رای مخفی است یا وراء کوه قاف پس این همه شیوع اسلام از دست صدیق و فاروق و ذی النورین
شده یا از دست ثناخوانان آنها که در حق آنها آمده الذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا اغفر لنا
ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان الایة واگر گویند که این همه شایع شده است مذهب سنیان است
اسلام نیست اسلام چیزی دیگر است گفته شود که درین صورت وعده خدا که باظهار دین هم الذی ارتضی
لهم کرده بود متخلف شده و بهر حال از نمیقوله هم روافض کافر شدند که انکار قوله تعالی الذین ان مکنا
هم فی الارض اقاموا الصلوة واتوا الزکوة وامروا بالمعروف ونهوا عن المنکر لازم آمد چه ...
میفرماید که مهاجرین اگر در زمین قدرت یابند نماز و زکوة و امر معروف و نهی منکر کنند و این کفره میگویند
که چون آنها متمکن شدند شر و فساد کردند الا لعنة الله علی الکافرین و از جمله کفریات آنها است که سب
ابی بکر و عمر و عائشه و حفصه را عبادت میدانند بلکه دشنام احول مجسمه ملعون از صادق روایت می کند

که بین مردم از کر خدا افضل است و ابو جعفر طوسی شیخ کبراشان از امام صادق نقل میکنند و میگویند که گفته هر که
آنها را لعنت کند او را هفتاد حسنه نوشته شود و هفتاد گناه از او محو شود و هفتاد درجه بلند شود لعنة الله علی الکاذبین
ازین ایمان و عبادة که سب و تبرا از اهلبیت پیغمبر را عبادة شمارند حق تعالی در حق کفار پیغمبر فرموده ما کان
صلوتهم عند البیت الا مکاء و تصدیة یعنی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم چون نزد بیت قد نماز میخواند
کفار برای تخلیط در قراءة و دستک صفیر میزدند حق تعالی در حق کفار فرمود که نماز و عبادة شان همین
مکاء و تصدیة است یعنی صفیر و دستک زدن از کفار هم برآمد که عبادة شان سب و لعن و تبرا یافته
که ابتر از صفیر و دستک که سرب بی معنی است بدتر است پیغمبر صلی الله علیه وسلم چون علی و ذکران قبایل
کفار عرب را سب کرد جبرئیل از حق تعالی آمد و گفت یا محمد ان الله ما بعثک سبابا و لا لعانا انما بعثک
رحمة لیس لک من الامر شیء او یتوب علیهم او یعذبهم فانهم ظالمون و در نهج البلاغة بروایت
صحیح از امیر المؤمنین روایة می کنند که چون امیر المؤمنین از اصحاب خود شنید که اهل شام را لعنة میکنند
گفت انی اکره لکم ان تکونوا سبابین مقصر عمر بر مذهب شیعی هزاران لعنة + و از جمله کلمات
خبیثه اینها است که میگویند که عمر غصب کرد دختر فاطمه را و قول شنیع بصادق نسبت میکنند که از صادق
پرسیده شد حال نکاح آن طاهره را صادق گفت هو اول فرج غصبناه ملاعنه از عرق حمیه مرتضوی
نمی اندیشند و از غیرت صادق باک ندارند که چنین افعال و اقوال که از رذل ترین ناس آن را ننگ میکنند بان طیبین
و طیبات نسبت میکنند خود ملعونان میگویند که هر شیعه علی را یکبار بمیرد یاد کرده برود که علی را خوش
آمده با او مخاصمه کرد و دو سگ در دست داشت بر زمین زد و اژدها شد تا آخر قصه که سابق ذکر کرده ایم
سبب که علی یاد کردن شیعه بدی گوارا مکرو و غصب کردن دختر زکیه گوارا کرده و از جمله کلمات خبیثه کفریه
رفضه خبره آنست که از افراط در شان علی میکنند غلاة روافض میگویند که علی خدا است یا خدا در وی حلول
کرده یا علی رسول است جبرئیل بغلط وحی پیش محمد آورده بود یا علی شریک است محمد را در رسالة و نا مشهر قلیل آن
در شان علی افراط میکنند مگر اطلاق لفظ اله و رسول بر علی نمیکنند لیکن حاصل ثبوت معنی الوهیت و رسالة
می کنند و اصل معنی را ست نه الفاظ را پس اینها هم در زمره غلاة و کافر شدند تا عمر میگویند

کہ در قوله تعالی انهم ملاقوا ربهم وانهم الیه راجعون وقوله تعالی وکان الکافر علی ربه ظهیرا
وقوله تعالی یا ایتها النفس المطمئنة ارجعی الی ربک مراد از رب علی است و شک نیست که رب اکبر اوست
و رجوع بسوی اوست تعالی انا لله وانا الیه راجعون و با تصحیح محدثین فرقه ما از امیر المومنین روایت میکنند
آنکه علی رضی الله عنه در خطبه خوانده انا اخذ العهد علی الارواح فی الازل انا المنادی الست بربک
انا منشی الانام الخ اول صریح است کفر و نیز از امیر المومنین روایت می کنند انا المتقدم علی غیره
این افضلیت علی از پیغمبران بلکه از سرور پیغمبران ولازم وارد و میگویند الرسل کانوا بعلی یدعون وبحبه
کانوا یستشهدون ذکره ابن طاوس سبط محمد بن الحسن الطوسی و میگویند ان الله بعث الرسل
والنبیین علی ولایت علی رواه محمد بن العباس بن مروان و میگویند لولا علی لما خلق الانبیاء
رواه ابن المعلم عن محمد بن الحنفیة عن علی و میگویند که آدم بر علی وائمه حسد برد و ابراهیم از شیعه بودن
خود علی را درخواست کرد و در قرآن نازل شد وان من شیعته لابراهیم و مثل این کلمات خبیثه بسیار میگویند
ازین کذابات مفتریات آنها که نسبت به علی وائمه میکنند تفضیل علی بر رسل لازم می آید بلکه اطلاق
رسول هم ترقی کردند و معنی رسالت ثابت کردند لوجود کمالات المفضول فی الافضل و میگویند
که حق تعالی محمد را اهدنا الصراط المستقیم در فاتحه تعلیم کرده است مراد از صراط
مستقیم حب علی است و میگویند که معنی لئن اشرکت لیحبطن عملک این است لئن اشرکت یا محمد مع علی
غیره فی الخلافة لیحبطن عملک است و هم چنین دیگر آثار مفتریات آنها چنانچه پیغمبر صلی الله
علیه وسلم در شب معراج علی را نزدیکتر از خود بخدا دید ازین اقوال تفضیل علی بر محمد
صلی الله علیه وسلم لازم می آید و آنچه میگویند که حاکم یوم العبا و یوم الدین محمد است و علی ازین
اشتراک علی با محمد و تشریک هر دو بخدا در مالکیة یوم الدین لازم می آید و ازان جمله است آنکه بعضی
فصحای آن ملعونان کلمات در سب و لعن شیخین وضع کرده با میر المومنین نسبت می کنند چنانچه
دعای قنوت بری نسبت میکنند اللهم العن صنمی قریش وجبتیهما وطاغوتیهما الذین
خالفا امرک وانکرا وحیک وجحدا انعامک وعصیا رسولک وقلبا دینک وحرفا کتابک داین هم از افترا است علی لعنة الله علی الکاذبین

واین هر دو مرد را این اوصاف که خود نیست مگر در زمین ناپاک که مجامع خبیثه و جنابت لعین ازان بر سبب
کفار زمان آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکردند و بجای تمام پاک وی نمیکنند آنحضرت صلی الله علیه وسلم
فرمود که حقتعالی مرا از سب ملعونان محفوظ داشته که سب نمی کنند هم را زمین محمدم رو نمود که کفریات ابتهات
که اعتقاد شرایع نیز خود نمی خواهند میگویند که شیعه محب علی در دوزخ نخواهد رفت و سوای شیعه کسی داخل
بهشت نخواهد شد چنانچه یهود و نصاری میگویند لن یدخل الجنة الا من کان هودا او نصاری و میگویند
نحن ابناء الله واحباؤه و میگویند که از معاصی صغایر و کبایر هیچ چیز شیعه را ضرر رساند و از هیچ چیز
سوال نکرده خواهد شد ابن بابویه در علل الشرایع از صادق روایت کرده محب علی لا یدخل النار حب
علی حسنة لا یضر معها سیئة و هم روافض روایت می کنند لا یدخل الجنة الا شیعة علی و این بر
از نبی صلی الله علیه وسلم روایت کرده من والا علیا لا یعذبه الله وان عصاه و این قول لا ته مفتریات و ازین
انکار جمیع شرایع لازم می آید چه در صورت نماز خواندن هیچ فائده ندارد و زنا کردن هیچ ضرر ندارد و محب
علی را حاجت نماز نیست و شیعه اگر با دختر خود هم زنا کند باک ندارد و اگر شیعه محب علی نیست که نماز خواند
و تقوی گزیند داخل بهشت نمی شود پس مجبیم هم شدند بلکه منکر جمیع شرایع و منکر قوله تعالی فمن یعمل
مثقال ذرة خیرا یره و من یعمل مثقال ذرة شرا یره و دیگر خرافات آنها از سمرقند اعمال شیاطین
ازانجمله آنکه جهاد در حالت غیبت امام مهدی فلی شده است و فصل خصومات و اقامت حدود و تعزیرات کسی را جایز
نیست و هر که کند فاسق باشد و در صورت تمام نظام عالم برهم خورده و اصلح و لطف که بر حقتعالی واجب بود میگویند
از حقتعالی فوت شد پس ظاهر شد که اصلح و لطف واجب نبود و چون اصلح واجب نبود پس بر وجوب
نصب امام دلیلی دیگر نیست پس آن هم ثابت نشد پس مذهب الامامیه باطل شد ان الباطل کان زهوقا
لیکن میگویند که اگر مجتهد جامع شروط نیابت باشد که در زمان وی کسی عالم تر ازوی نباشد او را فصل خصومات
و اقامت حدود و تعزیرات جایز است و جهاد و شک نیست که عالم با تکه در هیچ وقت کسی از فلانی عالم تر نیست
محال است نیز دیگر باید در مرد فصل خصومات جمیع بلاد اسلام ممکن نیست کما لا یخفی و ازانجمله است آنکه
میگویند که اگر کسی قبل یا دبر کنیز مملوکه خود یا ام ولد خود را بکسی حلال کند او را حلال میشود و این عمل را

موجب جزو ثواب میدانند و روایت می کنند از ائمه که آنها یاران خود را و شیعه خود را سپاغفتند فرج جوانیالیم
دختهای ما و لهذا سلاطین و امرا و علما را آنها اکثر کنیزان و امهات اولاد خود را برای زنا وقف میکردند
آنها عذر نیوشت اند و ما جدای ائمه که این مرشنیع را بائمه نسبت میکنند و از انجمله است آنکه میگویند اگر ذمی
مسلمانی را بکشند زن و دخترش بر ورثه مقتول حلال میشود و از انجمله آنکه میگویند که در غیبة امام چون جهاد فاسد
باشد آنچه از زنان کفار در غنیمت بیند آنهمه کنیزان امام اند و امام کنیزان خود را بر شیعه حلال کرده است پس بر شیعه
رجماع بامر همه از آنها جایز است و مال غنیمت آنچه آید ملک غازیان نیست ملک صاحب الزمان است پس شیعی
از غازی اگر غصب کرده بگیرد او را گرفتن جایز است که امام بدان اذن داده است و از انجمله است آنکه جایز
میدارند متعه دوری را که ده کس مثلا با یک زن در یک عقد بعوض مهری معین متعه کنند برده ساعت هر یک
از آنها یک یک ساعت با وی جماع کنند و از انجمله است آنکه عبث در نماز جایز دارند و بودن نجاست غلیظه برکان
مصلی با موزه یا سا... یا تکیه و مانند آن جایز دارند و معانقه کردن حلیله در نماز جایز دارند و از انجمله است
آنکه خوردن بچه مرده که از شکم جانور مرده برآید جایز دارند و از انجمله است آنکه زکوة در ذهب و فضه غیر
مسکوک واجب نمیگویند و از انجمله است آنکه میگویند بر زن از احتلام غسل واجب می شود لیکن میگویند
که امام صادق منع کرده است از آموختن زنان مسئله احتلام را از انجمله است آنکه میگویند که ائمه از تعلیم
اصول دین بخلق منع کرده اند از انجمله است آنکه محمد باقر و جعفر صادق را خدا در کتاب مختوم بترک تقیه امر
کرده بود و آنها بران عمل نکردند ازین قول عصیان آنها ثابت میشود که منافی عصمت است از انجمله است
آنکه میگویند که اگر کسی طعام خود بدیگری ندهد و آن دیگر مضطر باشد او را حلال است که صاحب طعام را بکشد
و طعام از وی بگیرد و همچنین اگر صاحب طعام قیمت گران طلبد جایز است که او را بکشد و طعام از وی بگیرد و از انجمله
آنکه قصاص را مخصوص بغیر اعمی دارند و از انجمله است آنکه زنان اگر گریبان دریدن را باشند آن نزد موت
والدین و اولاد و از اولاد اولاد و اولاد پدر جایز است و مردان را بر بعضی از آنها گریبان دریدن را مانند
آن جایز داشته اند **فصل** امامیه با یهود و نصاری و هنود و مجوس در عقاید و اعمال مشابهت دارند مشابهت
غلاة و بیند فرقه امامیه باطنیه و سبعیه و قرامطه و نزاریه و غرابیه و ذمیه که منکر کاشند ظاهر است و اثنا عشریه

که بجنسه تابع یا اخذ یا هست بعضی عبارات منافی ان چنانچه ذکر کردیم بلکه مشابهت اثنا عشریه با یهود دانست
که یهود مثل همچنین الکتاب میکردون بعض جا از قرآن را محرف میدانند مثل شیراز بلی من اخباریان
نمازند و چنانچه یهود میگویند که تا خروج دجال جهاد جائز نیست امامیه میگویند که تا خروج مهدی جهاد
جائز نیست و نماز مغرب را تاخیر میکنند تا اشتباک نجوم و تعجیل سحور میکنند و یهود قتل مسلمان را و امامیه قتل
سنی را از حسنات میشمارند اگر مردی زن خود را گوید طلقتک ثلثا نزد امامیه و نزد یهود طلاق واقع نشود
و چنانچه یهودی گویند لیس علینا فی الامیین سبیل امامیه میگویند لیس علینا فی المسلمین سبیل یهود عیسی
و حواریین مقربان خدا را سب می کنند امامیه صحابه و بعض اهل بیت را سب می کنند یهود ظاهر خلاف
باطن ظاهر میکنند هم چنین امامیه تقیه میکنند و مشابهت اثنا عشریه با نصاری آنست که نصاری تنزه از نجاست
ندارند امامیه هم بعد بول ترشح قضیب را پاک میکنند و بعد از ان از ترشح دل بلکه اگر چه باز از فرسه یک بند شده
و از نجاست مرزه و جامه و تکه و مانند آن پاک نه از ثر نصاری نماز بر چهار سری می خوانند همچنین امامیه در
نماز نفل است قبال جهات اربعه جائز دارند و بعضی ایام را بی شرع الهی نزد نصاری عید گرفته اند
چون عید غدیر و عید روز قتل عمر و مشابهت اثنا عشریه با صابیان آنست که صابیان بعض مخلوقات را مثل
کواکب مؤثر و قادر میدانند امامیه حیوانات را خالق افعال خود میدانند و مشابهت اثنا عشریه با مجوس آنست
که مجوس خالق خیر یزدان را میگویند و خالق شر اهرمن را و میگویند که مراد اهرمن اکثر حاصل می شود
و مراد یزدان کمتر همچنین امامیه میگویند که خالق خیر حق است تعالی و خالق شر شیطان است و گناهکاران
و مراد ابلیس اکثر حاصل میشود نه مراد خدا پس ایشان از مجوس زیاده ترشرکا ثابت کردند چنانچه
مجوس میگویند که در جماع کردن با مادر و خواهر و دختر باک نیست لیکن بشرط نکاح امامیه میگویند
که اگر محب علی باشد کو بی نکاح هم با اینها جماع کند باک نیست چه محب علی از هیچ گناه عذاب نخواهد
شد و چنانچه مجوس کنیزان و امهات اولاد خود را بر دیگران حلال میکنند و این عمل عبادت میدانند
همچنین امامیه و مشابهت ایشان با هنود آنست که هنود هم از نجاست باک ندارند و سجده چهار سوی کنند چنانچه
امامیه در نوافل و سجده تلاوت و سهو و در در وقت نمی روا که می دانند و چنانچه هنود خوردن

بعض تنها در روزه جائز میدارند امامیه هم در روزه خوردن چیزی که مردمان آن معتاد نیست جائز میدارند و نزد ما جائز نیست
نیستند امامیه و غیر مسکوک قائل بزکوة نیستند و شهود در نکاح نزد ما شرط است نزد امامیه شهود در متعه شرط نیست **مقاله**
سابعه در بعض مسائل که از فروع که اهل سنت و جماعت بدان اختصاص دارند چون نزد ما امام عصمت شرط نیست و تقوی صفت
کمال است امامت بنا بر آن نزد اهل سنت و جماعت امام یعنی بادشاه اسلام اگرچه فاسق و ظالم باشد خروج بروی جائز نیست
و بیع و قتل و اسیر ساختن و اطاعت او فرض است مگر در آنچه امر کند بمعصیت لعموم قوله تعالی اطیعوا الله واطیعوا الرسول واولی الامر
منکم فان تنازعتم فی شیء فردوه الی الله والرسول وقوله تعالی فان بغت احدیهما علی الاخری فقاتلوا التی تبغی حتی
تفیء الی امر الله وقوله علیه السلام اذا بویع الخلیفتان فاقتلوا الاخر منهما وقوله علیه السلام لا طاعة للمخلوق فی معصیة
الخالق پس با بادشاه فاسق و ظالم با اهل حرب از کفار و بغاة جهاد کردن جائز است و نماز خواندن خلف امام صالح و فاسق جائز است
اگرچه بهتر آنست که امام عالم بالسنة واقرأ بکتاب الله واتقی باشد چنانچه در کتب فقه مذکور شد و حجت بر جواز جهاد و نماز با امام
صالح و فاسق جمیع اتفاق سلف صالح از صحابه و تابعین و علماء مجتهدین و ائمه اهل البیت با ملوک عصر خویش از بنی امیه و بنی
عباس جهاد میکردند و نماز می خواندند ابو ایوب انصاری صاحب رحل رسول الله صلعم در خلافت معاویه بن ابی سفیان در
لشکری که یزید بن معاویه امیر آن لشکر بود در فتح قسطنطنیه شهید شد و امام حسن بن علی علیه السلام خلف مروان بن حکم و سعید بن العاص حاکم مدینه را
که از طرف معاویه بود امام گردانیده و فرموده که اگر سنت اینچنین نمی بود ترا امام نمیکردم و در کتب امامیه نیز امیر المومنین میفرماید که لا بد للناس
من امیر بر او فاجر چنانچه بالا گذشته ذکره الرضی فی نهج البلاغة و مسح بر موزه جائز است بمتابعت کثیر از صحابه از پیغمبر علیه السلام روایت کرده
پس در درجه تواتر رسیده چنانچه بعضی تخصیص کرده مسح بر موزه مشهور کردند متواتر است جائز است و قراءة جر را بمسح قدمین در حالتیکه قدمین در
تخفیف باشند حمل کرده میشود و مسئله وجوب غسل رجلین در وضو و حرمت متعه و مانند آن بالا گذشته و نکاح زیاده از چهار
زن مجتمع جائز نیست چرا که اباحت نکاح متصور است بر آنچه خوش کند کسی از دو دو و سه سه و چهار چهار نه بالمجموع بالمجموع اقتضا
میکند انقسام اعداد بر آحاد و درین معنی اجماع منعقد شد و بسط این کلام در کتب است و کرامات اولیا حق است چنانچه قصه مریم
و آصف بن برخیا در کتاب الله وارد شده کلما دخل علیها زکریا المحراب وجد عندها رزقا قال یا مریم انی لک هذا قالت هو من عند الله وقال الذی
عنده علم من الکتاب انا آتیک به قبل ان یرتد الیک طرفک و جائز است که ولی را ولایة بحدی رسد که علم نباشد معنی ولایت و آنچه مراد تعلق است
از مراتب و احوال و مقامات که اولیاء رسیده و کشف اولیا بدان ثابت شده در کتابی علحده مسمی بتاریخ والطالبین ذکر کردیم من اراد فلیرجع الیه و رفض
و تبرا از بعض اهل اسلام محبت و دوستی و دشمن حرام است قال الله تعالی یا ایها الذین آمنوا لا تتخذوا بطانة من دونکم لا یالونکم خبالا ودوا

ما نقل از بعض الفضلاء امام ... در مبحث امامت گذشت

وقال تعالی ولا ترکنوا الی الذین ظلموا فتمسکم النار وقال الله تعالی لا تتولوا قوما غضب الله علیهم اگر کسی گوید که مراد ازین آیات منع از موالات و دوستی کفار است نه اهل قبله گفته شود که اگر روافض و خوارج را کفر لازم نیاید و قطع نظر از آن اعتبار بعموم الفاظ است نه بخصوص مورد و در اولی شک نیست که کلمه من دونکم لا یالونکم خبالا الی آخر الصفات المذکورة فی الآیة وکلمة الذین ظلموا وقوما غضب علیهم چنانچه کفار را شامل است روافض و خوارج را نیز شامل است اما که گوییم که الحاق کرده میشود روافض و خوارج را درین حکم با کفار بقیاس بین بلکه بموجب از دیاد محبت از سلام گفتن و بعیادت رفتن و نشستن با آنها کردن و بعیادت با آنها نا مودن روا نباشد و نماز باقتدار با آنها خواندن و نماز جنازه آنها خواندن مکروه است عن انس ان النبی صلی الله علیه وسلم قال ان الله اختارنی واختار لی اصحابی واصهاری وسیأتی قوم یسبونهم وینتقصونهم فلا تجالسوهم ولا تشاربوهم ولا تواکلوهم ولا تناکحوهم رواه العقیلی ورواه الشیخ محی الدین عبد القادر الجیلی رضی الله عنه وزاد ولا تصلوا معهم ولا تصلوا علیهم حل اللعنة و نیز نکاح کردن با زن رافضیه با اختیار چنیه مکروه است بقوله علیه السلام لا تناکحوهم و قوله تعالی لامة مؤمنة خیر من مشرکة ولو اعجبتکم و از احادیث صحیحه ثابت شده که در نکاح نظر بجمال و مال نباید کرد بلکه بر دین و تقوی باید کرد و قوله تعالی علمت نفس ما قدمت و اخرت دلالت دارد بر آنکه در هر چیز جانب آخرت را مقدم باید داشت بر فواید دنیوی چنانچه حق تعالی میفرماید لا تمدن عینیک الی ما متعنا به ازواجا منهم زهرة الحیوة الدنیا وقال الله تعالی المال والبنون زینة الحیوة الدنیا والباقیات الصالحات خیر عند ربک ثوابا و خیر املا و اگر بحضور قاضی ثابت شود به بینه یا اقرار بر کسیکه تفضیل علی بر شیخین کرده علی رضی الله عنه رجوع وی فتوی داده که او را حد مفتری باید زد چنانچه بالا گذشته و اکثر علماء فتوی داده اند با آنکه او را تعزیر کرده شود زجه آنکه در هر چیزیکه حد شرعی وارد نشده باشد او را ابلغ حد رسانیدن جائز نیست که پیغمبر صلی الله علیه وسلم از آن منع فرموده و از حدیث آحاد و قیاس حد ثابت نمیشود پس نزد فقیر بکمتر از هشتاد کم کرده تعزیر او مضایقه نه دره گفته شود و بر قول ابو حنیفه سی و نه دره و اگر کسی سب شیخین العیاذ بالله ثابت شود او را قتل باید کرد حسن جلی قال لی رسول الله صلی الله علیه وسلم

یا ابا الحسن اما انت وشیعتک فی الجنة وان قوما یزعمون انهم یحبونک یصغرون الاسلام ثم یلفظونه یمرقون منه کما یمرق السهم من کبد القوس لهم نبز یقال لهم الرافضة فان ادرکتهم فاقتلهم فانهم مشرکون رواه الدارقطنی وروی ایضا عن علی عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال سیاتی بعدی قوم لهم نبز یقال لهم الرافضة فان ادرکتهم فاقتلهم فانهم مشرکون قال قلت یا رسول الله ما العلامة فیهم قال یقرظونک بما لیس فیک ویطعنون علی السلف واخرج الدارقطنی من طریق اخر نحوه وزاد فیه ینتحلون حبنا اهل البیت ولیسوا کذلک وآیة ذلک انهم یسبون ابا بکر وعمر واخرج ایضا من طریق اخر عن فاطمة الزهراء وام سلمة رضی الله عنهما نحوه وعن علی انه قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم الا ادلک علی عمل اذا فعلته کنت من اهل الجنة سیکون بعدی اقوام یقال لهم الرافضة ان ادرکتهم فاقتلهم فانهم مشرکون قال علی قلت ما علامة ذلک قال انهم یسبون ابا بکر وعمر رواه الطبرانی والبغوی وعن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یکون فی امتی قوم یسمون الرافضة یرفضون الاسلام رواه البیهقی وعن فاطمة الزهراء رضی الله عنها قالت نظر النبی صلی الله علیه وسلم الی علی فقال هذا فی الجنة وان من شیعته قوم یرفضون الاسلام لهم نبز یسمون الرافضة یا علی اذا ادرکتهم فلتقتلهم فانهم مشرکون رواه الطبرانی والبغوی وروی البغوی فی المعالم عن علی قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم ان سرک ان تکون من اهل الجنة فان قوما ینتحلون حبک یقرؤن القرآن لا یجاوز تراقیهم نبزهم الرافضة فان ادرکتهم فجاهدهم فانهم مشرکون وروی الهروی عن ابراهیم بن حسن بن حسن بن علی بن ابیطالب عن ابیه عن جده قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم یظهر فی امتی فی اخر الزمان قوم یسمون الرافضة یرفضون الاسلام وروی الحافظ ابو موسی المدنی فی الحافظ رضی الدین ابراهیم بن اسمعیل بن یوسف بن الحاکم عن ابن عمر عن النبی صلی الله علیه وسلم انه قال لعلی انت فی الجنة وسیکون بعدی قوم یقال لهم الرافضة فاذا ادرکتهم فاقتلهم فانهم مشرکون قال علی یا رسول ما علامتهم

فولاء قال علیه السلام لا یرون جمعة ولا جماعة ویشتمون ابا بکر و عمر
واخرج الطبرانی والحاکم والمحاملی عن عویم بن ساعدة قال قال رسول الله
صلی الله علیه وسلم ان الله اختارنی واختار لی اصحابا وجعل فیهم وزراء وانصارا
واصهارا فمن سبهم فعلیه لعنة الله والملائکة والناس اجمعین الحدیث
هر چند اکثر طرق آن ضعیف اند اما باعتقاد حکم بصحة یا حسن آن کرده شود دار قطنی گفت
که این حدیث را طرق بسیار است و اگر ثابت کرده شود در کسی سب ختنین اکثر علما میگویند که
اورا تعزیر کرده شود و قتل واجب نمی شود و مختار نزد فقیر آنست که از سب ختنین و عائشه
و فاطمه و امثال آنها که سب شان راجع است بسب رسول الله صلی الله علیه وسلم چنانچه
آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرموده من سب علیا فقد سبنی ومن اذی علیا
فقد اذانی و فرموده یریبنی ما اریبها قتل واجب می شود والله اعلم + واز
کمو بیش ما ما صحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم زجر و حبس و تعزیر واجب است
قال الله تعالی والذین یؤذون المؤمنین والمؤمنات بغیر ما اکتسبوا فقد
احتملوا بهتانا و اثما مبینا اگر کسی گوید که در حق جمیع صحابه وارد شده الله الله
فی اصحابی لا تتخذوهم غرضا من بعدی فمن احبهم فبحبی احبهم ومن
ابغضهم فببغضی ابغضهم ومن اذاهم فقد اذانی ومن اذانی فقد
اذی الله پس باید که از کمو بیش اونی از اصحاب قتل واجب شود لیعنی ما قلتم
فی الختنین و امثالها گفته شود فی الواقع این حدیث در حق جمع صحابه وارد
شده است اما لفظ اصحاب دو احتمال دارد یکی آنکه هر که پیغمبر را دیده باشد با ایمان کرده
یکبار دوم آنکه کثیر الصحبة باشد چنانچه مقتضای عرف است و کثرة صحبة را بعضی بشش
ماه تقدیر کرده اند پس بجهة تمکن شبهه حکم بقتل آن نتوان کرد اری کبار صحابه
از مهاجرین و انصار که صحابی بودن و مناقب آنها بحد تواتر معنوی رسیده مثل ابن مسعود

و ابن عمر و معاذ بن جبل و ابو موسی اشعری و ابو هریره و انس بن مالک و زید بن ثابت
و امثال آنها که بسیار اند اگر کسی تکفیر آنها کند یقین است که منکر کلا وعد الله الحسنی
باشد با وجود خوارق نهیا درین وعده بخبر متواتر پس حکم بقتل و میتوان کرد اما از کسی
از فقها این فتوی مروی نگشته ❊ مسئله امام محی السنة بغوی در معالم التنزیل
در سوره حشر از امام مالک همین فتوی نقل کرده که گفت که هر که یکی را از اصحاب پیغمبر صلی الله
علیه وسلم بغض کند یا در دل او کینه از وی باشد او را در مال فی مسلمانان حصه
نمی رسد و این آیه برین فتوی سند آورده خوانده الفقراء المهاجرین الایة والذین
تبوؤ الدار والایمان الایة والذین جاؤا من بعدهم یقولون ربنا
اغفر لنا ولاخواننا الذین سبقونا بالایمان ولا تجعل فی قلوبنا غلا
للذین امنوا ربنا انک رؤف رحیم مراتب مسلمانان همین سه مرتبه است که درین
آیه مذکور شده هر که خارج ازین سه مراتب است مسلمان نیست وکذا ذکر صاحب
الفصول من الامامیة عن محمد الباقر علیه السلام کما ذکرنا
فی ما سبق ❊ و باید که تمام کنیم این بحث را بخطبه امیر المومنین علی رضی الله
عنه اخرج الحافظ ابو سعید اسمعیل بن علی بن الحسین بن
سمان عن سوید بن غفلة انه قال قلت لعلی انی مررت بقوم من
الشیعة یذکرون ابا بکر و عمر وینتقصونهما ولولا یعلمون
انک تضمر لهما ما علیه لم یجترؤا علی ذلک فقال علی اعوذ بالله
عز وجل ان اضمر لهما الا الحسن الجمیل اخوا رسول الله صلی الله
علیه وسلم ووزیراه ثم نهض دامع العین یبکی قابضا علی
یدیه حتی صعد المنبر فابضا لحیته ینظر فیها وهی بیضاء
وقد اجتمع الناس فقام فخطب خطبة موجزة فقال ما بال اقوام

يذكرون سيدي قريش وابوي المومنين بما انا عنه منزه ومما يقولون برئ على ما يقولون معاقب فو الذي فلق الحبة وبرء النسمة انه لا يحبهما الا مومن ولا يبغضهما الا فاجر ردي من لكم بمثلهما من يحبهما فقد احبني ومن ابغضهما فقد ابغضني وانا منه برئ ومآل ان قوما اضافوا عليهما في قلوبهم بقية من النفاق يريدون بذلك تفرقة اهل الاسلام والاختلاف الا انه قد نبأني مخبر صدق بقول رسول الله صلى الله عليه وسلم واومى الى تقاتلهم اخوان العلانية اعداء السريرة يحسن الكذب عندهم يظهر الفجور بينهم يطلبون المصاحف ويتواصلون الفجور ويشكمون بيتم اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم ورضي عنهم والوقيعة فيهم واتباع ما شجر بينهم ما قد غفر الله تعالى لهم يتعلم الصغير من الكبير ويربوا ذلك الصغير حتى يكون كبيرا فتذهب بذلك السنة ويحيى البدعة المستمسك بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم في ذلك افضل المجاهدين فطوبى لهم لم يدرج على وجه الارض ابغض على الله من الرافضي رض الله سبحانه عليهم غضبا والسماء ظلال كارهة لهم علمائهم يومئذ شر من اظل عليهم السماء من عندهم يخرج الفتنة وفيهم يعود اولئك يسمون في ملك السموات الارجاس والانجاس

ازين انباء اگرچه روافض منكر باشند اما چون آيات قرانی و آثار مرويه امامية از ائمه مؤيد اين احاديث اند پس روافض را مجال انكار آن نيست بآنكه انچه شرط كرده شده كه درين كتاب استدلال باحاديث مرويه اهل سنت نكرده شود مگر آنكه روافض بصحت آن معترف باشند اين شرط در مقالهٔ اولی كه در ابطال مذهب روافض واثبات مذهب اهل سنت اجمالا ودر مقالهٔ دوم كه در ابطال مذهب روافض واثبات مذهب اهل سنت است تفصيلا مرعی گشت ودر مقالهٔ سيوم كه در مسئلهٔ امامت است چون روافض نصب امام بر خدا واجب ميگويند ودر امام بودن معصوم ومحدث ومنصوص عليه از پيغمبر يا امام اول واظهار او دعوی امامت ومعجزه شرط ميدانند واهل سنت منكر اين امور اند نصب امام بر خدا واجب نمی گويند واعتقاد

با امام خبر دادن ایمان نمیدانند و نصب امام مانند دیگر فروع واجبات بر بندگان واجب میگویند
و در امام سوای اسلام شرطی لازم نمیدانند پس در مقاله روافض در مقام دعوی و استدلال
اند و اهل سنته در مقام منع و جواب اند و در مقام منع آوردن دلیل الزامی برای خصم ضرور نیست و
همچنین در مقاله چهارم که در جواب مطاعن سلف است نیز اهل سنته در مقام جواب مطاعن اند لهذا درین هر دو
مقاله احادیث معتمد الیه کتب اهل سنته نیز آورده شده و در مقاله پنجم که در افضلیت است و مقاله
هفتم که در بعض مسایل فروع اهل سنته است چون این دو مقاله معقود اثبات مذهب اهل سنته
و ابطال مذهب روافض اجمالا و تفصیلا و عدم ثبوت امامت بمعنی مخترعه روافض واقع شده لهذا درین
هر دو مقاله هم احادیث کتب اهلسنت آورده شد چرا که بنا این هر دو مقاله بر صحت مذهب اهلسنته
نیست درین هر دو مقاله نزاع با روافض نیست بلکه با بعضی مخطیان اهل سنته است والله اعلم

خاتمه در ذکر ائمه اهلبیت رضی الله عنهم بدانکه امامت چند معنی دارد یکی بمعنی مخترعه روافض
که اصلا آنرا ثبوت نیست و بطلان آن بیان نمودیم دوم بمعنی خلیفه و ذکر آنهم سابق
رفته و باین معنی هم اطلاق لفظ امام بر آن اکابر سوای علی مرتضی و حسن مجتبی و محمد مهدی
دروغ و افترا است سوم بمعنی پیشوای ملت و باین معنی اطلاق بر اکثر اکابر امت کرده می شود چون
امام ابوحنیفه و امام شافعی پس بر ائمه اهلبیت هم بطریق اولی کرده شود که دیگر اکابر امت را در علوم
ظاهر و باطن بیشتر رجوع بآن اکابر افتاده خصوص امام محمد باقر و امام جعفر صادق و بعضی از اکابر اولیا
الله کشف صریح که یکی از اسباب علم است و سابق در اسباب علم مذکور شده امام بمعنی دیگر ظاهر
گشته و آن اینست که فیوض و برکات کارخانه ولایت که از جناب الهی برای اولیاء الله
نازل می شود اول بر یک شخص نازل می شود و از آن شخص قسمت شده بهریک از اولیاء عصر
موافق مرتبه و بحسب استعداد او میرسد و هیچکس را از اولیاء الله بی توسط او فیضی بهره
و کسی از مردان خدا بی وسیله او درجه ولایت نمی یابد اقطاب جزئی و اوتاد و ابدال و نجبا
و نقبا و جمیع اقسام اولیاء خدا بوی محتاج میباشند صاحب این منصب عالی را امام و قطب ارشاد

بالاصالة نیز خوانند واین منصب عالی از وقت ظهور آدم علیه السلام بروح پاک علی مرتضی کرم الله وجهه متعلق بود که بعیش از نشاة عنصری آنحضرت هم در امم سابقه هر کرا درین ولایت میرسد بتوسط روح پاک آنحضرت میرسید بعد وجود عنصری تا وقت رحلت او از صحابه و تابعین هیچ کس را این دولت بتوسط او رسیده و بعد رحلت او این منصب عالی بحسن مجتبی و بعد از وی به حسین شهید کربلا پس به امام زین العابدین پس به محمد باقر بعد از ان بجعفر صادق پس بموسی کاظم پس به علی الرضا پس بمحمد التقی بعد از ان بعلی النقی پس به حسن العسکری علیهم السلام آن منصب عالی مفوض گشته و بعد وفات عسکری علیه السلام تا وقت ظهور سید الشرفا غوث الثقلین محی الدین عبد القادر الجیلی این منصب عالی بروح حسن عسکری علیه السلام متعلق بود چون حضرت غوث الثقلین پیدا شد این منصب مبارک بوی متعلق شد تا ظهور محمد مهدی این منصب بروح مبارک غوث الثقلین متعلق باشد و لهذا آنحضرت قدمی هذه علی رقبة کل ولی الله فرموده و این بیت ترنم نموده شعر افلت شموس الاولین وشمسنا ابدا علی افق العلی لا تغرب یعنی فرو رفتند آفتابهای دیگر اولیاء کرام پیشین و آفتاب ما یعنی اراده عظام همیشه بر افق بلندی باشد غروب نشود و چون امام محمد مهدی ظاهر شود این منصب عالی بوی مفوض گردد و تا انقراض زمان بوی مفوض باشد و باین قول که روح امیر المومنین علی رضی الله عنه همراه انبیاء پیشین بود بحکم الکذب قد یصدق ابا میه هم گفته اند لیکن باعلامای بسیار ران و قول غوث الثقلین واحی وخلیلی کان موسی بن عمران نیز بر آن دلالت دارد و این معنا بکشف و الهام ثابت شده و استنباط این مدعا از کتاب الله و از حدیث سرور پیغمبران صلی الله علیه وعلیهم وسلم نیز میتوانیم کرد قال الله تعالی قل لا اسئلکم علیه اجرا الا المودة فی القربی یعنی سوال نمی کنم از شما هیچ اجره و نمی خواهم لیکن می خواهم

از ستاد و ستی از بابی من وجہ استنباط آنست کہ انبیار سابق لااسئلکم علیہ جبر ان اجری الا علی اللہ گفتہ اند اصلا اجرۃ بر فریضہ تبلیغ رسالت درخواست نکردہ اند وجہ احتمال و دخول اجرۃ بود پیغمبر ما را صلے اللہ علیہ وسلم حق تعالی بتغیر اسلوب کلام امر فرمود و حکمت دران آنست کہ شرایع انبیار سابق بعد وفات آنہا منسوخ میشند و این شریعت گوئی ست پس انسان را باید کہ بعد رحلت پیغمبر بنائب پیغمبر رجوع آرند لہذا آنسرور علیہ السلام برای شفقت بر امۂ خود رہنمونی کردہ بمحبت آل خود و اشارۃ فرمود بتشبث داماں پاک آنہا کہ وارثان پیغمبر و دروازہ علوم دینی اند و لہذا قال علیہ السلام ترکت فیکم الثقلین کتاب اللہ وعترتی الحدیث یعنی گذاشتم در شما دو چیز محکم قرآن مجید و آل خود را و قال علیہ السلام انا مدینۃ العلم وعلی بابہا من شہر علم ام و علی دروازہ آن شہر است مراد ازین علم علم ظاہر نیست کہ ہمہ اصحاب دران شریک بودند بلکہ مراد علم باطن است پس محض برای تحصیل علم باطن اشارہ بسوی علی و آل پاک او رفتہ و بمحبت آنہا امر صادر شدہ حیث قال من کنت مولاہ فعلی مولاہ وقال حب علی عبادۃ و غرض از محبت آنست کہ محبت مرید را در رنگ پیر میگرداند قال علیہ السلام المرأ مع من احب اگر کسی گوید کہ چون دیگر اصحاب را ولایت بتوسط علی رضی اللہ عنہ رسیدہ پس افضلیت علی رضی اللہ عنہ بر خلفاء ثلثہ لازم می آید و این خلاف اجماع است گفتہ شود کہ چنانچہ بکشف قطعیہ کمالات ولایت کہ آنرا امامت گویند بعلی و ائمہ ثابت می شود ہمچنین از کشف ثابت می شود کہ از پیغمبر خدا صلے اللہ علیہ وسلم دو قسم کمالات بامۃ رسیدہ یکی کمالات ولایت کہ بعلما و اولیا رسیدہ و این کمالات تا قیام قیامت جاریست و نظر بر کثرت ارباب این کمالات حق تعالی فرمودہ ثلۃ من الاولین وقلیل من الآخرین مراد از اولین انبیار سابق اند و امتان شان

ومراد از آخرین امت مرحومه پیغمبر ما علیه السلام و کمالات دوم کمالات نبوة است که بطفیل آنسرور علیه السلام
بجمیع صحابه کرام رسیده و از تابعین و تبع تابعین بکمتر شده رسیده و بسبب قلت
ارباب کمالات نبوة درین امت حق تعالی فرموده ثلة من الاولین وقلیل من الاخرین
چراکه در زمان پیشین انبیا بجد پیدا شدند درین زمانه بجز یک پیغمبر پیغمبر دیگر نشده و کسی را درین
امت این دولت رسیده بطفیل و تبعیت است و طفیلی را در جنب متبوع چندان اعتبار نیست نظر
برین ثلة من الاولین وقلیل من الآخرین فرموده و این کمالات بعد قرون ثلثه رو به بیتها
آورده و ضرور نیست که در زمان آخر باز آن نسبت کمالات نبوة بمنصه ظهور آید لقوله علیه السلام
مثل امتی کمثل المطر لا یدری اولها خیر ام آخرها او کحدیقة اطعم منها فوج عاما ثم فوجا منها
عاما و موجا منها عاما العل آخرها فوجا هوا عرضها عرضا و اعمقها عمقا و احسنها
حسنا یعنی حال امت من مانند حال باران ست و دانسته نمی شود که اول آن بهتر است یا آخر آن
یا حال آن مثل حال باغ ست خورانیده می شوم فوجی ازان سالی و فوجی دیگر ازان سالی دیگر شاید
که آخر آن افواج بهین تر باشد در پهناوری و عمیق تر باشد در عمق و نکوتر در نکوئی کنایت از
همان ظهور کمالات نبوة است در آخر زمان و اگرنه کمالات ولایت گاهی کم نشده پس
بدانکه از کشف ثابت شده که قطب ارشاد کمالات ولایت علی مرتضی است که امامه عبارت
از همان قطبیه است دیگر صحابه درین کمالات ولایت بوی محتاج اند ولهذا ارباب
کمالات ولایه هرچند بنابر عقیده اهل سنت به فضلیت شیخین قایل اند لیکن بحکم هل جزاء الاحسان
الا الاحسان شکر علی زیاده تر میکنند و گرویده گی بوی بیشتر دارند و قطب
ارشاد کمالات نبوة حضرت صدیق و حضرت فاروق اند و قطبیه ارشاد کمالات نبوة
بوزارت تعبیر یافته حیث قال علیه السلام وزیرای فی الارض ابوبکر و عمر و حضرت
عثمان از قطبیه کمالات نبوة و ولایت از هر دو نصیب دارند و لهذا او را ذو النورین گفته
شده و چون کمالات نبوة که دران تجلی ذات بجهت ستاری پرده صفات بهتر

از کمالات ولایت است که هدان تجلی صفات است یا تجلی ذات در پرده صفات است لعنی
دروازه علم قرار یافته که علم از صفات است و ابوبکر و عمر از بن بجای سر از جسد گشته و جماعت
صحابه را بنیشتر نظر بر کمالات نبوة بود و کمالات ولایت در جنب کمالات نبوة اعتبار ندشت
لهذا تمام اصحاب رضی الله عنهم حتی خود علی رضی الله عنه به افضلیت شیخین قائل شده ند
بر آن اجماع کردند و دیگران متابعت آن اجماع کردند پس افضلیت خلفاء ثلثه بر علی
رضی الله عنهم اجمعین ثابت شد فافهم و لاتکن من القاصرین **فصل**
در بیان نعوت و شمایل محمد مهدی بدانکه موافق مذهب اهل سنة محمد مهدی مردی خواهد
بود از اولاد فاطمه اکثر بر آنند که از اولاد حسین رضی الله عنه باشد و در روایتی
از ابی داؤد آمده که از اولاد حسن مجتبی باشد و ظهور او نظن و تخمین علماء ظاهر باطن
بعد از هزار و دو صد سیزدهم از هجرة گفته اند ممکن این سنی یعنی تاریخ ظهور از پیغمبر صلی
الله علیه وسلم ثابت نشده احمد و ابو داؤد از پیغمبر صلی الله علیه وسلم روایت کردند
که فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مهدی از عترة من باشد بر آید در حالت
اختلاف مردم و لغزش پس پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده بود از ظلم
راضی شوند ازو ساکنان آسمان ساکنان زمین و در روایتی از ابی داؤد و ترمذی آمده که نام او نام
من و نام پدر او نام پدر من باشد یعنی محمد بن عبد الله و قسمت کند مال را برابر و پر کند
دلهای مردم بتونگری و در روایتی از حاکم آمده که در آخر عمر از آن اعلای سخت که نشنیده شده بلای
سخت تر ازوی بهم یابند مردم جای پناه پس بر انگیزد حق تعالی مردی را
از عترة من و اهل بیت من پر کند زمین را از عدالت چنانچه پر شده بود از ظلم
دوست دارند او را ساکنان آسمان و ساکنان زمین آسمان باران چنانکه باید
بارد و زمین روئیدگیها رویاند و در بیچ فتوری نشود زندگانی کنند
در مردم هفت سال یا هشت سال یا نه سال و طبرانی و بزار روایت کردند آن

روایت کردند و در روایتی از طبرانی بیست سال آمده و ابو نعیم روایت کرده که رسول فرمود صلی الله علیه وسلم برانگیزد حق تعالی از عترت من مردی اقرن الثنایا اجلی الجبهه یعنی پیوسته دندان کشاده پیشانی و در روایتی از طبرانی در روایتی روی او درخشان باشد مانند کوکب دری رنگ و مانند رنگ مردم عرب باشد و جسم او مانند جسم اسرائیلیان باشد و در روایات آمده که عیسی علیه السلام نازل شود در وقت خلافت او و نماز گذارد خلف او و مدد کند او را بر قتل دجال در زمین فلسطین والله اعلم و جمهور امامیه کیسانیه کلهم میگویند که مهدی صاحب الزمان زنده موجود است اگرچه از خوف دشمنان پوشیده و قول ایشان را عقل مساعدت می کند و نه نقل و باعث ایشان برین قول نیست مگر دعوی ایشان که نصب امام بر حق تعالی در هر عصر واجب است و امام معصوم می باید و این هر دو مقدمه باطل است کما مر و الا در وقت جاهلیه پیش از بعثت آنحضرت صلی الله علیه وسلم هم باید که امامی معصوم موجود بودی و اولکه می آرند بر وجوب نصب امام معصوم بر تقدیر تسلیم همان او را نفی میکند امامی را که مخفی باشد لا ینفع و لا یضر پس این ادعای ایشان لغو و باطل است و بعد اتفاق آنها بر آنکه مهدی مخفی است در ان اختلاف کثیر دارند اثنا عشریه میگویند که آن محمد بن حسن عسکری است و او در سرداب بسر من رای در عمر چهار سال یا پنج سال مخفی شده و دیگران انکار این معنی میکنند پس بعضی می گویند که عسکری ابن گری و میراث او برادرش گرفته و امامت بوی منتقل شده و بعضی میگویند که عسکری را محمد نامی پسری پیدا شده و بر وی بیش از موت پدر دو سال لیکن موقوفات یافته زنده پنهان ماند فرقه کردند امامیه در این باب بر بیست فرقه و کیسانیه میگویند که مهدی محمد بن حنفیه است و فرقه از اسمعیلیه اسمعیل بن جعفر است بعضی میگویند محمد بن اسمعیل بن جعفر است و فرقه از امامیه میگویند که مهدی محمد بن علی الباقر است و بعضی جعفر صادق را و بعضی موسی کاظم را گویند و بعضی گویند محمد بن الحسن المثنی بن الحسن المجتبی است و یک فرقه میگویند که محمد بن الحسن بیست که او را معتصم قید کرده کیسانی در قید اندیشه

درایرا گر زیدیست تر خبرش معلوم نیست و دیگر فرقه میگویند که آن محمد بن عبد الله بن حسین است
و یک فرقه میگویند که آن یحیی بن عمر است از نبیره‌های زید بن علی بن الحسین و کاما کان من
عند غیر الله لوجدوا فیه اختلافا کثیرا و چون این کتاب بذکر ائمه اهلبیت تمام کردیم لیس لائق
که این ذکر را بابیات حسین علیه السلام که در کربلا هنگام شهادت بآن رجز کرده و ترنم فرموده شهید شده
اختتام نمائیم قال رضی الله عنه انا ابن علی الخیر من آل هاشم ٭ کفانی بهذا مفخرا حین افخر ٭
وجدی رسول الله اکرم من مشی ٭ ونحن سراج الله فی الارض نزهر ٭ وفاطمة امی سلالة احمد
وعمی یدعی ذا الجناحین جعفر ٭ وفینا کتاب الله انزل صادقا ٭ وفینا الهدی والوحی والخیر
یذکر ٭ وشیعتنا فی الناس اکرم شیعة ٭ ومبغضنا یوم القیمة یخسر اللهم صل وسلم وبارک
علی سید الخلق و رسول الحق محمد و آله و اصحابه و ازواجه امهات المؤمنین و عترته
الطیبین الطاهرین کما صلیت وسلمت وبارکت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم
انک حمید مجید قطعه رویدک ان احببت نیل المطالب ۝ فلا تتعد عن ترتیل آی
المناقب ۝ مناقب آل المصطفی قدوة الوری ۝ بهم یبتغی مطلوبه کل طالب ۝ مناقب
اصحاب النبی المهتدی بهم ۝ الی المطلب العلیا و دعا الرغائب ۝ علیک بها سرا و جهرا فانها ۝
تحاول عند الله اعلی المراتب ۝ وجد عند ما تتلو لسانک ایها ۝ بدعوة قلب حاضر غیر غائب ۝ فمن
سال الکریم باشیابه ۝ فقد جاءه الاقبال من کل جانب ۝

شکر خدای که مالک دو جهان و خالق کون و مکان و دارنده زمین و آسمان و بزرگی بخشش بزرگان است
که کتاب مستطاب مسمی بالسیف المسلول علی مبغض اصحاب الرسول که هر الفش چوبی است و دندان کوب برای
مخالفان و عصائی است راه‌نمای موافقان و برین سه قیاس کن زگلستان من بهار مرا ٭ از تصنیف زبدة العارفین
خلاصة الکاملین جامع المعقول والمنقول حاوی الفروع والاصول لا مثل لموجد لکل العلوم بحر العلوم عالی بارگاه قاضی
مولوی ثناء الله پانی پتی که روح پاکش در باغ رضوان جهان باد در مطبع احمدی واقع دهلی باهتمام ظفر علی طبع گردید

عَنْ

عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مُغَفَّلٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللّٰهَ اللّٰهَ فِي أَصْحَابِي لَا تَتَّخِذُوهُمْ
غَرَضًا مِنْ بَعْدِي فَمَنْ أَحَبَّهُمْ فَبِحُبِّي أَحَبَّهُمْ وَمَنْ أَبْغَضَهُمْ
فَبِبُغْضِي أَبْغَضَهُمْ وَمَنْ آذَاهُمْ فَقَدْ آذَانِي وَمَنْ آذَانِي
فَقَدْ آذَى اللّٰهَ وَمَنْ آذَى اللّٰهَ فَيُوشِكُ أَنْ يَأْخُذَهُ

رَوَاهُ التِّرْمِذِيُّ